

1 858

هو الواقف علی الضمائر والسرائر

وقف مؤبد وحبس مخلد نمود این کتاب لب اللباب را که از مؤلفات علامة العلماء وفهامة الفقهاء

ورئیس جهابذة الفضلاء وفخر قاطبة الاتقیاء الاذکیاء فخر الاوائل والاواخر مجمع المفاخر

والمآثر قالع شبهه هؤلاء الکوافر العالم الفاضل الکامل الباذل الورع الصادق مولانا

اشرف الحاج آخوند حاجی ملا صادق لنکرانی الاصل نمینی المسکن دام توفیقه وفضله جناب فخر

الزوار والتجار وقدوة اهل الخیر والابرار ابن المرحوم حاجی لطف علی کربلائی عبد الجبار بر عامه طلبه

علوم الائمة الاطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار که تا ثوابش عاید والدین واقف مشار الیه

گردد وتولیتش را مفوض نمود بنظر کیمیا اثر فخر العلماء المحققین وفخر الفضلاء المدققین

وقدوة جهابذة المروجین لشریعة سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده الطیبین

الطاهرین العلامة الفهامة ذی المجد الفضیل والفخار الاثیل حاوی الفروع والاصول وجامع المعقول

والمنقول اشرف الحاج حاجی ملا فیض الله دربندی سلمه الله تعالی وزاد الله فی فضله وتوفیقه فمن بدله

بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم وصیغه وقف کما قرره الشارع جاری گردید

تحریرا ششم شهر ذی القعدة الحرام شهور ۱۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی نبینا وسیدنا محمد خاتم النبیین وافضل المرسلین وعلی ابن عمه ووصیه اکرم الوصیین علی بن ابیطالب امیر المومنین وقائد الغر المحجلین وعلی آله الائمة الطاهرین **و بعد** چنین گوید اقل خلیفه محمد صادق بن آقا محمد برادکاهی لنکرانی عفی الله عنهما که چون لازم و واجب بود هر مکلف را که اصول اعتقاد خود را از ماخذ صحیح و مدرک واضح و برهان لایح اخذ نماید تا اینکه اثری بر ایمان او مترتب گردد و بود مسئله امامت از اهم مسائل اعتقادیه و اعظم احکام دینیه و احد ارکان ایمان و سبب دخول روضه رضوان و باعث استخلاص از غضب خداوند رحمن و جناب خضرت رسالتمآب فرموده که هر آنکس امام زمان خود را نشناسد پس بتحقیق مرده است بمردن جاهلیت یعنی کافر مرده است و بود این مسئله معرکه آرا ما بین مسلمانان لازم شد که در این باب کتابی مشتمل بر دلایل واضحه داله بر اثبات امامت نوشته شود بطوریکه برای مطالعه کننده اعتقاد کامل و اطمینان شامل حاصل آید اگرچه علماء امامیه رضوان الله علیهم در این باب کتب شتی و صحف کافیه ثبت نموده اند و این فقیر هم در این مسئله کتاب انتصار و رساله درر غررا تالیف نموده لکن چون عربی بود و غالب خلق باعتبار عدم خبرت بلغت عرب از استفاده مطالب آن محروم بودند لهذا از این فقیر خواهش نمودند که کتاب مختصری بفارسی بنویسد که همه کس از آن بهره مند گردد و چون قبول ملتمس ایشان لازم و واجب بود و رد ایشان جایز نبود لهذا لابد و لاعلاج با قلت بضاعت

واغتنام

واغتنام حالت شروع در اینکتاب نمود امید از فضل و کرم خداوند لاینام اینکه مطبوع طبع خاص و عام آید و نام نمید اینکتاب را بارشاد الاذهان در امامت ائمه انام از اهل بیت رسول ملک علام صلوات الله علیهم امید از کرم نامتناهی خداوند عز شانه چنانست که او را قبول فرموده در نامه حسنات این روسیا ثبت فرماید بحق مقربان درگاه خود فانه غایة رجائی ومنتهی منائی وعلیه توکلی وهو حسبی ونعم الوکیل و مرتب نمود اینکتاب را بر چند فصل

فصل اول

در بیان مذاهب و نقل اقوال المسلمین است در اصول اعتقاد بدانکه جماعت امامیه و فرقه اثنی عشریه رضوان الله علیهم رفته اند بر اینکه خداوند جل شانه عادل و حکیم است و هرگز کار بد و قبیح از او سر نمیزند و کاریکه واجب و لازم باشد او را بعمل میاورد و اخلال باو نمیکند و جمیع افعال او منوط بغرض صحیح و حکمتست و ابداً ظلم نمیکند و هیچ فعلی از او عبث و بیجا سر نمیزند و بیفایده کاری نمیکند و او رئوف و رحیم و مهربان و رحم کننده بر بندگان خود است و آنچه صلاح بندگان و نفع ایشانست بعمل میاورد و خداوند عز وجل تکلیف میکند بندگان را و ایشان را مختار میگرداند در افعال ایشان و جبر نمیکند ایشان را و ایشان را وعده ثواب بر عمل نیک و وعده عقاب و عذاب بر عمل بد و مخالفت خدا نموده بواسطه انبیا و رسل معصومین علیهم السلام و انبیا را معصوم از زلل و لغزش و خطاء و سهو و نسیان و معاصی قرار داده تا اینکه اعتماد بر اقوال و افعال انها شود و الا از قول فاسق و خطاء و سهو کننده اطمینان و خاطر جمعی حاصل نمیشود و بعثت انبیا بیفایده میشود باعتبار اینکه هیچکس بگفتار انبیا و وعده ایشان از ثواب بهشت و حور و قصور و وعید ایشان از عذاب جهنم مطمئن نخواهد شد بجهت اینکه شاید دروغ گفته باشند چنانچه فساق میگویند و یا خطا کرده و یا سهو نموده و فراموش کرده خلاف فرموده خدا را گفته باشند و از آنجائیکه انبیا مثل سایر خلق مرگ در پیش و خواهند از دنیا رحلت نمود و بقاء در دنیا برای ایشان نبود لهذا خداوند مهربان امام معصوم نصب نمود بعد از رحلت انبیا در میان بندگان خود تا اینکه در ما یحتاج خود از تکالیف و امور دین و دنیا رجوع باو نمایند و تا اینکه عالم از حجت خداوند و لطف و رحمت او خالی نباشد و الا لازم میاید بندگان را مهمل و مرسل گذاشته و رفع تکلیف از انها نماید و این بر خدا

کفایه

جایز نیست نبی را که عبث و بیفایده میشود و امام را معصوم قرار داد تا اینکه مردم را بر قول و فعل او
اعتمادی نباشد و مطمئن باشند که این احکام از روی عمد و یا غلط و سهو و نسیان و خطاء نگفته است
و آنکه زمانیکه پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله مبعوث شد مامور رسالت قیام
نمود و تبلیغ اوامر و نواهی خداوند را بجای آورد و تنصیص و تصریح نمود بر اینکه خلیفه و جانشین
و امام بعد از ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او بر پسر او حسن مجتبی و بعد از او بر برادر
او حسین شهید در کربلاء و بعد از او بر پسر او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او بر پسر او محمد
بن علی الباقر و بعد از او بر پسر او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او بر موسی بن جعفر الکاظم و بعد از
او بر علی بن موسی الرضا و بعد از او بر محمد بن علی الجواد و بعد از او بر علی بن محمد الهادی و بعد از او
بر حسن بن علی العسکری و بعد از او بر حجة بن الحسن الخلف الصالح صاحب الزمان علیهم افضل الصلوات
و احسن التسلیمات و آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت الا اینکه وصیت نمود بر امامت و اهل
سنت و جماعت رفته اند بر خلاف جمیع آنچه که ذکر نمودیم پس قایل شده اند بر اینکه خداوند تعالی شانه
عادل و حکیم نیست در افعال خود و جایز است که فعل قبیح از او سر بزند و عیبی ندارد و جایز است که
اخلال بواجب کند و افعال خداوند منوط بر غرض و حکمت نیست بلکه همه کارهای او بیغرض و بیحکمت است
البته و آنکه خدا تعالی بیفایده و بیجا کار را میکند و ظلم میکند و آنچه صلاح بندگان در اوست او را
نمیکند بلکه آنچه که باعث فساد بندگان و ضایع شدن آنها است در حقیقت او را بعمل میآورد بجهت اینکه
جمیع معاصی و انواع کفر و ظلم و انواع فسادی که واقع شده در عالم مستند بر اوست همه را او بعمل میآورد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و آنکه کسیکه اطاعت خدا نماید مستحق ثواب نیست و آنکه معصیت خدا نماید مستحق
عقاب و عذاب ندارد بلکه گاهی میشود که عذاب کند کسی را که در مدت عمر خود اطاعت خدا را کرده باشد و مشغول
در امتثال اوامر خدا تعالی نموده باشد مثل پیغمبر و جایز است که او را بجهنم برد و عذاب کند و همچنین جایز است
و عیب ندارد که ثواب بدهد بر کسیکه در مدت عمر خود معصیت خدا را کرده باشد هر قسم معصیتی که تصور
شود و او را به بهشت ببرد مثل ابلیس و فرعون و آنکه انبیا معصوم نیستند بلکه گاهی خطا و لغزش و سهو

ونسیان

و نسیان و فسق و دروغ و امثال اینها از انبیا سر میزند و آنکه پیغمبر آخر الزمان تنصیص و تصریح بر امام
نکرده و امام را در میان امت تعیین نفرموده و بدون وصیت از دنیا رفت و امام بعد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله ابوبکر بن ابی قحافه است بجهت بیعت کردن عمر بن الخطاب بر او و بصوابدید چهار نفر ابو عبیده
جراح که امین قریش میخواندند او را و سالم مولی حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد یا بیشتر از اینها
بعد از عمر بن الخطاب بنص ابوبکر بر او و بعد از عثمان بن عفان بنص عمر بر شش نفر که عثمان یکی از اینها
باشد و اختیار نمودند او را بر امامت بعضی از آن شش نفر بعد از آن علی بن ابیطالب علیه السلام بجهت بیعت
نمودن خلق بر او و بعد از آن اختلاف نموده اند و بعضی گفته که امام بعد از علی بن ابیطالب علیه السلام
پسر او حسن علیه السلام است و بعضی گفته است امام معویة بن ابی سفیان است و بعد از آن از بنی امیه یکی
بعد از دیگری امام بود تا ظهور سفاح که اول خلفاء بنی عباس است پس امامت منتقل شد و بعد از او
بر برادر او منصور معروف بدوانقی و بعد از آن بنی عباس یکی بعد از دیگری امام بود تا مستعصم که آخر خلفای
بنی عباس بود و بعد از آن امامت منقرض شد **فصل ثانی** در بیان مذاهب اهل سنت است بدانکه اهل سنت
در فروع مذاهب مختلفه داشتند و بسبب انتشار مذاهب و کثرت آنها و عدم امکان انضباط مقصود شان رخنه
در چهار مذهب و آنها بر دو صنف اند یکی اصحاب حدیث که اهل حجاز اند مثل مالک بن انس و محمد بن ادریس
الشافعی و سفیان ثوری و داود بن علی الاصفهانی و احمد بن حنبل و دیگری اصحاب رای مثل ابی حنیفه نعمان
بن ثابت و اصحاب او از اهل عراق مثل محمد بن الحسن و ابو یوسف و اینجماعت در فروع احکام عمل برای و استحسان
و اجتهاد و قیاس میکنند و در اصول اعتقاد بر دو فرقه اند یکی اشاعره که تابعان ابو الحسن علی بن اسمعیل
الاشعری که منتسب با بو موسی اشعری است و دیگری معتزله تابعان واصل بن عطاء الالثغ الغزال شاگرد
حسن بصری است و هر یکی از اینها متفرق شده اند و مختلف شده اند واصلیه تابعان ابو حذیفه واصل بن
عطاء الالثغ الغزال و هذیلیه تابعان ابو الهذیل حمدان بن الهذیل العلاف و نظامیه تابعان ابرهیم بن
سیار النظام و حائطیه تابعان احمد بن حایط و حدثیه تابعان فضل الحدثی و بشریه تابعان بشر بن المعتمر
و معمریه تابعان معمر بن عباد السلمی و مرداریه تابعان ابی موسی عیسی بن صبیح الملقب بالمردار و او زاهد معتزله

میگفتند

میکنند و ثمامیه تابعان ثمامة بن اشرس نمیری بعضی از اهل سنت او را ذم نموده است و هشامیه تابعان
هشام بن عمرو الفوطی و جاحظیه تابعان عمرو بن بحر بن عثمان الجاحظ از جمله فضلاء وقت خود بود
لکن مروانی اعثمانی بود و خیاطیه و کعبیه تابعان ابی الحسن بن ابی عمرو الخیاط و ابی القاسم بن محمد الکعبی
و جبائیه و هاشمیه و بهشمیه تابعان ابی علی محمد بن عبد الوهاب جبائی و پسر او ابی هاشم و جهمیه
تابعان جهم بن صفوان و نجاریه تابعان حسین بن محمد نجار و ضراریه تابعان ضرار بن عمرو و حفص الفرد و طایفه
نجاریه و ضراریه را حشویه و جبریه میگویند و کرامیه تابعان ابی عبد الله محمد بن کرام و غیر از اینها که
علماء اهل سنت غیر اینها در کتب خود نقل نموده اند و در کتاب ملل و نحل شهرستانی که از معتبرین علمای
اشاعره است اکثر این مذاهب با اعتقادات ارباب اینها مذکور است و اگر کسی خواهد که اطلاع کامل
با حوال اینها بهم رساند رجوع بآن کتاب نماید و جماعت اشاعره اثبات میکنند برای خدا تعالی معانی قدیمه
و صفات ازلیه موجوده در خارج قائم بذات اقدس او مثل علم و قدرت و حیوة و اراده و کلام و سمع و بصر
و خداوند عز شانه را عالم بذاته و قادر بذاته و حی بذاته و مدرک بذاته و سمیع بذاته و بصیر بذاته
نمیدانند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و میگویند افعال عباد هر چه که هست خدا خلق کرده است
قالوا افعال عباده مخلوقة له اراد الجمیع خیرها و شرها و نفعها و ضرها و کما اراد و علم اراد
من العباد ما علم و امر القلم حتی کتب فی اللوح المحفوظ فذلک حکمه و قضاؤه و قدره الذی لا یتغیر و لا
یتبدل این بعینه کلام اینها است یعنی اراده کرده خدا تعالی جمیع افعال بندگان را چه خیر و چه شر و چه نفع
و چه ضرر و چنانچه اراده کرده و دانسته است خواسته است از بندگان آنچه را که دانسته است و امر کرده
قلم را تا اینکه نوشته است در لوح محفوظ و این حکم خداوند و قضا و قدر اوست که تغییر و تبدیل ندارد
و تکلیف ما لا یطاق را جایز میدانند و میگویند که خدا تعالی را در آخرت میتوان دید و جماعت حشویه و مشبهه
گفته اند که اگر کسی از مسلمانان در ریاضت و اجتهاد بمحل اخلاص و اتحاد محض رسد جایز است اینکه مصافحه
و معانقه و ملامسه نماید با خداوند جل شانه در دنیا و عقبی و بلکه بعضی از اینها میگویند که جایز است
رویت خدا تعالی در دنیا و اینکه مرده بدیدن او روند و او بدیدن مرده آید و اینکه خدا جسم است عرض و
طول

و طول و عمق دارد و از داود ظاهری نقل شده است که گفت اعفونی عن الفرج و اللحیة و اسئلونی عما
وراء ذلک یعنی از فرج و لحیه خدا از من سوال نکنید و از غیر اینها از هر چه میخواهید بپرسید و گفته است
معبود او جسم است و از خون و گوشت است و از برای او جوارح و اعضا مثل دست و پا و زبان و دو چشم و دو گوش است
و او از سر تا بسینه مجوف است و میان خالی است و از او تا پایین تن مصمت و میان پر است و او را موی سیاه و قطط است
مثل موی سر غلامان سیاه حتی اینکه گفته اند وقتی خدا را درد چشم عارض شد ملائکه بعیادت او رفتند
و در طوفان نوح آنقدر گریه کرد که درد چشم او رمد بهم رسید و او از عرش از هر طرف چهار انگشت زیادتر است
و بعضی از اینها گفته اند که خدا تعالی هر شب جمعه از آسمان نازل میشود بشکل پسر امرد خوش رو و سوار الاغ
حتی اینکه بعضی از اینها در بغداد در بام خانه خود آخور ساخته و کاه و جو در آخور ریخته با حتمال اینکه
که خدا با الاغ بر بام خانه او نازل شود پس الاغ مشغول کاه و جو خوردن شود و خداوند جار بکشد که آیا توبه
کننده هست که من توبه او را قبول کنم و آیا استغفار کننده هست که من او را بخشم پناه میبریم بخدا عز و جل از این
اعتقادات سخیفه و حکایت شده است که یکی از مشایخ حشویه که تارک دنیا و زاهد بود روزی گذشت بر او
نفت فروشی و با او بود پسر امرد خوش صورت متصف بصفاتی که اینها خدای خود را با آن صفات متصف میدانند
پس شیخ زاهد اصرار نمود در نگاه کردن بآن پسر و مکرر نظر میکرد و بسیار تحسین مینمود و او را پس نفاط
بتوهم افتاد که شیخ را میلی باین پسر هست و طمعی در او دارد پس نفت فروش آن پسر را بسبب خجالت شیخ
آورد و گفت ای شیخ من شما را مایل دیدم باین پسر لهذا او را بخدمت شما آوردم پس اگر شما را با او حاجتی
هست و یا مقصودی و غرضی دارید اختیار با شما است شیخ گفت نظر کردن من از برای دیگر نبود بلکه نظر
کردن من از اینجهت بود که مذهب من آنست که خدا تعالی نازل میشود بصورت این پسر چنان توهم نمود که او خدا
تعالی است پس نفت فروش گفت بشیخ من با این نفت فروشی بهترم از تو با زهدی که داری و جماعت کرامیه میگویند
که خدا تعالی در طرف فوق است و جماعتی از غیر کرامیه قایلند که خدا تعالی قادر بمثل مقدورات عبد نیست
و بعضی دیگر گفته است که قادر نیست بخود آنچه که بندگان بر او قادرند و اکثر اهل سنت قایلند بر اینکه
خدا تعالی قبایح را بعمل میآورد و جمیع معاصی و کفر و انواع فسادی که در عالم واقع است همه بقضا و قدر خدا است

وبنده زادرا و ملخلیت نیست چنانچه از اشاعره نقل نمودیم و اینکه خدا از افعال خود غرض
و حکمتی نیست و در هیچ کاری صلاح بنده کان را منظور ندارد و خداوند از کافر معصیت را خواسته است
نه طاعت را ابدا انکه بر ارباب بصیرت و معرفت و صاحبان انصاف و مروت واضح و لایح است فساد و بطلان این مذهبها
زیرا که مذاهب اربعه در فروع احکام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند بلکه شریعت و طریقت
در ان زمان یک نهج بود و همچنین در زمان صحابه و تابعین صحابه یک مذهب بیش نبود و بعد از ان بحسب ظنون
فاسده خود متابعت هوای نفس کرده این مذاهب را احداث و اختراع نمودند نه دلیلی از عقل بر او قائم و نه
ایه از قران بر او شاهد و نه حدیثی از قول رسول خدا بر او دال است و همه چهار مذهب عمل کردن را در فروع
احکام بقیاس و رای و استحسان و اجتهاد جایز دانسته و احکام شریعت را تحریف نموده و داخل کردند در دین
خدا چیزی را که از دین او نبود و حال انکه تصریح نموده اند صحابه که عمل بقیاس نتوان کرد و اول کسیکه قیاس
کرد شیطان بود که بر ادم سجده نکرد و مخالفت امر الهی نموده و قیاس کرد و گفت انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین من از ادم بهترم مرا از اتش افریده و او را از خاک و علاوه بر اینکه قیاس و رای
و استحسان بجز ظن چیزی افاده نمیکند و نصوص قران دلالت میکند بر عدم جواز عمل بمظنه چنانچه
میفرماید لا تتبعوا الظن ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و میفرماید و لا تقف ما لیس لک به علم و
امثال این ایات در قران بسیار است مفاد همه انست که حرامست عمل کردن بمظنه و متابعت
ظنون جایز نیست و علاوه بر اینها مفاسد بسیار مترتبست بر عمل کردن بقیاس و رای و استحسان و
بسبب ان امور غریبه و شنیعه و فتاوی عجیبه از انها صادر شده است مثل مباح بودن دختری که از زنا
بعمل امده بر پدر خود و جواز وطی غلام از خود بر اقای او و مباح بودن انواع بازیها مثل شطرنج و
قمار بازی کردن و خوانندگی نمودن و سقوط حد از کسیکه لواط کند و از کسیکه وطی نماید مادر و
خواهر و دختر خود را بسبب عقد کردن عاقدی بر انها با انکه میدانند که این زن مادر و یا خواهر و یا
دختر اوست و این در شریعت حرامست و عقد بر انها حرامست و همچنین ساقط شدن حد از کسیکه زنا کند با
مادر و یا دختر خود بشرط انکه گفته باشد بکر خود بپیچد و انکه کسی در مشرق باشد و زن او در مغرب باشد و

همه بکر را اصلا نه بینند و زن در مغرب هر چه اولاد اورد همه انها اولاد این مرد مشرقی است و هر گاه مرد خود
در مشرق و دختر شش در مغرب باشد و عقد نماید دختر را برای یکی از اهل مشرق و شش ماه از عقد بگذرد
دختر در مغرب بزاید بعد از اینکه شوهر او زاییده باشد و از بچه مال این مرد مشرقی که هرگز این زن را ندیده است
و هر گاه سلطان کسیرا مدت پنجاه سال حبس نماید در ولایت بکر و زنش در ولایت دیگر باشد و بعد از ان
محبوس مرخص شده بولایت خود اید ببیند که زن او اولاد بسیار بهم رسانیده است همه انها اولاد این مرد است
و انکه نبیذ مباحست و با او وضو میتوان ساخت و هر پوستی بدباغ پاک میشود حتی پوست سگ و
نماز در ان صحیح است و همچنین نماز صحیح است هر گاه در سجده گاه عذره یابسه باشد یعنی گوه خشک و هر گاه کسی
کسی زاد زدیه اراده نماید مال او و صاحب کندم مطالبه کند از او نتوان کرد و اگر مطالبه نماید ظالمست
و اگر نزاع نماید و صاحب کندم کشته شود خون ندارد و اگر دزد کشته شود شهید است و اگر شهود شهادت نماید
بر اینکه زید زنا کرده است پس اگر زید تکذیب شهود نماید او را باید حد زد و اگر شهود را تصدیق نماید
حد از او ساقط است معنی این فتوی اینست که حدود الله ساقط شود زیرا که معلومست کسیکه این مسئله را
فهمیده باشد در همه وقت تصدیق شهود را میکند تا اینکه حد از او ساقط شود و همچنین مباح دانسته اند خوردن
سگ بچه که چشم باز نکرده است باعتبار اینکه سگ حرامست و این را سگ نمیگویند بلکه جرو نامند و امثال این
فتاوی در کتب انها بسیار است این کتاب مختصر گنجایش انها را ندارد و اگر کسی اینها را انکار نماید رجوع بکتب
فقهیه ایشان نماید از روی انصاف نه جور و اعتساف تا اینکه صدق مقال بر او واضح گردد و اما اختلاف
جماعت اهل سنت در اصول اعتقادات و افتراق انها بر این مذاهب مختلفه منتشره از بدعتهای ایشان است و در زمان
رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچیک از اینها نبود و همچنین در زمان صحابه نیز اختلافی در میان نبود و ابتدا
این بدعت بنابر انچه شهرستانی که از اعاظم اشاعره است در کتاب ملل و نحل ذکر کرده از حسن بصری شد و حادث
شد این بدعتها در اخر ایام صحابه از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس سواری و متابعت انها نمودند و اصل بن
عطاء الالثغ الغزال شاگرد حسن بصری و تابع انها شد عمرو بن عبید که از دعاة یزید ناقص بود در ایام بنی امیه
و بعد از انها قائل بامامت منصور دوانیقی شد و هر انکس اندک فهمی و خبرتی داشته باشد و صحت و سقم

مذاهب و دلایل ایشان را نتوانند فهمید و رجوع بمقالات این جماعت نماید خواهد دانست که فساد این مذاهب در چه
حد است زیرا که فساد و بطلان مذهب اشخاصیکه قایلند که خدا تعالی جسم است و عرض و طول و عمق دارد
و دیدن او جایز است بلکه مصافحه و معانقه و ملامسه با او و سوار شدن خدا الاغ را و امثال اینها بر او جایز است
از جمله واضحات است بجهة اینکه لازم دارند اینها اینکه خدا عاجز و محتاج باشد و این خلاف بدیهه عقل
و خلاف نصوص قرآنست که فرموده ان الله علی کل شیء قدیر و امثال او و معلوم است که خداوند جل شانه
خالق مکان و زمان و ارض و سما و صور و اجسام و کم و کیف است و هرگاه جسم باشد لازم می‌آید که مکان
و زمان پیش از او باشد و این مستلزم تقدم شیء بر نفس است و بطلان او واضحست و خدا تعالی در صریح قرآن فرموده
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی هیچ چشمی خدا را نتواند دید و این جماعت بر خلاف قول خدا دیدن او را
جایز دانسته اند و حال آنکه رؤیت لازم دارد که مرئی در مقابله باشد و آن مستلزم جهت است و بودن در جهت
مستلزم جسمیت و لازم دارد احتیاج او را و آنکه اشاعره اثبات معانی قدیمه و اوصاف ازلیه موجوده در خارج قائم
بذات اقدس باری تعالی مینمایند لازم دارد تعدد قدما را و ناقص بودن خداوند در ذات مقدس خود و این بدیهی
البطلانست و مستلزم کفر است و لهذا شیخ الشیخ امام فخر رازی اعتراض بر ایشان نموده بر اینکه نصاری کافر
شدند بجهت اینکه گفتند که قدما سه اند و حال آنکه اشاعره قدما نه گانه ثابت کرده اند و تفصیل قول
امام فخر اینست که نصاری گفتند که قدما سه اند که عبارت باشد از ذات اقدس و علم و حیوة و او را سه اقنوم
گویند و یکی از اینها خداست و خدا تعالی در صریح قرآن فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة بتحقیق
کافر شدند کسانیکه قایل شدند که خدا تعالی یکی از این سه چیز است و اشاعره میگویند که نه چیز قدیم است که
عبارت باشد از ذات اقدس و علم و حیوة و قدرت و اراده و کلام و سمع و بصر و ادراک و یکی از اینها خداست پس
اینها بطریق اولی باید کافر باشند این حاصل اعتراض امام فخر رازیست بر اشاعره و این اعتراض بجا است و اما
قول اینها که میگویند که جمیع افعال و اشیا خوب و بد خیر و شر و نفع و ضرر و معصیت و طاعت و صلاح
و فساد و کفر و ایمان همه را خدا تعالی خلق نموده و بقضا و قدر الهی واقع میشود و در ازل خواست خداوندی و
اراده او تعلق گرفته که آن موجود شود و او تغییر و تبدیل ندارد و از کافر کفر اراده نموده و معصیت خواسته است

نه طاعت

نه طاعت و بندگی پس بطلان او آشکار است بجهت اینکه این لازم دارد که بیجا تکلیف در میان
نباشد و فرستادن انبیا و اوصیا و انزال کتب و احکام لغو و عبث و بیجا باشد و اینکه جمیع انبیا دروغ
گو باشند و نه بهشتی و نه جهنمی و نه حسابی و نه کتابی و نه سؤال و جوابی در میان نباشد و هیچ کافری این را نگفته
است زیرا اینکه جمیع بنی آدم با اختلاف مذاهب اهل هر طایفه اقرار باینها دارند مثل یهود و نصاری و مجوس
و گبر و ترسا و هنود هر یکی پیغمبری را اعتقاد داشته و متدین بدین او شده و معتقد حساب و کتاب
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب هستند مگر جماعت زنادقه که انکار حشر و نشر میکنند و اینها هم
از اهل سنت محسوب میشوند و نصوص قرآن بخلاف اینها شاهد است و علاوه بر اینها قول این جماعت مستلزم
اشیا شنیعه و قبیحه است اول اینکه بنا بر این لازم می‌آید که خدا تعالی ظالمتر باشد از هر ظالمی بجهة اینکه
خودش کفر را بر او مقدر کرده و او را قدرت نداده که ایمان آورد و او را عقاب میکند که چرا کافر شدی و این
مثل آنست که شخصی را عذاب کنند که چرا سیاه شده و چرا سفید گشته و چرا قد و قامت تو بلند است و چرا قامت
تو کوتاه هست و این ظلم آشکار است کسی انکار را نمیکند بجهت آنکه آن بیچاره قدرت بر اینها ندارد و همچنین است
هرگاه خداوند او را عذاب نماید بر آن معصیتی که کرده است زیرا که قدرت بر طاعت ندارد دویم آنکه لازم
می‌آید افحام انبیا و انقطاع حجت اینها بجهة اینکه وقتیکه پیغمبر بکافر گوید که تصدیق نما در نبوت و ایمان
آور بر من و کافر در جواب میگوید آنکسیکه ترا فرستاده است با او بگو که در من ایمان خلق کند و یا قدرت بر ایمان
خلق کند تا اینکه بتوانم بتو ایمان آورم و آن وقت تصدیق ترا میکنم و ایمان بتو میآورم و الا چگونه تکلیف میکند
و من قدرت ندارم بر ایمان و خدا تعالی در من کفر ایجاد فرموده است و با خدا نمیتوانم بجنگم پس در اینوقت پیغمبر
عاجز میماند و جواب نمیتواند بگوید سیم آنکه بنا بر این جایز است که عذاب نماید خدا تعالی انبیا علیهم السلام
بر طاعت ایشان و جناب خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را عقاب نماید که چرا بندگی و اطاعت خدا کردی
و شیطان را در عوض معصیت آن ثواب بدهد بجهة اینکه این حضرات میگویند که کارهای خدا لاعن شعور
و بی غرضست پس عبادت کننده سفیه است و بیجا خود را بمشقت انداخته و اموال خود را در تعمیر مساجد
و قناطر و صدقات و وجوه بر و احسان صرف نموده بیجا و عبث بوده و نفعی برای او حاصل نیست و گاه هست سبب

این

این افعال او را عذاب نماید پس اگر اموال خود زاد کرد لابد دنیا صرف نماید و انجار صحیح معا که خاطر خواه
اوست بعمل آورد لذت برداشت و علاوه بر آن گاه هست که او را ثواب هم بدهند پس در این صورت اختیار بندگی
و طاعت سفاهت محض است پس بنابر این مذهب شریعت محمدی صلی الله علیه و آله باید دروغ باشد و بلکه انبیا
این مذهب موجب غالمست چهارم آنکه بنا بر اینکه افعال بعرض و حکمت از خدای تعالی صادر میگردد
و اینکه خیر و شر و معصیت و دروغ را او ایجاد کرده است جایز است که خدای تعالی تصدیق نماید کذاب را و این
لازم دارد که تصدیق هیچیک از انبیا علیهم السلام ممکن نباشد بجهت اینکه تصدیق انبیا منوط بمعجزه است
که خداوند ظاهر سازد از برای تصدیق پیغمبر و اشاعره میگویند محالست که خدای تعالی فعلی را بعمل
آورد از جهة غرضی پس محالست اظهار معجزه از جهت تصدیق نبی پس بنا بر این هیچ پیغمبر را تصدیق نتوان کرد
و مثل این هیچ دینی و شریعتی نتوان شد پنجم آنکه لازم میآید بنا بر این مذهب که نتوان گفت که خدای تعالی غفور
و رحیم و حلیم است و خدا را باین اوصاف نتوان خواند بجهت اینکه کافر را بجهت کفرش و فاسق را بجهت فسقش
مؤاخذه نمیکند و البته اینها را عذاب نخواهد کرد پس او را غفور و رحیم نتوان گفت زیرا که وقتی او را باین
اوصاف میخوانند که بنده بسبب معصیت مستحق عذاب باشد و خدای تعالی عذاب را از او ساقط نموده عفو فرماید و این
وقتی میشود که معصیت فعل بنده باشد نه فعل خدا و اشاعره میگویند معصیت فعل خداست نه فعل بنده
ششم آنکه لازم میآید از این تکلیف ما لا یطاق بجهة آنکه خدای تعالی تکلیف میکند کافر را بایمان و او قادر
بر ایمان نیست و تکلیف ما لا یطاق عقلاً و نقلاً قبیح است و در قرآن فرموده لا یکلف الله نفساً الا وسعها
یعنی خدای تعالی تکلیف نمیکند هیچکس را مگر بقدر وسع طاقت او هفتم آنکه لازم میآید که فرق نباشد
میان افعال و حرکات اختیاریه انسان که هر جانب خواهد رود و هر کاری خواهد کند و میان حرکات اضطراریه
مثل حرکت نبض و افعال اضطراریه مثل اینکه کسی او را از بلندی اندازد و فرق میان اینها بدیهی است و هر
عاقلی حکم میکند بر اینکه انسان قادر بر حرکات اختیاریه است و قادر نیست بر اینکه حرکت بسوی آسمان نماید
و نابرد و ابو الهذیل علاف که از اعاظم مشایخ معتزله است گفته است حمار بشر عاقلتر از بشر است
بجهة اینکه اگر الاغ او را در کنار نهر کوچک برنی که از نهر بگذرد هر آینه از نهر میجهد و میگذرد و اما

در کنار نهر بزرگ هر چه بزنی که از نهر بجهد نخواهد جست زیرا که الاغ فرق میکند در میان چیزیکه قدرت
بر او دارد و میان چیزیکه قدرت بر او ندارد و اما بشر خودش فرق نمیکذارد میان مقدورات خود و میان غیر
مقدورات هشتم آنکه بنا بر این مذهب لازم میآید که فرق نباشد میان کسیکه در طول عمر خود بما احسان کرده باشد
و کسیکه در مدت عمر خود بما بدی کرده باشد و لازم میآید که تعریف کردن شخص اول و اظهار امتنان نمودن
از او و مذمت کردن شخص دویم و بدگویی او کردن خوب و مستحسن نباشد بجهة اینکه هر دو کار از خداست
نه از آن دو نفر بنا بر اعتقاد اشاعره و روزی ابو حنیفه که امام سنیانست و یکی از ارکان اربعه است پرسید
از حضرت امام موسی ابن جعفر الکاظم علیهما السلام و ایشان بچه بودند و گفت معصیت از کیست پس حضرت
کاظم علیه السلام فرمودند معصیت یا از بنده است و یا از خدا و یا از هر دو و اگر از خداست پس او عادلتر و منصف‌تر
است از اینکه ظلم کند بنده ضعیف خود را و عذاب نماید او را در عوض فعلی که او نکرده است و اگر از هر دو است
پس خدا شریک بنده است پس شریک قوی اولیتر است باینکه انصاف نماید بنده ضعیفش را و اگر از بنده تنها است
پس امر و نهی بر او واقعست و مدح و ذم بر او متوجه است پس او مستحق ثواب و عقابست و بهشت و دوزخ برای
او واجبست پس ابو حنیفه گفت ذریة بعضها من بعض یعنی اینها ذریه هستند از همدیگر علم را فرا گرفته
اند و علم و فضیلت اینها موروثیست نهم آنکه بنا بر قول اشاعره لازم میآید که کافر در کفر خود مطیع
خدای تعالی باشد بجهة اینکه بجا آورده است چیزی را که خداوند او را خواسته و اراده کرده بود و همچنین
در عدم ایمان بجا اطاعت خدا را کرده است زیرا که خدا از او ایمان نخواسته است و این لازم دارد که پیغمبر
عصیان خدا را کرده باشد بجهة اینکه برخلاف اراده خدا کافر را دعوت بایمان کند و نهی از کفر میکند و هم
چنین زنا کننده باید مثاب باشد زیرا که خدا را اطاعت و زانیه را اطاعت کرده است و همچنین است کلام
در باب معاصی دهم آنکه بنا بر این لازم میآید که خدای تعالی العیاذ بالله سفیه و احمق باشد زیرا آنکه امر میکند
کافر را باینکه ایمان آورد و حال آنکه نمیخواهد که ایمان آورد و نهی میکند او را از عصیان و حال آنکه اراده
معصیت از او کرده است و هر آنکس که امر نماید بچیزیکه نمیخواهد و نهی کند از چیزیکه اراده نموده است او را
در نزد اهل عقل سفیه و احمق است یازدهم آنکه لازم میآید که جایز نباشد رضا شدن بقضا و قدر الهی

برای اینکه رضا دادن بکفر حرامست بالاجماع و راضی شدن بقضا و فعل خدا و نیکی واجبست پس اگر کفر
بقضا و فعل الهی بوده باشد ما را واجب میشود که با و راضی شویم و حال آنکه جایز نیست و راضی شدن بکفر
دوازدهم آنکه لازم میاید که باید بندگان پناه برند بر شیطان از خدا و آنکه خدا در قرآن فرموده فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه بر بخدا از شیطان رجیم درست نیست برا که باجماعت شیطان و کافران
پاک و منزه میدانند و معاصی را نسبت میدهند جمیع معاصی را بخدا تعالی پس از اینقرار خداوند عز و جل برای
مردم بدتر و شریرتر از ابلیس است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سیزدهم آنکه بنا بر این قول اعتمادی
بر وعد و وعید خدا تعالی باقی نمیماند باعتبار آنکه انها کذبرا در عالم مستند بخدا میکنند و قتیکه
دروغ بخدا روا باشد احتمال میرود که خبرها که در قرآن داده است همه انها دروغ باشد و همچنین احتمال
میرود که دروغکو را پیغمبر فرستاده باشد پس اطمینان و اعتماد بر اقوال پیغمبران و اخبار ایشان نمیشود
و ما را ممکن نمیشود که تمیز دهیم میان راستکو و دروغکو از پیغمبران و در این صورت فرستادن انبیا بی ثمر
ثمر نبوده و عبث میشود چهاردهم آنکه لازم میاید که بر معاصی حد و حکم نباشد بجهة اینکه زنا و
کذب و سرقت و امثال ان بنا بر اعتقاد این جماعت واقع شده است بمقتضای اراده الهی پس حد زدن
انها جایز نیست بجهة اینکه خلاف رضای خداوندی است و مانع شدن نیست از اینکه مراد خدا تعالی را بجا
آورده و وا داشتن است انها از چیزیکه خدا او را خوش نیاید که مثل ترک زنا و سرقت و نخواندن و علاوه بر ان
لازم میاید که خدا تعالی نقیضان را اراده کرده باشد بجهة اینکه معصیت و زجر بر او هر دو را اراده کرده
و انها متناقضانند و اراده هر دو محالست پانزدهم آنکه این قول خلاف عقل و نقلست لازم دارد و اما
خلاف عقل بجهة اینکه بدیهی است که افعال اختیاریه بندگان مستند بایشان است و بحسب اراده ایشان واقع
میشود وقتیکه اراده کرد بطرف راست حرکت بطرف چپ واقع نمیشود و همچنین عکس ان و این مطلب محل
شک نیست و تشکیک در او عین سفسطه است و اما خلاف نقل بجهة آنکه قرآن کریم مملو است از نسبت
دادن افعال بندگان بانها مثل قوله تعالی و ابراهیم الذی وفی یعنی ابراهیم وفا نمود و وفا را مستند بابراهیم
نمود و قوله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری گناه یکی بر دیگری محسوب نمیشود و جزای عمل هر یک با اوست و قوله
تعالی

تعالی قوله فویل للذین کفروا پس وای باشد بر آنانکه کافر شدند و کفر را بانها نسبت داد اگر کفر فعل بندگان نبود
توبیخ و سرزنش انها بیجا بود و قوله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا قرار دادیم
که بر روی زمین است برای اهل ان تا اینکه اختبار و امتحان کنیم که کدام یکی بهتر است از جهة عمل این آیه دلالت میکند
بر اینکه خدا تعالی اراده کرده است خلق و خواسته است از انها عمل صالح را و اینکه افعال و اعمال اینکه از بندگان
صادر میگردد فعل انها است نه انها احداث نموده اند او را و اگر چنین نباشد ابتلاء و اختبار و امتحان معنی ندارد بعقل
راست نمیاید که کسی را با فعل دیگری امتحان کنند و قوله تعالی ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون داخل بهشت
شوید بسبب ان عملیکه کردید و قوله تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امروز جزا داده میشود هر نفس بسبب چیزیکه
او را کسب نموده و قوله تعالی الیوم تجزون بما کنتم تعملون امروز جزا داده میشوید بسبب چیزیکه شما او را بعمل اورده اید
و قوله تعالی لتجزی کل نفس بما تسعی تا اینکه جزا داده شود هر نفسی بسبب چیزیکه عمل نموده و قوله تعالی هل تجزون الا بما
کنتم تعملون جزا داده نمیشوید مگر با چیزیکه عمل کرده اید و قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسیئة فلا یجزی الا مثلها کسیکه عمل نیک نماید برای اوست ده برابر ان و کسیکه عمل بد کرد جزای او بیست
و قوله تعالی و لیوفیهم اجورهم باید داده شود اجرت عمل انها و قوله تعالی و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله
جنات کسیکه ایمان بخدا آورد و عمل نیک نماید خدا تعالی او را داخل بهشت میکند و قوله تعالی لها ما کسبت
و علیها ما اکتسبت برای هر نفس هست چیزیکه کسب کرده و بر ضرر اوست چیزیکه کسب نموده و قوله تعالی
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات چیزهای خوب را بر یهود حرام کردیم بسبب ظلم انها و قوله
تعالی کل امرئ بما کسب رهین هر کس در گرو عمل خود است و قوله تعالی و من یعمل سوءا یجز به عمل بد را جزا
بار داده میشود و قوله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی مرا تسلطی بر شما
نبود مگر اینکه شما را دعوت نمودم و شما مرا اجابت کردید و قوله تعالی ان الله لا یظلم مثقال ذرة
خدا تعالی بقدر ذره ظلم نمیکند و قوله تعالی و ما ربک بظلام للعبید و خدای تو ظلم کننده نیست بندگان را
و قوله تعالی و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون ما ظلم نکردیم بر انها بلکه انها بخود ظلم کردند و قوله
تعالی و ما الله یرید ظلما للعباد خدا تعالی اراده نکرده است که ظلم کند بندگان را و امثال این آیات در قرآن

بجد

مجید بسیار است در همهٔ اینها چنانچه ملاحظه میکنید افعال را به بندگان مستند ساخته است و خدای تعالی
تصریح میفرماید بر اینکه بندگان را ظلم نمیکند پس کدام ظلم بالاتر از اینست که بنده را عذاب نماید در عوض
کاری که نکرده است از او و از او صادر نشده است بلکه از عذاب کننده صادر شده است و تعجب است که جماعت
جبریه این را ظلم نمیگویند بجهت اینکه خداوند مالک بندگان است و مالک را جایز است هر نحو تصرف در ملک
خود نماید نقل میکنند که روزی عمرو بن عاص با ابو موسی اشعری گفت کسی را میبایم که با خدای خود نزد
او مرافعه میکردم ابو موسی گفت آن خدا کیست منم نزد من مرافعه نماید عمرو بن عاص گفت گناه را خود بر من مقدر
میکند و مرا عذاب میکنی ابو موسی گفت بلی بجهت اینکه ترا ظلم نمیکند عمرو ساکت شد و فساد اینکلام واضح
است و از جمیع آنچه که ذکر نمودیم معلوم و ظاهر گردید که مذهب جماعت در نسبت دادن جمیع افعال
بخدای تعالی خلاف عقل و نقلست و بطلان آن واضحست و دلیل آنها بر این مدعی بر سه وجه است اول آنکه
صادر شدن فعل از بنده بدون وجه ترجیح محالست و با بودن مرجح واجبست پس بنده قادر بر فعل نیست
جواب آنکه صادر شدن فعل از خدای تعالی بدون مرجح محالست و با بودن مرجح فعل واجبست پس خدا قادر مختار
نیست بلکه فاعل موجب است و این کفر است دوم آنکه اگر بنده را قدرت بر فعل باشد شریک میشود با خدای تعالی
در قادر بودن و خدای تعالی را شریک قرار دادن جایز نیست جواب آنکه با این کار کسی شریک خدا نمیشود
بلکه خدای تعالی قادر است بنده را عذاب کند و بکشد و انتقام از او بکشد از جهة کارهای ناشایست او و مثل
پادشاهی که کسی را از نوکران خود حاکم ولایتی نمود و آن شخص در آن ولایت قتل و غارت و تعدی بسیار کرد و پادشاه
قدرت دارد که او را بکشد و انتقام از او بکشد و هرچه از مردم گرفته است از او پس بگیرد و آن نوکر بجهت
قدرت بر آن کارها شریک پادشاه نمیشود و این مطلب واضحست سیم آنکه خدای تعالی در قرآن فرموده
والله خلقکم وما تعملون خدا خلق کرده شما را و آنچه را که بعمل آورده اید شما جواب آنکه مراد از آن
بتها اند که مردم آنها را ساخته و عبادت آنها را میکردند و لهذا بر آنها انکار کرده و فرموده اتعبدون
ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون آیا بندگی میکنید چیزی را که خود شما او را تراشیده اید و حال آنکه
خدای تعالی شما را و آنچه را که بعمل آورده اید خلق نموده است یعنی آن جسم را که بتها را از او ساخته اید از این

و مس و نقره و طلا و سنگ و چوب و غیر آن و هرگاه مراد از عمل عباده همان صنعت و تراشیدن باشد مجاز
این جماعت میگویند باید این آیه شریفه که در اعتذار حسبن بر کفار نازل شده باشد باین معنی شما را
که بت پرست هستید چه تقصیر دارید شما را و بتها را که تراشیده اید شما را هم من خلق کرده ام و حال آنکه این آیه
صریحست در مذمت و توبیخ کفار یعنی چیزی که با دست خود تراشیده اید او را چگونه خدا دانسته و بندگی
او را میکنید و اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه این آیه در مذمت و توبیخ و سرزنش کفار است نه در عذر
جستن برای آنها و بالجمله قول این جماعت وجهی ندارد و اما قول آنها که انبیا علیهم السلام و ائمه معصوم
نیستند و جایز است که پیغمبر و امام فاسق و گناهکار و دروغگو و ظالم باشد بطلان آن واضحست زیرا که
آنکه فاسق و ظالم را امانت و دیانت نیست و قول ایشان را اعتماد نمیتوان کرد و گاه هست آنچه را اخبار نموده اند
دروغ گفته باشند و دلیل آنها بر جواز فسق و سهو و خطاء انبیا علیهم السلام ظواهر آیات قرآنیه است که موهم
عدم عصمت آنها است و بر اینها اشتباه است و دلالت ظواهر قرآنی ممنوعست و دلیل قاطع عقلی بر خلاف
آنها است و ما دلیل عدم اشتراط عصمت در امام چنانچه بعضی از ایشان ذکر نموده اند که خلفاء سابقین
جور و ظلم و فسق میکردند و با وجود این مردم بجمعه و جماعت ایشان حاضر میشدند و کسی انکار بر آنها
نمیکرد جواب این محض تقلید است و آن مذموم است در قرآن در آیات کثیره و عقل دلالت بر فساد آن میکند
و اما قول آنها که امامها منحصر بعدد نیستند بلکه هر کس که بیعت کند بکنفر قریشی امامت آن
منعقد میشود و طاعت آن واجب میشود بر جمیع خلق اگر مستور الحال باشد اگرچه در باطن در غایت کفر
و نفاق و فسق باشد فساد آن ظاهر است و وجهی ندارد مگر آنکه میخواهند تصحیح خلافت خلفاء خود
نمایند و الا چه دلیل دلالت میکند بر اینکه خدای تعالی واجب کرده است بندگان خود را که اطاعت فاسقی
کنند و از فاسق کجا این تقرب نزد خدا حاصل شد و بچه عملی این مرتبه را پیدا کرد که زمام اختیار جمیع خلق را
با او دهند و مردم را خاطر جمعی از کجا حاصل شده که از امام فاسق خاین آنها را در مال و عرض و ناموس و دین
و دنیا خیانت نمیکند و در جائیکه فاسق خود را احیانا نکرده در آتش جهنم از جهة دو روز دنیا بسوزاند
بدیگران چه رسد و چه باک کند از سوختن آنها در آتش جهنم و علاوه بر این چه دلیل دلالت میکند بر

اینکه امامت منعقد میشود یا بیعت کردن بعضی اشخاص اگرچه بیعت کننده یکنفر باشد چنانچه اینها اعتقاد
میگویند نه در عقل و نه در کتاب و نه در سنت چنین دلیلی نیست و چرا باید بیعت آن بیعت کننده معتبر باشد
و با بیعت او بر جمیع خلق واجب باشد قبول آن و حرام باشد تخلف از آن و حال آنکه آن بیعت کننده پیغمبر نیست
و امام معصوم نیست و کتاب و سنت بر او دلالت نمیکند و اگر در روز قیامت در باب حساب خداوند جلیل
جل جلاله سؤال فرماید که چرا قول آن بیعت کننده را و کردار او را اعتبار کردی و امامت چنین امام فاسق را
و یا امام مجهول الحال را اعتقاد کردی و اطاعت او را بر خود واجب کردی چه جواب خواهد داد و چه عذر خواهد آورد
و اگر کسی بیعت آن بیعت کننده را اعتبار نکرد و اعتقاد بر امامت آن امام فاسق و یا مجهول الحال نکند
خدای تعالی او را چه بحث و ایراد است بر او و اگر خدای تعالی بفرماید چرا بیعت آن بیعت کننده را اعتبار نکردی و معتقد
امامت آن امام چرا نشدی جواب خواهد گفت که در کجای قرآن بر من واجب کردی که اطاعت نمایم چنین اشخاص
و رسول تو در کدام حدیث بمن گفته بود که قول این اشخاص را قبول نمود و اطاعت نکنم معلوم است که خدای
در مقابل این جوابی نیست و از مجموع آنچه که ذکر نمودیم معلوم و مشخص میگردد که بهترین مذاهب در فروع
دین و اصول اعتقاد مذهب امامیه است رضوان الله علیهم بجهة اینکه فروع احکام خود را فرا گرفته اند از امام
عادل و عالم و معصوم از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله که مجموع اهل اسلام دوست و دشمن بلکه سایرین
اقرار و اعتراف دارند بفضل و کمال و علم و معرفت و صدق و طهارت و ورع و تقوی و زهد و سخاوت و
سماحت و دیانت و کرم و احسان و رأفت و مهربانی ایشان بالنسبه بمردم و ایشان آن احکام را اخذ کرده
از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان از جبرئیل علیه السلام و او از خداوند جلیل جل جلاله
و نقل میکنند امامیه رضوان الله علیهم این احکام را از ثقات صالحین خلفا عن سلف تا اینکه متصل میکنند
بیکی از ائمه معصومین علیهم السلام بنحوی دقت میکنند که اگر یکی را در سند نه ثابت و دو نفر عادل توثیق نکنند
او را اعتبار نکنند و عمل برأی و استحسان و اجتهاد نمیکنند و عمل کردن بقیاس را حرام میدانند و لهذا مسائل
فقهیه ایشان احسن مسائل است و اصلا استقباحی و استهجانی و استنکاری در او راه نمیرود و این نیست
مگر اینکه این احکام از معدن رسالت و اهل بیت نبوت صادر گردیده و بدستیاری جبرئیل امین از جانب

ربت

10

رب العالمین نازل بقلب سید المرسلین شده است و شاهد بر صدق این مقال آنست که حکم و قول اول
اینها موافق حکم و قول آخر ایشان است و قول آخر ایشان مطابق با قول اول ایشان است و قول همه ایشان
موافق و مطابق قول رسول خدا است و قول همه موافق قول خدا و کتاب و سنت و این دلیل است بر حقیت
ایشان و بر اینکه این احکام همه حکم خدای تعالی است زیرا که لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا ظاهر کاه اینها از غیر خدای تعالی میشد هر اینه یافته میشد در اینها اختلاف بسیاری چنانچه در میان
اهل سنت و احکام اینها اختلاف فاحش هست و چه خوب گفته بعض ناس از اشتات ترضی لنفسک مذهبا
وتعلم ان الناس فی نقل اخبار فدع عنک قول الشافعی و مالک و احمد و المروی عن کعب احبار
اناس قولهم و حدیثهم روی حدثنا عن جبرئیل عن الباری یعنی اگر خواهی مذهبی برای خود اختیار کنی ترک
کن قول شافعی و مالک و احمد و حدیثهای کعب اخبار را و پیروی نما جماعتی را که قول ایشان و حدیث ایشان
آنست که روایت کرده است حدثنا از جبرئیل از باری تعالی و اما اصول اعتقاد امامیه رضوان الله علیهم
پاکیزه ترین اعتقادات است اصلا شائبه بطلان در او راه نمیرود بجهة اینکه ایشان پاک و منزه میدانند
خدای تعالی و رسل او را و اوصیای انبیاء او را و میگویند و معتقدند که خداوند عز و جل مخصوص بازلیت
و قدمت و جمیع ماسوای او محدث است یعنی حادث شده است و آنکه خدای تعالی یکانه است نه جسم است و نه جوهر
و نه مرکب بجهة اینکه مرکب محتاج بجزء است و جزء او غیر اوست و عرض نیست و لامکان است و اگر نه چنین
باشد محدث خواهد شد و خدای تعالی مشابهت بمخلوقات ندارد و قادر است بر جمیع مقدورات و آنکه خدای تعالی
عادل و حکیم است و هیچکس را ظلم نمیکند و کار بد از او سر نمیزند و الا لازم میاید جاهل و محتاج باشد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و کسیکه اطاعت خدای تعالی کند او را جزای نیک و ثواب دهد تا اینکه ظالم
نباشد و گناهکار را یا میبخشد و یا عذاب میکند در عوض گناهش بدون اینکه او را ظلم نماید و جمیع افعال او
محکم و متقن است ناخوب در خلقش بودن نیست و بر وفق مصلحت و غرض واقع شده است بجهة اینکه
اگر افعال او بر وفق غرض و مصلحت نباشد لازم میاید عبث کرده باشد و حال آنکه خودش میفرماید و ما
خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین خلق نکردیم آسمان و زمین و ما بین آنها را بازی کننده یعنی خلق

اینها

ایشان بی فائده و بی جهت نیست و آنکه خدای تعالی انبیا را فرستاده برای ارشاد عالم و ایشان را معصوم از گناه
صغیره و کبیره و خطا و سهو و لغزش و غفلت قرار داده و جعل کرده است از اول عمر تا آخر عمر ایشان تا اینکه
خلق را آنچه که تبلیغ میکنند اعتماد و خاطر جمعی باشد و اگر چنین نباشد فرستادن ایشان بی فائده میشود
و همچنین ائمه را مثل انبیا معصوم قرار داده تا اینکه وثوق بقول ایشان باشد و آنکه خدای تعالی دیده نمیشود
و با هیچ یک از حواس ادراک کرده نمیشود چنانچه در قرآن میفرماید وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
الْأَبْصَارَ یعنی چشمها او را ادراک نمیتواند کرد و او چشمها را ادراک میکند و آنکه خداوند تعالی در جهتی نیست
و آنکه امر خدای تعالی و نهی و اخبار او حادث است بجهة اینکه محال است امر نماید و یا نهی کند و یا اخبار نماید معدوم را
که ابداً رایحه وجود ندارد و مخفی نماند زمانی که مذهب امامیه در اصول و فروع موافق قاعده و قانون
و مطابق عقل و نقل از کتاب و سنت شد و شائبه بطلان در او راه نرفت چنانچه سایر مذاهب متضمن مفاسد
کلیه و امورات شنیعه و قبیحه اند که عقل و نقل از آنها امتناع دارد پس واجب است متابعت نمودن مذهب امامیه را
که عیبی و نقصی در او نیست و سالک او بیقین و قطع چنانچه عقل و نقل از کتاب و سنت بر او دلالت دارد و امامیه
بر او قاطعند سالک راه بهشت و رستگار است و ایضاً رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باتفاق امت
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقی هالکة امت من هفتاد و سه فرقه میشوند
یک فرقه نجات یابنده است و باقی آنها هلاک شونده اند یعنی بجهنم میروند و باز در حدیث صحیح متفق علیه
در میان امت فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مثال اهلبیت
من مثال کشتی نوح است هر آنکس که سوار کشتی شد نجات یافت و هر آنکس که تخلف از آن نمود غرق شد و این دلالت
میکند بر اینکه نجات یابنده شیعه اثنی عشری است بجهة اینکه ایشان متابعت اهلبیت رسول خدا صلی الله
علیه و آله را کرده اند نه دیگران و بجهة اینکه جمیع فرقه‌های اسلام از سنی و سایر فرقه‌های شیعه همه در اصول
اعتقاد شریکند و نجات یافتن یکی از ایشان لازم دارد نجات یافتن دیگران را و اما امامیه مخالف همه فرقه‌ها است
در اصول عقاید و مباین آنها است و حکم بنجات آنها لازم ندارد نجات دیگران را پس فرقه ناجیه منحصر است در امامیه
پس مذهب ایشان حق است و واجب است متابعت ایشان و ایضاً امامیه در غیر حق تعصب نمی‌ورزند و هر آنچه که حق است

تابع

تابع او میشوند و اخبار ایشان را نمیکنند خلاف حق را از راه تعصب و اما اهل سنت از جهة تعصب و حمیت از حق می
گذرند چنانچه غزالی و غیر آن که شافعی مذهبند میگویند مسطح ساختن قبر شرعی است و غیر آن شرعی نیست لکن
چون شیعه تسطیح قبور را برای خود شعار کردند ما از او عدول کردیم و قائل بر تسنیم شدیم یعنی ماهی پشت قرار
دادیم و زمخشری که یکی از ائمه حنفیه است در تفسیر قول خدای تعالی هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ همان
کسی است که صلوات میفرستد بر شما و ملائکه او میگوید بمقتضای این آیه جایز است صلوات فرستادن بر آحاد
مسلمین لکن چون امامیه آنرا برخود شعار کردند و جماعتی را برای خود امام گرفته بر ایشان صلوات و سلام
فرستادند ما آنرا از غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله منع نمودیم و مصنف هدایه که یکی از حنفیه است
میگوید که مشروع این است که انگشتر در دست راست کرده شود لکن چون شیعه او را برای خود عادت گرفتند
ما قرار دادیم که انگشتر در دست چپ کرده شود و غیر از این بسیار است که این جماعت باقرار خود حق را بجهة عداوت
امامیه ترک کرده و گذاشته و غیر حق را گرفته برای خود دین قرار دادند پس واجب است تبری نمودن از مذهب
این چنین اشخاص و جایز نیست متابعت ایشان و حال آنکه بدعتها در دین اختراع کردند و خود اعتراف دارند
که آنها بدعتند و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فان مصیرها
الی النار هر بدعت گمراهیست و عاقبت هر گمراهی بسوی آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
من ادخل فی دیننا ما لیس منه فهو رد هر کس که داخل نماید در دین ما چیزی را که از او نیست پس آن رد است
بمقتضای این حدیث چنانچه این جماعت نقل میکنند باید اینها مرتد باشند زیرا که خود اعتراف نموده اند که تسنیم
قبور مشروع نبوده ما برخلاف شیعه آنرا قرار دادیم و انگشتری در دست چپ کردن در شرع نبوده ما قرار دادیم و
صلوات فرستادن بر آحاد مسلمین در شرع بوده ما ترک کردیم و همچنین بدعتهای دیگر ایشان مثل ذکر نمودن خلفا
در خطبه‌های خود و حال آنکه باجماع امت این نبوده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه در زمان صحابه و نه در
زمان تابعین و نه در زمان بنی امیه و نه در زمان خلفای بنی عباس بلکه آنرا احداث نمود منصور دوانیقی بلجاجت یکی
از علویین و ذکر نمود صحابه را در خطبه خود و مستمر شد این بدعت تا این زمان و مثل شستن پاها عوض مسح
آنها و حال آنکه خدای تعالی در قرآن مسح آنها را واجب کرده و همچنین سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه ابن عباس

روایت

روایت میکنند که عضوان مغسولان و عضوان ممسوحان در وضو دو عضو شسته میشود و دو عضو مسح کرده
میشود و مثل متعهٔ نسا و متعهٔ حج که عمر بن الخطاب نهی از آن کرد و حال آنکه هر دو در قرآن وارد است
چنانچه فرموده در متعهٔ حج فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَةِ اِلَى الحَجِّ فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ و فرموده در متعهٔ نسا فَمَا استَمتَعتُم بِهِ
مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً و همچنین در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و در زمان ابو بکر و مدتی از
زمان عمر حلال بود و این بدعتی بود که عمر در دین اختراع نمود بر خلاف خدای عز و جل و خلاف رسول خدا
صلی الله علیه و اله و تا بحال این بدعت مستمر مانده و امثال این بدعتها بسیار است بهمین قدر اکتفا نمودیم
در این مقام از جهة اختصار و ان شاء الله تعالی جمله از آنها در مطاعن ایشان عنقریب ذکر خواهد شد

فصل سیم در بیان حقیقت مذهب امامیه رضوان الله علیهم در مسئلهٔ امامت و اثبات امامت و خلافت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله و در او چند مطلب است

مطلب اول در ذکر ادلهٔ عقلیه که دلالت بر امامت آنحضرت میکنند و آن بر چند وجه است **اول**
آنکه امام باید معصوم باشد و علی بن ابیطالب علیه السلام معصوم است باتفاق فریقین و غیر او معصوم نیست
باتفاق امت پس علی علیه السلام امام است و اما اینکه واجبست که امام معصوم باشد بجهة اینکه نوع انسانی
مدنی بالطبع است در معیشت خود احتیاج دارند باجتماع و تنها زندگی نمیتوانند بکنند و در صورت اجتماع
خاطر جمع نتوانند از اینکه همدیگر را ظلم و تعدی نموده و همدیگر را قتل و غارت نمایند باعتبار اختلاف
خواهشهای انها و آن میکشد بسوی هرج و مرج و باعث تشویش بر فاشدن بندگان و خرابی دنیا پس باید
امام معصوم باشد که ایشان را از ظلم و تعدی مانع شود و جایز نباشد بر او خطا و سهو و معصیت و الا محتاج
میشود بامام دیگر زیرا که دلیل بر وجوب نصب امام همان جواز خطا است بر امت پس اگر او هم جایز الخطا باشد
محتاج میشود بامام دیگر پس اگر آن امام معصوم باشد پس آن امامست و الا لازم میاید تسلسل و آن
باطلست مادامیکه ثابت شد که امام باید معصوم باشد پس منحصر میشود امامت بعلی علیه السلام زیرا که غیر او
معصوم نیست باعتراف خصم **دویم** آنکه امام باید منصوص علیه باشد از جانب خدا تعالی و رسول او
بچند دلیل **اول** آنکه عالم بصلاح و فساد عباد و حاکم بر ایشان خدا تعالی است پس باید او نصب امام

برای

12

برای بندگان نماید و اهمال آن بر او جایز نیست **دویم** آنکه خطاء و سهو و غفلت و معصیت بر امت جایز است
و ایشانرا جایز نیست که امام تعیین نمایند بجهة اینکه جایز است که اختیار و تعیین آنها بر خطا باشد **سیم**
آنکه مختار بعضی اولی از مختار دیگری نیست مثلا جماعتی کسی را برای امامت اختیار کرده تعیین نمودند و
جماعتی دیگر کسی دیگر را اختیار کرده نصب کردند پس ترجیح اختیار یکی را از این دو جماعت بر اختیار دیگری اولی
از عکس آن نیست و باعث میشود این بر نزاع ایشان و جماعت و فساد و غرض از نصب امام قلع ماده نزاع و مخاصمت است
و انقطاع اختلاف و نزاع میان مردم **چهارم** آنکه عباد و بلاد ملک خدا تعالی است و تصرف در ملک او
باعزل و نصب بدون اذن او جایز نیست **پنجم** آنکه چنانچه خلق را اختیار نیست در اینکه پیغمبر برای خود اختیار
و تعیین نمایند همچنین اختیار ندارند که تعیین امام نمایند زیرا که امام قائم مقام پیغمبر است و قتیکه ثابت
شد که اختیار تعیین امام با خلق نیست پس با خدا تعالی و رسول اوست و ایشان غیر از علی را تعیین برای
امامت نکردند باتفاق امت پس علی علیه السلام منصوص گشت بر امامت **سیم** آنکه واجبست که امام معصوم
باشد بجهة اینکه وثوق باقوال و افعال غیر معصوم نیست و واجبست انکار کردن بر او هر گاه اقدام بر معصیت
نماید پس نصب نمودن چنین امامی مفید فائده نیست و غیر از علی علیه السلام معصوم نیست باتفاق فریقین پس
علی علیه السلام امامست **چهارم** آنکه واجبست که امام حافظ شرع باشد بجهة اینکه بسبب وفات رسول خدا
صلی الله علیه و اله وحی منقطع شد و کتاب و سنت کفایت نمیکنند بتفصیل احکام جزئیه که واقع میشود تا
روز قیامت پس باید امام معصوم از خطا و لغزش و عصیان و منصوص و منصوب و معین از جانب خدا تعالی باشد
تا اینکه از احکام زیاد و کم نکند احکام را و تغییر و تبدیل ندهد شرع را عمدا و سهوا و خطاء و دقایق جزئیه
احکام را بر وفق کتاب خدا و رسول او بمردم برساند و غیر از علی علیه السلام کسی متصف باین اوصاف نبود باجماع
امت پس علی علیه السلام امامست **پنجم** آنکه واجبست که امام اعلم از خلق زمان خود باشد بانچه که مردم
باو احتیاج دارند و کسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله اعلم ناس نبود بجز علی علیه السلام پس او امامست
و تقدیم دیگری بر او تقدیم مفضول بر فاضلست و آن قبیحست عقلا و نقلا و خداوند عز و جل میفرماید
اَفَمَن یَهدِی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لَا یَهِدِّی اِلَّا اَن یُهدَی فَمَا لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ یا کسیکه هدایت بسوی

حق

حق میکند سزاوارتر است او را متابعت نمایند یا آنکس که راه نمی‌تواند بکند و خود احتیاج بهدایت کنند
ندارد پس چه شده است شما را و چگونه حکم میکنید تقلید نادانان و باز فرموده هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون آیا مساوی است کسانیکه دانا هستند با کسانیکه نادان هستند یعنی مساوی نیستند دانا با نادان
وقال الصادق علیه السلام نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون وحضرت امام بحق ناطق جعفر
صادق علیه السلام فرموده در تفسیر آیه شریفه ما ائمه کسانیکه میدانند و عالمند و دشمن ما است کسانیکه
نمیدانند و شیعه ما اولوا الالباب یعنی ما دانائیم که خدای تعالی در این آیه فرموده است و نادان دشمن ما است
ششم آنکه واجب است که امام افضل از رعیت باشد و علی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود باعتراف
دوست و دشمن چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس او امامست و الا لازم میاید تقدیم مفضول بر فاضل
و آن قبیح است عقلا و نقلا هفتم آنکه خدای تعالی قادر است بر نصب کردن امام معصوم که خلق را بر وفاق اتباع
نماید و خلاف را از میان ایشان بردارد و خلق محتاجند بچنین امامی و مفسده بر وجود چنین امام مترتب نیست پس
واجب است که خدای تعالی امام معصوم نصب نماید بجهت آنکه با وجود مقتضی و فقدان مانع فعل واجب میشود و
غیر از علی علیه السلام کسی را نصب نکرده باتفاق این دو فرقه پس علی امامست هشتم آنکه هر پیغمبری از پیغمبران
در وقت وفات خود وصی برای خود از اقربای خود تعیین نموده و در میان امت خود او را امام نصب کرده پس چه
گونه ترک کرده آن را پیغمبر آخر الزمان و حال آنکه او افضل انبیا بود باتفاق مسلمانان و حال آنکه خدای تعالی او را
امر کرده که مثل سایر پیغمبران سلوک نماید در نبوت و امامت و عدالت و فرموده سنة من ارسلنا قبلک من
رسلنا سلوک تو مثل سلوک ایشان باشد پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بالقطع والیقین مثل سایر
انبیا وصی و خلیفه تعیین کرده است و اتفاقی امت است که غیر از علی علیه السلام را نصب نکرده است پس علی
علیه السلام امامست نهم آنکه تشریع شرایع و بعث انبیا و انزال کتب نیست مگر برای ارشاد خلق و راهنمایی
ایشان بسوی آنچه که باعث اصلاح اوست و آنچه که ایشان را از فساد نگاه دارد در امور معیشت ایشان و دیانات ایشان
و ایشان را بر طریق منهج متفق سازند و اختلاف را از میان ایشان بردارند تا آنکه پیغمبر در میان ایشان باشد لابد
لا علاج است وصی و امام و جانشین و قایم مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله که کار دعوت را صورت داده و

ما محتاج ایشان بر او بود و باید خداوند تعالی چنین کسی را در میان باشد که از خود بعد از پیغمبر نصب نماید
همان دلیل که فرستادن پیغمبر و کتاب و قرآن بر بندگان لازم شده بود و کسی بجز علی بن ابیطالب علیه السلام
نصب نکرده است باتفاق هر دو فرقه پس علی امامست دهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله با آن مهربانی
که با امت داشت بیان نمود برای آنها حکم هر چیزی که محتاج الیه ایشان بود در اکل و شرب و قیام و قعود و خواب
و بیداری و فعل و انفعال و حسن و قبح و کذا اهتمام به بسط دادن شرع بنهایت رسید حتی آنکه جزئی از جزئیات
فرو گذاشت نکرده الا آنکه برای او حکمی و یا احکامی قرار داد حتی آنکه خوابش بود از ارش قرار داد و فرموده حتی
آنکه برای آداب الخلاء رفتن تقریبا بیست و پنج حکم قرار داد فرموده پس چگونه امر امامت را مهمل گذاشته بدون
بیان و حال آنکه امامت از ارکان دین و اهم مسایل شرع بود و خود ایشان فرموده بود که من مات و لم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة هر آنکس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است در زمان جاهلیت یعنی
کافر مرده است و سنی و شیعه اتفاق دارند بر اینکه این حدیث از رسول خدا است حاشا که آنحضرت چنین کاری کرده
و امام تعیین نکند و چنین امر عمده را در بوطه اجمال گذارد و اتفاق امت است که غیر از علی علیه السلام کسی برای
امامت در میان امت تعیین نکرده است پس علی علیه السلام امامست یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله یازدهم
آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در تاسیس اساس شرع و تشیید قواعد اسلام انتهای ما لا کلام از کلفات
کشیده و محنتها دیده و از وطن مالوف آواره گشته و غربت اختیار نموده و اقوام و عشیره و هواخواهان
و دوستان او را کشته و اموال آنها را تلف کرده و آنجناب همه اینها صبر نموده در احکام امر اسلام سعی میکرد
چه شد یکباره که همه این محنتها را که کشیده انگاشته که این اسلام و شریعت و امت و اهل بیت خود برداشته
و از همه چشم پوشیده قراری برای دین و شریعت نگذاشت و بنا و مرجعی و ملاذی برای امت و اهل بیت خود
معین نکرده همه را او رونق و بی سر و سامان گذاشته و همه را بخلق واگذاشته که هر چه دلخواه مردمانست با شرع
او کنند حاشا و کلا که هیچ عاقلی باین راضی شود و چنین کاری کند بلکه ادنی ترین خلق باین راضی نمیشود که چه
از او بجز حصیر کهنه چیزی نماند و قرار برادر بابا او وصیت میکند پس چگونه ترک میکند و آن پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه وآله و افضل انبیا علیهم السلام ابدا چنین کاری نمیشود و غیر از علی علیه السلام کسی را وصی

و امام نکرد باتفاق اهل اسلام پس علی علیه السلام امام است دوازدهم آنکه ابو بکر در روز سقیفه
انصار را دفع نمود با قول خود که امام باید از قریش و از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و معلوم است
که علی بن ابی طالب علیه السلام از بزرگان قریش و از نزدیکترین خلق بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس باید او اولی باشد بامامت باعتراف خصم پس او امام است سیزدهم آنکه ابو بکر خلافت را از خود دفع کرد
و علی علیه السلام را مستحق خلافت قرار داد انجا که گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی از من دست
بردارید که نیستم من بهتر از شما و حال انکه علی در میان شما است یعنی در جائی که علی باشد من استحقاق خلافت
ندارم پس مادامیکه خصم اقرار نمود که علی علیه السلام مستحق خلافت است پس او خلیفه و امام است زیرا که
منازعی با علی علیه السلام در خلافت بجز ابو بکر نبود و وقتیکه او خلافت را از خود سلب نمود و اثبات کرد انرا برای
علی علیه السلام پس او امام و خلیفه است باتفاق خصم چهاردهم آنکه امام قایم مقام پیغمبر و نایب او است
در امت او و چنانچه در پیغمبر صلی الله علیه و آله شرط است که بقدر چشم زدنی باید بر خدا تعالی شریک قرار نداده
باشد و همچنین این شرط است در امام و علی علیه السلام ابدا مشرک نشده بخلاف دیگران پس علی علیه السلام باید
امام باشد پانزدهم آنکه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت که از مدینه بیرون تشریف میبرده
برای دفع مهمی خلیفه و نایبی در مدینه تعیین میفرمود و حال انکه سفرش طول نداشت و میدانست که بعد از چند
وقت مراجعت میفرماید و یوما فیوما از اوضاع مدینه اطلاع بهم میرساند پس چگونه اهل مدینه و جمیع امت را
مهمل گذاشته در وقت سفر اخرت و قطع بعدم مراجعت کسی را وصی و جانشین خود نمیکرد و امامی در میان ایشان
تعیین نمیفرمود حاشا از او چنین کاری کند و اتفاقی است که کسی را بجز علی بن ابی طالب علیه السلام تعیین نفرموده است
پس علی علیه السلام امام و خلیفه است شانزدهم آنکه خدای عز و جل برای هر صنفی از اصناف مخلوق رئیسی
و حاکمی قرار داده که انها را بر اتفاق وا دارد و اختلاف را از میان ایشان بر دارد چنانچه اینکه برای زنبور عسل بزرگی
قرار داده که همه محکوم بحکم او باشند بصلاحدید او رفتار نمایند و در بدن انسان قلب را رئیس قرار داده بر
جمله جوارح که در بدن انسان است و حواس ظاهره و باطنه در وقت اختلاف رجوع بقلب کرده اختلاف از میان
انها بر داشته میشود پس چگونه میشود که این خلق کثیر و جم غفیر را از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا

تا روز

تا روز قیامت بدون رئیس و حاکم گذاشته که مردم در مشکلات و مهمات خود در حالت اختلاف رجوع باو نمایند
حاشا و کلا ابدا چنین کاری نمیشود و عقل و نقل از او ابا و امتناع دارد و کسی غیر از امامت و ریاست در میان
امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از او بجز علی علیه السلام تعیین نفرموده بالاتفاق پس او امام است هفدهم
انکه دوست و دشمن شیعه و سنی اتفاق دارند بر اینکه علی علیه السلام بود بر عدالت و طهارت و عصمت
و جمیع صفات کمالیه از اول عمرش تا باخر و ابو بکر مدتها بتها و زمانهای دراز بتپرستی نموده و خدا عز و جل را
شریک قرار داده و بعد از اسلام در عدالت و خلافتش ما بین مسلمانان شبهه نیست بلکه اولی و الزم
انست که متفق علیه را گرفته و مختلف فیه ترک شود پس واجبست اینکه علی علیه السلام خلیفه و امام باشد بجهت انکه
عدالت و عصمت او متفق علیه است عجبست که اهل سنت جایز میدانند که امام فاسق باشد چنانکه شارح عقاید
نسفی تصریح بان کرده است انجا که گفته است لا ینعزل الامام بالفسق و الجور لانه قد ظهر الفسق و انتشر
الجور من الائمة و الامراء بعد الخلفاء و السلف کانوا ینقادون لهم و یقیمون الجمع و الاعیاد باذنهم یعنی امام
از امامت منعزل نمیشود بسبب فسق و جور بجهت اینکه بتحقیق ظاهر شده بود فسق و منتشر شده بود جور از ائمه
و امراء بعد از خلفاء و گذشتگان اطاعت انها را کرده و منقاد انها میشدند و نماز جمعه و عید را باذن انها
میکردند و حال انکه این خلاف عقل و نقل از کتاب و سنت است هجدهم آنکه احدی از اولاد ادم شک ندارد بر
اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله عقل کامل و تدبیر شامل داشته و همه فرقها اعتراف باین دارند اما مسلمانان
پس معلوم است که انها او را پیغمبر میدانند و اما یهود و نصاری و مجوس و فلاسفه پس میگویند که ایشان اگرچه
پیغمبر نبودند لکن عقل کامل و رای شامل و حکمت وافر و تدبیر صحیح داشت و با عقل و تدبیر خود اقامه
ملت و تشریع شرع نمود و سلطنت بزرگی قرار داد و همچنین شبهه نیست چنین کسی عاقل و کامل میدانست
طبایع عرب را و طینت انها را و خونخواهی انها را اگرچه بعد از مدتهای طولانی و زمانهای بسیار باشد و اگر یکی را
از قبیله میکشتند اقوام و اقارب و اگر قاتل را نمی یافتند در عوض مقتول میکشتند و الا از اقوام و عشیره
او میکشتند و اگر از انها کسی را نمی یافتند از قبیله قاتل یکی را و یا جماعتی را میکشتند اگرچه ان قبیله از قوم
و خویش نزدیک قاتل نباشد و اسلام اوردن انها طبیعت و طینت ایشان را تغییر نداده بود و از بجهت که

ربونا

مرکوز بود در اخلاق ایشان او را تبدیل نکرده بود چنانچه یزید بن معاویه علیهما الهاویه جماعتی کشتند حسین
بن علی علیهما السلام را بجز بخواهی اجداد کافر خود که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ایشان را
کشته بود و اشکارا گفتند که ترا میکشیم در عوض کشتگان خود در روز بدر و غیر ان و در شعر یزید تصریح
باین شده است و حال انکه مدتها از قصه بدر گذشته بود و ایشان بحسب اعتقاد خود مسلمان شده بودند
با وجود این خونخواهی در سینه را اکر ده بودند و اسلام مانع ایشان نشد و عداوة قلبیه را ظاهر کردند پس کدام عاقل
میتواند بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله با این کمال عقل و دانش و حکمت و تدبیر و با اینکه احوال عرب و طبایع
و طینت ایشان را کما هو حقه میدانست اعتنا تمام نماید و سرکشان و بزرگان ایشان را بر خاک هلاک انداز و خصوصا
قریش را و مساعدت و معاونت نماید او را در ریختن خون ایشان پسر عموی نزدیک او و داماد او و حال انکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله میدانست که او هم مثل سایر خلق خواهد از دنیا رفت و همان پسر عمو که خون عزیزان قریش
او ریخته بود دختر خود را و دو پسر او را که بهترین خلق و عزیزترین ایشان بودند نزد او خواهد گذاشت بعد از
خود و او را خلیفه میکند و تصریح بامامت و میکند تا اینکه خون او را و خون اهلبیت و را انکه دارد بسبب
امام و خلیفه بودن او ایا نمیدانست پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه همان پسر عمو و اهلبیت و پسران او را
مثل سایر رعایا گذارد و ایشان را در محل تلف ورد و باعث ریختن خون ایشان شده است بجهة اینکه ایشان
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پناهی نداشتند که باو پناه برند و ریاست و خلافت هم نداشتند
که خود را بسبب ان از دشمن محافظت توانند کرد پس در اینوقت ایشان لقمه خوراکی میشوند برای خورنده و
مردم ایشان را بر پا انداخته لگد کوب مینمایند و اغراض خود را از ایشان استیفا میکنند بخلاف اینکه
هرگاه ریاست و بزرگی و امامت و خلافت را در ایشان قرار دهد پس ایشان بسبب ان ریاست و بزرگی و خلافت
توانند خون و مال و عرض و ناموس خود را محافظت نمایند زیرا که ارباب اغراض و احقاد از هیبت ریاست
و خلافت و صولت بزرگی و سلطنت اغراض و احقاد خود را اظهار نمیتوانند بکنند و این مطلب واضح
و اشکار است و در میان بزرگان و سلاطین معمول است بجا که برای حفظ سلطنت و دولت و محافظت اهل
و عیال و عرض و مال خصوصا در وقتی که خون ریزی کرده باشد و قلوب عامه ناس از او منزجر باشد یکی را از

اولاد خود ولیعهد خود کرده و لشکر و کشور و خدم و حشم را بتصرف او داده و او را بر مسند حکومت می
نشانند تا اینکه دشمنان تعدی در ملک و مال و خون ایشان نتوانند کرد از خوف سلطنت و اولاد اگر ایشان را بی
سر گذاشته و سلطنت را به بیگانه واگذار نمایند و با اینکه مردم را در امر سلطنت باختیار خود واگذارد و اولاد
و اقارب خود را داخل جمله رعایا نماید هر اینه ایشان را در معرض تلف ورد و باعث ریختن خون ایشان شده است
بجهت اینکه دشمنان و صاحبان حقد و عداوت زهر طرح بر سر ایشان ریخته و ایشان را خواهند کشت و مال ایشان را
خواهند گرفت و ایشان را در بلا میکنند پس چگونه تصور توان کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را
نیافته و نفهمیده بود و با اینکه خوش داشت که اهلبیت و ذریه او بعد از او مستاصل شوند و خوش داشت
که فاطمه زهراء علیها السلام که پاره تن او بود و محبتها با او داشت مثل فقرا و گدا باشد از خلق سؤال کند و علی بن
ابیطالب علیه السلام که عزیز و گرامیترین خلق بود نزد او میخواست که او باشد مثل انس بن مالک انصاری و ابو
هریره دوسی که چند مدتی او را در زمان خلفا کوتک زدند امراء و حکام هر حکمی بخواهند در خون و عرض و مال
و جان و اولاد او بکنند و او قدرت نداشته باشد که ایشان را منع نماید و حال انکه صد هزار شمشیر کشیده بر بالای
سر او بود و قلوب خلق از او پر خون بود و خوش داشتند و میخواستند که خون او را بخورند و گوشت او را با شمشیرها
خورد ریز نمایند بجهت انکه کشته بود پدران و برادران و پسران و اعمام و اخوال ایشان را و مدت این قتل طول
نکشیده بود که از خاطرها فراموش شده باشد و زخمها و جراحتها این دفعه هنوز خون الود بود پس پیغمبر و قطع
ایشان را عاقل و دانا و حکیم و صاحب تدبیر کسی این چنین کار نمیکند و علی علیه السلام را خلیفه و امام نموده
و مردم را به بیعت او دعوت نموده و امر او را انجام فرموده است بغدیر خم انکه سنی و شیعه و نقل میکنند در
کتب خود بدون اختلاف و تزلزل و تاملی که علی علیه السلام در خطب و کلمات و فواتح خود بسیار ادعا میکند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله او را وصی و خلیفه و امام کرده است بر امت بعد از خود و بان تنصیص و تصریح نمود و صحابه او را
از انصاف دفع کرده و خود بر او سبقت کردند و پیشی گرفتند بر خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و اتفاق امت است
که علی علیه السلام معصوم است از دروغ نمیگوید پس او در قول خود صادق است پس امامت او بنص و تعیین رسول خدا
صلی الله علیه و آله و ایضا هر دو فرقه اتفاق دارند بر اینکه پیغمبر فرموده است که علی مع الحق و الحق مع علی علی

با حقیقت حق با علیست پس علی علیه السلام در ادعای خود صادقست بشهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و باعتراف امت پس او امامست مطلب دویم در ذکر آیات قرآنیست که دلالت میکند بر امامت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت او بلا فصل و آن چند آیه است
آیه اول قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی ولی امر شما منحصر است بخدای تعالی و رسول او و کسانیکه ایمان آورده اند و نماز میکنند و در حال رکوع زکوة
میدهند امت پیغمبر صلی الله علیه و آله از سنی و شیعه اجماع نموده اند بر اینکه این آیه نازل شده در حق علی بن ابیطالب
علیه السلام روزیکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز ظهر ادا میفرمود پس سائلی سؤال
نمود و کسی او را چیزی نداد پس سائل سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا شاهد باش بدرستیکه من سؤال
نمودم در مسجد رسول الله و کسی مرا چیزی نداد و علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل با انگشت
کوچک دست راست که انگشتر در آن بود پس سائل آمده انگشتر را از دست ایشان برداشت و این واقع بود در حضور
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس وقتیکه آنجناب از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا
بدرستیکه برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی
یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک
کثیرا انک کنت بنا بصیرا خداوندا وسعت بده برای من سینه مرا و آسان کردان برای من امر نبوت مرا و بردار
لکنت زبان مرا تا اینکه بفهمند گفتار مرا و قرار بده برای من وزیری از خانواده من هرون برادر مرا و قوی کردان
با او پشت مرا و شریک کردان او را در نبوت من تا اینکه تسبیح تو نمائیم بسیار و ذکر کنیم ترا بسیار بدرستیکه
که تو بوده بر احوال ما بینا فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدك باخیك و نجعل لكما سلطانا فلا
یصلون الیکما بایاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون پس نازل کردی بر او قرآن ناطقی را که زود قوی میکردانیم
بازوی ترا با برادر تو و قرار میدهیم برای شما برهان و حجتی واضح پس نمیتوانند فرعون و تابعین او بشما ضرری
رسانند بسبب خوف ایشان از آیات و معجزات ما و شما و کسانیکه تابع شده اند شما را غالبند خداوندا
من محمد پیغمبر تو و برگزیده توام خداوندا پس وسعت بده برای من سینه مرا و آسان کردان برای من امر نبوت

مرا

مرا و قرار بده برای من وزیری از خانواده من علی برادر مرا و قوی کردان بسبب او پشت مرا گفت پس رسول
الله صلی الله علیه و آله کلام خود را تمام نکرده بود تا اینکه نازل شد جبرئیل از نزد خدای تعالی پس گفت یا
محمد اقرا بخوان حضرت رسول گفت چه چیز بخوانم جبرئیل گفت اقرا بخوان انما ولیکم الله و رسوله و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون روایت کرده است این را از علمای اهل سنت و مفسرین
و محدثین ایشان ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در تفسیر باسناد خود از ابوذر و ابن المغازلی الواسطی الشافعی
و رزین بن معویه در جمع بین الصحاح الستة از صحیح نسائی و نسائی در صحیح خود و موفق بن احمد اخطب خوارزمی
که اهل سنت او را اصدق الائمه خوانند در کتاب خود و ابرهیم بن محمد الجوینی که از اعیان علمای اهل سنت و حافظ
ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در کتاب نزول القرآن فی علی بن ابیطالب علیه السلام هر یکی باسناد متعدد
و نقل شده است این از مجاهد و السدی و ابو بکر الرازی در کتاب احکام القرآن و از رمانی و طبری و عتبة بن ابی حکیم
و غالب بن عبد الله و بالجمله اجماعی علمای این دو فرقه است بر اینکه این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده
در وقتیکه انگشتری خود را در حال رکوع تصدق فرمود پس خدای عز و جل در این آیه تشریف داد او را و اثبات نمود
برای او ولایت کبری را چنانچه برای خود و رسول خود اثبات نمود و ولایت عبارتست از امارت و حکومت و سلطنت
چنانچه ولی در لغت و اصطلاح و عرف بهمین معنی است آیا نمی بینی که میگویند ولی عهد مسلمانان و ولی عقد
نکاح زن و ولی ایتام و مجانین و ولی عهد سلطان و اراده میکنند از اینها اولی بتصرف و صاحب اختیار و قائم بامر
و مباشر تدبیر امور و مصالح اینها را و علاوه بر این دعا نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و خواستن ایشان
از خداوند عز و جل برای علی از خرابی طوریکه در حدیث گذشت و پیش کشیدن ایشان دعوت حضرت موسی و اجابت
نمودن خدای تعالی دعای او را و منت گذاشتن حضرت باریتعالی جناب رسول خدا را باجابت نمودن ملتمس ایشان و نازل
نمودن این آیه که مشتمل بر ولایت علی علیه السلام است دلالت صریح و برهان واضحیست بر اینکه ولایت در این آیه بمعنی
امامت و خلافت علی علیه السلام است برای که رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت برای علی علیه السلام از خدا خواست
نه چیز دیگر چنانچه حضرت موسی نبوت را برای هرون خواست نه مرتبه دیگر پس خداوند تعالی ملتمس ایشانرا مبذول داشت
علی علیه السلام را بامرتبه امامت و منزلت خلافت تشریف داد چنانچه ملتمس موسی را مبذول داشته هرون را بنبوت

علی

عطا می‌نمود و اگر ولایت را در این آیه معنی دیگر غیر از امامت باشد لازم می‌آید که دعای پیغمبر قبول نشده باشد و این خلاف
دین اسلام است و همچنین لازم می‌آید که امتنان و حصر نمودن ولایت با کلمهٔ انما بر خدا و رسول او و علی بن ابیطالب
و خصوصاً مشروط نمودن ولایت به تصدق دادن در حال رکوع بیهوده و بی‌معنی باشد و این هم خلاف است پس حمل نمودن
ولایت را در این آیه بر موالات در دین و محبت چنانکه اهل سنت کرده‌اند وجهی بجز عناد ندارد زیرا که همه مؤمنان در این
معنی شریکند و تصدق دادن در حال نماز در این معنی شرط نیست پس حصر خالی از وجه می‌شود چنانکه گفتیم و علاوه
بر این معنی نازل کردن نداشت که احتیاج داشته باشد که علی علیه السلام انگشتر را در حال نماز تصدق نماید و رسول
خدا صلی الله علیه و آله دعا نماید بآن طولانی دعا و قصهٔ دعای حضرت موسی را پیش کشد و خداوند عالم منت بر او
گذاشته جبرئیل فرستاده آیه نازل نماید زیرا که همه مؤمنان با هم موالات در دین و محبت داشتند احتیاج باین
اوضاع نداشت آیه دویم قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس یا رسول الله برسان بخلق آنچه را که نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار
تو و اگر تبلیغ ننمائی و پنهان داری این را پس نرسانیده باشی هیچیک از رسالات پروردگار را و الله تعالی
نگاه می‌دارد ترا از شر خلق یعنی خوف مکن و تبلیغ نما آنچه را مامور گشته‌ای از خدای تعالی و او نگاه می‌دارد از
شر اشرار و این را روایت نموده‌اند حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی باسناد خود از عطیه و ابوالحسن واحدی باسناد خود
از ابوسعید خدری و مالکی در فصول المهمه از واحدی از ابوسعید خدری و ابواسحق احمد بن محمد ثعلبی باسناد خود
از ابن عباس و ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابوهریره اینکه این آیه نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در
حق علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب واحدی گفته است نازل شد این آیه در روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالب
و ابواسحق ثعلبی در تفسیرش می‌گوید که ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام فرموده است که معنی آیه اینست بلغ
ما انزل الیک من ربک فی فضل علی برسان بخلق آنچه را که نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو در فضیلت
علی پس وقتیکه آیه نازل شد گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را و گفت من کنت مولاه فهذا
علی مولاه هر آنکس که من مولای او هستم پس علی مولای اوست و در کشف الغمه نقل شده از زر بن عبدالله که گفت
ما میخواندیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا

مولی

مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلغت رسالته برسان آنچه را که نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو اینکه علی
مولای مؤمنان است و بالجمله شبهه نیست که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است چنانچه علمای اهل سنت اعتراف
باو نموده‌اند چنانکه ذکر کردیم پس این آیه شریفه با اعتراف اهل سنت ثابت می‌نماید که علی علیه السلام مولای جمیع خلق است
حتی ابوبکر و عمر چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مولای همه بود باجماع امت پس علی علیه السلام امام است
بر جمیع خلق زیرا که وجوب تبلیغ و تاکید نمودن و ترسیدن آن حضرت پیغمبر از اظهار نمودن آن و نزول عصمت برای او با غیر
امامت مناسبت ندارد بلکه منافات دارد و آنچه که تایید این مطلب بلکه دلالت بر او می‌کند آنست که روایت کرده
ابواسحق ثعلبی که یکی از علمای اهل سنت است در تفسیرش و غیر او از سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد الصادق از آبای خود
صلوات الله علیهم اجمعین که گفتند ما اینکه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم خلق را امر نمود که جمع
شوند پس مردم جمع شدند پس گرفت دست علی علیه السلام را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه هر آنکس که من
مولای اویم پس علی مولای اوست پس شیوع بهمرسانید این حکایت و منتشر شد در اطراف بلاد و رسید این خبر
بحرث بن نعمان فهری پس سوار شتر خود شده آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا اینکه وارد ابطح شد پس از
شتر پایین آمده و او را خوابانید و پای او را بست و آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه در خدمت
ایشان بودند پس گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدای تعالی که شهادت بدهیم بر اینکه خدای تعالی یکانه است
و اینکه تو رسول خدائی و ما او را از تو قبول نمودیم و امر کردی ما را اینکه نماز پنجگانه بجا آوریم و قبول کردیم
آنرا از تو و امر نمودی ما را که زکوة مال خود را بدهیم و قبول کردیم آنرا از تو و امر کردی ما را اینکه یکماه روزه بداریم
و قبول نمودیم از تو آنرا و امر کردی ما را بحج بیت الله و قبول کردیم از تو آنرا و راضی نشدی باینها تا اینکه بلند کردی
دو بازوی پسر عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه هر آنکس که من مولای اویم
پس علی مولای اوست آیا این از تواست و یا از جانب خدای عز و جل است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم
بخدائی که نیست خدائی بجز او این از امر خدای تعالی است پس حرث بن نعمان برگشت و خواست بنزد شتر خود
آید و در این بین میگفت خداوندا اگر آنچه که محمد میگوید حقست بباران بر ما سنگ از آسمان و یا بفرست بما
عذاب دردناک و هنوز بشترش نرسیده بود تا اینکه خداوند عز و جل شانه انداخت بسوی او سنگی خورد بر سر او

درآمد

درامد از او بر او و کشته و ز او نازل نمود خدای تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله
ذی المعارج و ثعلبی که یکی از علمای اهل سنت است او هم این خبر را روایت کرده است چنانکه علامه رحمه الله نقل کرده
است پس اگر این آیه در امامت علی علیه السلام نازل نشده بود و معنی مولی در کلام رسول خدا صلی الله علیه
واله من کنت مولاه فعلی مولاه امامت و خلافت نبود پس اعتراض این مرد بر پیغمبر و مستوجب شدن او عقوبت و
هلاکت را برای چه بود و بالجمله دلالت آیه و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه
با انضمام احادیث گذشته بر امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام واضح و آشکار است انکار نمیکند آنرا
مگر معاند بلکه آیه شریفه بنفسه در دلالت کردن بر امامت آنحضرت تمامست نزد ارباب انصاف و تاویلات و محاملی
که اهل سنت برای آیه ذکر نموده اند خالی از دلیل و برهانست آیه سیم قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را و تمام نمودم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم برای شما از مسلمانیکه امر دینی دانید ابو نعیم حافظ احمد بن عبد الله اصفهانی و موفق بن
احمد اخطب خوارزمی و ابراهیم بن محمد حموینی و دیگران از علمای اهل سنت روایت نموده اند از ابو سعید خدری
که گفت بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند خلق را بسوی علی علیه السلام در غدیر خم و امر کرد با آنچه که
در زیر درخت بود از خار جمع نمودند و این روز پنجشنبه بود پس علی علیه السلام را خواند و بازوی او را گرفت
و بلند نمود آنها را تا اینکه خلق دیدند سفیدی زیر بغل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بعد از آن هنوز مردم
متفرق نشده بودند تا اینکه نازل شد این آیه الیوم اکملت لکم الآیه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بالولایة لعلی من بعدی بزرگ خداست بر کامل
نمودن دین و تمام نمودن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و بولایت برای علی بعد از من ثم قال من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله بعد از آن فرمود هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار کسیرا که دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمنی
نماید با او و یاری کن آنکسیرا که یاری کند او را و مخذول نما آنکسیرا که او را مخذول کرداند و حسان بن ثابت که از
شعرا آنجناب بود گفت یا رسول الله ماذونم فرما که بگویم در حق علی چند بیتی را که جناب شما بشنوید

انهارا فرمود قل علی برکة الله بگو بر برکت خدای تعالی پس حسان برخواست و گفت ای مشایخ و بزرگان قریش بشنوید
گفتار مرا شعر یناديهم يوم الغدير نبيهم بخم واسمع بالنبی منادیا بانی مولاکم نعم و ولیکم
فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا الهک مولانا و انت ولینا و لا تجدن فی الخلق للامر عاصیا فقال
له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار
صدق موالیا هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا حاصل مضمون ابیات
اینست که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که ای جماعت خلق آیا من مولای شما و ولی شما نیستم همه
گفتند که شما مولی و ولی ما هستید هرچه میفرمایید اطاعت میکنیم پس فرمود یا علی برخیز من ترا اختیار نمودم که بعد
از من امام و هادی باشید هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای و ولی اوست اطاعت کنید او را و ناصر و یار
و دوست و باشید برای خدا وندا دوست دار دوست او را و دشمن دار دشمن او را و روایت نموده است صاحب مناقب
فاخره از محمد بن اسحق از حضرت امام محمد باقر از پدرش از جدش سلام الله علیهم که گفت هنگامیکه رسول خدا
صلی الله علیه و اله از حجة الوداع مراجعت فرمود منزل نمود در مکانی که او را ضوجان میگفتند پس نازل شد این آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و چونکه
عصمت از خلق برای ایشان نازل شد فرمود که مردم بنماز جماعت حاضر شوند پس مردم جمع شدند در نزد ایشان
فرمود که هست ولی شما از خود شما پس همه گفتند خدا و رسول او پس گرفت دست علی بن ابیطالب را و گفت هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار کسیرا که
دشمنی کند با او و یاری کن کسی را که یاری کند او را و مخذول کردان کسی را که مخذول نماید او را و این بجهة اینکه او
از منست و من از اویم و او برای من بمنزله هرون است برای موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست و این آخر فریضه
بود که خدای تعالی او را واجب کرد بر امت محمد صلی الله علیه و اله بعد از آن نازل نمود خدای تعالی بر پیغمبر خود الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ابو جعفر علیه السلام فرمود پس قبول کردند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آنچه را که خدای تعالی امر کرده بود آنها را از واجبات از نماز و روزه و زکوة
و حج و تصدیق کردند پیغمبر را بر آن و ابن اسحق میگوید که گفتم با بو جعفر علیه السلام چه وقت بود این فریضه فرمود

نوزده شب از ذی الحجه سال دهم گذشته بود در وقت مراجعت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع
و بود میان این قضیه و وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله صد روز و مؤلف میگوید دلالت این آیه بر امامت علی بن ابیطالب
علیه السلام چنانچه اهل سنت در شان نزولش روایت کرده اند بنحویکه گذشت واضح و آشکار و صریح است احتیاج
به بیان ندارد **آیه چهارم** قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی قسم باین ستاره زمانیکه نازل شد گمراه نشده است صاحب شما و غوایت هم نرسانیده است
و سخن نمیگوید از خواهش و هوای نفس خود و نیست کلام او مگر اینکه وحی است که باو وحی شده است و روایت کرده
ابن مغازلی شافعی باسناد خود از انس که گفت فرود آمد ستاره در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
فرمود نظر نمایند بسوی این ستاره هرآنکس که فرود آید این ستاره در خانه او پس او است خلیفه بعد از من و نظر نمودند
دیدند که او فرود آمده در منزل علی پس نازل نمود خدا تعالی والنجم اذا هوی الآیه و ایضا روایت نموده ابن مغازلی
شافعی باسناد خود از ابن عباس که گفت نشسته بودم با جوانانی از بنی هاشم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
ناگهان فرود آمد ستاره پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرآنکس که فرود آید این ستاره در منزل او پس
او است وصی بعد از من پس جوانان بنی هاشم برخواستند و نظر نمودند دیدند بتحقیق ستاره فرود آمده در منزل
علی بن ابیطالب علیه السلام گفتند یا رسول الله تو گمراه شده در محبت علی پس نازل نمود خدا تعالی والنجم اذا هوی
الآیه این نص صریح است در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام **آیه پنجم** قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اینست و جز این نیست که اراده میکند خدا تعالی تا آنکه زایل نماید
و ببرد از شما اهلبیت عمل شیطان و هر چیز را که رضای خدای عز و جل در او نیست و پاک نماید شما را پاک کردنی
و اهلبیت در این آیه عبارت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باجماع مفسرین شیعه و سنی و روایت کرده است آنرا احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه اهل سنت است و پسرش عبدالله
بن احمد و ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و حمیدی و ابو داود سجستانی
و موفق بن احمد اخطب خوارزمی که اهل سنت او را صدر الائمه گویند و ابراهیم بن محمد جوینی و ترمذی و مالکی
و دیگران از علماء اهل سنت هر یکی باسنادهای متعدد از ام سلمه و عایشه و ابن عباس و ابو سعید خدری و زید بن

ارقم

ارقم و واثله بن اسقع و شریک بن عبدالله و عبدالرحمن بن ابی لیلی و ابو الحمراء و ثوبان آزاد کرده رسول خدا صلی الله
علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق و غیر ایشان و ام سلمه رضی الله عنها گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه
او تشریف داشتند فاطمه داخل شد بظرف حریره برای ایشان آورد آنجناب فرمود بخوان برای من شوهر خود و دو پسر ترا
پس علی و حسن و حسین داخل شده با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای دوشک او نشستند و مشغول خوردن
حریره شدند و بود در زیر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسائی خیبری ام سلمه گفت من در حجره نماز میخواندم پس نازل
نمود خدا تعالی این آیه را انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس گرفت آنحضرت
زیادتی کسا را و پوشانید با ایشان بعد از آن دست خود را برآورد و بلند کرد آنرا بسوی آسمان و گفت اینها
اهلبیت من و مخصوصان منند خداوندا زایل نما از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی ام سلمه
گفت پس سر را داخل خانه نمودم و گفتم و من با شما هم یا رسول الله فرمود انک علی خیر انک من ازواج رسول الله
تو بر خیر هستی تو از زنان پیغمبری و ابو سعید خدری گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نازل شد این آیه
در حق پنج نفر در حق من و در حق علی و در حق حسن و حسین و فاطمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و در حدیث ثعلبی مذکور است که عوام بن حوشب گفت خبر داد مرا پسر عم من از اولاد
حرث بن تیم اسم او را مجمع میگفتند و گفت داخل شدم با مادرم بر عایشه پس مادرم از او سؤال نمود و گفت
مرا بگو خروج کردن ترا در روز جمل عایشه گفت آن از جانب خدا تعالی بود پس سؤال نمود از او از علی عایشه
گفت سؤال کردی مرا از آنکس که دوست ترین خلق بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آینه دیدم علی و
فاطمه و حسن و حسین را در حالیکه جمع کرد بر ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله لفافه را بعد از آن گفت
خداوندا ایشان اهلبیت من اند و مخصوصان منند فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا پس ببر و زایل
نما از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی عایشه گفت گفتم یا رسول الله انا من اهلک من از اهل
شما هم فقال تنحی فانک الی خیر فرمود دور شو بدرستیکه تو بر خیر هستی و در حدیث موفق بن احمد مذکور است
که ابو سعید خدری گفت بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تا چهل صبح می آمد بدر خانه فاطمه و میگفت
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته الصلوة یرحمکم الله بیایید بنماز خدا رحمت کند شما را انما یرید الله لیذهب

عنکم

عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا و در سنن ابو داود و موطاء مالک بن انس گفته وقتیکه این آیه نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قریب شش ماه میآمد بدر خانه فاطمه وقتیکه برای نماز صبح بیرون تشریف میبرد و دم
و میگفت الصلوة یا اهل البیت بیایید بنماز ای اهلبیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و مثل همین حدیث را ایضا ذکر نموده است ترمذی در جامع خود و در صحیح مسلم مذکور است که
عایشه گفت روزی در وقت صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالیکه پوشیده بود عبای نازکی منقش از
ابریشم سیاه پس حسن بن علی آمد داخل نمود او را در زیر عبا پس حسین آمد داخل نمود او را با حسن بعد از آن فاطمه
آمد پس او را داخل کرد بعد از آن علی آمد او را هم داخل نمود بعد از آن گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و موفق بن احمد اخطب خوارزمی روایت نموده است باسناد خود از عبد الرحمن بن
ابی لیلی از پدرش که گفت داد پیغمبر علم را در روز خیبر بعلی بن ابیطالب پس خدای تعالی بدست او فتح نمود و او را
واداشت در روز غدیر خم پس خلق را اعلام نمود آنکه او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و فرمود او را تو از منی
و من از توام و فرمود او را تو قتال میکنی بر تاویل قرآن چنانکه من قتال نمودم بر تنزیل آن و فرمود او را تو برای
من بمنزله هرونی از موسی و فرمود او را من آشتی دارم با کسیکه تو با او آشتی داری و حرب کننده ام با کسیکه تو با او
حرب کننده و فرمود او را توئی عروة الوثقی و فرمود او را تو بیان میکنی برای ایشان آنچه را که مشتبه شده است
بر ایشان بعد از من و فرمود او را توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و فرمود او را توئی
آنکسیکه نازل کرد خدای تعالی در حق او و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر اعلام کننده از جانب
خدای تعالی و رسول او بسوی خلق در روز حج اکبر و فرمود او را توئی اخذ کننده بسنت من و دور کننده از ملت من
بدعهای اخلال کننده بشریعت مرا دفع میکنی و فرمود او را من اول کسی ام که زمین از او شکافته میشود و تو با منی و
فرمود او را من در نزد حوض کوثرم و تو با منی و فرمود او را من اول کسی ام که داخل جنت میشود و تو با منی و داخل
میشوی بجنت تو و حسن و حسین و فاطمه و فرمود او را خدای تعالی وحی نمود بسوی من اینکه قیام نمایم بتبیان فضل
تو پس قیام نمودم باو در میان خلق و تبلیغ نمودم بایشان آنچه را که خدای تعالی امر فرموده بود بتبلیغ او و
فرمود او را بپرهیز کن از حقدها و عداوتها که تو را هست در سینه های اشخاصیکه ظاهر نمیکنند آنها را مگر

بعد از

بعد از مردن من که ایشان را خدا لعنت میکند و لعن میکنند ایشان را هر لعن کننده بعد از آن آنجناب گریه کردند
پس گفتند او را از چه چیز است گریه شما یا رسول الله فرمود خبر داد مرا جبرئیل که ایشان ظلم میکنند علی را و او را منع
میکنند از حق او و قتال میکنند با او و میکشند اولاد او را و ظلم میکنند ایشان را بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل
از خدای تعالی اینکه این ظلم زایل میشود زمانیکه قائم ایشان قیام نماید و کلمه ایشان بلند شود و امت اجماع نمایند
بر محبت ایشان و تغییر کننده ایشان کم شود و ناخوش دارنده ایشان ذلیل شود و مدح کننده ایشان بسیار شود و این
در وقتی است که تغییر یابد بلاد و ضعیف شوند عباد و مایوس شوند از فرج پس در این وقت ظاهر میشود قائم در ایشان
و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت اسم او اسم من است و اسم پدر او مثل اسم پدر من است و او از اولاده دختر من است
ظاهر میسازد خدای تعالی حق را بسبب ایشان و خاموش میکند باطل را با شمشیرهای ایشان خلق بسوی ایشان از رغبت
و از برای ایشان خائف میشوند گفت گریه پیغمبر ساکن شد بعد از آن فرمود معاشر مسلمانان خبر دهم شما را بفرج
بلندی که وعده خدای تعالی خلاف نمیشود و قضای او رد نمیشود و او حکیم و خبیر است بدرستیکه فتح و نصرت خدای تعالی نزدیک
است اللهم انهم اهلی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خداوندا ایشان اهل بیت منند ببر از ایشان
رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی اللهم اکلاهم وارعهم و کن لهم و انصرهم و اعزهم و لا تذلهم و اخلفنی
فیهم انک علی ما تشاء قدیر خداوندا محافظت و محارست نما ایشان را و ولی امر ایشان باش و برای ایشان باش
و یاری ده ایشان را و عزیز نما ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در ایشان بدرستیکه تو قادر و توانائی
بر چیزیکه مشیت تو قرار گیرد و از احمد بن حنبل نقل شده است که او روایت کرده است اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
انداخت کساء را بر اهلبیت در روز مباهله و خواند قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا بعد از آن گفت خداوندا ایشان اهلبیت منند و اهلبیت من احق اند و متابعت نمود جبرئیل
با ایشان بجانب کساء و گفت من از شما هستم و ابن ابی الحدید که از اکابر علمای اهل سنت است در مذهب اعتزال میگوید بیان
نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله عترت خود را که چه کسانند ایشان آنجائیکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین
بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز سنگین را پس فرمود و عترتی اهل بیتی عترت من اهلبیت منند و بیان نمود
در مقام دیگر اینکه چه کسانند اهلبیت او وقتیکه عبا را انداخت بر سر ایشان و فرمود وقتیکه نازل شد انما یرید

الله

الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا خداوند ایشان اهلبیت منند فاذهب عنهم
الرجس پس ببر از ایشان رجس را و در حدیث جوینی که از اعیان علمای اهل سنت است مذکور است که خطبه خواند حسن بن
علی علیهما السلام بعد از قتل علی علیه السلام و فرمود ایها الناس هر آنکس که مرا شناخته است بتحقیق شناخته
است مرا و هر آنکس نشناخته است پس منم از اهلبیتی ام که جبرئیل در میان ما نازل میشد و از نزد ما بالا میرفت و منم از
اهلبیت چنانی هستم که اذهب الله الرجس عنهم و طهرهم تطهیرا برده است خدای تعالی از ایشان رجس را و پاک
کرده است ایشان را پاک کردنی و از همه آنچه که ذکر نمودیم معلوم کردید که ثابت شد باعتراف علمای اهل سنت که آیه
در آیه شریفه عبارت گشت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و شبهه نیست در اینکه این آیه دلالت میکند بر اینکه اهلبیت علیهم السلام معصوم اند از جمیع قبایح و معاصی
چنانکه اعتراف نموده بر این علمای اهل سنت امام فخر رازی و ابن ابی الحدید و غیر ایشان بجهة اینکه خدای تعالی
مدح نموده در این آیه اهلبیت را و تعظیم فرموده و اختصاص داده ایشان را بخطاب و منحصر ساخته اذهاب رجس را و
اثبات تطهیر را در ایشان با کلمه انما و تکرار نموده لفظ تطهیر را و اگر نه چنین بود هیچیک از این وجوه را معنی نبود
و ایضا دلالت میکند بر اینکه این آیه افاده میکند که ایشان معصوم و ممتازند از دیگران بصفت عصمت آنکه جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن این آیه مکرر تشریف میاورد بدر خانه علی علیه السلام و این آیه را
میخواند حتی اینکه روایت نموده اند چنانکه گذشت تا شش ماه یا نه ماه آنجناب باین مداومت داشت پس اگر این آیه افاده
نمیکرد عصمت این اهلبیت را بر مدح و تعظیم و مرتبت ایشان بر سایر خلق دلالت نمینمود هر آینه این فعل از
آنجناب بیجا بود و همچنین شمردن اهلبیت علیهم السلام این آیه را از فضایل خود ذکر نمودن مسلمانان از صحابه و
تابعین و غیر ایشان این آیه را در فضایل اهلبیت علیهم السلام و احتجاج نمودن امیرالمومنین علیهم السلام باین
آیه بعصمت فاطمه علیها السلام و وجوب قبول قول ایشان بر ابوبکر و عمر در قصه فدک و احتجاج نمودن آنحضرت
با او و بر اصحاب شوری بر اینکه او افضلست و مستحق خلافت است همه اینها بیجا و عبث و بیمعنی میبود و بطلان
آن واضح است پس دلالت آیه بر عصمت اهلبیت خالی از شبهه و تشکیک است علاوه بر اینکه جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعد از نازل شدن این آیه مکرر دعا فرمود برای اهلبیت علیهم السلام بمضمون آیه و فرمود

اللهم

اللهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خداوندا ببر رجس را از ایشان و پاک کردان ایشان را پاک
کردنی چنانکه در اخبار گذشت و معلوم است که دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب است پس ایشان معصومند و آنکه
کردن بعضی از اهل سنت دلالت کردن آیه را بر عصمت ایشان بجز عداوت و تعصب وجهی ندارد و آنکه
میگویند که اراده اذهاب رجس و اراده تطهیر غیر تطهیر و اذهاب رجس است باطلست زیرا که اگر اراده متعقب
باذهاب رجس و اثبات تطهیر نباشد فرقی نمیماند ما بین ایشان و سایر مکلفین پس در این وقت چه حصر و چه مدح
و چه تعظیم و چه اختصاص بخطاب و چه تکریر لفظ تطهیر است که در این آیه فرموده است و اهلبیت علیهم السلام
در این چه فضیلت و چه منزلت و چه مزیت بر دیگران است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت
علیهم السلام و صحابه و تابعین و غیر ایشان در شمار آن از فضایل ایشان محسوب داشتند و بالجمله دلالت
آیه شریفه بر عصمت و طهارت اهلبیت علیهم السلام واضحست و زمانیکه ثابت شد که ایشان معصومند پس
باید امامت در ایشان باشد بجهت اینکه غیر از ایشان کسی معصوم نیست پس علی علیه السلام امامست و ایضا
علی بن ابیطالب علیه السلام چه بسیار ادعا نموده است امامت و خلافت را در اقوال و خطبهای خود باعتراف علمای
اهل سنت چنانکه در خطبه شقشقیه میفرماید اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها
محل القطب من الرحی قسم بخدا که پسر ابو قحافه پوشید پیراهن خلافت را و هر آینه و میدانست که مدار خلافت
من بوده و در جای دیگر میفرماید ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم و لا
تصلح الولاة من غیرهم امامت و ولایت در بنی هاشم است نه در غیر ایشان و در جای دیگر میفرماید و لهم خصایص
حق الولایة و فیهم الوصیة و الوراثة امامت برای آل محمد است و در ایشانست وصیت و وراثت یعنی رسول
خدا صلی الله علیه و آله بامامت من و امامت اولاد من وصیت فرموده و تصریح کرده است و علی علیه السلام
در اقوال خود صادق و راستگو است بمقتضای آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیه بجهة
اینکه معصوم است که دروغ و سایر گناهان از او سر نزند و وقتیکه ایشان بدلالت آیه راستگو شدند
پس امامست و در ادعای خود صادقست **آیه ششم** قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بگو یا محمد نمیخواهم از شما اجری در عوض رسالت مگر اینکه قرابت و عترت مرا دوست دارید و

مودت

و مودت ایشان را داشته باشید و احترام مراد در حق ایشان مرعی دارید و مراد از اقربای رسول خدا صلی الله علیه
و آله عترت و اهلبیت اوست که عبارت باشد از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانکه جماعتی از مفسرین
ذکر نموده اند و روایت کرده است آنرا احمد بن حنبل در مسند خود و محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج
قشیری در صحیح خود و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو الحسن رزین در جمع بین الصحاح الستة و محمد بن جریر در کتاب مناقب
و ابرهیم بن محمد حموینی و علی بن الحسین بن محمد اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین و موفق بن احمد اخطب خوارزمی و
ابو نعیم حافظ اصفهانی و مالکی در فصول المهمه و ابن مغازلی شافعی و غیر ایشان از علما اهل سنت و در حلیت
احمد بن حنبل و ثعلبی و جمع مذکور است که در زمانیکه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفتند
یا رسول الله چه کسانند اقربای شما که واجب شده است بر ما مودت ایشان فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان
و قریب باین است جمع مسلم و بخاری و در حلیت ابو نعیم مسطور است که ابن عباس گفت در زمانیکه نازل شد قوله تعالی قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفتند یا رسول الله چه کسانند ایشان که خدای تعالی ما را امر کرده
است بمودت ایشان فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محمد بن جریر در کتاب مناقب میگوید بسنده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود بپرس برو و ندا بکن الا من ظلم اجیرا اجرته فعلیه لعنة الله الا
من تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله الا من سب ابویه فعلیه لعنة الله فنادی بذلک هر آنکس که ظلم
نماید اجیر را و اجرت او را نهد پس لعنت خدا بر او باد و هر آنکس که اطاعت غیر آقای و ولی خود نماید پس بر او باد
لعنت خدا و هر آنکس که دشنام دهد پدر و مادر خود را پس بر او باشد لعنت خدا پس علی علیه السلام ندا کرد باین پس
داخل شد عمر و جماعتی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند آیا تفسیری هست برای آنچه که علی او را ندا کرد یا اینکه
ظاهر آن مراد است فرمود بلی تفسیر دارد ان الله یقول قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بدرستیکه
که خدای تعالی میفرماید بگو ای شما اجری بر رسالت نمیخواهم بجز مودت ذوی القربی پس کسی ظلم نماید بر ما
یعنی مودت ذوی القربی را که اجرت مراست بجا نیاورد پس بر او باد لعنت خدا و بقول النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و خدای تعالی میفرماید اینکه پیغمبر اولی است بر مؤمنین از خود ایشان و مولای ایشانست و من
کنت مولاه فعلی مولاه و هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای اوست پس هر آنکس غیر علی و ذریت

او را بر خود مولی داند و غیر ایشان را اطاعت نماید پس بر او باد لعنت خدا و اشهدکم انا و علی ابوا المؤمنین فمن
سب احدنا فعلیه لعنة الله شما را شاهد میگیرم بر اینکه من و علی پدران مؤمنین میباشیم پس هر آنکس که دشنام
دهد یکی از ما را پس بر او باد لعنت خدا پس زمانیکه آن جماعت از نزد رسول خدا بیرون رفتند عمر گفت ای اصحاب و
یاران محمد تاکید کرد امر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای علی بعهد محکم نزد او و تاکید کرد برای او و نکرد بود نه در غدیر خم
و نه در غیر آن و حسان بن ثابت گفته است که این حکایت واقع شد بنوزده روز قبل از وفات رسول خدا صلی الله
علیه و آله و شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله علیه در کتاب مجمع البیان از طریق اهل سنت نقل نموده است از ابو امامه
باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد انبیا را از اشجار مختلفه و خلق شدم من
و علی از شجره واحده پس من اصل آنم و علی فرع اوست یعنی شاخه آن درخت است و فاطمه مایه اوست و حسن و
حسین میوه آن درختند و شیعیان ما برگهای اویند پس هر آنکس که گرفت شاخه از شاخه های او را نجات یافت
و هر آنکس که میل نمود از او هلاک شد و هر اینه بنده بندگی و عبادت نماید خدای تعالی را در میان صفا و مروه
هزار سال و بعد از هزار سال و بعد از هزار سال تا اینکه از کثرت عبادت مثل انبان خشکیده پوسیده
شود و محبت ما را نداشته باشد خدای تعالی او را سرازیر با آتش خواهد انداخت بعد از آن خواندند قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی بدانکه از آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید بلکه قربی در آیه شریفه عبارت از
اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باشد و این آیه دلالت
میکند بر اینکه واجبست مودت ایشان و اطاعت نمودن ایشان و امتثال و امر ایشان کردن مودت ایشانست
بجهت آنکه مخالفت کردن با ایشان با محبت و مودت ایشان منافات دارد پس اطاعت ایشان واجب و لازم خواهد
شد و معنای امام واجب بودن طاعت اوست و وقتیکه طاعت علی علیه السلام واجب شد پس امامت و
ایضا واجبست مودت ایشان بر جمیع امت چنانکه آیه شریفه آنرا افاده میکند لازم دارد که ایشان افضل
از جمیع امت باشند پس علی علیه السلام امامست و تقدیم دیگری بر او تقدیم مفضول بر فاضل است و آن
قبیحست عقلا و نقلا و بالجمله ایجاب مودت ایشان و او را اقرار دادن اجر رسالت منزلت بلند و درجه عالی
و شان عظیمست برای اهلبیت علیهم السلام و باین مرتبه ممتازند از جمیع خلق و این لازم دارد امامت او

واخبار بسیار نقل نموده‌ایم صریحست در اینکه مراد از وجوب مودت در این آیه امامت حضرت امیر است **آیهٔ هفتم** قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی هر آنکس که محاجه بکند با تو در او و بعد از آنکه آمد بسوی تو علم پس بگو که بیایید آواز نماییم و بخوانیم پسران و زنان و نفسهای خود را بعد از آن دعا نماییم و قرار دهیم لعنت را بر کسانیکه دروغگو اند و اگر نباشد در عالم دلیلی بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بجز این آیهٔ شریفه هر آینه او کافی میباشد در اثبات امامت ایشان بجهت اینکه خلافی در میان امت نیست در اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله همراهی خود برد برای ابتهال نمودن با نصارای نجران علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و نیز باتفاق امتست که ابناءنا اشاره بحسن و حسین علیهما السلام است و نساءنا اشاره است بفاطمه علیها السلام و مراد از انفسنا علی علیه السلام است نه رسول خدا صلی الله علیه وآله زیرا که ایشان دعوت کننده اند و معلوم است که شخص خود را آواز نمیکند بلکه دیگری را میخوانند و آنجناب کسی را بجز علی علیه السلام همراه خود نبرده بود پس مراد از انفسنا بخصوص علی علیه السلام است و نیز خدای تعالی در این آیه آنحضرت را نفس پیغمبر قرار داد و چون اتحاد دو نفس محالست پس مراد مساوات ایشانست با رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمیع اوصاف و مراتب غیر از نبوت و واضحست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را ولایت عامه بود بر جمیع خلق پس بمقتضای مساوات ثابت میشود ولایت عامه بر جمیع خلق برای علی علیه السلام و امامت غیر از این معنای دیگر ندارد و ایضا جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله باتفاق کل امت افضل از همه خلق بود حتی از انبیا و ملائکه پس علی علیه السلام افضل از جمیع است بحکم تساوی پس او امامست والا لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل و قبیح بودن آن محل تشکیک نیست و ایضا هرگاه کسی از صحابه افضل از اهل بیت علیهم السلام و یا در فضیلت با ایشان مساوی بود هر آینه خدای تعالی پیغمبر خود را امر میفرمود که او را با خود ببرد برای ابتهال با نصاری زیرا که آنوقت مقام حاجت بود و حال آنکه خدای تعالی امر نفرموده که بجز اهلبیت علیهم السلام کسی را با خود ببرد پس ایشان افضل از همه اند پس امامت در ایشان است و بالجمله دلالت این آیه بر امامت آنحضرت و افضلیت ایشان از همه خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله واضح و آشکار است و انکار نمیکند این امر را کسیکه

شیطان

شیطان بر او غلبه کرده و متابعت هوای نفس نماید عنادا و رد میکند و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب و متعصب است اعتراف مینماید بر اینکه این آیه اقوی ترین دلیل و واضح‌ترین دلیلهاست بر فضل اصحاب کساء و اگر این آیه دلالت بر امامت طلب نبود پس چه شده بود علی علیه السلام را با آن علم و معرفت و کمال و منزلت که داشت احتجاج نماید با این آیه و امثال آن بر امامت و خلافت خود بر اصحاب شوری و چه رسیده بود جماعت را که همه ساکت شده و انکار بر او نکردند بلکه او را در این دعوی تصدیق نمودند لکن گفتند با علی عثمان را از برای خلافت میخواهند یا نمیتوانستند که بگویند یا علی این آیه و امثال آن دلالت بر امامت و فضیلت تو نمیکند پس از اینجا معلوم میشود که منکر دلالت این آیه بر آنچه ذکر نمودیم مکابر و معاند است **آیهٔ هشتم** قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال در خانه‌ها اند که رخصت داده است خدای تعالی اینکه بلند کرده شود آنخانه‌ها و تعظیم نمایند آنها را و ذکر کرده شود در آنها اسم او در صبح و شام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر باسناد خود روایت کرده است از انس بن مالک و از بریده که گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وآله خواند این آیه را فی بیوت اذن الله الآیه پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام خانه‌ها اند اینها فرمود خانه‌های پیغمبران پس ابوبکر برخواست و گفت یا رسول الله هذا البیت منها این خانه از آنها است یعنی خانه علی و فاطمه قال نعم من افاضلها فرمود بلی از بهترین آنها است و از مجاهد نقل شده است که او در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که او گفته است در تفسیر این آیه و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما بدرستیکه روز جمعه دحیه کلبی از شام متاع آورده در احجار الزیت که جانبیست از بازار مدینه منزل کرد و طبل زدند که مردم مطلع و خبردار شوند از آمدن او و این در وقتی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد مشغول خطبه خواندن بود همین که خلق صدای طبل و نقاره را استماع نمودند همگی رفتند بسوی او و پیغمبر صلی الله علیه وآله را در حال خطبه خواندن گذاشتند مگر علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب چنانکه نشسته بودند حرکت نکردند و نرفتند پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که خدای تعالی نظر نمود در روز جمعه بسوی مسجد من پس اگر نمی‌بودند این هشت نفر که نشسته‌اند در مسجد من هر آینه مدینه آتش میشد بر اهلش و سنگ باریده میشد بر ایشان مثل قوم لوط و نازل شد در حق کسانیکه نشستند این آیه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع الآیه و خدای تعالی وصف نمود علی علیه السلام را بوصفی که دلالت بر افضلیت میکند

پس

پس او امامت را لایق و الا لازم میاید مقدم داشتن مفضول بر فاضل و آن جایز نیست آیهٔ نهم قوله تعالی ومن
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله کسی از خلق هست که میفروشد جان خود را در طلب رضای خدا تعالی ابو
اسحق ثعلبی در تفسیرش میگوید بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانیکه اراده نمود که هجرت نماید از
مکه علی بن ابیطالب علیه السلام را در مکه گذاشت برای اینکه دیون ایشان را ادا نماید و امانتهای که در نزد آنجناب
بود بصاحبان آن رد نماید و همان شب که میخواستند بیرون روند از مکه بسوی غار امر کرد علی را در حالتیکه مشرکان خانه
آنحضرت را احاطه کرده بودند اینکه بخوابد در رختخواب ایشان پس فرمود او را یا علی بپوش برد حضرمی مرا بعد
از آن بخواب در رختخواب من پس بدرستیکه از ایشان بتو نخواهد رسید ضرری انشاء الله عز و جل پس علی علیه السلم بفرموده
ایشان عمل نمود پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من برادری قرار دادم در میان
شما و عمر یکی از شما را طولانی تر از عمر دیگری قرار نمودم پس کدام یکی از شما می بخشد زیادتی زندگانی را بدیگری پس هر دو
اختیار کردند طول زندگانی را و هیچیک بکوتاهی عمر او راضی نشدند پس وحی نمود خدا تعالی بسوی ایشان که آیا شما
مثل علی بن ابیطالب علیه السلام نشدید که برادری قرار دادم میان او و محمد پس خوابید در رختخواب و جان خود را
فدای او کرد و زندگی او را خواست نازل شوید بسوی زمین و علی را از دشمن او محافظت نمائید پس نازل شدند و بود
جبرئیل نزد سر او و میکائیل نزد پای او پس جبرئیل گفت به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب که فخر و مباهات
میکند خدا تعالی با تو بر ملائکه پس نازل نمود خدا تعالی بر رسول خود وقتیکه ایشان متوجه مدینه بودند در شان
علی بن ابیطالب و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و ایضا ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است از ابن
عباس که گفت نازل شد این آیه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گریخت از مشرکان
بسوی غار با ابوبکر و خوابید علی علیه السلام بر رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایت کرده است آنرا ایضا احمد بن
حنبل و موفق بن احمد اخطب خوارزمی و ابرهیم بن محمد جوینی و مالکی در کتاب فصول المهمه و محمد بن محمد الغزالی
در کتاب احیاء العلوم و غیر ایشان از علما اهل سنت و در حدیث موفق بن احمد خوارزمی مذکور است که علی علیه السلم
وقتیکه خوابید بر فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله این ابیات را انشاء فرمود شعر وقیت بنفسی خیر من وطی
الثری ومن طاف بالبیت العتیق وبالحجر رسول اله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر

وبات

وبات رسول الله فی الغار امنا موقی و فی حفظ الاله و فی ستر وبت اراعیهم وما یثبتوننی وقد وطنت
نفسی علی القتل والاسر حاصل مضمون ابیات اینست که اطاعت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمودم
و راضی بکشتن شدم و جانم را فدای او کردم و خدا تعالی او را از شر دشمنان و مکر مشرکان محافظت فرمود و زمانیکه
ثابت شد باعتراف خصم که این آیه در شان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است پس این فضیلتیست
که اختصاص بایشان دارد و در غیر او نیست و این دلالت میکند بر اینکه آنجناب افضل از جمیع صحابه است پس او
امامست بجهة اینکه تفضیل دادن مفضول بر فاضل جایز نیست عقلا و نقلا بعضی از اهل سنت گفته است
که این آیه نازل شده است در شان ابوذر غفاری و صهیب بن سنان زیرا که خویشان ابوذر که کافر بودند او را گرفتند و
ابوذر از دست ایشان گریخته بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد خویشان او وقتیکه دیدند که او مهاجرت نمود
از او دست برداشتند و همچنین صهیب را خویشان مشرک او گرفتند و او مال خود را بایشان داد و خود را خرید و هجرت نمود
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخفی نماند که این سخن بدو وجه غلط و واضح است بجهة اینکه خدا تعالی در این آیه مدح
مینماید کسیرا که جانش را در راه خدا داده است و ابوذر گریخته جان خود را از کشتن خلاص کرد و صهیب مال داده جان
خود را خریده است و این چه مناسبت با آیه دارد و چنین معلوم میشود که گوینده این کلام نفهمیده از روی عناد و تقلید
و متابعت عکرمه نموده است که او یکی از فقهای تابعین بود و مذهب خوارج داشت و با علی علیه السلام دشمن بود و از روی عداوت
شان نزول آیه را ابوذر و صهیب قرار داده است و یکی دیگر از اهل سنت گفته است که این آیه در شان زبیر و مقداد نازل
است وقتیکه مشرکین مکه خبیب بن عدی را گرفته بدار کشیدند و بهمان نحو در دار گذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله
زبیر و مقداد را از مدینه فرستادند بمکه و پنهانی او را از دار فرود آوردند و فساد این قول نیز واضح است بجهة اینکه
این دو نفر بجز اینکه یکمرده را از دار فرود آورده اند کاری نکرده اند که مستحق این باشند که آیه در حق ایشان نازل
شود و اگر ایشان را اینکار استحقاق هم رساند که خدا تعالی در حق اینها آیه نازل نماید پس باید در حق علی بن ابیطالب
علیه السلام قرآنرا بتمامه نازل کنند زیرا که فعل علی علیه السلام با فعل اینها نسبت ندارد بجهة اینکه با خوابیدن
علی علیه السلام در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شد قواعد دین و ارکان اسلام و با او منهدم گشت
اساس شرک و بنیان کفر و نفاق و باطل شد حیله مشرکان مکه چه خوب گفته است سید بن طاوس رحمة الله علیه

کرامتی

که از معتبرین علما امامیه است فلولا نام علی علی فراش النبی بعد ما بمهجته ما تمکن من هجرته ولا اتمام
رسالته که اگر علی علیه السلام هر اینه نمیخوابید بر فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله و جانش را بفدای او نمیکرد
متمکن نمیشد آنحضرت از هجرت نمودن و نه از اتمام رسانیدن رسالت خود اما آیت سیم قوله تعالی فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه فرا گرفت آدم علیه السلام از پروردگار خود کلماتی را و توسل جست بآنها در اسقاط خطیه
خود بسوی خدا تعالی پس قبول نمود خدا تعالی عز و جل توبه او را و روایت کرده است ابن المغازلی الفقیه الشافعی در کتاب
مناقب باسناد خود از ابن عباس که گفت سوال کرده شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلماتیکه آدم علیه السلام
فرا گرفت آنها را از پروردگار خود پس توبه او را بسبب آن کلمات قبول نمود فرمود سوال نمود از خدا تعالی بحق محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه توبه او را قبول نماید پس قبول کرد توبه او را و از نظری نقل شده است که او
در کتاب خصایص ذکر نموده است که ابن عباس گفته است مادامیکه خدا تعالی خلق نمود آدم را و دمید در او روح خود را
و آدم عطسه کرد و گفت الحمد لله خدا تعالی فرمود یرحمک ربک پروردگار تو رحمت کند ترا پس مادامیکه
خدا تعالی ملائکه را فرمود او را سجده کردند عجب نمود و گفت یا رب ای پروردگار من آیا مخلوقی خلق کرده
که او دوستتر باشد نزد تو از من فرمود بلی خلق نمودم جماعتی را اگر ایشان نمیشدند ترا خلق نمیکردم آدم علیه السلام
گفت یا رب ایشان را بمن بنما پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی ملائکه که موکل حجابها بودند که حجابها را بردارند پس
زمانیکه حجابها برداشته شد آدم پنج اشباح را در پیش روی عرش دید و گفت یا رب چه کسانند ایشان خدا تعالی فرمود
ای آدم این محمد پیغمبر من است و این علی امیر المومنین پسر عم پیغمبر من است و وصی او است و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این دو نفر
حسن و حسین پسران علی اند و اولاد پیغمبر منند بعد از آن فرمود ای آدم ایشان اولاد تو اند پس آدم خوشحال
و شاد شد با این پس مادامیکه از آدم آن خطیه سر زد و گفت یا رب سوال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین اینکه بیامرزی مرا پس بخشید او را خدا تعالی این همانست که خدا تعالی فرمود فتلقی آدم من ربه کلمات پس بدرستیکه
که کلماتیکه فرا گرفت آنها را آدم از پروردگار خود این بود اللهم بحق محمد و علی و فاطمة والحسن
والحسین الا تبت علی فتاب علیه خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا قبول نما پس قبول
کرد توبه او را و نقل شده است از قاضی ابو عمر عثمان بن احمد که یکی از مشایخ اهل سنت است که او نقل میکند از ابن

عباس

عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه زمانیکه آن خطاء از آدم سر زد نظر کرد دید که اشباح چند میدرخشند
در گرد عرش الهی پس گفت یا رب بدرستیکه من میبینم اشباح چندی را که شباهت بمن دارند در خلقت من اینها چیزند
آن اشباح خدا تعالی فرمود این نورها که می بینی اشباح دو نفر است از اولاد تو اسم یکی از ایشان محمد است که ابتدا
میکنم بتو انبیا را و ختم میکنم بتو آنها را و آن دیگری برادر او و پسر برادر پدر او است اسم او علی است و تایید میکنم
محمد را بسبب او و یاری میکنم محمد را بر دست او و آن نورهائیکه در گرد ایشانند نورهای ذریه آن پیغمبرند
از آن برادرش که دختر خود را باو تزویج میکند که متصل میشود از آن دختر ذریه او و متصل میشوند بآن وجه اول کسیکه ایمان
آورده بآن پیغمبر و تصدیق او را کرده است قرار میدهم از آن دختر را سیده زنان و جدا میکنم او را و ذریه او را
از نیران و منقطع میشود سببها و نسبها در روز قیامت مگر سبب و نسب او پس آدم سجده کرد خدا تعالی را بشکر آنکه
اینکه قرار داد آن را در ذریه او پس خدا تعالی بعوض این سجده امر نمود ملائکه خود را که آدم را سجده کردند و از
همه آنچه را که ذکر نمودیم معلوم گردید و ثابت شد باعتراف علمای اهل سنت اینکه مراد از کلمات در آیه شریفه
اهلبیت علیهم السلام است که آدم علیه السلام با ایشان توسل نمود تا اینکه توبه او قبول گردید پس این فضیلتی است
برای اهلبیت علیهم السلام کسی از صحابه و غیر ایشان در این فضیلت با ایشان نمیرسد بلکه این دلالت دارد بر اینکه
اهلبیت علیهم السلام افضل از انبیا علیهم السلام اند از اینجائیکه آدم پیغمبر که ابو البشر است در قبول توبه
خود با ایشان توسل جست و همچنین دلالت دارد بر اینکه ایشان مساوی اند با خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در توسل
جستن بسوی خدا تعالی و زمانیکه ایشان منفرد شدند بچنین فضیلتی که فوق جمیع فضایل است پس باید علی
علیه السلام امام باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست عقلا و نقلا و علاوه بر این در احادیث
نظر گذشت که علی وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن صریح است در امامت آنجناب اگر کسی بگوید که این احادیث
اصلی ندارد و اینها را شیعه اختراع کرده اند در جواب میگوئیم ما در اینکتاب بجز اقوال علمای اهل سنت و احادیث
ایشان چیزی دیگر ذکر نمیکنیم تا اینکه قول و حدیث ایشان حجت باشد بر ایشان و اگر این احادیث اعتباری ندارد
پس چرا در کتب خود ایراد میکنند و حال آنکه غالب اشخاصیکه ما در اینکتاب احادیث نقل میکنیم از ایشان و قول
آنها را ذکر میکنیم مثل ثعلبی و ابن مغازلی و احمد بن حنبل و موفق بن احمد و حموینی و غیر ایشان کسانی اند که خلفا

ثلثه را تفضیل میدهند بر علی بن ابیطالب علیه السلام و میگویند که این سه نفر افضلند از علی علیه السلم
پس احادیثی که ایشان نقل نمایند صحیح و معتبر است نزد ایشان در نقل این احادیث متهم نیستند **آیه ابراهیم**
قوله تعالی انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یا ابراهیم ترا امام قرار
دادم برای خلق ابراهیم گفت و از ذریه من هم قرار بده فرمود نمیرسد عهد من بظالم ابن مغازلی شافعی روایت
میکند باسناد خود از ابن مسعود که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انتهت الدعوة الی والی علی
لم یسجد احدنا لصنم قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا منتهی شد دعوت ابراهیم بسوی من و بسوی علی
سجده نکرده بود هیچیک از ما بتی را هرگز پس قرار گرفت مرا پیغمبر و قرار گرفت علی را وصی یعنی خدای تعالی مرا پیغمبر
قرار داد و علی را وصی قرار داد و این صریح است در مطلب احتیاج به بیان ندارد و ایضا این آیه دلالت میکند
بر اینکه باید امام معصوم باشد بجهت اینکه هر فاسق و گناهکار ظالم است یا بر نفس خود یا بر دیگری و غیر معصوم
جایز است که ظالم شود و خدای تعالی فرمود امامت بظالم نمیرسد اما در حالت ظلم پس واضحست دلالت آیه بر اینکه
امامت باو نمیرسد و اما در غیر آن حالت بجهت اینکه صدق میکند باو که ظالم است چنانچه درخت سیب را در آخر
میوه میگویند اگرچه در آنوقت میوه نداشته باشد و همچنین فلان شخص امیر غضب و فراش و ایشک آقاسی
و نایب و عطار و قصاب و نجار میگویند اگرچه در وقت مخاطبه متصف باین اوصاف نباشند پس در صدق
مشتق بقای مبدء شرط نیست علاوه بر این آیه شریفه نفی امامت از ظالم کرده و در آیه تقیید بحال الظلم نیست
پس حمل میکنیم بر جمیع اوقات چنانچه مقتضای اطلاق است و بالجمله دلالت آیه بر اشتراط عصمت در امام واضحست
و غیر از علی علیه السلام کسی معصوم نیست پس او امام است و چنانکه این آیه و حدیث گذشته دلالت بر امامت علی علیه
السلام میکند و همچنین نفی میکند امامت را از خلفای ثلثه بجهت اینکه ایشان در بت پرستی عمری صرف کرده بودند
بلکه کفر در انها ملکه بهم رسانیده بود پس بموجب آیه و حدیث امامت ایشان باطلست **آیه دوازدهم** قوله تعالی
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح بجا میاوردند ودود
است اینکه خدای تعالی برای ایشان قرار میدهد محبت و مودت در قلوب مومنان ابو اسحق ثعلبی در تفسیر روایت
کرده است باسناد خود از براء بن عازب که گفت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی بن ابیطالب علیه السلم

یا علی

یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المومنین مودة یا علی بگو خداوندا قرار بده برای
من نزد خود عهدی را و قرار بده برای من در سینهای مومنان مودتی پس نازل نمود خدای عز و جل ان الذین امنوا وعملوا
الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و ابو نعیم حافظ اصفهانی روایت نموده است از ابن عباس که گفت نازل شد این
آیه در حق علی علیه السلام همچنین روایت کرده است این را ابن المغازلی الشافعی و موفق بن احمد خوارزمی و ابرهیم بن محمد
جوینی و غیر ایشان از علمای اهل سنت و در حدیث ابن مغازلی مذکور است که ابن عباس گفت گرفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله دست علی را و گرفت دست علی را پس چهار رکعت نماز خواند بعد از آن بلند نمود دست خود را بسوی آسمان و گفت
خداوندا سوال نمود از تو موسی بن عمران و من محمدم سوال میکنم از تو اینکه وسعت بده برای من سینه مرا و آسان گردان
برای من امر مرا و بگشا از زبان من گره را تا اینکه گفتار مرا بفهمند و قرار بده برای من وزیری از خانواده من علی را و قوی
گردان بسبب او پشت مرا و شریک گردان او را در امر من ابن عباس گفت پس شنیدم منادی را که ندا میکرد یا احمد قد
اعطیت ما سالت ای احمد بتحقیق داده شد بتو آنچه را که سوال نمودی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
یا ابا الحسن یا علی بلند کن دست خود را بسوی آسمان و دعا کن پروردگار خود را و سوال نما از او تا اینکه عطا نماید
بتو پس بلند نمود علی دست خود را بسوی آسمان و گفت خداوندا قرار بده برای من نزد خود عهدی را و قرار بده برای من در صدور
مومنین مودتی را پس نازل نمود خدای تعالی بر پیغمبر خود ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند این آیه را بر اصحاب خود و تعجب کردند صحابه از این تعجب کردن شدید
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند یا تعجب میکنید بدرستیکه قرآن چهار ربع است پس ربعی از آن در حق ما اهل
بیت است و ربعی از آن در بیان آنچه است که حلال است و ربعی از آن در بیان آنچه است که حرام است و ربعی از آن فضایل و
احکام است و خدای تعالی نازل نموده است در حق ما کرایم قرآن را و جماعتی از اهل سنت روایت کرده اند که سوال
کردند از ابن عباس از قول خدای تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا گفت نازل شد این آیه در حق علی لانه ما من مسلم الا
ولعلی فی قلبه محبة بجهت اینکه هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه برای علی در قلب او محبتی است و بصحت رسیده است ما بین
این دو فرقه سنی و شیعه اینکه امیر المومنین علیه السلام فرمود لو ضربت خیشوم المومن بسیفی هذا علی ان یبغضنی
ما ابغضنی ولو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی وذلک انه قضی فانقضی علی لسان

النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق هرگاه بزنم بینی مؤمن را بشمشیر خود بر اینکه مرا
مبغوض دارد نخواهد داشت و اگر دنیا را بمنافق بدهم بر اینکه مرا دوست دارد نخواهد داشت مرا
این برای آنست که گذشته بر زبان پیغمبر امی که فرمود هیچ مؤمنی ترا دشمن نمیدارد و هیچ منافقی ترا دوست نمیدارد پس
زمانیکه ثابت شد باعتراف علما اهل سنت که این آیه در شان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است
پس این فضیلت مختص باین جناب و برای دیگری نیست پس ایشان افضل از همه اند پس امامت و علاوه بر آنچه
که حدیث گذشته ابن مغازلی متضمن اوست از دعا حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله که علی را وزیر من گردان و
شریک من نما در امر من و استجابت دعا آن بزرگوار ثابت است دلالت دارد بر اینکه او امامست از جانب خدا تعالی و رسول او صلی صحیح
الله علیه وآله و همچنین حدیثی که نقل شد از امیر المؤمنین علیه السلام بر اینکه مودت و محبت ایشان واجبست دلالت
واضح دارد بر امامت ایشان آیه بیست و سیم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی نیستی تو مگر انذار کننده
و هر قومی را هدایت کننده و اکثر روایت است مالکی در فصول المهمه از ابن عباس که گفت زمانیکه نازل شد قوله تعالی
انما انت منذر ولکل قوم هاد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود منم منذر و علیست هادی و بتو یا علی یهتدی
المهتدون و بسبب تو یا علی هدایت مییابند هدایت یابندگان و مثل این بیان روایت کرده است ثعلبی و حموینی
و واحدی و غیر ایشان از علما اهل سنت و این منقولست از ابو نعیم و کتاب فردوس و نقل شده است از سعید بن جبیر
از ابی هریره که گفت سوال نمود از رسول خدا صلی الله علیه وآله از این آیه فرمود منم هادی این امت علی بن ابی
طالبست و همه اینها که مذکور شد چنانکه میبینی صریحست در ثبوت ولایت و امامت برای امیر المؤمنین علیه السلام
و شیخ ابو علی الطبرسی رحمة الله علیه که از علما امامیه است در مجمع البیان روایت کرده است باسنادی از اهل سنت از ابو
برده اسلمی که گفت آب خواست رسول خدا صلی الله علیه وآله برای وضو گرفتن و علی بن ابیطالب در نزد ایشان
بود پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی را بعد از آنکه وضو گرفت و چسبانید دست او را بسینه
خود بعد از آن فرمود انما انت منذر یعنی بدرستیکه تو انذار کننده بعد از آن رد نمود از دست او بسینه علی و فرمود
ولکل قوم هاد هر قومی را هدایت کننده است بعد از آن فرمود انک منارة الانام وغایة الهدی وامیر القراء
واشهد علی ذلک انک کذلک بدرستیکه تو مناره خلقی و نهایت هدایی و امیر قرایی و شهادت میدهم بر اینکه بدرستی
که تو

که تو چنین هستی و این هم صریحست در امامت و ولایت علی علیه السلام آیه بیست و چهارم وقفوهم انهم مسئولون
نگاه دارید ایشانرا اما اینکه سوال شود از ایشان روایت کرده است جماعت بسیاری از مشاهیر اهل سنت مثل ابو نعیم
حافظ اصفهانی و موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن محمد حموینی و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و ابو الحسن علی بن
احمد واحدی و غیر ایشان باسنادهای خود از ابو سعید خدری و ابن عباس و غیر ایشان از رسول خدا صلی الله علیه
وآله که فرمود وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب نگاه دارید ایشانرا که سوال شود از ایشان
از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و جماعتی از علما اهل سنت روایت نموده اند که وقفوهم انهم مسئولون
یعنی سوال شود از ایشان از ولایت اهلبیت علیهم السلام و حب ایشان و ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان
علما اهل سنت نقل کرده است از علی بن احمد واحدی که او بعد از آنکه ذکر نموده است حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه را گفته است این ولایتیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله ثابت نمود برای علی سوال میشود از آن در روز قیامت
و نقل کرده اند از ابن عباس که گفت چون روز قیامت میشود خدا تعالی امر میکند مالک را اینکه هفت طبقه جهنم را
آتش کند و امر میکند رضوان را اینکه هشت بهشت را زینت دهد و میفرماید یا میکائیل مد الصراط علی متن جهنم
ای میکائیل صراط را بکش بر روی جهنم و میفرماید ای جبرئیل ترازوی عدالت را نصب نما در زیر عرش و ندا میکند یا محمد
نزدیک بیاور امت خود را برای حساب بعد از آن خدا تعالی امر میکند ان یعقد علی الصراط سبع قناطر اینکه بسته شود
بر روی صراط هفت قنطره طول هر قنطره هفده هزار فرسخ و بر هر قنطره هفتاد هزار ملک ایستاده است پس سوال
میکنند از این امت از زنان ایشان و مردان ایشان در قنطره اول از ولایت امیر المؤمنین و دوستی اهلبیت محمد پس کسیکه
ولایت امیر المؤمنین و محبت اهلبیت را داشته است میگذرد از قنطره اول مثل برق جهنده و کسیکه اهلبیت پیغمبر خود را
دوست نداشته است سرنگون بجهنم میافتد اگرچه باشد با او از اعمال نیک عمل هفتاد صدیق و در قنطره دوم پس
سوال میکنند از ایشان از نماز و در قنطره سیم سوال میشود از ایشان از زکوة و در چهارم از روزه و در پنجم از حج
و در ششم از جهاد و در هفتم از عدالت پس هر آنکس که اینها از او بجا آورده است میگذرد بر صراط مثل برق جهنده و هر
آنکس که بجا نیاورده است عذاب کرده میشود و اینست قول خدا تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی جماعت ملائکه وادارند
ایشانرا یعنی بندگان را بر قنطره اول تا سوال شود از ایشان از ولایت علی و اهلبیت علیهم السلام مخفی نماند که

سؤال از ولایت علی امیر المؤمنین علیه السلام دلیلست بر اینکه ولایت ثابت بوده است مر ایشان را و این مطلب را تمام کرده اند
است و روایت شده است از طرق اهل سنت از ابو سعید خدری که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرمود که چون روز قیامت شود خدا تعالی امر میکند دو ملک را که بنشینند بر صراط پس نمیگذرد احدی
مگر اینکه برات امیر المؤمنین را داشته باشد و هر کس که نباشد نزد او برات از امیر المؤمنین میاندازد خدا تعالی
او را بر روی او در آتش و اینست قول خدای تعالی وقفوهم انهم مسؤلون گفتم پدر و مادرم بفدای تو باد یا رسول
الله چه چیز است معنی برات امیر المؤمنین فرمود نوشته اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله و امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب وصی رسول الله و این صریح در مطلب است **آیه یازدهم** قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول هر اینه
میشناسی منافقان را از نحو کلام ایشان روایت کرده است ابن مغازلی شافعی و ابو نعیم حافظ اصفهانی از ابو سعید
خدری که گفت لحن القول بغض علی بن ابی طالب است و ایضا از ابو سعید خدری منقول است که گفت ما میشناختیم منافقان را
در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله به بغض ایشان علی بن ابیطالب را و از انس بن مالک نقل شده است
که گفت مخفی نماند هیچ منافقی در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این آیه و این فضیلت ثابت نیست برای احدی
از صحابه پس علی علیه السلام افضل از همه ایشانست پس او امام است و ایضا وقتیکه بغض و کفر و نفاق شد پس واجب میشود
مودت او و آن معنی امامتست **آیه دوازدهم** قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون سبقت کنندگان سبقت کننده
مقربانند در جنات نعیم روایت کرده است ابو نعیم حافظ اصفهانی از ابن عباس که گفت سابق هذه الامة علی بن ابیطالب است
این امت علی بن ابیطالب است و روایت کرده است علی بن مغازلی شافعی از ابن عباس که گفت سابق سه نفر است سبقت کرد
یوشع بن نون بسوی موسی و سبقت نمود صاحب یس بسوی عیسی و سبقت نمود علی بسوی محمد و او افضل از ایشان است
و مثل این ایضا روایت نموده است موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس این فضیلتیست که اختصاص دارد بعلی علیه السلام
و برای غیر او از صحابه ثابت نیست پس علی علیه السلام افضل از همه ایشانست پس او امامست و ایضا دلالت میکند بر اینکه
این فضیلت مختص بعلی علیه السلام است و در سایر صحابه نبود آنچه که منقولست از موفق بن احمد اخطب خوارزمی که او روایت
کرده است باسناد خود از ابن عباس که گفت شنیدم از عمر بن خطاب وقتیکه در نزد او جماعتی بودند و ذکر نمودند کسانی را که
سبقت کرده بودند بسوی اسلام پس عمر گفت اما علی پس شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان میفرمود در حق او سه خصلت را

هراینه

هر اینه دوست داشتم اینکه میشد برای من یکی از آنها محبوبتر بود نزد من از آنچه که آفتاب برو طلوع کرده و میتابید
بودم من و ابو عبیده و ابو بکر و جماعتی از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله زد دست خود را بر شانه علی
و فرمود او را یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی یا علی تو
اول کسیکه ایمان آورده و تو اول کسیکه اسلام آورده و تو برای من بمنزله هرون هستی برای موسی و ابرهیم بن محمد حموینی
که از اعیان علمای اهل سنت است روایت کرده است باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی که علی علیه السلام فرمود در محضر جماعتی
از مهاجر و انصار قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید اینکه خدای تعالی تفضیل داده است در کتاب خود بر دیگری
سابق بر مسبوق و اینکه احدی از امت سبقت نگرفته است بسوی خدای عز و جل و رسول او گفتند بلی چنین است
بخدا قسم پس فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید بجا که نازل شد والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والسابقون السابقون اولئک المقربون سؤال نمودند از معنی این آیه و تفسیر آن از رسول خدا صلی الله علیه
و آله و آنجناب فرمود که خدای تعالی این آیه را نازل فرموده است در شان پیغمبران و اوصیا ایشان و من افضل پیغمبرانم
و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیاست گفتند چنین است بخدا قسم و این صریح است در امامت آنحضرت **آیه سیزدهم** قوله
تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله الآیه آیا قرار داده اید شما کسانی را که ساقی حاج و عامر مسجد حرامند مثل کسیکه ایمان آورد
بخدا و روز آخرت و جهاد نموده است در راه خدا مساوی نیستند ایشان نزد خدای تعالی و کسانیکه ظالمند خدا ایشانرا
هدایت نمیکند و آن کسانیکه ایمان آورده اند و هجرت نموده اند جهاد کرده اند در راه خدا با اموال و جانهای خود بلندتر
درجه ایشان در نزد خدای تعالی اعظم است و روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی و علی بن مغازلی شافعی و رزین بن
معاویه در جمع بین الصحاح الستة و ابرهیم بن محمد حموینی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و مالکی و احمد و غیر ایشان
اینکه نازل شد این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام زمانیکه افتخار نمودند طلحة بن شیبه و عباس بن عبد المطلب
و علی بن ابیطالب پس طلحه بن شیبه گفت کلید خانه کعبه با من است اگر بخواهم در آن میخوابم و عباس گفت با منست سقایه
حاج اگر بخواهم هر اینه در مسجد میخوابم و علی علیه السلام گفت نمیدانم که شما چه میگوئید هر اینه نماز خواندم

بس

بسوی قبله شما قبل از من بود و من صاحب جهاد و من نماز نمود خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج الآیه این هیچیک
برای هیچیک از صحابه ثابت نیست پس علی علیه السلام افضل از همه است پس فرق این پس او امامست آیه هجدهم
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة الآیه ای آنکسانیکه ایمان
آورده اند وقتیکه نجوی میکنید با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس صدقه بدهید قبل از نجوای خودتان مفسرین
اهل سنت و محدثان ایشان ذکر نموده اند وقتیکه این آیه نازل شد همه مسلمانان از تصدق دادن بخل ورزیدند از
نجوی امساک نمودند مگر علی بن ابیطالب علیه السلم که یک دینار داشت آنرا ده درهم فروخت پس هر زمانیکه اراده
نمود که نجوی نماید با آنحضرت درهمی تصدق داد تا اینکه در مدت ده روز ده بار نجوی نموده و ده بار تصدق داد و
بعد از آن آیه منسوخ گردید و خدای تعالی مسلمانان را در این باب عتاب فرمود و توبیخ و سرزنش نمود و نازل فرمود
این آیه را أأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات یا ترسیدید که فقیر و تنگدست شوید از اینکه تصدق
نمایید پیش از نجوای خودتان فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم الآیه پس وقتیکه نکردید اینکار را و خدای تعالی توبه
شما را قبول کرد پس اقامه صلوة نمایید و زکوة بدهید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید و خدای تعالی خبیر است
بعملهای شما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنانچه اهل سنت روایت کرده اند عمل نکرد باین آیه احدی قبل از من و نخواهد
عمل کرد باین کسی بعد از من و بسبب من تخفیف داد خدای تعالی باین امت امر این آیه را و بسبب من قبول نمود توبه مسلمانان
وقتیکه عمل نمودم باین آیه و اگر هیچکس عمل باین نمیکرد هر آینه عذاب نازل میشد بر ایشان بجهة امتناع نمودن همه
ایشان از عمل کردن باین و نقل کرده است ثعلبی و ابرهیم بن محمد جوینی و غیر ایشان از مجاهد و مقاتل بن حیان اینکه
امیرالمؤمنین علیه صلوة الرحمن فرمود که در کتاب خدا آیه هست عمل نکرده است بان کسی قبل از من و عمل نمیکند
بان کسی بعد از من و آن آیه اینست یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة الآیه
و ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش گفته است که عبدالله بن عمر گفت برای علی بن ابیطالب سه چیز است هر آینه یکی از آنها برای
من محبوبتر بود نزد من از شترهای سرخ موی تزویج او فاطمه علیها السلام را و دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله
رایت را باو در روز خیبر و این نجوی کردن فضیلتی است اختصاص بعلی بن ابیطالب علیه السلام دارد و برای هیچیک از صحابه
نیست باعتراف اهل سنت پس او افضل از همه است پس او امامست عجب است از اهل سنت که در این باب ذکر میکنند که بجز

علی

علی بن ابی طالب علیه السلام کسی از امت عمل باین نجوی نکرد و در جای دیگر در فضایل ابوبکر ذکر مینمایند که او مال
بسیاری در راه خدا انفاق نمود و منت نهاد نفقه رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود بر دانایان واضحست که اگر
این سخن بجا بود و این حکایت اصل داشت و ابوبکر صاحب چنین همتی بود هر آینه ده درهم در راه خدا تصدق کرده
با آنحضرت نجوی مینمود و خدای تعالی او و رسول او را از خوشحالی مباهات مینمود و عتاب و سرزنش از جانب حق سبحانه
تعالی نمیکشید و چه خوب گفته است شیخ ابوجعفر اسکافی در رد بر جاحظ چنانکه ابن ابی الحدید که هر سه ایشان از اکابر علمای
اهل سنت اند نقل نموده که چگونه ابوبکر سخاوت کرد و چهل هزار دینار را انفاق نمود و حال آنکه او باقرار شما امساک کرد
از عمل کردن باین نجوی و حال آنکه بر او خرج کردن زیاده از دو درهم ضرور نبود و عجبتر از این است که اعتذار جوی
برای امام خود کرده و میگویند که این نجوی زود منسوخ گردید و تنگی وقت مانع آمد صحابه را که عمل باین نمایند و اما
فخر رازی که از مشاهیر علمای ایشان است میگوید که چون فقرای صحابه را قدرت بر تصدق نبود و اگر صحابه تصدق می
کردند هر آینه فقرا دل شکسته شده و بر عدم مکنت خود غصه میخوردند و صحابه نخواستند که باعث دلشکستگی
ایشان شوند لهذا از این اعراض نمودند که مقرون بمصلحت نبود و بر ارباب انصاف پوشیده نیست که این نحو کلمات ناشی
از حمیت و عناد است و الا این جماعت خود اعتراف دارند که این حکم تا مدت ده روز استمرار داشت و بعد از آن نسخ
شد پس چگونه ده روز کفایت نکرد که مقدار دو درهم تصدق نمایند و از این گذشته میگوییم که چگونه وقت وسعت داشت
که علی علیه السلام ده بار تصدق نماید و وسعت نداشت که صحابه دو درهم بفقرا دهند بلی وقت تنگ نبود بلکه قلب
ایشان تنگ بود و عجب است از فخر رازی با این وفور علمش چگونه تکلم باین حرف خنک و تفوه باین عذر واهی میکند
و از قرار گفته او خدای تعالی نمیدانست که من این آیه را میفرستم اغنیا و صاحبان مال تصدق مینمایند و فقرا از بابت
عدم مکنت اندوه خورده دلشکسته میشوند و از این گذشته میگوییم که خدا را مخالفت نمودن و فقرا را شاد کردن
چه معنی دارد و حال آنکه این جماعت خود روایت میکنند که عبدالله بن عمر آرزو میکرد که این مرتبه برای او میشد و بالجمله
فساد این اعتذار واضح است چه خوب گفته است علامه نیشابوری که از اعیان علمای اهل سنت است که فخر رازی را باین کلام
وا داشته است مگر عناد و عصبیت و آیه نوزدهم قوله تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا سؤال
نما از رسولان ما که قبل از تو فرستاده ایم ایشان را روایت کرده است ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابرهیم بن محمد جوینی

وغیر

وغیر ایشان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا باسمان عروج دادند جمع نمود خدای تعالی انبیا
ایشان و پیغمبران را و فرمود یا محمد سؤال نما از ایشان که بر چه چیز مبعوث کردید شما گفتند مبعوث کرده شدیم بر
شهادت دادن اینکه لا اله الا الله و اقرار نمودن بنبوت تو و ولایت برای علی علیه السلام و ایضا اهل سنت
نقل نموده اند از ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا باسمان عروج دادند بردند
مرا تا اینکه با جبرئیل باسمان چهارم رسیدیم پس دیدم خانه را از یاقوت احمر جبرئیل گفت یا محمد این خانه بیت المعمور
است خلق کرده است او را خدای تعالی قبل از خلق نمودن اسمانها و زمینها به پنجاه هزار سال برخیز یا محمد و نماز
بکن بسوی او و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جمع نمود خدای تعالی پیغمبران را و جبرئیل ایشان را در پشت
سر من در یک صف واداشت پس با ایشان نماز خواندم و وقتیکه سلام دادم آینده از نزد پروردگار من پیش من آمد و گفت
یا محمد پروردگار تو سلام میرساند بر تو و میفرماید سؤال کن از پیغمبران که بر چه چیز فرستاده شده اند پیش
از من پس گفتم جماعت پیغمبران بر چه چیز مبعوث نموده است شما را خدای تعالی پیش از من پس پیغمبران گفتند بر اقرار بنبوت
تو و بر ولایت برای علی علیه السلام و اینست قول خدای تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا و این صریح است
در اثبات امامت برای علی علیه السلام آیه دیگر قوله تعالی وتعیها اذن واعیة یعنی نگه میدارد مواعظ
خدای تعالی را گوش محافظت کننده و شنونده اکثر علمای اهل سنت مثل ابو اسحق ثعلبی و ابو نعیم حافظ اصفهانی
و موفق بن احمد خوارزمی و مالکی و ابن ابی الحدید معتزلی و صاحب کشاف و فخر رازی و غیر ایشان روایت کرده اند
که این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و اذن واعیه ایشانند و نقل نموده اند از امیر المؤمنین
علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدای تعالی امر نمود مرا که ترا نزدیک گردانم
و تعلیم نمایم ترا تا اینکه حفظ نمائی و در خاطر نگهداری انرا و نازل فرمود بر من خدای تعالی این آیه را وتعیها اذن واعیة
پس توئی اذن واعیه یعنی گوش شنوا و در حدیث مکحول و غیر ان مذکور است که زمانیکه این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود من سؤال نمودم از خدای تعالی که گوش ترا یا علی گوش شنوا گرداند پس خدای تعالی چنان کرد و علی علیه السلام
همیشه میگفت که نشنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را الا اینکه او را حفظ نمودم و در خاطر نگه داشتم
و فراموش نکردم و مرا رخصت نبود که او را فراموش نمایم و این فضیلتی است که اختصاص بعلی بن ابیطالب علیه السلام دارد

ودر دیگری

و در دیگری یافت نمیشود پس او افضل از همه است پس او امامست آیه دیگر سوره هل اتی و علمای اهل
سنت مثل ابو اسحق ثعلبی و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن محمد جوینی و ابو جعفر اسکافی و ابن ابی الحدید
المعتزلی و واحدی و واقدی و مرزبی و عطا خراسانی و صاحب کشاف و بیضاوی و رازی و نیشابوری و دیگران روایت
کرده اند باسنادهای متعدد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ناخوش شدند و جد ایشان رسول خدا
صلی الله علیه و آله و تمامی عرب بعیادت ایشان رفتند و گفتند یا ابا الحسن نذری برای پسرانت بکن تا اینکه خدای
تعالی ایشان را شفا دهد پس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سه روز روزه نذر نمود و همچنین مادر ایشان
فاطمه علیها السلام و کنیز ایشان فضه هر یک سه روز روزه نذر کردند پس خدای تعالی ایشان را شفا داد و عافیت
بخشید و نبود نزد اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از کم و بیش چیزی پس قرض نمود علی علیه السلام از شمعون
یهودی خیبری سه صاع جو و در نقلی دیگر اینست که جو را گرفت تا اینکه فاطمه علیها السلام برای او پشم بریسد و بهر جا
جو را آورد فاطمه علیها السلام یکصاع او را با آسیاب دستی آرد کرد و پنج قرص نان پخت برای هر نفری یک قرص و علی علیه
السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آورد و بعد از آن بمنزل آمد و طعام پیش ایشان نهاده شد پس
مسکینی آمد بدر خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی از مساکین مسلمانانم مرا چیزی طعام
نمائید خدای تعالی شما را از موائد بهشت اطعام نماید و علی علیه السلام امر او را شنید امر نمود که اطعام نمایند او را پس هر یکی
حصه خود را بان مسکین دادند و خودشان با آب خالص افطار نمودند و روز دویم فاطمه علیها السلام صاع دیگر از جو را
آرد نموده و نان پخت و علی علیه السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده بمنزل تشریف آورد و طعام را
پیش ایشان نهادند پس ناگهان سائلی گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی از اولاد مهاجرینم پدرم در روز عقبه
شهید شده امرا چیزی اطعام نمائید خدای تعالی شما را از موائد جنت طعام نماید و علی علیه السلام امر او را شنید امر نمود که
او را اطعام نمائید پس هر یکی حصه خود را باو دادند و خودشان با آب خالص افطار نمودند و در این روز و روز دویم
بجز آب چیزی نچشیدند و روز سیم فاطمه علیها السلام از صاع دیگر از جو را آرد نموده نان پخت و علی علیه السلام نماز
مغرب را با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده بمنزل آمد طعام پیش ایشان گذاشتند پس ناگهان در خانه اسیری
فریاد کرد و گفت السلام علیکم یا اهلبیت محمد شما ما را اسیر میکنید و طعام نمیکنید ما را اطعام نمائید مرا بدرستیکه

من اسیر محمدم خدای تعالی شما را ادم نموده اند جنت اطعام نمایید علی علیه السلام این را شنید امر نمود که اطعام نمایند او را پس
اطعام نمودند و خود ناشتا بودند و سه شب بجز آب خالص چیزی نچشیدند و نذر خود را وفا نمودند و در روز چهارم علی علیه السلام امام
حسن علیه السلام را بدست راست و امام حسین علیه السلام را بدست چپ خود گرفت آمد بمجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله
و حسنین علیهما السلام از شدت گرسنگی مثل جوجه مرغ میلرزیدند پس همانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را
دید فرمود یا ابا الحسن این چه حالتیست که در شما می بینم برویم پیش دخترم فاطمه پس رفتند بسوی فاطمه علیها السلام
و دیدند او را در محراب در حالتیکه شکمش به پشتش چسبیده از شدت گرسنگی و چشمانش بگودی فرو رفته وقتیکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در این حال مشاهده نمود فرمود و اغوثاه یا الله اهلبیت محمد از گرسنگی میمیرند
پس جبرئیل نازل شد بر آنجناب و گفت یا محمد اقراء هل اتی علی الانسان حین من الدهر الی آخر السوره یعنی بخوان
این سوره را و از علی بن مغازلی منقولست که او در کتاب بلغه گفته است که نازل شد بر اهل بیت علیهم السلام بعد از
این مائده از بهشت که در آن بود از طعامهای لذیذ بهشت پس هفت شبانروز از آن مائده خوردند بعد از آن غایب شد
و از کتاب کفایة الطالب که از کتب اهل سنت است نقل شده است که آن مائده کاسه بود مکلل بجواهر و در آن بود طعام بهشت
و بالجمله خلافی در میان امت نیست در اینکه این سوره نازل شده است در شان اهلبیت علیهم السلام در این قصه و این
متواتر است در اخبار شیعه و سنی پس این سوره با این قصه دلالت میکند بر فضایل بسیار برای علی علیه السلام چنان فضایلی
که برای کسی غیر از او نیست پس او افضل از همه است پس او امام است و بعضی از اهل سنت گفته است که با این نحو مبالغه کردن
در تصدق مشروع نیست جواب این در حالتیکه صاحب شرع پسندد و بر او ثنا نماید و سوره تمام در شان او نازل نماید و از بهشت
عطا نماید بعوض آن فعلیکه از او صادر شده دیگر برای احدی بحث و ایرادی است آیه بیست و یکم قوله تعالی والذی
جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون و آن کسیکه آورد صدق و راستی را و تصدیق نمود باو و متقیان آنانند
و ابن ابو نعیم حافظ اصفهانی و علی بن مغازلی شافعی نقل کرده اند باسناد خود از مجاهد که او گفته است والذی جاء
بالصدق محمد است و صدق به علی بن ابیطالب است و این منقول است از ابن عباس ایضا و این فضیلتی است اختصاص
دارد بعلی بن ابیطالب علیه السلام پس او افضل است پس او امامست و از ابو العالیه و کلبی منقولست که و صدق به عبارت
از ابوبکر است و این بی وجه است از جهه اینکه اگر مراد مطلق تصدیق است اختصاص بابوبکر ندارد و همه اهل ایمان این

تصدیق

تصدیق را دارند و اگر مراد اول تصدیق کننده است پس اختصاص بعلی علیه السلام دارد زیرا که اجماعی امت است که
ایشان اول تصدیق کننده اند و فخر رازی گفته است اولی اینست که و صدق به را حمل بابوبکر نمائیم بجهة
اینکه چندان اهتمامی باسلام علی نیست و زیاده شوکتی از اسلام او برای دین اسلام حاصل نبود باعتبار صغر سن
او و این سخن بیجا نیست بجهة اینکه اگر اسلام آوردن علی علیه السلام موجب تفضیل او بر دیگری نبود چرا خدا او را برای
رسولخدا صلی الله علیه و آله و بر سایرین باعتبار تقدیم اسلام خوبی بوجه نبود و مدح نمود خدای تعالی و تفضیل
دادن او و علی را از جهه سبق ایمان بر دیگری چنانکه در آیه اجعلتم سقایة الحاج گذشت دلیل واضحست بر زیادتی
اهتمام بر اسلام علی علیه السلام و از این گذشته از شوکت و قوتی که از اسلام ابی بکر برای دین اسلام حاصل بوجه بود
آیا بسبب فرار او از معرکهای دین اسلام قوت یافت و یا از پنهان شدن او در زیر عرش حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در روز بدر صولت کفار شکست و حال آنکه دوست و دشمن اقرار دارند بر اینکه از شمشیر علی اسلام برپا شد
و بالجمله عداوت و اشته است فخر رازی که چنین سخنی گفته است و لا خالی از وجه است آیه بیست و دوم قوله تعالی
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین کفایت میکند ترا آنکه تایید کرد ترا بانصرت خود و با مؤمنان و ذکر کرد ابو نعیم
اصفهانی باسناد خود از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نوشته شده است بر عرش الهی انا الله لا اله الا
انا وحدی لا شریک لی منم خدای که نیست خدا بجز من بتنهائی و شریکی نیست مرا و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن
ابیطالب و محمد بنده من و رسول منست تایید نمودم او را با علی بن ابیطالب پس نازل نمود خدای عز و جل هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین پس نصر عبارت از علی است و داخل است در جمله مؤمنان ایضا پس علی داخل در آیه است
از هر دو وجه و از انس منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند دیدم که بر
ساق عرش نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی محمد رسول خدا است
تایید نمودم او را با علی و نصرت دادم او را با علی و اینست قوله تعالی هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی
علی بن ابیطالب و روایت کرده است ایضا ابو نعیم باسناد خود از ابو هریره که گفت نازل شده در حق علی بن ابیطالب این
آیه حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین کفایت میکند ترا خدای تعالی و کسیکه تابع تو شده است از مؤمنان و هو
المعنی بقوله المؤمنین یعنی مراد از مؤمنین علی است و این از اعظم فضایل است اختصاص دارد بعلی علیه السلام و برای

غیر

غیر او حاصل نیست پس او افضل از همه است پس او امامت را باین دو آیه که ذکر نمودیم هر یکی دلیل علیحده است بر امامت
آنحضرت آیه بیست و چهارم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و
یحبونه ای آنکسانیکه ایمان آورده اند هر آنکس که از شما از دین خود برگردد پس زود است که خدای تعالی قومی را بیاورد
که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان او را اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا
یخافون لومة لائم مؤمنان را ذلیل باشند و بر کافران غلیظ و سخت اند و جهاد مینمایند در راه خدای تعالی و خوف نمی
کنند از ملامت ملامت کننده ابو اسحق ثعلبی که از اعاظم علمای اهل سنت است میگوید که این آیه نازل شده است در شان
علی بن ابیطالب علیه السلام و قول خدای تعالی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه عبارت از ایشانست و منقول است
از عمار و حذیفه و ابن عباس که مراد از او امیر المؤمنین علیه السلام و یاران اواست و ایضا دلالت میکند بر او آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله چنانکه اهل سنت با و اعتراف دارند وصف نمود علی علیه السلام را باین وصف در غزوه خیبر
بعد از آنکه ابو بکر و عمر و غیر ایشان فرار نمودند و خایب برگشتند فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
الله و رسوله یفتح الله علی یدیه هر آینه میدهم علم را امروز فردا بمردی که خدا او و رسول او را دوست دارد و خدای تعالی
و رسول او او را دوست دارند و فتح میکند خدای تعالی بر دست او و از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منقول است
که در روز جنگ بصره فرمود والله ما قوتل اهل هذه الآیة حتی الیوم و تلا هذه الآیة والله قتال نکرده بودند با اهل این
آیه تا امروز و خواند این آیه را یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه و در کتابهای معتبر اهل سنت
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار نمود قریش را در روز حدیبیه با قتال نمودن علی علیه السلام با ایشان
وقتیکه سهیل بن عمرو با جماعتی از قریش بخدمت آنجناب آمده و گفتند یا محمد کسانیکه از قوم ما بشما ملحق شده
اند ایشان را بما برگردان پس آنجناب غضبناک شد و فرمودند لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا
کنفسی لیضربن اعناقکم و لیستبین ذراریکم و لیاخذن اموالکم قیل یا رسول الله من هو ابو بکر قال لا قیل فعمر
قال لا و لکن خاصف النعل فی الحجرة و کان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله فی الحجرة ای جماعت قریش
از عناد و لجاجت خود برگشته اطاعت نمائید و اگر چنین نکنید هر آینه خدای تعالی مبعوث سازد بر شما مردیرا بمنزله نفس
من هر آینه گردنهای شما را بزنند و زنان و بچهای شما را اسیر کنند و اموال شما را میگیرد و بعضی از اصحاب آنجناب

عرض نمود که کیست آنکس یا رسول الله ابو بکر است فرمود نه و گفت پس عمر است فرمود نه و لکن آنکس است که در حجره نعلین را
وصله میکند و علی علیه السلام در حجره نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصله میکرد و در مسند احمد بن حنبل
مذکور است که عمر گفت والله ما تمنیت الامارة الا یومئذ فجعلت انصب صدری لها رجاء ان یقول هذا فالتفت
الی علی فاخذ بیده ثم قال هو هذا مرتین بخدا قسم که آرزو نکردم امارت و بزرگی را مگر این روز پس سینه خود را
بلند نمودم برای امارت بامید اینکه آنحضرت بگوید که آنکس اینست اشاره بمن کند پس ملتفت شد بسوی علی و گرفت
دست او را و بعد از آن گفت آنکس اینست دو مرتبه این را تکرار نمود و اینها همه دلیل واضح و برهان لایح است بر اینکه
مراد از آن جماعتی که خدای تعالی از ایشان اخبار مینماید در این آیه و ایشان را بآن اوصاف مذکوره وصف میکند و مدح
مینماید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یاران اواست چنانکه مصداق او بعمل آمد که آنحضرت با ناکثان
و قاسطان و مارقان قتال نمود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد بر این مطلب ایضا آنست که اوصافی
که در آیه مذکور است همه آنها در علی علیه السلام موجود و کسی را نمیرسد که علی علیه السلام را دفع نماید از آنها و انکار
نماید استحقاق آنحضرت مر آنها را اما الینت و نرمی و مهربانی امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر مؤمنان پس معلوم و
مشخص است و اگر کسی خوب ملاحظه نماید سلوک و رفتار و مهربانی ایشانرا با اهل ایمان خواهد دانست که این محل
شک و ریب نیست و چگونه مشتبه میشود آنکه از شدت فروتنی ایشان بالنسبه بمؤمنان و کثرت رافت و مهربانی که با ایشان
میکرد او را بغرض او را نسبت بدعابه و کثرت مزاح و سبکی میدادند و گفتند که او باعتبار این حرکات قابل خلافت
نیست و اما شدت و غلظت و سختی او بر کافران و جهاد نمودن او با ایشان از جهت نصرت دین و تشیید ملت و تایید شریعت
بدون اینکه خوف نماید از اینکه او را ملامت نماید چیزیست که دوست و دشمن و خورد و بزرگ در هر عصری از اعصار
بر او اعتراف دارند چنانکه مواقف مشهوره آنجناب بر او شاهد است مثل غزوه بدر و احد و حنین و خیبر و غیرها
و بالجمله که اگر شمشیر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نبود هر آینه از دین اسلام نه اسمی و نه رسمی در دنیا نبود
و کجا بود این اوصاف در غیر او پس واضح شد که این آیه شریفه منطبق است بر ایشان پس این آیه در حق ایشان نازل شده پس
این فضیلتی است که اختصاص بایشان دارد و دلالت بر افضلیت ایشان میکند پس امامت و بعضی اهل سنت
گفته است که آن قومیکه خدای تعالی در این آیه وصف مینماید ابو بکر و اصحاب اواست که با اهل ردّه قتال نمودند

و ابن حجر با جلالت شان با تعصب اینکه او وصف کرده درباره کم بهرگان قوم مذکور است هیچ جدال در ابوبکر و یاران و موجود
نیست با فراموش کردن قرآن بودن او و از مغازلت و تقاعد نمودن او از جهاد دشمنان حق اینکه علمای اهل جماعت
او را در اشعار خود از این جهت مذمت نموده اند و اگر او خدا و رسول او را دوست میداشت و خدا و رسول او را
دوست میداشتند در روز خیبر رایت از او در ربوده نشستیم با و میدادند و اگر چنان او وصف کرده درباره هست در بود هر آینه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار از او اندر از منهزم و حال آنکه بصراحت او را نفی کرد و اما اینکه ابوبکر
قتال نمود با اهل رده پس آن غلط است بلکه او با مؤمنان و متقیان قتال کرد بجهت اینکه اهل جماعت بنو حنیفه بودند
و بزرگ ایشان مالک بن نویره بود و او مردی بود ایمان کامل داشت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او
فرمود که هر آنکس که میخواهد نظر نماید بمردی از اهل بهشت پس نظر نماید باین پس ابوبکر و عمر آمدند بنزد او و او را
گفتند استغفار نما برای ما و او گفت خدا شما را نبخشد رسول خدا را گذاشته اید آمده اید از من طلب شفاعت
و استغفار میکنید و قتال ابوبکر بسبب او آن بود که وقتیکه ابوبکر بر مسند خلافت قرار گرفت مالک از بیعت او
تخلف نمود و انکار بر او کرد و بعد از آنکه امر ابوبکر استقرار یافت از او مطالبه زکوة نمود و او جواب داد که تو
استحقاق آن نداری که زکوة بنزد تو آورده شود پس ابوبکر و اصحاب او ایشان را اهل رده نامیدند باین بهانه خالد
فرستاد ایشان را قتل و غارت نمودند و ایشان مؤمنان خالص بودند و لهذا عمر انکار نمود بر ابوبکر از او در ایام
خلافت خود اسیران او و اموال ایشان را باصحاب ایشان رد نمود و خالد را در این باب عتاب کرد چنانکه علمای اهل سنت
این فقرات را بتفصیل در کتب خود ذکر نموده اند امید هست انشاء الله تعالی این مطالب را بتفصیل ذکر نمائیم پس از اینجا
معلوم شد که ابن ابی هیج در حمایت ابوبکر نموده و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر روایت نموده باسناد خود از ابوهریره که
رسول خدا فرمود وارد میشوند بر من در روز قیامت جماعتی از اصحاب من پس میرانند ایشان را از حوض و منع میکنند از
پس میگویم یا رب اصحابی اصحابی ای پروردگار من اصحاب مرا دریاب پس گفته میشود بدرستیکه تو نمیدانی آنچه را که احداث
نمودند بعد از تو بدرستیکه ایشان برگشتند بر پشت سر خود قهقری یعنی مرتد شده از دین برگشتند و روایت
نموده است محمد بن اسماعیل البخاری در صحیح خود باسنادش از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستی
که آورده میشود در روز قیامت مردمانی از امت من پس برند ایشان را بطرف شمال پس من میگویم یا رب اصحابی ای

پروردگار

ای پروردگار من رحم نما اصحاب مرا پس گفته میشود بدرستیکه تو نمیدانی که بعد از تو آنچه را که احداث کردند بدرستی
که ایشان مرتد شدند از روزیکه تو از ایشان جدا شدی و مثل همین حدیث را نیز روایت کرده است مسلم بن حجاج قشیری در صحیح
خود باسنادش از ابن عباس و این احادیث متضمن قدح عظیم است در این جماعت و امامان ایشان و اگر شیعه این را نقل میکردند
هر آینه ایشان را در این باب تکذیب کرده استهزا مینمودند لکن چون در کتب معتبره خود روایت کرده اند بجهت اینکه
اختلافی که در میان امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهم رسید همان قصه سقیفه بود و آنهم ناشی از ابوبکر
و عمر بود و ابتداء بدعتها و احداثها از آن روز که روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است شد و ارتداد صحابه
چنانچه این احادیث متضمن است آن همان روز است و اتفاقی امت است که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و اصحاب او
در دین باقی ماندند احداثی و اختراعی در دین نکردند و اختلافی و افتراقی در میان امت نینداختند هرچه شد از اتباع
اختلاف در میان امت و احداث نمودن بدعتها در دین و ارتداد از دین آن دیگران بعمل آمد و تا امروز مستمر است و چنانکه
علمای اهل جماعت نقل کرده اند فضائلی را که مخصوص ایشان نمیماند و شیعه را در این باب تقصیری نیست اگر این نسبت را با ایشان
و امامان ایشان بدهند [illegible] قوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ
عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ آنکسانیکه ایمان آورده اند بخدای تعالی و رسولان او یعنی تصدیق بوحدانیت
خدای عز و جل و اقرار بنبوت رسولان او نموده اند ایشانند صدیقون و ایشانند شاهدان در نزد پروردگار
خود و برای ایشانست ثواب طاعت ایشان و نور ایمان ایشان که بسبب آن هدایت می یابند بسوی بهشت و منقولست
از احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس که هر یک باسناد خود روایت کرده است اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقون سه نفرند حبیب بن موسی نجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم
اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله و علی بن ابیطالب
سیم ایشانست و او افضل از ایشان است و ایضا منقولست از علی بن جعد از حسن از ابن عباس که گفت در تفسیر
قول خدای تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ صدیق این امت علی بن ابیطالب است و اوست
صدیق اکبر و فاروق اعظم و قال وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ و گفت شاهدان در نزد خدای تعالی علی و حمزه و جعفر
پس ایشانند صدیقون و ایشانند شاهدان بر رسولان و پیغمبران بر امتان ایشان بر اینکه ایشان تبلیغ رسالت

خود

نمودند بعد از آن گفت لهم اجرهم یعنی از برای ایشانست اجر و ثواب تصدیق نمودن بنبوت و برای ایشانست نور ایشان
بر صراط و مثل این است ایضا حدیثی که منقولست از محمد بن مؤمن شیرازی که از علمای اهل سنت است و نقل کرده است
ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است از شیخ ابو جعفر اسکافی که از اعاظم علمای معتزلهٔ اهل سنت است که او
روایت کرده است باسناد خود از ابو رافع از ابوذر که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود بعلی
بن ابیطالب علیه السلام انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل تویی صدیق اکبر
و تویی فاروق چنانچه که فرق میکنی در میان حق و باطل و سوا میکنند اینها را از همدیگر و این فضیلتی است که دلالت
میکند بر امامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام **آیه بیست و ششم** قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل
والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنکسانیکه انفاق میکنند اموال
خود را در شب و روز یعنی در هر حال پنهان و آشکار پس برای ایشانست ثواب ایشان در نزد پروردگار ایشان
و نیست بر ایشان خوفی از اهوال روز قیامت و محزون نمیشوند ایشان در آن روز روایت کرده است موفق بن احمد
اخطب خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است باسناد خود از مجاهد که گفت علی را چهار درهم بود انفاق نمود یکی را
در شب و یکی را در روز و یکی را پنهان و یکی را آشکار پس نازل شد قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
الآیه و روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی باسناد خود از مجاهد از ابن عباس که گفت بود در نزد علی بن ابیطالب چهار
درهم و مالک نبود غیر از اینها پس تصدق نمود درهمی را به پنهانی و درهمی را آشکارا و درهمی را در شب و درهمی را در روز
پس نازل شد در حق او این آیه و ایضا روایت کرده است ابن ابراهیم بن محمد حموینی و مالکی و واحدی و ابو نعیم حافظ اصفهانی
و ابن مغازلی شافعی باسانید خود از ابن عباس و این منقولست از سدی و مجاهد و کلبی و ابو صالح و طوسی و طبرسی
و ثعالبی و ماوردی و قشیری و نقاش و قتال و عبد الله بن حسین و علی بن حرب طائی و دیگران در تفاسیر ایشان و نقل
کرده است و ابن ابی الحدید از شیخ ابو جعفر اسکافی که گفته است در رد جاحظ که علی علیه السلام آنکس است که مالک
بود چهار درهم را پس انفاق نمود در راه خدا از آنها و درهمی را در پنهانی و درهمی را در آشکارا و درهمی را در روز و درهمی را در شب
پس نازل نمود خدای تعالی در شأن او قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة این فضیلتی است
که اختصاص بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و برای دیگری نیست پس او افضل از همه است پس او امام است

آیه بیست و هفتم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا از احمد بن حنبل منقولست که او روایت کرده است از ابن عباس که گفت نیست
در قرآن هیچ یا ایها الذین آمنوا مگر اینکه علی رأس آن و امیر آن و شریف آن و سید آنست و خدای تعالی عتاب نموده است
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در قرآن و ذکر نکرده است علی علیه السلام را مگر بخوبی و این دلالت میکند بر اینکه امیر
المؤمنین علی علیه السلام افضل از همه است پس او امامست **آیه بیست و هشتم** قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدرستیکه خدای تعالی و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر
ای آنکسانیکه ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر پیغمبر و سلام کنید سلام کردنی و روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی و ابرهیم
بن محمد حموینی و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو نعیم حافظ اصفهانی باسانید خود از کعب بن عجره و عقبه
بن عامر و ابو سعید خدری و ابن مسعود و دیگران اینکه گفتند آنکه نازل شد این آیه ان الله و ملائکته الآیه گفتند
یا رسول الله چگونه است صلوات فرستادن بر شما اهلبیت بدرستیکه خدای تعالی بما تعلیم نمود که چگونه سلام دهیم فرمود
بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید ابو نعیم اصفهانی در
کتاب حلیة الابرار گفته است که این حدیث صحیح و متفق علیه است و ابو اسحق ثعلبی ایضا روایت کرده است باسناد خود از ام سلمه
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود بیاور نزد من شوهر خود و پسران را پس فاطمه علیها السلام ایشان را حاضر
نمود پس آنحضرت عبا را بر سر ایشان انداخت بعد از آن دست مبارک خود را بلند کرد و گفت خداوندا ایشان آل محمد اند
فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید پس قرار بده صلوات و برکات خود را بر آل محمد و ثعلبی
گفت و روایت کرده است ابو حاتم از ابو هریره که گفت نظر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم پس فرمود بدرستیکه من حرب کننده ام با کسیکه با شما حرب کند و آشتی دارم با کسیکه با شما آشتی
نماید و همه اینها دلالت میکند بر اینکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام افضل از همه است پس ایشان مستحق امامت
و خلافت اند و بلکه میتوان گفت آنچه که ذکر شد صریح است در امامت آنحضرت چنانکه بر ارباب فهم مستقیم پوشیده
نیست و منقولست که فخر رازی که از بزرگان علمای اهل سنت است گفته است که خدای تعالی اهلبیت علیهم السلام را مساوی
کرده با رسول خدا صلی الله علیه و آله در پنج چیز اول در محبت پس خدای تعالی فرموده فاتبعونی یحببکم الله و در حق اهلبیت
او فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی دویم در تحریم صدقه آنحضرت فرموده حرمت الصدقة علی

وعلی اهل بیته حرام شد صدقه بمن و بر اهلبیت من بیستم در طهارت ایشان نیز اینجا فرمود طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی خطاب بر پیغمبر است یعنی ای طاهر ما قرآن را نازل نکردیم بر تو برای آنکه تو خود را بمشقت اندازی و فرمود در
شان اهلبیت او و یطهرکم تطهیرا یعنی آیه تطهیر را نازل نمود در شان ایشان چهارم در سلام و فرمود
السلام علیک ایها النبی و در حق اهلبیت او فرمود سلام علی آل یس پنجم در صلوات فرستادن بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله و بر آل او چنانچه در التحیات تشهد ما مؤلف میکویند این لازم دارد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام
افضل از همه باشد پس او امام است عجب است از این جماعت که خود اقرار و اعتراف مینمایند که خدای تعالی اهل بیت
علیهم السلام را برابر کرفته است با رسول خدا و بر ایشان ثنا کفته و ایشان را تعظیم کرده و بر دیکران تشریف داده
و سخن خود را اعتبار نکرده دیکران را بر اهل بیت مقدم میدارند و تفضیل میدهند و وجهی برای این متصور نیست
مکر عناد و منع اهل حق از حق خود آیه بیست و هفتم قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان ارسال
نموده است دو دریا را ملاقات میکنند با هم و در میان هر دو برزخی است طاعت تعالی کردن یکی بر دیکری تا آنکه مخلوط
شوند روایت کرده است ابو اسحق ثعلبی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و مالکی از انس بن مالک و ابن عباس و ابو سعید
خدری و سعید بن جبیر و سفیان ثوری که البحرین علی و فاطمه علیهما السلام است و برزخ جناب رسول خدا صلی الله
صلی الله علیه و آله است لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام است و این منقولست ایضا از جمع کثیری از
جماعت و این دلالت میکند بر افضلیت ایشان از جمیع صحابه پس امامت و در حدیث ابن عباس مذکور است که تکذبان
خطاب با انس و جن است یعنی ای جماعت جن و انس تکذیب مینمائید بولایت امیرالمؤمنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در تسلی دادن حضرت فاطمه علیها سلام فرمود و الله انه سید فی الدنیا و سید فی الآخرة یعنی علی علیه السلام
سید دنیا و آخرت است و این صریح در امامت آنجناب است آیه بیست و هشتم قوله تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم
و من عنده علم الکتاب بکو یا محمد کفایت میکند اینکه خدای تعالی شاهد است میان من و شما و آنکسیکه در نزد او است
علم کتاب جماعتی از علما اهل سنت مثل ثعلبی و ابو نعیم و علی بن مغازلی شافعی روایت کرده اند باسنادهای خود از عبدالله
بن عطا از ابو جعفر علیه السلام و از محمد بن حنیفه اینکه من عنده علم الکتاب علی بن ابیطالب علیه السلام است و این منقول است
ایضا از ابو سعید خدری و اسمعیل السدی و سعید بن جبیر و سلمان فارسی و بعضی از علما کفته اند که این روایت متواتر است

باین عمر

35

با بن عمر و جابر و ابو هریره و عایشه و مؤید این مطلب است انچه که منقول است از شعبی که او کفته است نیست کسی که
اعلم باشد بکتاب خدا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابیطالب علیه السلام و صالحان از اولاد او و نیز دلیل
باینست انچه که نقل شده است از ابن مسعود و عبدالرحمن سلمی و این دلالت میکند بر افضلیت آنجناب و عظمت قدر و
منزلت ایشان پس مادامیکه افضل باشد باید امام باشد جمعی کفته اند که مراد از آن کسانی اند از اهل کتاب که مسلمان
شده اند مثل عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و تمیم داری و جواب داده شده است ایشان را باینکه اجماعست بعد از هجرت
مسلمان شده اند و این آیه در مکه مشرفه نازل شده است آیه بیست و نهم قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا
معه نورهم یسعی بین ایدیهم روزیکه ذلیل نمیکند خدای تعالی پیغمبر را و کسانیرا که ایمان آورده اند با او هستند
نور ایشان پیش روی ایشان میرود منقولست از تفسیر مقاتل از عطا از ابن عباس که کفت و الذین آمنوا علی بن ابیطالب
و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر و ابو نعیم روایت کرده است از ابن عباس که کفت اول کسیکه از حله‌های بهشت پوشد
ابرهیم خلیل الرحمن است بجهة اینکه او خلیل خدا است و محمد رسول الله است بجهة اینکه او برکزیده خدا است و بعد
از علی است که در میان ایشان میرود بسوی بهشت بعد از آن خواند ابن عباس یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه
و کفت علی و اصحاب او است و این دلالت میکند بر افضلیت آنجناب پس او امام است آیه سی ام قوله تعالی ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة بدرستیکه کسانیکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا
میاورند ایشانند بهترین خلق ابو نعیم حافظ اصفهانی روایت کرده است باسناد خود از ابن عباس که کفت زمانیکه نازل
شد این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود ایشان توئی و شیعیان تو اند و میائی تو و شیعیان
تو روز قیامت در حالتیکه راضی و مرضی باشید و میاید دشمنان شما در حالتیکه مغضوب و مطرود باشند و ایضا
منقولست باسنادهای اهل سنت از ابوبکر هذلی از شعبی و ابن عباس و ابو برزه و ابو سعید خدری و ابو اسحق و انس
بن مالک و جابر بن عبدالله و یزید بن شراحیل انصاری و حضرت امام محمد باقر علیه السلام آنکه این آیه نازل شد
در شان علی علیه السلام و شیعه او و در حدیث انس بن مالک مذکور است اولئک هم خیر البریة یعنی علی علیه السلام
افضل خلقست بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حدیث موفق بن احمد اخطب خوارزم از یزید بن شراحیل
انصاری مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود اولئک هم خیر البریة تو و

شعبان

شیعیان تو اند وعده من و شما در کنار حوض است زمانیکه امتان برای حساب وارد شوند و شما را در آن روز غر محجلین
خوانند و در حلیه خطیب خوارزمی و غیر آن از جابر بن عبد الله مسطور است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از
نازل شدن این آیه هر زمان که میدیدند که علی علیه السلام می آید میگفتند که خیر البریه آمد و قتیکه ثابت شد بدلالت
قرآن چنانچه اهل سنت اعتراف میکنند که علی علیه السلام بهترین خلق و افضل از ایشانست پس واجبست که او امام
باشد آیه سی و سیم قوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا او همان کسیست
که خلق نموده از آب یعنی منی بشر را پس گردانید او را نسب و خویشی روایت نموده است ثعلبی و جوینی و مالکی باسنادها خود
از محمد بن سیرین که گفت نازل شد این آیه در شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام زمانیکه تزویج
نمود فاطمه را بعلی و او پسر عم رسول الله است و شوهر دختر او فاطمه است فکان نسبا وصهرا این شد نسب و خویشی
و این منقولست ایضا از طریق اهل سنت از ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و انس بن مالک و
ام سلمه و شک نیست که این فضیلتی است که اختصاص بامیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و برای هیچیک از صحابه ثابت
نیست پس او افضل از همه است پس او امامست آیه سی و چهارم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین ای آنکسانیکه ایمان آورده اند بپرهیزید و اجتناب نمائید از عاصی شدن بر خدای تعالی و با راستگویان باشید
یعنی متابعت و پیروی نمائید ایشان را و خدای تعالی ما را واجب کرده اینکه متابعت راستگویان نمائیم و کسیکه یقین بصدق
او داشته باشیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست مگر علی بن ابیطالب علیه السلام بجهت اینکه ایشان معصومند
باتفاق امت و بدلالت آیه تطهیر چنانکه گذشت پس ایشان بیقین راستگویانند پس واجبست متابعت ایشان بنص قرآن
و معنی امامت همین است و بس و اما دیگران چون معصوم نیستند پس یقین بصدق ایشان نداریم بجهت اینکه جایز است
که دروغ گویند پس متابعت ایشان واجب نیست و علاوه بر این روایت کرده است جماعتی از علمای اهل سنت مثل
موفق بن احمد اخطب خوارزمی که سنیان او را صدر الائمه نامند و ابراهیم بن محمد جوینی و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
و دیگران باسنادها خود از ابن عباس که صادقین در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و این صریحست در اینکه
واجبست طاعت ایشان و امام اعم از این معنی نیست و در بعضی از روایات ایشان وارد است که مراد از صادقین
در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت اویند و این نیز دلیلست بر حقیت مذهب امامیه در قائل بودن

ایشان

ایشان بر امامت ائمه اثنی عشر از اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه سی و پنجم قوله تعالی وارکعوا مع
الراکعین رکوع نمائید با رکوع کنندگان روایت کرده است موفق بن احمد و ابو نعیم هر یکی باسناد خود از ابن عباس
که گفت نازل شد این آیه در شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام بخصوص و ایشان اول کسی اند
که نماز کردند و رکوع نمودند و این دلالت میکند بر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام افضل از همه است پس او امامست آیه سی و ششم
قوله تعالی واجعل لی وزیرا من اهلی قرار بده برای من وزیری از خانواده من ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی روایت
کرده است باسناد خود از ابن عباس که گفت گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و دست مرا در حالیکه ما در مکه
بودیم و چهار رکعت نماز خواند و بعد از آن سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت خداوندا بدرستیکه موسی بن
عمران از تو سوال نمود و من محمد پیغمبر توام از تو سوال میکنم اینکه وسعت بدهی برای من سینه مرا و آسان گردانی برای من
امر مرا و لکنت را از زبان من بر داری تا اینکه بفهمند گفتار مرا و قرار بدهی برای من وزیری از خانواده من علی بن ابیطالب
برادر مرا و قوی گردانی بسبب او پشت مرا و شریک نمائی او را در امر من پس ندا آمد که یا محمد بتحقیق داده شد بتو آنچه را
که سوال نمودی و این صریح و نص است در امامت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام آیه سی و هفتم قوله تعالی ونزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین زایل نمودیم و برداشتیم آنچه را که در قلوب ایشان بود از حقد
و حسد تا باغض و میباشند ایشان برادران بر مجالس سرور و شادمانی در مقابل هم و نظر میکنند بروی همدیگر روایت
کرده است احمد بن حنبل در مسند خود و علی بن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابراهیم بن محمد جوینی
باسانید خود از زید بن ابی اوفی و زید بن ارقم و ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هرون هستی از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست
وانت منی و وارثی و تو برادر منی و وارث منی وانت معی فی قصری فی الجنة مع ابنتی فاطمة و تو با منی در قصر من
در بهشت با دختر من فاطمه وانت اخی ورفیقی و تو برادر منی و رفیق منی بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله
خواند این آیه را اخوانا علی سرر متقابلین و در حلیه احمد بن حنبل مذکور است که حسن بن علی علیهما السلام فرمود
فینا نزلت ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین در حق ما نازل شد این آیه و توضیح این مطلب
چنانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی میان اصحاب خود برادری قرار داد و هر یکی را با دیگری برادر نمود

چنانکه خدای تعالی میان ملائکه برادری قرار داده بود و علی بن ابی طالب علیه السلام را با هیچیک از اصحاب برادر نکرد و آن
حضرت از این معنی دلگیر شد گریه کنان بجانب خود تشریف برد و این حال را بعرض جناب رسالت پناه رسانیدند و ایشان علی
علیه السلام را احضار نمود و باو فرمودند والذی بعثنی بالحق نبیا ما اخرتک الا لنفسی وانت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی قسم بآنکسیکه مرا براستی و درستی به پیغمبری مبعوث کرده است که تا آخر نینداختم ترا مگر برای خود و تو
از من بمنزله هرونی از موسی تا آخر آنچه که گذشت و اینها دلالت میکنند بر اختصاص امیر المؤمنین علیه السلام بمواخات رسول
خدا صلی الله علیه و آله و مواخات اقتضا دارد مناسبت و مشاکلت را و چون بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پیغمبری نبود پس باید علی علیه السلام امام باشد تا اینکه مناسبت بعمل آید و قول آنحضرت انت منی بمنزلة هرون
من موسی صریح در این مطلب است و بیست و هشتم قوله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی زمانیکه بیرون آورد پروردگار تو از ظهور بنی آدم ذریه ایشان را و شاهد گرفت
ایشان را بر نفسهای خودشان که الست بربکم قالوا بلی وشهدنا آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی منقولست از
ابن شیرویه دیلمی که او در کتاب فردوس روایت کرده است مرفوعا از حذیفه یمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر مردم بدانند که چه زمان علی علیه السلام بامیر المؤمنین نامیده شد هر آینه انکار نمیکنند فضیلت ورا و علی
نامیده شد بامیر المؤمنین و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود خدای عزوجل فرمود واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی پس خداوند تبارک و تعالی فرمود انا ربکم ومحمد نبیکم
وعلی امیرکم یعنی من پروردگار شمایم و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است و این صریح است در امامت آنجناب بیست و نهم
قوله تعالی وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک ظهیر و اگر تعاون
و تظاهر نمایند عائشه و حفصه در ایذاء رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بدرستی که خدای تعالی مولای او است یعنی
حافظ و ناصر او است و همچنین جبرئیل و صالح المؤمنین معین و ناصر و حافظ اویند و ملئکه بعد از ایشان اعوان
آنجنابند شیعه و سنی روایت کرده اند که مراد از صالح المؤمنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و این منقول است
از مجاهد و سدی و کلبی و ابو صالح و ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود روایت کرده است از عبد الله بن جعفر از اسما
بنت عمیس که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میخواند این آیه را فان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه

وجبریل

وجبریل وصالح المؤمنین و فرمود که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است و در حدیث ابن عباس مذکور است
که حفصه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل عائشه با ماریه قبطیه و آنحضرت بحفصه فرمود که این خبر را
پنهان دار و فرمود ماریه را بر خود حرام کردم بجهت خاطر خواهی عائشه و حفصه این خبر را بعائشه گفت و او را شاد
نمود تا حرام نشد ماریه پس عائشه در این باب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسخن آمد پس نازل شد واذ اسر النبی
الی بعض ازواجه حدیثا تا قول و فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین و گفت والله صالح المؤمنین
علی است ابن عباس گفت پرسیدم از عمر بن خطاب که از دو نفر زن تظاهر کننده کیانند گفت حفصه و عائشه است و
اختصاص یافتن این بامیر المؤمنین علیه السلام دلالت بر افضلیت ایشان میکند پس باید او امام باشد سی ام
قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه آنکسیکه با شاهد و برهان است از جانب پروردگار
خود تابع میشود او را کسیکه از او است شهادت میدهد بصحت او و منقولست از موفق بن احمد اخطب خوارزمی
و ابرهیم بن محمد جوینی و واحدی و ثعلبی و طبری و ابو نعیم حافظ اصفهانی و نطنزی و حماد بن سلمه و کتاب فضح الخطب
و کتاب عثمان بن احمد قاضی و کتاب ابو نصر قشیری و فلکی مفسر و ابن مغازلی شافعی و جبری و ابن ابی الحدید معتزلی که
روایت نموده اند باسناد خود که افمن کان علی بینة من ربه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و یتلوه شاهد منه
علی بن ابی طالب است و در حدیث ابن ابی الحدید مذکور است که عبد الله بن الحرث گفت شنیدم که علی علیه السلام بر بالای
منبر میگوید ما احد جرت علیه المواسی الا وقد انزل الله فیه قرآنا کسی نیست از قریش مگر اینکه نازل کرده
خدای تعالی در حق او آیه از قرآن فقام الیه رجل من مبغضیه فقال له فما انزل الله تعالی فیک پس برخواست
مردی از دشمنان او و گفت او را یا امیر المؤمنین پس چه چیز است آنچه که خدای تعالی نازل کرده است در حق تو و غرض آن
شخص تکذیب آنحضرت بود فقام الناس الیه یضربونه فقال دعوه اتقرأ سورة هود قال نعم پس خلق برخواستند
بسوی او میزدند او را پس آنجناب فرمود واگذارید او را آیا خوانده سوره هود را گفت خواندم پس خواند بر او افمن
کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه بعد از آن فرمود الذی کان علی بینة من ربه محمد آنکسیکه بود بر بینه
از پروردگار خود محمد صلی الله و آله است و منم شاهد آنکه یتلوه انا و آن شاهد چنانکه در تلاوت واقعست
منم و در حدیث ابرهیم بن محمد جوینی از ابن عباس مذکور است که افمن کان علی بینة رسول الله صلی الله علیه و آله است

ویتلوه

ویتلوه شاهد منه علی علیه السلام است مخصوص شده در حدیث موفق بن احمد خوارزمی مذکور است که ابن عباس
گفت ویتلوه شاهد منه علی است که شهادت میدهد برای پیغمبر و هو منه یعنی علی از پیغمبر است و این فضیلتی
اختصاص دارد بامیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگری از صحابه نیست پس ایشان افضل از همه اند پس امامت
و موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان علمای اهل سنت است و سنیان او را اصدق الائمه گویند گفته است که معویة بن
ابی سفیان کتابتی بعمرو بن عاص نوشت او را طلبید که اعانت نماید او را در قتال علی بن ابیطالب و عمرو بن عاص در جواب
او نوشت این کتابتی است از عمرو بن العاص بن ابی العاص صاحب رسول خدا صلی الله علیه و اله بسوی معویة بن ابی سفیان
اما بعد بتحقیق کتابت تو بمن رسید و او را خواندم و فهمیدم اما آنچه که مرا بسوی او خوانده بودی که ربقه اسلام را
از گردن خود خلع نمایم و با تو در ضلالت راه روم و اعانت نمایم ترا بر باطل و شمشیر بکشم در روی علی رضی الله عنه
و حال آنکه او برادر رسول خدا صلی الله علیه و اله و وصی او و وارث او و اداکننده دین او و انجاز کننده وعدهای او
و زوج دختر او که سیده نساء جنت است و ابو السبطین الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة است و اما آنچه که گفتی که تو
خلیفه عثمانی پس راست گفتی لکن امروز معلوم و آشکار شد معزول شدن تو از خلافت و بجهت اینکه خلق بدیگری
بیعت نمودند و خلافت تو زایل گشت و اما آنچه که مرا بابا و تعظیم کرده بودی و نسبت داده مرا بسوی او که از اصحاب رسول
خدایم و من صاحب جیش اویم پس من فریب نمیخورم بسبب تزکیه تو و بسبب آن از ملت منحرف نمیشوم و اما آنچه که نسبت داده
بودی ابو الحسن برادر رسول خدا و وصی او را بسوی بغی و حسد بر عثمان و نامیده بودی صحابه را افسقه و گمان کرده بودی
که علی ایشان را وا داشت و تحریک نمود بر قتل عثمان پس این کذب و غوایت است وای بحال تو ای معاویه آیا ندانستی اینکه ابو الحسن
علی بذل نمود جان را در پیش روی رسول خدا و خوابید بر فراش او و او سبقت گرفته است بر همه بسوی اسلام آوردن
و هجرت کردن و حال آنکه گفته است در حق او رسول خدا و هو منی و انا منه او از منست و من از اویم و هو
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست و بتحقیق که
گفته در حق او در روز غدیر خم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره و اخذل من خذله هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار کسی را که دوست دارد
او را و دشمنی نما با کسیکه دشمنی نماید با او و یاری نما کسی را که یاری کند او را و مخذول گردان کسی را که مخذول

نماید

نماید او را و علی همان کسی است که گفته رسول خدا در حق او در روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله هر اینه میدهم رایت فردا بمردی که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد
او را خدا و رسول او و علی همانست که گفته در حق او در روز طیر اللهم ائتنی باحب الخلق الیک فلما دخل النبی قال
الی و الی خداوندا بیاور نزد من محبوبترین خلق را بسوی تو پس چونکه علی امد فرمود بیا پیش من و بیا پیش من و بتحقیق
گفته در حق او در روز نظیر علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله علی امام برره است
و قاتل فجره است نصرت داده شده است کسی را که او را نصرت نموده است مخذول است کسیکه او را مخذول کرده است
و فرمود علی ولیکم من بعدی علی ولی شما است بعد از من و تاکید نمود این قول را بر تو و بر من و بر جمیع مسلمانان و فرمود
انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من گذاشتم در میان شما دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترت من باشد
و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها من شهر علم هستم و علی دروازه او است و بتحقیق دانستی ای معویه آنچه که
نازل نموده است خدای تعالی در کتاب خود در حق او از آیاتی در فضایل او که کسی شریک نیست با او در آن فضایل کقوله تعالی
یوفون بالنذر و انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و قد قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و قد قال
الله تعالی لرسوله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قد قال رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هرون من موسی و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله علی را یا علی آیا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هرون از موسی سلمک
سلمی و حربک حربی و تکون اخی و ولیی فی الدنیا و الاخرة و باشد آشتی با تو آشتی با من و جنگ با تو جنگ با من و باشی تو
برادر من و ولی من در دنیا و آخرت یا ابا الحسن من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی
ادخله الله النار یا علی کسیکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و کسیکه دشمن دارد ترا مرا دشمن داشته است و هر
آنکس که مرا دشمن دارد خدای تعالی او را داخل آتش میکند ای معویه این جواب کتابت تو است و کسیکه او را عقلی و دینی
باشد با این کتابت تو فریب نمیخورد و السلام مؤلف میگوید این حدیث متضمن بسیاری از فضایل امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام و دلایل امامت و خلافت و وصایت ایشان است و علاوه بر او نص صریحست در اینکه آنجناب
وصی رسول خدا صلی الله علیه و اله و خلیفه او است و امامت در میان امت در جائیکه چنین عالمی ماهری

معونه

معتبر از علمای اهل سنت مثل موفق بن احمد نقل نماید این چنین نص صریحی بر وصایت و ولایت و امامت و خلافت
علی بن ابی طالب علیه السلام از چنان فاسق و فاجر و کافری که عمرو بن عاص باشد که انحراف او از علی بن ابی طالب علیه
السلام و دشمنی او و محاربه او با آنحضرت از کفر ابلیس مشهورتر است کجا میماند تزلزل و شک و تأمل برای ارباب معرفت
و صاحبان بصیرت و انصاف و مروت در حقیت مذهب امامیه و صحت امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بطلان مذهب مخالفین ایشان و ضلالت و غوایت کسانی که بر امیرالمؤمنین
علیه السلام تقدم جسته بر مسند خلافت نشستند و عجبست از این جماعت که خود نقل میکنند از مثل عمرو بن عاص که مخالفت
علی علیه السلام خروج از دین اسلام است و دشمنی نمودن با او کفر است و اینکه معویه و همین عمرو بن عاص با او دشمنی کرده
و مخالفت او نموده قتال کردند و با وجود اینکه میگویند معویه خال المؤمنین است و عمرو بن عاص از صحابه رسول خدا است
و لعن بر ایشان جایز نیست بلکه سهل است معویه را امام مفروض الطاعه هم میدانند نیست این مگر عداوت امیرالمؤمنین
علیه السلام و تقلید گذشتگان خود اعاذنا الله من ذلک آیه چهل و یکم قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا از مؤمنان مردانی هستند که راست نمودند آنچه را
که عهد کرده بودند با خدای تعالی بر او پس از ایشان کسی است که در راه خدا کشته شد و از ایشان کسی است که منتظر کشته
شدنست در راه خدا و عهد و پیمان خود را تبدیل نکردند و شیخ ابو علی الطبرسی رحمة الله علیه در کتاب مجمع البیان
نقل میکند از حاکم ابو القاسم حسکانی که او روایت کرده است باسناد خود از عمرو بن ثابت از ابو اسحق از علی قال فینا
نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه که گفت در حق ما نازل شد این آیه فانا والله المنتظر و ما بدلت تبدیلا یعنی
والله منم که انتظار میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و در حدیث موفق بن احمد گذشت که عمرو بن عاص گفت که این آیه در شأن
علی علیه السلام نازل شده است و این منقولست ایضا از جماعتی از علمای اهل سنت مثل ثعلبی و ابو نعیم و غیر ایشان و از
مفسران نقل شده است که این آیه نازل شد در حق علی علیه السلام و حمزه و بعضی جعفر را هم اضافه بر ایشان نموده است
و وقتی که حمزه و جعفر کشته شد پس این آیه بعلی علیه السلام اختصاص یافت و این فضیلتی است که مختص بآنحضرتست و دلالت
بر افضلیت آنحضرت میکند پس بر امامت آیه چهل و دوم قوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة
و پروردگار تو خلق میکند آنچه را که میخواهد و اختیار میکند نه بندگان خود را بر آنچه که اصلح بحسب برای ایشان

واختیار

و اختیار میکند برای رسالت آنکس را که صالح تر باشد برای ابلاغ کلام و بندگان را اختیاری نیست منقولست از علی
بن جعد که او روایت کرده است از شعبه از حماد بن سلمه از انس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه خدای
تعالی خلق نمود آدم را از گل بطوریکه میخواست و بعد از آن فرمود و یختار یعنی اختیار فرمود مرا و اهلبیت مرا بر جمیع خلق
پس برگزید ما را و مرا رسول قرار داد و علی بن ابی طالب را وصی قرار داد بعد از آن فرمود ما کان لهم الخیرة یعنی ما جعلت
للعباد ان یختاروا و لکنی اختار من اشاء قرار ندادم برای بندگان اینکه اختیار نمایند و لکن من اختیار میکنم آنکس را که
خواهم پس من و اهلبیت من صفوته و خیرته من خلقه برگزیدگان خدائیم و اختیار کرده شده او ایم از خلق او و نقل
شده است از حافظ محمد بن مؤمن شیرازی که از مشایخ اهل سنت است که او روایت کرده است مرفوعا از انس بن مالک که
گفت سوال نمودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از تفسیر این آیه و ربک یخلق ما یشاء الآیه فرمودند بدرستیکه خدای تعالی
خلق نمود آدم را از گل بطوریکه میخواست و اختیار کرد مرا و اهلبیت مرا بر جمیع خلق فانتجبنا فجعلنی الرسول و جعل علی
بن ابی طالب الوصی پس گرامی داشت ما را مرا رسول کرد و علی بن ابی طالب را وصی کرد تا آخر آنچه که گذشت و این صریح
در وصایت آنحضرتست و مطلب امامیه رضوان الله علیهم همین است و آنچه که بعضی اهل سنت گفته اند که وصی بودن
لازم ندارد خلافت و امامت را غلط محض است بجهة اینکه وصی در اینجا بجز امام معنای دیگر ندارد چنانکه واضح است
که اهتمام انبیا علیهم السلام بامر شریعت و ملت و عمده ترین اشیاء در نظر ایشان انضباط امر دینست و دنیا در نظر
ایشان محل اعتنا و اعتبار نیست که این همه اصرار و ابرام در تعیین وصی بجهة استحکام آن نمایند حتی اینکه آیات در این باب
نازل شود و خدای تعالی در این باب بر پیغمبر خود منت گذارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برادر خود و وصی خود قرار
داده و فخر به او نموده و فخر بخود سازند علاوه بر این همه پیغمبران و خصوص پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله در دنیا زاهد بوده اند
و از مال دنیا حظی و نصیبی نداشتند مشهور و معروفست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا آجری و خشتی بر بالای
خشتی نگذاشت پس در این صورت چه احتیاج که وصی تعیین شود و بنا بر قول امامان ایشان جماعتی چنانکه روایت میکنند
از ایشان که اگر مخلفه از پیغمبر بماند مال مسلمانان است بورات آنجناب نمیرسد چنانکه ابو بکر در قصه فدک گفت که
پیغمبر فرموده است نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم متروکات ما صدقه است
یعنی مال مسلمانانست چه احتیاجست بتعیین وصی و بالجمله بطلان این سخن آشکار است و باعث بر گفتن این گونه کلمات

دفع کردن علی بن ابی طالب علیه السلام است از حقی که خدای تعالی و رسول او برای آنحضرت قرار داده کرده اند بمجرد رضا
جوئی ابوبکر و عمر و تصحیح کردن ایشان و عثمان با علی بن ابی طالب علیه السلام والا تاویل نمودن براهین واضحه را بامثال این
تاویلات فاسده وجهی ندارد زیرا که قاعده و قانون در میان اهل علم چنان است که هرگاه که دلیلی بر مطلبی اقامه شود
و در دلیلیت که دلالت تمام باشد واجبست عمل نمودن باو و تاویل نمودن او جایز نیست مادامی که دلیلی از او قویتر معارض
او نباشد و اگر چنان دلیل قوی معارض شود با او در انوقت دلیل اول را تاویل میکنند بطوری که جمع بین دلیلین شود
و در این باب دلیلهای بسیار از عقل و نقل و کتاب و سنت باعتراف و اقرار اهل سنت دلالت بر امامت و خلافت و وصایت
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام میکند با انواع تاکیدات بلیغه و تشدیدات اکیده که در آیات و اخبار که جمله از
انها گذشت و جمله دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی وارد است اصلا معارضی اگر چه ضعیف باشد با انها وارد
نشده است و علمای اهل سنت نقل نکرده اند و در عقل و نقل و کتاب و سنت هیچ چیزی که دلالت کند بر بطلان امامت
و خلافت امیر المومنین علی علیه السلام و صحت خلافت دیگران مگر بعضی از سخنان واهی که اهل سنت ذکر نموده اند مثل
اینکه اگر علی را حقی در خلافت بود چرا منازعه با جماعت نکرد و امثال این کلمات و معلوم است که امثال این خیالات
باطله را نزد ارباب عقل و دانش اعتباری نیست و دلیلهای متین را بسبب ان ترک نتوان کرد چنانکه تفصیل کلام در این باب
خواهد آمد انشاء الله تعالی و حاصل کلام انکه ادله که دلالت بر امامت علی علیه السلام میکند خالی از معارضست
پس واجبست عمل کردن بانها و آیات قرآنی که دلالت بامامت و خلافت انحضرت میکند بسیار است و انچه که بنظر رسیده است
از آیات قرآنی که وارد شده است در این باب باعتراف اهل سنت و بمقتضای انچه که روایت کرده اند صد و بیست و چهار آیه است
و احمد بن حنبل که از ائمه اربعه اهل سنت است نقل کرده است از مجاهد که از اکابر مفسرین ایشان است که گفته است صح عندنا
انه نزلت فی علی سبعون آیه بصحت رسیده است در نزد ما که نازل شده است در حق علی علیه السلام هفتاد آیه و مثل
او را گفته است غیر او از مفسرین لکن ما اکتفا نمودیم در این باب باجمال روایت از جهت اختصار و کفایت نمودیم
همین قدر برای طالب حق **مطلب سیم** در ذکر اخباریست که دلالت بر امامت و خلافت انحضرت میکند و ان
چند حدیث است **حدیث اول** انکه مشهور است میان شیعه و سنی و تمامی اهل سنت نیز روایت کرده اند در اینکه نازل شد
این آیه وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ یعنی بترسان خویشان نزدیک خود را جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

اولاد عبد المطلب را در خانه ابوطالب و ایشان چهل نفر مرد بودند و امر فرمود که ساخته شود و پخته شود برای ایشان
ران گوسفندی با پیمانه گندم و حاضر نماید برای ایشان یک من روغن و حال انکه هر مردی از ایشان بر زیاده خوردن گوسفند
دو ساله را میخوردند و در همان مقام یک پیمانه آب را میآشامیدند پس همه جماعت از ان طعام قلیل خوردند
و سیر شدند و طعام بجای خود باقی بود و انچه که خورده بودند از ان هیچ معلوم نبود پس ان قوم مغلوب شده و اعجاز نبوت
برای ایشان ظاهر شد و بعد از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای اولاد عبد المطلب بدرستی که خدای تعالی مرا
مبعوث نموده است برای رسالت بر جمیع خلق و مبعوث کرده است مرا بسوی شما بخصوص و قال وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْأَقْرَبِينَ و فرموده است که انذار نما خویشان نزدیک خود را پس من شما را دعوت میکنم بسوی دو کلمه که در زبان سبک
و در میزان عمل سنگین است و باعث میشود گفتن ان دو کلمه که عرب و عجم و جمیع امتان شما را مطیع و منقاد و فرمانبردار
شوند و شما بسبب ان داخل بهشت شوید و از اتش جهنم نجات یابید و ان گفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله است
شهادت باین دو بدهید و سلام او را بپذیرید و مرا اطاعت کنید تا اینکه هدایت یابید پس انکس که اجابت کند مرا در این امر و وزارت
نماید مرا و اقامه او میباشد برادر من و وصی من و وزیر من و وارث و خلیفه و جانشین من در میان شما بعد از من پس همه
جماعت از ان خودداری کردند کسی از ایشان جواب نداد و امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت من وزارت ترا
میکنم بر این امر یا رسول الله پس انحضرت فرمود علی را که بر جای خود بنشین بعد از ان اعاده فرمود گفتار خود را دوباره
بر این جماعت پس همگی صامت و ساکت ماندند و جواب دهنده نشد مگر امیر المومنین علی علیه السلام که گفت برخواستم
و گفتم انچه را که در دفعه اول گفته بودم پس فرمود بنشین بعد از ان اعاده نمود بر ان جماعت گفتار سابق خود را سه باره
پس کسی از ایشان متکلم بکلامی نشد پس من برخواستم و گفتم من وزارت ترا میکنم یا رسول الله بر این امر فرمود
بنشین تو برادر منی و وصی منی و وزیر و وارث منی و خلیفه منی بعد از من پس ان جماعت برخواستند و استهزا میکردند و میگفتند
ابوطالب را هنیئا باشد ترا امروز داخل شدی در دین پسر برادرت و پسر تو امیر تو گردید و در حدیث ابن ابی الحدید که از اعاظم
علمای اهل سنت است چنین است ثُمَّ قَالَ إِنَّ هٰذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا یعنی بعد از ان رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود مر ان جماعت را و اشاره نمود بعلی علیه السلام این برادر من و وصی من و خلیفه من است در میان شما پس بشنوید
از او و اطاعت نمائید او را فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ پس آن قوم

برخواستند خلق منکر دند و میگفتند با بوطالب که امر نمود ترا اینکه اطاعت پسر خود کنی و در حدیث ثعلبی چنین است
فقام القوم وهم یقولون لابی طالب اطع ابنک فقد امر علیک پس آن قوم برخواستند و میگفتند با بوطالب
اطاعت پسر خود نما بتحقیق او را بر تو امیر کرد و این حدیث چنانکه ملاحظه میشود نص صریح است در امامت و خلافت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام **حدیث دویم** آنکه بتواتر رسیده است اینکه زمانیکه نازل شد این آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله
خلق را در غدیر خم در زیر درخت و نماز ظهر ادا فرمود و خطبه خواند و فرمود مر جماعت را الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی آیا نمیدانید که من اولی هستم بر مؤمنان از خود ایشان گفتند بلی قال الستم تعلمون انی اولی
بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی و فرمود آیا نمیدانید که من اولی هستم بر هر مؤمن از خود او گفتند بلی و گرفت دست علی
بن ابیطالب علیه السلام را پس فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر آنکس که من مولای اویم پس این علی مولای
اوست اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله خداوندا دوست دار کسی را که دوست
دارد او را و دشمن دار کسیکه دشمنی نماید با او و یاری ده آنکس را که یاری کند او را و مخذول گردان آنکس را که مخذول
گرداند او را پس عمر گفت هنیئا لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة وفی الخبر الآخر بخ
بخ لک یا ابا الحسن الخ مبارکباد ترا ای پسر ابوطالب صباح کردی در حالیکه شدی مولای من و مولای هر مرد مؤمن
و زن مؤمنه و در حدیث دیگر گفت بهٔ بهٔ ترا ای ابا الحسن الخ و آنچه که ذکر شد روایت کرده است این حدیث را علمای اهل
سنت به هشتاد و نه سند از اسانید خود بنا بر آنچه که بنظر رسیده است و منقولست از ابن جوزی که از علمای اهل سنت
است که او ذکر نموده است در کتاب خصائص قصه روز غدیر را چنانکه گذشت بعضی از آن قصه بعد از آن گفته است
روایت کرده است آن را صحابه این حدیث را عمر بن خطاب و براء بن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبد الله و عبد الله بن
عباس و حسین بن علی علیهما السلام و ابن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و ابو ایوب انصاری و ابن عمر و عمران
بن حصین و ابو هریره و جابر بن عوف و زید بن شرحبیل و جابر بن سمره و عامر بن ابی لیلی انصاری و وهب بن حمزه و زید بن جبیر
و وحشی بن حرب و سعد بن جناده و عمرو بن شرحبیل و مالک بن ابجر و ابو وهب شاعر مؤلف میگوید این حدیث را ایضا
نقل کرده است علمای اهل سنت از ابو سعید خدری و زید بن ارقم و انس بن مالک و شریک بن عبد الله و رباح بن حرث

نخعی و سلمان فارسی و سعد اند و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جابر بن عبد الله و عمرو بن عاص و سالم بن ابی جعد
و بریده و زید بن ابی اوفی و ابو الطفیل و غیر ایشان و منقولست از محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ که یکی از علمای
اهل سنت است که او کتابی مخصوص در صحیح بودن قصه غدیر و صدق این خبر تصنیف نموده است و او را نامیده است
کتاب الولایه و بالجمله این حدیث را انکار نتوان کرد و مراد از مولی در این حدیث اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در امور
مسلمانان بنحویکه واجب باشد بر مسلمانان اطاعت او در امر و نهی که از او صادر میگردد بدلیل سؤال رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود الست اولی بکم منکم بانفسکم آیا من اولی نیستم بر شما از خود شما و معلوم است
که ایشان اولی بتصرف در امور خلق بودند و ظاهرا واجب بود طاعت ایشان و آنجناب سؤال از این معنی فرمود
پس اثبات نمود برای علی علیه السلام که او مولای مسلمانانست بنحویکه خود آنحضرت مولای ایشانست و معنی
امامت و خلافت همین است و ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای اهل سنت است روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله در غدیر خم فرمود ایها الناس من ولیکم قالوا الله ورسوله ای جماعت خلق ولی شما کیست گفتند
خدا و رسول او و بعد از آن گرفت دست علی بن ابیطالب را و فرمود من کان الله ورسوله ولیه فان هذا ولیه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه هر آنکس که خدا و رسول او ولی اویند پس بدرستیکه این ولی او است خداوندا دوست دار
آنکس را که او را دوست دارد و دشمن دار آنکس را که دشمنی نماید با او پس آنحضرت اثبات نمود برای علی علیه السلام آن ولایت را
که خدا و رسول او را بود بر خلق و معلوم است که ولایت ایشان بر خلق بطور اولی بتصرف در امور ایشان است و خلق
طاعت ایشان در امر و نهی که از ایشان صادر میگردد واجبست پس علی علیه السلام هم بهمان نحو ولی مسلمانانست و این
معنی امامت و خلافت است و حاصل کلام آنکه غرض رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود ایشان از ادا نمودن
این کلام بآن نحویکه گذشت نص نمودن امیر المؤمنین علی علیه السلام است برای امامت و خلافت در میان امت
و تصریح و تنصیص نمودنست بر اینمطلب و اگر کسی ملاحظه نماید این حدیث را و نیک تامل نماید در او و انصاف
دهد میداند که این روایت غیر از آن معنی را که ذکر نمودیم احتمال ندارد و آنچه که اهل سنت ذکر نموده اند که مراد
از او موالات در دین و محبت و نصرت است بیوجه و غلطست زیرا که همه مؤمنان در اینمعنی شریکند اختصاص
بعلی علیه السلام ندارد و امر عمده و مهمی چندان نبود که جبرئیل از آسمان فرود آید و آیه با آن تاکید و تشدید بود

و پیغمبر صلی الله علیه و آله را وعده عصمت از خلق داده و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله حسب الحکم
خداوند اعلی اجماع عظیم که بقول بعضی صد و بیست و چهار هزار نفر بودند در آن هوای گرم در صحرای بی علف جمع نماید و از پالان شتران
شبه منبر سازد و بر بالای او رفته خطبه طولانی ادا نماید و دست علی علیه السلام را گرفته و فرماید ایها الناس
الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فهذا مولاه و هیچ یک
از این فقرات مناسبت ندارد با معنائی که اهل سنت ذکر نموده اند پس نیست این همه مگر از جهة امر عظیم و مهمی که نبوت
و مفترض است و آن نیست مگر امامت و امارت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و لهذا رسول خدا
صلی الله علیه و آله در خطبه فرمود فلیبلغ الشاهد الغائب کسانی که حاضرند برسانند او را به آنهائی که غائبند و از
اینها گذشته مولی و ولی به یک معنی اند و سابق بر این ذکر نمودیم که این در لغت و عرف اولی به تصرف و صاحب اختیار و قائم بامر
و معنای آنها همان امامت و سلطنت و امارت است و در حدیث ابن مغازلی شافعی از ابو هریره مذکور است لما اخذ النبی
بید علی بن ابیطالب فقال الست اولی بالمؤمنین قالوا بلی یا رسول الله زمانیکه گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست
علی بن ابیطالب را فرمود آیا نیستم من اولی به مؤمنان گفتند بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای او است فقال عمر بن خطاب بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة پس گفت عمر بن خطاب به به برای تو ای پسر ابوطالب صباح نمودی تو مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی
فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم پس نازل نمود خدای تعالی این آیه را الیوم اکملت لکم دینکم و در حدیث موفق بن احمد
و احمد بن حنبل و ابرهیم بن محمد حموینی و سمعانی و ثعلبی و غیر ایشان چنین است فقال عمر هنیئا لک یا ابن ابیطالب عمر گفت
مبارک باشد ترا ای پسر ابوطالب اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنة و این حدیث با قطع نظر از آنچه که ذکر شد صریح است
در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را منصب بزرگ و تازه عطا نمود و الا چه مبارک باد و به به
که عمر میگوید و آن منصب بجز امامت و خلافت چیز دیگر نیست و از اینجا معلوم میشود که معنی مولی در قول آنحضرت من
کنت مولاه فعلی مولاه امامت و خلافت و امارت است چنانکه عمر فهمید و تهنیت کرده مبارک باد گفت و همه صحابه
و تابعین و فقهاء همین معنی را فهمیدند چنانکه حرث بن نعمان فهری این خبر را شنید نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله آمد بر آنحضرت در اینباب اعتراض نمود و گفت یا محمد در همه گفتار تو اطاعت ترا کردیم بس نکردی و راضی نشدی

بهمه

بهمه اینها تا اینکه دو بازوی پسر عموی خود را گرفته او را بر ما تفضیل دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا این
از نزد خود است یا از خدای تعالی و آنجناب قسم یاد نمود که از جانب خدای تعالی است پس حرث بن نعمان مراجعت نمود در بین راه
میگفت خدایا اگر قول محمد حق است بر ما سنگ بباران و یا ما را عذاب دردناک نما پس خدای تعالی سنگ بمغز او زد
و از دبرش گذشت و سوره سأل سائل را در این باب نازل کرد چنانکه علمای اهل سنت نقل کرده اند پس اگر مراد از مولی امامت نبود
و حرث بن نعمان از لفظ مولی امامت نفهمیده بود پس چرا اعتراض و بحث نمود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله منکر
و چرا مستحق عقوبت میگردید و پیش از این ذکر شد که عمرو بن عاص رجوع به معویه نوشت که مخالفت علی علیه السلام و قتال
کردن با او باطل و ضلالت و خروج از دین اسلام است علی همان کس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در حق
او در روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله اگر معنای مولی همان بود که اهل سنت گفته اند علی علیه السلام را در اینکلام چه فضیلت و چه امتیاز بود بر سایر مسلمانان
زیرا که همه مؤمنان در محبت و موالات در این شریک بودند اختصاص به آنحضرت نداشت و اگر عمرو بن عاص از این کلام
فضیلت و زیادتی از آن فهمیده بود تفضیل دادن او آنحضرت را بر همه موجب بود و آن فضیلت نیست مگر امامت و وجوب
طاعت ایشان چنانکه عمرو بن عاص فهمید و گفت مخالفت ایشان ضلالت و گمراهی و باطل است و احمد بن حنبل که یکی
از ارکان اربعه اهل سنت است روایت میکند که علی علیه السلام را در نزد مردی به بدی یاد کردند و سعد بن ابی وقاص در نزد آن
مرد بود گفت آیا او را به بدی یاد میکنی و حال آنکه او را مناقب هست اگر یکی از آنها برای من میشد محبوبتر بود نزد من از شتران
سرخ موی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده در حق او من کنت مولاه فعلی مولاه اگر معنای مولی همان بود که جماعت
میگویند هر اینه این در سعد بن ابی وقاص هم بود و آرزو کردن سعد از آن معنی نداشت پس این دلیل است بر اینکه این مرتبه
عظمی و منصب جلیلی بوده است که سعد وقاص او را ترجیح داد بر جمیع مال دنیا و از روی این نسبت ذکر کرد و آن نیست مگر
منصب امامت و خلافت چنانکه سعد فهمید و ایضا احمد بن حنبل روایت میکند از بریده که گفت با علی علیه السلام بیمن رفتم
و از او جفا دیدم پس زمانیکه وارد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیدم علی را به بدی یاد کردم و نقصان او را گفتم و
شکایت از او نمودم پس دیدم که روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله متغیر شد و فرمود ای بریده الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم آیا نیستم من اولی به مؤمنان از خود ایشان گفتم بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه گفتم بلی

یا رسول

یا رسول الله فرمود هر آنکس که من مولای اویم پس علی مولای اوست و این صریح است در اینکه مراد از مولی اولی
بتصرف و صاحب اختیار است بجهت اینکه منظور بریده آن بود که علی علیه السلام را متهم نماید بر اینکه او از غنیمت زیاده
برداشت و این تحریک از خالد بود چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله امضای فرمود
این تصرف را که علی علیه السلام کرده بود و واجب نمود طاعت او را و فرمود چنانکه من اولی بتصرفم در امور مؤمنان و صاحب
اختیار ایشان هستم و طاعت من واجبست همچنین علی اولی بتصرف در امور مؤمنان و صاحب اختیار ایشانست طاعت او واجب است
در هر چه که کرده است و صاحبان سلیقه مستقیم و ذهن صاف و انصاف و مروت یقین میکنند که معنای این کلام وجوب
طاعت علی علیه السلام و امامت ایشانست و شک نمودن در او و تشکیک بدیهی و واضحات است و روایت کرده است موفق بن احمد
خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است باسناد خود از اصبغ بن نباته که گفت داخل شدیم بر معویه در حالتیکه معویه نشسته
بود بر بالای بساطیکه از پوست و تکیه کرده بود بر دو پشتی سبز و در طرف راست او بود عمرو بن عاص و حوشب و ذو
الکلاع و در طرف چپ او بود برادرش عتبه و ابن عامر و ابن کریز و ولید بن عتبه و عبد الرحمن خالد و شرحبیل بن سمط و
در پیشروی او بود ابو هریره و ابو الدرداء و نعمان بن بشیر و ابو امامه باهلی و گفت پس معویه کاغذ را خواند یعنی کاغذیکه
امیر المؤمنین علیه السلام باو نوشته بود و گفت علی کشندگان عثمان را بما نمیدهد پس گفتم او را ای معویه تو بجهت قتله عثمان
قتال مکن بجهت اینکه تو طالب ملک و سلطنت هستی و اگر میخواستی که عثمان را معاونت نمائی بایستی در حال حیات او
او را کومک کنی لکن تو انتظار کشیدی که تا او را بکشند تا اینکه این را بهانه کرده و وسیله نموده باینکه بسلطنت برسی پس
معویه در غضب شد و خواستم که غیظ و غضب او زیاده تر گردد پس گفتم یا ابو هریره ای صحابه رسول خدا صلی الله
علیه و آله ترا قسم میدهم بالله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة باز خدا اینکه غیر از او خدائی نیست عالم
بغیب و شهادتست و بحق حبیبه المصطفی قسم میدهم ترا بحق حبیب او محمد مصطفی الا اخبرتنی اشهدت غدیر خم
اینکه مرا خبر بده که آیا در غدیر خم بودی گفت بلی بودم قلت فما سمعته یقول فی علی گفتم چه چیز شنیدی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میگفت در حق علی قال سمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله گفت من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هر آنکس
که من مولای اویم پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که

که دشمن دارد او را و یاری نما آنکس را که یاری کند او را و مخذول گردان آنکس را که مخذول گرداند او را قلت له فاذا
انت والیت عدوه و عادیت ولیه فتنفس ابو هریره صعدا و قال انا لله و انا الیه راجعون گفتم یا ابو هریره پس
تو دراینوقت موالات دشمن او و معادات دوست او کرده پس ابو هریره آهی کشید و گفت انا لله و انا الیه راجعون
و اگر معنای مولی آن باشد که سنیان میگویند پس چه طعن است و چه بحث و اعتراض است که اصبغ بر ابو هریره میکند
و چرا آه کشیدن ابو هریره و استرجاع نمودن او است و ابو هریره چرا نگفت باصبغ بن نباته که این کلام فضیلت و ترجیح را
برسانیدن بر علی اثبات نمیکند تا اینکه من در انکار آن مستوجب طعن باشم پس وارد شدن طعن بر او بجهت خارج شدن
او است از طاعت امیر المؤمنین علی علیه السلام و اختیار نمودن او طاعت معویه را و این معنای امامتست که از لفظ مولی
فهمیدند و همچنین معویه و اشخاصیکه نزد معویه بودند با اینکه همگی با امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دشمن
بودند و انکار مناقب او را میکردند و طالب نقص او بودند چرا سکوت کرده و ملزم شدند در جواب اصبغ بن
نباته رحمة الله علیه چرا نگفتند که من کنت مولاه فعلی مولاه چه دلالت بر افضلیت و وجوب طاعت علی علیه
السلام میکند که کسی خلاف آن را بکند مستوجب طعن شود پس ملزم شدن ابو هریره و صحابه که حاضر بودند چنانکه ذکر شد
و آه کشیدن و استرجاع نمودن ابو هریره و سکوت نمودن معویه و سایر دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام که در آنجا بودند
دلیل واضح است بر اینکه مراد از مولی در این روایت امامت و وجوب طاعت امیر المؤمنین علیه السلام است و همگی اینجماعت که ذکر
شد همین معنی را فهمیده اند و لهذا ساکت شده مجال انکار نداشتند و اصبغ بن نباته اگر چه از صحابه امیر المؤمنین علیه
السلام و از معتبرین شیعه و لیکن محدثین سنی روایت میکنند از او و در کتابهای معتبر ایشانست پس این حدیث بر ایشان
حجتست و منقولست از ابو المظفر السمعانی که او در کتاب فضایل باسناد خود روایت کرده است که ابو هریره آمد داخل
مسجد شد پس مردم جمع شدند بر او و مردی برخاست و گفت ترا قسم میدهم بخدا آیا شنیده از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که میگفت برای علی علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ابو هریره گفت
بلی شنیدم قال فانی رأیتک والیت اعدائه و عادیت اولیائه آن مرد گفت بابو هریره پس بدرستیکه من دیدم ترا که دوستی
کردی با دشمنان او و دشمنی نمودی با دوستان او و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای معتزله اهل سنت است روایت کرده است
باسناد خود در شرح نهج البلاغه از عمر بن عبد الغفار که ابو هریره وقتی با معویه بکوفه آمد و شبها در باب کنده می نشست

وخلق جمع میشدند نزد او چون جوانی از کوفه آمده نزد او نشست و گفت ای ابوهریره قسم میدهم ترا بخدا آیا
شنیدی تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت برای علی علیه السلام اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
خداوندا دوست دار کسی را که با او دوستی نماید و دشمنی نما با کسیکه دشمنی نماید با او وقال اللهم نعم ابوهریره گفت قسم بخدا
شنیدم از آنحضرت که این امر فرمود قال فاشهد بالله لقد والیت عدوه وعادیت ولیه ثم قام عنه آن جوان گفت
من شهادت میدهم بخدا هر آینه تو دوست داشتی دشمن او را و دشمن داشتی دوست او را بعد از آن آن جوان برخواست از نزد او
ورفت و این همه طعن که بر ابوهریره میکردند بجهت این بود که از امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام انحراف ورزید
واعراض کرد و متابعت و اطاعت معویه را میکرد و اگر نه این بود که مراد از حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امامت امیر
المومنین علی علیه السلام و وجوب اطاعت و موالات او را فهمیده بودند هر آینه این طعن و این بحث بر جا نبود و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه گفته است که میان عمار بن یاسر و عمرو بن عاص در روز صفین گفتگوی گذشت عمار باو گفت الحال
ترا اخبار میکنم که بچه سبب با تو و با یاران تو قتال میکنم بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده است
که قتال نمایم با ناکثین و او را بعمل آوردم و امر فرموده است مرا اینکه قتال نمایم با قاسطین و شما قاسطین میباشید واما
مارقین پس نمیدانم که ایشان را خواهم دید و یا نه ایها الابتر الست تعلم ان رسول الله ص قال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ای ابتر آیا تو نمیدانی اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس
که من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمنی نماید
با او وانا مولی الله ورسوله وعلی مولای بعدهما و مولای من خدا و رسول او است و علی علیه السلام مولای
من است بعد از ایشان و اگر نه این بود که مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه امامت و وجوب طاعت امیر المومنین
علی علیه السلام بود و عمار و عمرو بن عاص هر دو این را فهمیده بودند هر آینه طعن نمودن عمار بر عمرو بن عاص و سکوت نمودن عمرو بن
عاص در جواب او بیجا و بیمعنی بود و ابن ابی الحدید گفته است قال ابن نوح واعجباه من قوم یعتری بعض اصحاب صفین یعتریهم
الشک فی امرهم فی مکان عمار ولا یعتریهم الشک فی مکان علی علیه السلام ویستدلون علی ان الحق مع اهل العراق
بکون عمار بین اظهرهم ولا یعبؤن بمکان علی ویحذرون من قول النبی تقتلک الفئة الباغیة ویرتاعون لذلک
ولا یرتاعون لقوله فی علی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ولا لقوله لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا

منافق

منافق و توضیح این مطلب آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعمار بن یاسر فرمود تقتلک الفئة الباغیة ترا میکشند
طایفه که بر امام زمان خروج کنند و چون اینکه لشکر معاویه در روز دعوای صفین عمار بن یاسر را دیدند که در میان اهل عراق
بشک افتادند و کار خود را باطل دانستند باعتبار بودن عمار در میان لشکر امیر المومنین علی علیه السلام و وقتیکه لشکر معویه عمار را شهید
کردند ترسیدند از اینکه ایشان از گروه خارجی که رسول خدا اخبار نموده بود که عمار را میکشند و نظر بفرموده آنحضرت
اهل عراق را حق دانستند پس ابن ابی الحدید میگوید که ابن نوح گفته است تعجب است از اصحاب صفین که در حقیت خود شک
میکنند بجهت بودن عمار در لشکر امیر المومنین علی علیه السلام و هیچ تزلزل و شک بخود راه نمیدهند باعتبار بودن
علی علیه السلام و استدلال میکنند بر اینکه اهل عراق بر حقند باعتبار اینکه عمار در میان ایشانست و هیچ نمیگویند که
اهل عراق بر حقند بجهت اینکه علی علیه السلام در میان ایشانست و میترسند از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق
عمار فرموده است تقتلک الفئة الباغیة ترا میکشند گروه خارجی و نمیترسند و خوف نمیکنند از اینکه آنجناب در حق علی
فرموده است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه خداوندا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را
که دشمن دارد او را و نه از قول آنجناب که فرمود در حق علی علیه السلام لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق
دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و اگر مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
امامت علی علیه السلام نبود هر آینه مخالفت او باغی نمیشد چنانکه پیغمبر فرموده است چه طعن بر اصحاب صفین وارد است و چه
تعجب دارد کردار ایشان زیرا که علی علیه السلام نیز مثل سایر مومنان است بنابر آنچه که اهل سنت در معنای مولی ذکر نموده
اند و ترجیحی بر دیگران ندارد و این غلط محض است پس مراد از او امامت است و ابن ابی الحدید گفته است ذکر جماعة من شیوخنا
البغدادیین ان عدة من الصحابة والتابعین والمحدثین کانوا منحرفین عن علی قائلین فیه السوء ومنهم من کتم مناقبه واعان
اعدائه میلا مع الدنیا وایثارا للعاجلة فمنهم انس بن مالک ناشد علی ع فی رحبة القصر او قال فی رحبة الجامع
بالکوفة ایکم سمع رسول الله یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقام اثنی عشر رجلا فشهدوا بها وانس بن مالک
فی القوم لم یقم فقال له یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشهد فلقد حضرتها فقال یا امیر المومنین کبرت ونسیت فقال
اللهم ان کان کاذبا فارمه به بیضاء لا تواریها العمامة قال طلحة بن عمیر فوالله لقد رایت الوضح به بعد ذلک ابیض
بین عینیه جماعتی از مشایخ ما از اهل بغداد ذکر نموده اند که جمعی از صحابه و تابعین و محدثین از علی انحراف داشتند

وسعی بد در حق او میکفتند و از ایشان کسانی بودند که مناقب و فضایل او را کتمان میکردند و دشمنان او را اعانت
مینمودند بجهة مایل بودن ایشان بدنیا و مقدم داشتن دنیا بر آخرت و از جمله ان اشخاص بود انس بن مالک و قسم
داد علی علیه السلام در رحبه قصر و یا در جنب مسجد جامع در کوفه بر اینکه کدام یکی از شما شنیده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس برخواست دوازده نفر مرد و شهادت دادند و انس
بن مالک در میان ان جماعت بود برنخواست پس علی علیه السلام گفت او را ای انس چه چیز ترا مانع شد از اینکه برخیزی و
شهادت دهی تو که انجا بودی انس گفت یا امیر المؤمنین پیر شده ام و فراموش کرده ام پس علی ع گفت خداوندا اگر او دروغ
گفت پس او را بناخوشی برص مبتلا نما که عمامه او را نپوشاند طلحة بن عمر گفته است والله ناخوشی برص را دیدم در او بعد از
ان قصه میان دو چشمانش سفید بود و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است باسناد خود از ابو سلیمان مؤذن انکه علی علیه السلام
قسم داد خلق را که هر کس انکه شنیده باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس
قومی شهادت دادند و زید بن ارقم خود داری کرد شهادت نداد و حال انکه میدانست انرا پس علی علیه السلام
دعا نمود که خدا تعالی کور کرداند چشم او را پس کور شد بعد از او این خبر را نقل میکرد و اگر مراد از مولی امامت
نبود پس چه استشهاد بود که علی علیه السلام از خلق میکرد و چه کتمانی بود که انس بن مالک و زید بن ارقم میکردند و چه
نفرین بود که علی علیه السلام با ایشان میکرد و چرا مبتلا میشوند قال ابن ابی الحدید فی الشرح روی عثمان بن سعید
عن شریک بن عبد الله قال لما بلغ علیا ع ان الناس یتهمونه فیما یذکره من تقدیم النبی ص و تفضیله علی الناس
قال انشد الله من بقی ممن لقی رسول الله ص و سمع مقالته فی یوم غدیر خم الا قام فشهد بما سمع فقام اثنی عشر
رجلا من الصحابة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله ص یقول ذلک الیوم وهو رافع بید علی ع من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه وابغض من
ابغضه و ایضا ابن ابی الحدید روایت میکند باسناد خود از شریک بن عبد الله که گفت زمانیکه رسید بعلی ع اینکه خلق
او را متهم میکنند در انچه که ذکر میکند او را که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مقدم داشته است و تفضیل داده
بر خلق گفت قسم میدهم بخدا انکس را که باقی مانده است از کسانیکه ملاقات کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله را
و شنیده است گفتار او را که در روز غدیر خم فرمود پس دوازده نفر شهادت دادند که ایشان شنیدند از رسول خدا

صلی الله

صلی الله علیه و آله که میفرمود در ان روز در حالیکه دست علی را بلند کرده بود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه وابغض من ابغضه
و اگر مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه امامت علی علیه السلام نبود پس چه استشهاد بود که از
خلق میکرد با ان تاکید و قسم دادن و اگر معنای مولی همان بود که اهل سنت ذکر نموده اند استشهادی لازم نبود
زیرا که کسی او را انکار نداشت و چه بود از نفرینی که علی علیه السلام اتقیا او را میکرد و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
بر اولویت دلالت مینمود و خلق انحضرت را از ان ادعا و تکذیب میکردند تا اینکه احتیاج باستشهاد داشته باشد
و ان معنی که اهل سنت برای مولی گفته اند متضمن تقدیم علی علیه السلام و تفضیل او بر خلق نیست و بنابر او
این خبر را شاهد اوردن برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر خلق مقدم داشته است بی وجه
و همچنین متعلق تقدیم چه باشد که حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه دلالت باو نماید و خصم را الزام دهد که انجا
انحضرت از دلیل اوردن بر صدق دعوی خود و الزام نمودن ان اشخاصیکه او را از ادعا متهم داشته و تکذیب
میکردند و نیست اینها مگر اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام ادعا میکرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
مقدم داشته و تفضیل داده است بر خلق بر اینکه او را امام کرده و خلیفه خود ساخته است در میان امت و همین معنی
دشوار بود بر جماعتی که با علی علیه السلام میانه نداشتند و منقصت او را ذکر میکردند چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران
باو اعتراف دارند چنانکه گذشت و لهذا علی علیه السلام را تکذیب مینمودند و حق او را کتمان میکردند چنانکه انس
بن مالک و زید بن ارقم و براء بن عازب انصاری و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی و دیگران کتمان شهادت
نمودند و حق علی علیه السلام را پوشانیدند از راه عداوت و حسد و طلب دنیا چنانکه ابن ابی الحدید گفت و هر یکی از ایشان
بنفرین انحضرت گرفتار بلائی شد و حال انکه همگی این جماعت صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و بصحبت
ایشان مستفیض شده بودند و از انحضرت حدیث غدیر خم را شنیده بودند و حاصل کلام انکه حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه را بجز امامت معنای دیگر نیست و از ابن ابی الحدید که انکار نص بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام میکند
باعتبار اینکه که اگر نص در میان بود صحابه خلاف او را نمیکردند سؤال میکنیم از حدیث که خود انرا نقل کرده که علی علیه
السلام ادعا میکرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مقدم داشته و تفضیل داده است بر خلق و مراد او از دینا

تکذیب

نکنیم نموده و انحضرت حدیث غدیر خم را شاهد آورده که آن تقدیم و متعلق آن چه بوده و رسول خدا او را در چه چیز
مقدم داشته بود بر خلق اگر ابن ابی الحدید بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در فضایل مقدم داشت
نه در امامت چنانکه در کتاب خود تصریح باین مطلب نموده است میگوییم این کلام معنی ندارد زیرا که فضایل شخص یا بدنی است
مثل عبادت و جهاد و نحو آنها و این امریست محسوس همه مردم او را مشاهده میکنند احتیاج باین نداشت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر بالای منبر بلند نماید و بفرماید بجماعت خلق بدانید که علی علیه السلام نماز میکند
و روزه میگیرد و جهاد میکند و آنکهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بجز من کنت مولاه فعلی مولاه
چیز دیگر نگفت و آن چه دخل دارد براینکه علی علیه السلام در عبادت کردن بهتر از خلق است و یا فضایل نفسانی است مثل
علم و نحو آن معلوم است که حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه با او مناسبتی ندارد و او را و کل نشته مردم را ممکنست
که دریافت نمایند که علم فلان کس زیاد است باینکه امتحان نمایند او را با سؤالات مشکله پس این هم احتیاج ندارد
براینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نماید و او را و یا فضایل خارجیه است مثل نسب و حسب و این هم مدخلیتی
بحدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ندارد زیرا که همه مردم میدانستند که علی علیه السلام از سلسله هاشمیه و پسر عموی
رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او است پس آن فضیلت کدام است که تو میگویی که علی علیه السلام را در او مقدم
داشته است بر خلق و بیان خود مقسم است که نیست آن مگر منصب امامت و خلافت و ریاست و امارت است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بان منصب سرافراز داشته و او را بر جمیع خلق مقدم
نموده و تفضیل داده و فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و همه مردم همین معنی را فهمیدند و لهذا دشمنان از راه حسد و
عداوت او را انکار نمی‌نمودند و بایمان خود مقسم است که ابن ابی الحدید و امثال او را بر این سخن واداشته است مگر
حمیت و عصبیت که از ابو بکر و عمر میداشتند بکذ زنند و الا این کلام را اصلا متصور نیست و اما انکه گفته است که اگر
نص از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام بود ابو بکر و عمر و سایر صحابه خلاف آن نمیکردند بجهت وجهی
زیرا که انانیکه از علی علیه السلام انحراف ورزیدند و بدگویی او را میکردند بجهت میل کردن ایشان بدنیا و مقدم داشتن
ایشان دنیا را بر آخرت مثل سعد بن ابی وقاص و عمرو بن عاص و معویه و ابو هریره و انس بن مالک در بار رسول خدا
و زید بن ارقم و براء بن عازب انصاری و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی و غیر ایشان همگی صحابه بودند

وعابد

و عابد و زاهد بودند دنیا ایشان را فریب داده خلاف قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمودند چنانکه ابن
ابی الحدید و غیر او بر او اعتراف کرده اند چنانکه گذشت و همچنین چه عیب لازم آید که ابو بکر و عمر هم مثل ایشان بجهت
حب ریاست و دنیا قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را ترک نمایند و بر علی علیه السلام حسد نمایند چنانکه جای حسد هم بود
و حق او را بپوشانند چنانکه ابن جوزی حنبلی نقل کرده است از غزالی که او گفته است بعد از ذکر خبر غدیر که صحابه این
روز رضا دادند و بعد از آن حب ریاست بر ایشان غلبه کرده مخالفت نمودند و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را
نگفته انگاشتند این شیوه در میان اهل دنیا همیشه بوده است تازگی ندارد آیا نشنیده که شیطان از عبادت شش هزار
ساله بر تری داشت از حسد کردن بر آدم و قابیل از حسد برادر از پی گذشت و عمر بن سعد از جهت ملک ری با حسین بن علی
چه کرد و خود اقرار نموده در اشعار خود که انکار روز آخرت برای طلب ملک ری کردم و بالجمله کسی را اندک خبری باشد و نیک
تامل نماید و انصاف دهد میداند که سبب این همه اختلاف که روی داده چه بوده است و میداند که رسول خدا صلی الله علیه
و آله با قول خود من کنت مولاه فعلی مولاه علی علیه السلام را نصب نموده است برای امامت و خلافت و اختلافی
در میان صحابه در این نبوده است و اینکه سبب اختلاف چه بوده و که بوده است شیخ مفید رحمة الله علیه باسناد خود روایت
کرده است از محمد بن نوفل بن عابد صیرفی قال دخل علینا ابو حنیفة النعمان بن ثابت فذکرنا امیر المؤمنین علیه السلام
و دار بیننا الکلام فی غدیر خم فقال ابو حنیفه قد قلت لاصحابنا لا تقروا لهم بغدیر خم فیخصموکم فتغیر وجه الهیثم
بن حبیب الصیرفی و قال لم لا تقرون به اما هو عندک یا نعمان قال هو عندی و قد رویته فقال لم لا تقرون به
و قد حدثنا حبیب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم ان علیا علیه السلام انشد الله فی الرحبة من سمعه
فقال ابو حنیفه افلا ترون انه قد لج فی ذلک الخوض حتی شد علی الناس لذلک فقال الهیثم فنحن نکذب علیا
او نرد قوله فقال ابو حنیفه ما نکذب علیا و لا نرد قولا قاله و لکنک تعلم ان الناس قد غلا منهم قوم فقال
الهیثم یقوله رسول الله ص و یخطب به و نشفق نحن منهم و نتقیه بغلو غال او قول قائل حاصل مضمون این عبارت
انست که ابو حنیفه نعمان بن ثابت که یکی از فقهای اربعه اهل سنت است میگوید که قصه غدیر اگر صحیح است و علی علیه
السلام در ادعای خود صادقست و قول او مقبولست لکن چون این قصه در میان مردم شهرت زیاد دارد و بسیار گفتگو
میشود و از این جهت بر امر مردم از طرف بوانیان بد میکنند و جماعتی از خلق در این باب غلو کرده اند و از دین بیرون رفته اند

لهذا

لهذا با اصحاب خود سپرده ام و گفته ام که خبر غدیر خم را انکار کنند و اقرار نه نمایند و هشام بن حبیب صیرفی که در مجلس
بود متغیر شده گفت در جائیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از غالی شدن مردم تشویش نکند و نترسد از اینکه غلو
او را میکنند از ذکر نمودن آن در ملأ عام و بر بالای منبر بفرماید من کنت مولاه فعلی مولاه چرا ما باید بترسیم از
گفتن آن باعتبار غلو کردن غالی و پرهیز نمائیم از گفتن و شنودن خلق و از این معلوم میشود که قصه غدیر در میان امت
ثابت بوده است و کسی او را انکار نکرده است و مقصود از او نصب نمودن امیر المؤمنین علی علیه السلام بر امامت در میان
امت بوده است و مراد از مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه همین معنی است و هر آنکس که انکار او را کرده است
از راه عناد و دشمنی بوده است و یا از جهت اغراض فاسده دیگر بوده باشد که ابو حنیفه چه اصراری در کتمان آن داشت
و چه بهانها جوئی در این باب میکرد یکبار میگوید خلق را از جهت آن از او میترسید بجهت اینکه گفتم که انکار نمایند و بار
دیگر میگوید که مردم غلو میکنند در این باب و از اینجهت خلق را منع کردم از ذکر نمودن آن قصه و بر دانایان مخفی نیست
که اینها همه بهانه جوئی است و مقصود انکار امامت آنحضرت است بجهت متابعت نمودن گذشتگان خود و منقول
است که روزی شیخ مفید رحمه الله علیه داخل شد بر قاضی عبد الجبار که از علمای معتبرین معتزله اهل سنت است سؤال نمود از او
که چه میگوئی در خصوص قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه حق است و یا نه
قاضی گفت بلی حق است شیخ فرمود مولی چه معنی دارد قاضی گفت اولی بتصرف شیخ فرمود پس این اختلاف در میان
این دو فرقه چیست قاضی گفت ای برادر خبر غدیر روایت است و خلافت ابوبکر درایت که همه مردم دیدند که او خلیفه
شد هیچ عاقلی درایت را از جهت روایت ترک نمیکند شیخ رحمه الله علیه فرمود چه میگوئی در این حدیث که رسول خدا صلی الله
علیه و آله علی علیه السلام را فرمود یا علی حربک حربی و سلمک سلمی محاربه با تو محاربه با من است اطاعت تو اطاعت من است
آیا این حدیث حق است و یا نه قاضی گفت بلی حق است این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است شیخ رحمه الله
علیه فرمود پس از اینقرار باید که اصحاب جمل که طلحه و زبیر و عایشه باشند کافر باشند قاضی گفت باشند که
ایشان توبه کردند شیخ فرمود که درایت را از جهت روایت ترک نتوان نمود چنانکه خود در باب حدیث غدیر گفتی قاضی ملزم
شد قلب برخوانداست و این حکایت دلالت میکند بر اینکه معنی مولی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه اولی
بتصرف است چنانکه امامیه میگویند و کسی منکر آن نیست چنانکه قاضی عبد الجبار اعتراف باو کرده بدون تزلزل

و از همه اینجا که در این باب ذکر نمودیم واضح شد که صحابه و تابعین و فقها همگی اقرار دارند که معنی مولی در حدیث
غدیر اولی بتصرف است و غرض از او امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و انکار نمودن و یا تأویل کردن آن بتأویلات
بعیده چنانکه بعضی از اهل سنت کرده اند منشأ از غلو و حمیت است و بجز او وجهی ندارد و مؤید این مطلب حکایتی
است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است قال حدثنی یحیی بن سعید بن علی الحنبلی المعروف بابن عالیه
من ساکنی قطفتا بالجانب الغربی ببغداد واحد الشهود المعدلین بها قال کنت حاضرا عند الفخر اسمعیل بن علی الحنبلی
الفقیه المعروف بغلام ابن المنی و کان الفخر اسمعیل هذا مقدم الحنابلة ببغداد فی الفقه والخلاف و یشتغل بشیء فی علم
المنطق و کان حلو العبارة و قد رأیته انا و حضرت عنده و سمعت کلامه و توفی سنة عشر و ستمائة قال ابن عالیه و نحن
عنده نتحدث اذ دخل شخص من الحنابلة قد کان له دین علی بعض اهل الکوفة فانحدر الیه یطالبه به فاتفق ان حضرت
زیارة یوم الغدیر والحنبلی المذکور فی الکوفة و هذه الزیارة هی الیوم الثامن عشر من ذی الحجة و یجتمع بمشهد امیر
المؤمنین من الخلائق جموع عظیمة تتجاوز حد الاحصاء قال ابن عالیه فجعل الشیخ الفخر یسئل ذلک الشخص ما رأیت
هل وصل مالک الیک هل بقی لک منه بقیة عند غریمک و ذلک الشخص یجاوبه حتی قال له یا سیدی لو شاهدت یوم
الزیارة یوم الغدیر لو رأیت ما یجری عند قبر علی بن ابیطالب من الفضائح والاقوال الشنیعة و سب الصحابة جهارا بأصوات
مرتفعة من غیر مراقبة و لا خیفة فقال اسمعیل ای ذنب لهم والله ما جرأهم علی ذلک و لا فتح لهم هذا الباب الا صاحب
هذا القبر فقال ذلک الشخص و من هو صاحب القبر قال علی بن ابیطالب قال یا سیدی هو الذی سن لهم ذلک و علمهم ایاه
و طرقهم الیه قال نعم والله قال یا سیدی فان کان محقا فما لنا نتولی فلانا و فلانا و ان کان مبطلا فما لنا نتولاه
ینبغی ان نبرأ منه او منهما قال ابن عالیه فقام اسمعیل مسرعا فلبس نعله و قال لعن الله اسمعیل الفاعل ابن
الفاعل ان کان یعرف جواب هذه المسئلة و دخل دار حرمه و قمنا نحن و انصرفنا حاصل مضمون این کلام آنست که ابن ابی
الحدید میگوید که ابن عالیه برای من نقل کرد که نشسته بودیم در نزد اسماعیل فخر که یکی از پیشوایان حنابله بود گفتگو
میکردیم شخصی از حنابله داخل شد که طلبی داشته بوده است در نزد بعضی از اهل کوفه و رفته بوده است که طلب خود را
وصول نماید و اسمعیل فخر بنا کرد که از کیفیت رفتن او بپرسد که آیا طلب خود را گرفتی و یا بقیه باقی مانده و در اطراف
چه دیدی و چه شنیدی آن شخص گفت یا سیدی اگر در روز غدیر در نجف میبودی هر آینه میدیدی که چه چیزها میشود در روز

قبر علی بن ابیطالب و صحابه را اقوال شیعه نسبت میدهند و اشکار ایشانرا است میدانند باصل آنها ملتفت نمیشوند بلکه آنکه تشیع

نمایند و ما خود کشته اسمعیل فرزند گفت صحابه را چه کار هست که ایشانرا سب نمایند والله ابن اصحاب قبر با ایشان نیز دادا

است و او تعلیم نموده است این جماعت را که سب صحابه نمایند پس آن شخص گفت حنا فر که میگوئی که کیست آن اسمعیل گفت

آن علی بن ابیطالب است آن شخص گفت یا شیخ علی بن ابیطالب بر طریقه ابو آمر دیم گذاشته است و خلفا را تعلیم نموده

و ایشانرا و اداشته است که صحابه را سب نمایند اسمعیل گفت بلی والله او است که ایشانرا و اداشته است

براین عمل آن شخص گفت یا شیخ پس اگر علی در این باب محق است پس ما چرا پیروی ابو بکر و عمر میکنیم و اگر علی درین کار

مبطلست پس ما چرا او را امام میدانیم پس باید یا از علی دست برداریم و یا از ابو بکر و عمر ابن غالیه گفت اسمعیل

این را که شنید بتعجیل برخواست و کفشهای خود را پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل زانی و زانی زاده را اگر جواب

این مسئله را بداند و داخل خود گردید و ما برخواستیم مراجعت نمودیم **حدیث سیم** آنکه اجماعی امتست که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی علیه السلام را انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هارونی

از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست اثبات نمود برای علی علیه السلام جمیع منازل هرون را چنانکه استثنا افاده میکند

و از جمله منازل هرون آن بود که خلیفه موسی بود در میان قوم او و اگر زنده میماند هر اینه خلیفه او بود بعد او پس

علی علیه السلام خلیفه او است بعد از او و اگر نه چنین باشد لازم میاید که استثنا منتقض شود و در اکثر احادیث

وارد است ان رسول الله حین خرج فی غزاة تبوک استخلف علیا علی المدینة فقال علی یا رسول الله ما کنت احب

ان تخرج فی وجه الا و انا معک فقال او ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی بدرستیکه رسول

خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت در غزوه تبوک خلیفه نمود علی علیه السلام را بر مدینه پس علی گفت یا رسول الله

خوش نداشتم اینکه شما بیرون روید بطرفی مگر آنکه من با شما باشم آنجناب فرمود آیا راضی نمیشوی که باشی تو از من

بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من پس در زمانیکه علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد با بودن

ایشان در حال حیات و با غایب شدن ایشان مدت کمی از مدینه پس خلیفه او است بعد از وفات او و با طول زمانی بودن مدت غیبت

بطریق اولی و ایضا رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را خلیفه نمودند در مدینه باتفاق امت و دلالت

روایت و او را از خلافت مدینه عزل ننمودند پس او خلیفه ایشانست در مدینه بعد از وفات ایشان و زمانیکه او بعد از وفات

رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه باشد در مدینه پس خلیفه است در غیر آن نیز باجماع امت و بالجمله دلالت این حدیث

بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام واضحست و انکار نمودن از مکابره است و قال ابن ابی الحدید المعتزلی و الذی

یدل علی ان علیا کان وزیر رسول الله من نص الکتاب و السنة قول الله تعالی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد

به ازری و اشرکه فی امری و قال النبی فی الخبر المجمع علی روایته بین سائر فرق الاسلام انت منی بمنزلة هرون من موسی

الا انه لا نبی بعدی فاثبت له جمیع مراتب هرون و منازله من موسی فاذا هو وزیر رسول الله و لولا انه خاتم النبیین

لکان شریکا له فی امره ابن ابی الحدید گفته است یعنی که دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام وزیر رسول خدا صلی الله علیه

و آله است نص کتاب و سنت قول خدای تعالی است و اجعل لی وزیرا الخ و قول پیغمبر است در خبریکه مجمع علیه است در میان اهل اسلام

انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس اثبات نمود برای او جمیع مراتب و منازل هرون را از موسی پس او وزیر رسول

خداست و هر گاه ایشان خاتم الانبیا نبودند هر اینه علی علیه السلام شریک میبود با ایشان در امر ایشان مؤلف میگوید رسول

خدا صلی الله علیه و آله بجز مرتبه نبوت هیچیک از مراتب را بعد از خود استثنا نفرمود پس جمیع مراتب امامت برای امیر المؤمنین

علی علیه السلام ثابت است بمقتضای استثنا و مضمون حدیث بعد از انحلال اینست که یا علی همه مراتب بعد از من برای تو ثابتست

مگر مرتبه نبوت باعتبار اینکه بعد از من پیغمبری نیست و از جمله مراتب عمده امامت است پس آن برای علی علیه السلام ثابتست و ابن ابی الحدید

چون از ابو بکر و عمر نتوانست بگذرد طرفداری ایشانرا منظور داشت لهذا نگفت که بموجب این حدیث امامت برای علی علیه

السلام ثابتست و الا دلالت حدیث بر این مطلب واضحست چنانکه ذکر نمودیم **حدیث چهارم** آنکه منقولست که مجموع اهل سنت

روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود برای امیر المؤمنین علی علیه السلام انت اخی و وصیی و خلیفتی

من بعدی و قاضی دینی تو برادر منی و وصی منی و خلیفه بعد از منی و ادا کننده دین منی این حدیث نص صریح است در اینکه امامیه

رضوان الله علیهم میگویند که امیر المؤمنین علی علیه السلام امام و خلیفه است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن

ابی الحدید از شیخ ابو جعفر اسکافی نقل کرده است که او گفته است در خبر صحیح وارد شده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله اشاره بعلی علیه السلام کرده فرمود هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی این برادر من و وصی من و خلیفه من است

بعد از من این صریح در مطلب احتیاج به بیان ندارد **حدیث پنجم** آنکه روایت کرده است جماعتی از علمای اهل سنت مثل

موفق بن احمد خوارزمی و احمد بن حنبل و پسر او عبد الله و علی بن مغازلی شافعی و ابرهیم بن محمد حموینی و ابن ابی الحدید

و دیگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه و هر یکی را با دیگری برادر نمود و علی علیه السلام را
با خود برادر کرد و تفصیل این قصه چنانکه انس بن مالک روایت کرده است آنست که انس گفت زمانیکه روز مباهله
شد برادری قرار داد پیغمبر صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار یعنی هر یکی از ایشان را با دیگری برادر نمود و علی
در پیش روی آنحضرت ایستاده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست که علی علیه السلام در آنجا ایستاده است و او را با کسی برادر
نکرد پس علی علیه السلام گریه کنان بمنزل خود مراجعت نمود فاطمه علیها السلام گفت چه چیز ترا میگریاند خدا چشم ترا نگریاند
فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار برادری قرار داد و من ایستاده بودم میدید مرا و میدانست
که من اینجا هم مرا با کسی برادر نکرد فاطمه علیها السلام گفت خدای تعالی ترا ذلیل نمیکند شاید اینجناب ترا برای خود نگه
داشته است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شده فرمود ما فعل ابو الحسن چه کار کرد علی گفتند با چشم گریان
مراجعت نمود فرمود یا بلال او را نزد من بیاور پس بلال رفت و بعلی علیه السلام گفت یا علی اجب النبی اجابت نما پیغمبر
صلی الله علیه و آله را پس علی علیه السلام آمد نزد آنحضرت و آنحضرت فرمود ما یبکیک یا ابا الحسن یا علی چه چیز ترا میگریاند
گفت مهاجر و انصار را با هم برادری نمودی و من ایستاده بودم مرا میدیدی و جای مرا میدانستی و مرا با کسی برادری نکردی آنحضرت
فرمود انما ادخرتک لنفسی الا یسرک ان تکون اخا لنبیک قال بلی یا رسول الله انی لی بذلک ترا برای خود نگاه داشتم
آیا تو خوشحال نمیشوی اینکه باشی برادر پیغمبر خود گفت بلی یا رسول الله کجا میسر است این امر فاخذه بیده فارقاه المنبر
پس گرفت دست علی را و بلند نمود او را بر منبر فقال اللهم ان هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هرون من
موسی الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه فرمود خداوندا بدرستی که این از من است و من از اویم و او از من بمنزله هرون
است از موسی و هر آنکس که من مولای اویم پس این علی مولای او است پس علی علیه السلام خوشحال با چشم روشن مراجعت
نمود پس عمر از عقب او رفت و گفت بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة پیدا ای علی صباح
نمودی تو مولای من شدی و مولای هر مؤمن و مؤمنه و مواخات با رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت میکند بر اینکه
او افضل از همه است پس او امام است **حدیث ششم** آنکه تمامی اهل سنت نقل کرده اند بدون اختلاف که رسول
خدا صلی الله علیه و آله محاصره نمود خیبر را بیست و شش شب و رایت با امیر المؤمنین علی علیه السلام بود لکن او درد
عارض شده بود و عاجز نموده بود او را از محاربه و مرحب از خیبر بیرون آمده آغاز محاربه کرد پس رسول خدا صلی الله

علیه و آله

49

علیه و آله ابو بکر را خواند و رایت را باو داد پس ابو بکر علم را برداشت با جمعی از مهاجران روانه شد هر چه جد و جهد نمود
نتوانست کاری از پیش ببرد منهزم شده برگشت فردا عمر علم را برداشت رفت او نیز نتوانست کاری بجا آورد و مسلمانان را
تخویف نموده میترسانید و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای معتزله اهل سنت است در اشعار خود شیخان را بجهت فرار کردن
ایشان سرزنش نموده است و گفته است که فرار نمودن از جهاد گناه کبیره است و ایشان دانسته و فهمیده فرار نمودند پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اما والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله
یاخذها عنوة والله هر آینه میدهم علم را فردا بمردی که خدا و رسول او را دوست میدارند و خدا و رسول او را
دوست میدارد میگیرد خیبر را با قهر و غلبه و لیس ثم علی و علی علیه السلام در آنجا نبود و ابو اسحق ثعلبی که از علمای
اهل سنت است میگوید فلما کان الغد تطاول لها ابو بکر و عمر و رجال من قریش کل واحد منهما یرجو ان یکون صاحب
ذلک فارسل رسول الله ابن الاکوع الی علی فدعاه فجاءه علی بعیر له حتی اناخ قریبا من رسول الله و هو ارمد
قد عصب عینیه بشقة برد قطری پس وقتیکه فردا شد ابو بکر و عمر و مردانی از قریش گردنهای خود را دراز نمودند
برای علم و منظور ابو بکر و عمر و خواهش هر یکی از ایشان آن بود که علم باو برسد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
سلمة بن الاکوع را بسوی علی علیه السلام فرستاد پس سلمه دست علی علیه السلام را گرفته بنزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله آورد در حالیکه او درد چشم داشت و چشمانش را بسته بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک خود را
بچشمان او گذاشت و مالید و از درد عافیت یافت و گویا اینکه درد او را عارض نشده تا اینکه وفات نمود و بعد از آن
رایت را باو داد و روانه نمود پس خدای تعالی فتح نمود خیبر را بدست او و مرحب را کشت و قلعه را گرفت و رسول خدا صلی الله
علیه و آله علی علیه السلام را وصف نمود باینکه او خدا و رسول او را دوست میدارد و خدای تعالی و رسول او او را
دوست میدارند و این دلالت میکند بر اینکه این صفت در دیگری نبوده است والا علم را باو میدادند پس علی علیه السلام
افضل از دیگران است پس او امام است مخفی نماند که چنانکه اینحدیث دلالت بر ارتفاع درجه امیر المومنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و عظمت قدر او میکند همچنین افاده مینماید انحطاط مرتبه شیخان و اسقاط قدر و منزلت ایشان
زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از فرار نمودن آنها والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله
آن تعریض است بر اینکه ابو بکر و عمر دارای این صفت نیستند و همین قدر در ذم ایشان کافیست تعجب است که اکثر علمای اهل

سنت

ست و محدثان ایشان مثل احمد بن حنبل و ابو اسحق ثعلبی و ابو نعیم اصفهانی و ابن مغازلی و ابراهیم بن محمد
جوینی و دیگران شیخان را تفضیل میدهند بر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و در این باب قصه خیبر را بتقصیر
تمام زیاده بر آنچه که ذکر نمودیم و فرار نمودن ابو بکر و عمر را و گفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلام را و امیدوار
بودن این دو نفر را که علم دوباره بایشان رسد و خلاف در روایت ایشان بعمل آمدن را ذکر میکنند که منقصت شیخان
و افضلیت علی علیه السلام را متضمن است این تناقض واضح است و از اعتقاد و این کلام باهم بکرم منافات دارند
و ابن ابی الحدید و سایر معتزلیان اگرچه امیر المؤمنین علیه السلام را بر شیخان تفضیل میدهند لکن قایلند بجواز
تفضیل مفضول بر فاضل و لهذا شیخان را امام مفروض الطاعه میدانند و رخصت نمیدهند که سخن بد
در حق ایشان گفته شود و نسبت بد داده شود و با وجود این ابن ابی الحدید در منظومات خود مبالغه در طعن ایشان نموده
میکند حتی نسبت میدهد ایشان را بکاری چنانکه باعث مخلد بودن در جهنم است و این از ابن ابی الحدید بسیار عجیب است
زیرا که او قایل بامامت ابو بکر و عمر است و انکار نص بر امیر المؤمنین علیه السلام میکند و میگوید در شرح نهج البلاغه
اگر کسی انصاف دهد میداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح بامامت علی علیه السلام و خلافت او نکرده است
و با وجود این گناه کبیره که موجب خلود در نار است با امامان خود نسبت میدهد **حدیث هفتم** آنکه جمیع اهل سنت
روایت کرده اند که برای رسول خدا هدیه آوردند طایر مشوی را یعنی مرغ بریان پس آن بزرگوار گفت اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک والی یاکل معی من هذا الطیر خداوندا دوست‌ترین خلق خود را بفرست تا اینکه با من این مرغ
بخورد پس علی آمده در را التماس نمود انس بن مالک که دربان بود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کار دارد و مشغول
است پس علی علیه السلام مراجعت نمود بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای خود را اعاده نمود همان کلام را
فرمود پس علی علیه السلام آمده در زد انس گفت با تو نگفتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول است پس علی علیه السلام
مراجعت نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز دعا نمود چنانکه در دو دفعه اول دعا کرده بود و علی باز آمد
و سخت‌تر از دو دفعه اول التماس نمود و انس همان جواب را داد که پیغمبر مشغول است و آنحضرت شنید و علی را اذن داد تا
داخل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ما ابطاک یا علی چرا دیر آمدی تو گفت دو دفعه آمدم انس
مرا برگردانید پس آن بزرگوار فرمود یا انس چه چیز ترا براین وا داشت که علی را مانع شدی انس عرض نمود که خواستم

دعای شما

50

دعای شما در حق یکی از انصار باشد آنجناب فرمود یا انس او فی الانصار خیر من علی او فی الانصار افضل من علی
ای انس آیا در انصار بهتر از علی هست و آیا در انصار افضل از علی هست و در حدیث ابن مغازلی چنین است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله با انس فرمود ترا چه چیز باین وا داشت که علی را مانع شدی فقال یا رسول الله سمعت دعائک فاحببت
ان یکون الرجل من قومی گفت یا رسول الله دعای ترا شنیدم خوش داشتم اینکه باشد این مرد از طایفه من آنحضرت فرمود
ان الرجل قد یحب قومه ای مرد طایفه خود را دوست میدارد و در حدیث موفق بن احمد مذکور است و لکافی الکفاة ابن
عباد **شعر** یا امیر المؤمنین المرتضی ان قلبی عندکم قد وقفا کلما جددت مدحی فیکم قال ذو النصب
السلفا من کمولای علی زاهد طلق الدنیا ثلثا و وفی من دعا بالطیر کی یاکله ولنا فی بعض هذا
مکتفی من وصی المصطفی عندکم فوصی المصطفی من یصطفی یعنی کافی الکفاة اسمعیل بن عباد
در این اشعار اشاره نموده است بقصه طایر مشوی حاصل مضمون اشعار این است که هست مثل مولای من که علی باشد
او است که دنیا را سه بار طلاق داده و رجوع باو نکرده و آنکس است که خواند او را رسول خدا صلی الله علیه و آله
تا اینکه از طایر مشوی بخورد همین قدر ما را کفایت میکند در امامت او و وصی مصطفی در نزد شما اهل سنت کیست
وصی مصطفی آنکس است که مصطفی یعنی برگزیده شده است او و مانند آنکه علی علیه السلام احب خلق باشد در نزد خدا
و رسول او پس واجب است که امام باشد **حدیث هشتم** آنکه اهل سنت روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله امر فرمود اصحاب خود را سلموا علی علی بامرة المؤمنین سلام نمایید بر علی بامرة المؤمنین یعنی بگویید
السلام علیک یا امیر المؤمنین و این نص صریح است در امامت و خلافت آنجناب **حدیث نهم** آنکه روایت کرده
ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم و علی بن مغازلی شافعی و ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابراهیم بن محمد جوینی و ابن ابی
الحدید معتزلی و دیگران از انس قال رسول الله یا انس اسکب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس
اول من یدخل علیک من هذا الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و خاتم
الوصیین که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفته دو رکعت نماز خواند بعد از آن فرمود یا انس اول کسیکه
از این در داخل میشود او امیر مؤمنان و سید مسلمانان و امام متقیان و خاتم اوصیا است قال انس فقلت اللهم
اجعله رجلا من الانصار و کتمت دعوتی فجاء علی فقال من جاء یا انس فقلت علی فقام الیه مستبشرا

فاعتنقه

فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه فقال علی یا رسول الله لقد رایت الیوم منک تصنع بی شیئا ما صنعته
بی من قبل قال وما یمنعنی وانت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی انس گفت دعا نمود
که اثر دعا از انصار باشد پس علی امد و رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسید که امد عرض کردم علی امد پس انحضرت خواست
دست بگردن علی علیه السلام کرده و عرق از روی پاک نموده و فرموده تو ادا میکنی از من و میرسانی بخلق صوت مرا و بیان
میکنی برای مردم انچه را که اختلاف نمایند در ان بعد از من این حدیث نص صریح هست در امامت و ولایت و وصایت و خلافت علی علیه
عجبست از ابن ابی الحدید که منکر بوده که نص بر امامت امیر المومنین علی علیه السلام از رسول خدا ص بوسیله است او حال
انکه این حدیث را خودش نقل میکند این بجز عصبیت و حمیت وجهی ندارد **حدیث دهم** انکه روایت کرده است احمد بن
حنبل و ابن ابی الحدید اکثر محدثان اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرستاد خالد بن ولید را در سریه
و علی علیه السلام را در سریه دیگر بسوی یمن وان جعفر تا سیصد نفر را با چهارصد نفر را سریه کوبیند فرموده که اگر در یکجا جمع شوند
علی علیه السلام بر همه لشکر امیر است و اگر هر یکی بسمتی روند هر یکی امیر لشکر خود است اگر اجماع نمودند و شبیخون بردند جمعی را
کشتند و زنان را اسیر کردند و اموال را گرفتند علی علیه السلام از میان زنان جاریه را برای خود برداشت پس خالد
چهار نفر از مسلمانان را که یکی از ایشان بریده اسلمی بود تحریک نمود که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله شکایت
از علی علیه السلام کنند در چیزها که خالد برای ایشان گفته بود پس هر یکی از طرفی امده گفت یا رسول الله که علی
چنین و چنان کرد و انحضرت اعراض فرموده از پس بریده اسلمی امد گفت یا رسول الله علی چنین و چنان کرد و جاریه برای
خود برداشت فغضب صلی الله علیه و اله حتی احمر وجهه وقال دعوا الی علیا یکررها ان علیا منی وانا من علی
وان حظه فی الخمس اکثر مما اخذ وهو ولی کل مومن بعدی پس انجناب از غضب شده بحدیکه روی مبارکش سرخ گردید
فرموده علی را بگذارید و از نمایید و مگر نمیفرموده که علی از من است و من از علی و حصه و نصیب او در خمس بیش از انچه است
که برداشته است و او ولی هر مومن است بعد از من و این صریح است در امامت انحضرت احتیاج بیان ندارد **حدیث یازدهم**
انکه اتفاق نموده اند جمیع اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم
بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وان اللطیف الخبیر اخبرنی بذلک
فانظروا کیف تخلفونی فیهما در میان شما گذاشتم دو ثقل را هرگاه با انها تمسک نمایید هرگز گمراه نمیشوید یکی

ازان

ازان دو چیز کتاب خداست و دیگری عترت و اهلبیت من و انها از هم جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند
کنار حوض و خدای تعالی مرا خبر داده است که انها تا انوقت از هم جدا نمیشوند پس به بینید ملاحظه نمایید که چگونه
مراعات نمودید بعد از من در حق انها و این حدیث نص صریح است در اینکه واجبست اطاعت اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و اله
و در رسایل بیان نمودیم بتصدیق علمای اهل سنت که اهلبیت پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند
و بلکه تصریح نموده اند که احد ثقلین علی است و قتیکه اطاعت علی علیه السلام واجب باشد پس امامت او ثابت و در حدیث ابن مغازلی
مذکور است قال فاسئلکم حین تلقونی عن ثقلی کیف خلفتمونی فیهما واصغرهما عترتی فلا تقتلوهم ولا تقهروهم
ولا تقصروا عنهم ناصرهم الی ناصر وخاذلهم الی خاذل ولیهم الی ولی وعدوهما الی عدو الا فانه لم تهلک
امة قبلکم حتی تدین باهوائها وتظاهر علی نبوتها وتقتل من قام بالقسط منها ثم اخذ بید علی بن ابیطالب فرفعها
فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قالها ثلثا اخر الخطبة رسول خدا صلی
الله علیه و اله فرموده در روز قیامت شما سوال میکنم که چگونه مراعات نمودید بعد از من در حق دو ثقل که در میان شما گذاشتم
و یکی از انها عترت منست پس نکشید انها را و ظلم نکنید انها را و در مراعات نمودن انها کوتاهی نکنید و از ایشان و انمایید
که ناصر ایشان ناصر منست و خاذل ایشان خاذل منست و ولی ایشان ولی منست و عدو ایشان عدو منست و هیچ امتی از
امتان سابق هلاک نشدند مگر اینکه متدین شدند با خواهش خود و تعدی نمودند بر پیغمبران خود و کشتند انکسی را
که بعدالت در میان ایشان رفتار میکرد بعد از ان گرفت دست علی بن ابیطالب علیه السلام را و بلند نموده و فرموده انکسی
که من ولی او هستم پس این ولی اوست خدا دوست دارد دوست او را و دشمن دارد انکسی را که دشمنی کند با او و سه بار
این را فرموده اخر خطبه و در نزد منصف این نص صریح است در امامت انحضرت و منقولست از کتاب سیر الصحابه باسناد
او از ابو الطفیل از حذیفة بن اسید الغفاری قال لما نزل رسول الله الجحفة صادرا عن حجة الوداع فصلی ثم
قام خطیبا فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المومنین وانا اولی بالمومنین من انفسهم
فمن کنت مولاه فهذا مولاه وهو اخذ بید علی علیه السلام ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال
فلیسمع الشاهد الغایب والابیض والاسود والکبیر والصغیر ثم قال ایها الناس انکم واردون علی الحوض وانی
سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما حین تلقونی قالوا وما الثقلان یا رسول الله

قال

قال الثقل الاکبر کتاب الله والثقل الاصغر عترتی اهل بیتی قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یلقیانی
وسألت ربی لهما ذلک فاعطانی لا تسبقوهم فتهلکوا ولا تعلموهم فهم اعلم منکم راوی گفت روزی که رسول
خدا صلی الله علیه وآله از حجة الوداع مراجعت نمود در غدیر خم منزل فرمود و نماز ادا نمود و آغاز خطبه کرد و فرمود
ایها الناس بدرستیکه خدای تعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم و اولی‌ام بر مؤمنان از خود ایشان پس دست
علی علیه السلام را گرفته فرمود هر آنکس که من مولای اویم پس این مولای او است خدایا دوست دار آنکس را که دوست
دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمنی نماید با او و فرمود برسانند این را حاضر بغایب سفید بسیاه و کبیر بصغیر و
بعد از آن فرمود ایها الناس شما وارد میشوید بر من در کنار حوض کوثر و من سؤال خواهم نمود از شما از ثقلین پس ملاحظه
نمائید که چگونه رفتار کردید با آنها و چگونه مراعات نمودید بعد از رحلت من آنها ثقل اکبر کتاب خداست و ثقل اصغر
عترت من و اهلبیت من است و خدای تعالی مرا اخبار نموده است که آنها از همدیگر جدا نمیشوند تا اینکه مرا ملاقات
نمایند و بر ایشان سبقت مگیرید که هلاک میشوید و از ایشان عقب نمانید که جدا نشوید که هلاک میشوید و ایشانرا
تعلیم نکنید که ایشان اعلم از شما هستند و اگر از معدن رسالت حکمی بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام صادر
نگردیده باشد مگر همین حدیث هر آینه او کفایت میکند در اثبات این مطلب برای آنکه این صریح است در وجوب اطاعت علی
علیه السلام و امامت او بجز او معنای دیگر نیست و اگر کسی اندک ادراکی داشته باشد و فی الجمله مؤانستی با اخبار و مخاطبات
و اصطلاحات داشته باشد و نیک ملاحظه نمود و انصاف دهد میداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله چه قدر
مبالغه در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث فرموده و همچنین در اخبار دیگر که در این کتاب ذکر
نمودیم چه در تفسیر آیات و چه در غیر آنها و مخصوصاً که خواهد آمد انشاء الله تعالی مبالغه زیاد در بیان امامت
و خلافت آنحضرت از حد گذرانید و بهر تعبیر و بیان در هر زمان و مکان تبلیغ این مطلب را نمود و گاهی او را ولی گفته
و گاهی مولی گفته و گاهی او را امیرالمؤمنین خوانده و گاهی برادر گفته و گاهی نفس خود خوانده و گاهی امام
فرموده و گاهی خلیفه گفته و گاهی وصی فرموده و گاهی ناصر گفته و گاهی سید گفته و گاهی محب خدا و رسول
گفته و گاهی حربک حربی و سلمک سلمی گفته و گاهی انت منّی و انا منک فرموده و گاهی امیر لشکر کرده و گاهی
علم باو داده و غیر از این کلمات چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و همه اینها را اهل سنت نقل میکنند و باوجود

ابرهمه ابن ابی الحدید و امثال او میگویند که اصلا نصی از رسول خدا صلی الله علیه وآله در امامت علی
علیه السلام و خلافت او وارد نشده است و همه این اخبار و آیاترا نگفته و نشنیده انگاشته باعتبار اینکه عمر
باتفاق سه نفر دیگر اقدام به بیعت ابوبکر کرده و او را بر مسند خلافت نشانیدند و حال آنکه باعتراف تمامی
اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در باب خلافت ابوبکر هیچ لفظی که موهم این باشد نفرموده است عجب
مرتبه بی انصاف و بیمروت بوده اند اکثر این جماعت بنا مینمودند که کلامی از لفظ که اثبات امامت و خلافت
میکنند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله او را دعوت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب گفته باشد امامت و خلافت
ایشان ثابت میگردد و او نص میشود بر امامت آنحضرت و بسبب این ابن ابی الحدید خاطر جمعی حاصل میشود حدیث
دوازدهم آنکه اتفاقی است فرقه شیعه و سنی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است مثل اهلبیتی فیکم
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مثل اهلبیت من در میان شما مثل سفینه نوح است هر آنکس
که سوار کشتی شد نجات یافت و هر آنکس که تخلف نمود از آن غرق شد این حدیث دلالت واضح دارد بر وجوب اطاعت
اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و بزرگ اهل بیت علیهم السلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زمانیکه واجب
باشد اطاعت او بر همه مسلمانان پس او امامست و منقول است باطریق اهل سنت از ابن عباس که رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود یا علی انا مدینة الحکمة و انت بابها ولن تؤتی المدینة الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی
و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک من لحمی و دمک من دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک
من علانیتی و انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی سعد من اطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولاک و خسر
من عاداک فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمة رواه ایضا ابرهیم بن
محمد الجوینی باسناد الی ابن عباس یا علی تو امام امتی و خلیفه من بر امت بعد از من نیک بخت شد آنکس که ترا اطاعت
کرد و شقی شد آنکس که ترا عصیان نمود و نفع نمود آنکس که ترا پیروی کرد و زیانکار شد آنکس که با تو دشمنی کرد مثل
تو و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر آنکس که سوار آن شد نجات یافت و هر آنکس که از آن تخلف نمود
غرق شد و مثل شما مثل ستاره‌ها است هر زمان که ستاره غایب شود ستاره دیگر طلوع نماید تا روز قیامت و ابرهیم

بن محمد جوینی نیز روایت کرده است باسناد خود از ابن عباس این حدیث را و از این هم تنصیص بر امامت و خلافت علی علیه
السلام نمیشود و انکار ان مکابره است **حدیث سیزدهم** انکه ابن ابی الحدید از ابو مخنف از عایشه و ام سلمه روایت
میکند که در یکی از سفرها در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و علی علیه السلام همیشه در سفر
جویا میشد لباس انجناب را و کفش ایشانرا و ملاحظه میکرد که هر جا لباس و کفش پاره شده باشد و یا شکافته
باشد وصله میکرد و میدوخت و روزی در یکی از منازل کفش انحضرت را برداشته و در سایه درختی نشسته و وصله
میکرد که ابو بکر و عمر بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله امدند و ما در پشت پرده نشسته بودیم و ابو بکر و عمر
داخل شده هر گفتگوی که میخواستند کردند و بعد از ان گفتند یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا
من یستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعا یا رسول الله ما نمیدانیم که مدت عمر شما چه قدر است اگر اگاه بنمائید
که چه کس را بر ما خلیفه میکنی هر اینه میشد از برای ما بعد از تو پناهگاه فقال لهما اما انی قد اری مکانه فلو فعلت
لتفرقتم عنه کما تفرقت بنو اسرائیل عن هرون بن عمران فسکتا ثم خرجا پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشانرا فرمود
من میدانم و میبینم مکان انکس را و هر گاه این کار را بکنم هر اینه شما از سر او میپاشید چنانچه متفرق شدند
و پاشیده شدند بنو اسرائیل از سر هرون بن عمران پس ابو بکر و عمر ساکت شده بیرون رفتند پس عایشه گفت یا رسول الله من کنت
مستخلفا علیهم شما که را خلیفه میکنید بر ایشان قال خاصف النعل فنظرنا لم نر احدا الا علیا فرمود انکس را که کفش
وصله میکند پس ما نظر کردیم کسی را بجز علی ندیدیم پس عایشه گفت یا رسول الله ما اری الا علیا نمی بینیم مگر
علی را فقال هو ذاک پس فرمود او همانست و این حدیث نص صریحست در امامت علی علیه السلام چنانکه ابن ابی الحدید باو
اعتراف نموده است و ان تاویلی که کرده است سند و برهان ندارد بلکه محض حمیت است **حدیث چهاردهم** انکه ابن ابی
الحدید نقل کرده است از احمد بن حنبل و ابو نعیم حافظ اصفهانی که ایشان روایت کرده اند در مسند و کتاب حلیة
الاولیاء که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ان الله وهب لک حب المساکین فجعلک ترضی بهم اتباعا
و یرضون بک اماما یا علی بدرستیکه خدای تعالی ترا حب مساکین عطا نموده است و ترا راضی کرده است باینکه مساکین
تابعان تو باشند و ایشانرا بامامت تو راضی شوند **حدیث پانزدهم** انکه نقل کرده است ابن ابی الحدید که ابو نعیم اصفهانی
در کتاب حلیه روایت کرده است باسناد از انس بن مالک و غیر او که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان رب العالمین

در روایت دیگر فهماً و علماً

عهداً الیّ فی علیٍّ عهداً انّه رایة الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی انّ علیّاً امینی غداً
فی القیمة و صاحب رایتی بید علی خزائن رحمة ربی بلند یعنی بدرستیکه خدای تعالی عهد نموده است بسوی من عهدی در حق علی که او علم
هدایتست و منار ایمانست و امام اولیای منست و نور مجموع انکسانیست که اطاعت من نمایند بدرستیکه علی امین منست
و در دست علیست خزاین رحمت پروردگار من این حدیث دلالت میکند که مخالفت علی علیه السلام ضلالت و گمراهی و بی
ایمانی و دشمنی با خدا و رسول او و خارج شدن از طاعت ایشانست و همچنین دلالت میکند بر اینکه شیعیان دوستان
خدا و رسول او و اولیای ایشانند زیرا که علی علیه السلام امام ایشانست و سنیان دشمنان خدا و رسول او و بندگان و اولیای
ایشان نیستند بجهت اینکه علی علیه السلام را بامامت قبول ندارند و رسول خدا فرموده است که علی امام اولیای منست
و اگر ابن ابی الحدید و سایر اهل سنت بگویند که ما هم علی را بعد از خلفای ثلثه امام میدانیم پس ما هم داخل در اولیای
رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشیم جواب میگوئیم پس امامان شما و تابعان ایشان که در ان زمان بودند دوست خدا و رسول
نبوده اند که علی را امام نمیدانستند همین قدر در ابطال دین و مذهب شما کفایت میکند **حدیث شانزدهم** انکه ابن
ابی الحدید گفته است که روایت کرده است ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه که رسول خدا فرمود من سرّه ان یحیی حیوتی
و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها الله ربّی فلیوال علیاً من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی
فانهم عترتی خلقوا من طینتی رزقوا علماً و فهماً فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انا
لهم الله شفاعتی هر انکس که خوشحال گردد که حیات و ممات او مثل حیات و ممات من باشد و در جنة عدن ساکن شود پس باید
موالات علی را و موالات اولیای او را داشته باشد و باید پیروی کند بان امامانیکه بعد از منند بجهت اینکه ایشان
عترت منند و از طینت من خلق شده اند و خدای تعالی ایشانرا علم و فهم روزی نموده است پس وای بحال کسانیکه
ایشانرا انکه تکذیب نمایند در فضایل ایشان و قطع صله من کنند در بارهٔ ایشان خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند
و این حدیث با این مبالغه و تاکید نص صریح است در امامت امیر المومنین علی علیه السلام و اولاد او و انکار نتوان کرد **حدیث
هفدهم** انکه ابن ابی الحدید گفته است که صاحب کتاب فردوس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
کنت انا و علیٌّ نوراً بین یدی الله عزّ و جلّ قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسّم ذلک النور فیه
و جعله جزئین فجزءٌ انا و جزءٌ علیٌّ ثمّ فقلنا حتّی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة و لعلی الوصیة بودم من و علی

بگوید در عالم حضور و شهود قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال چنانکه خدای تعالی آدم را خلق نمود آن نور را
دو حصه کرد یکی من و دیگری علی بعد از آن منتقل شدیم تا صلب عبد المطلب پس مرا امر فرمود بنبوت و برای
علی وصایت و دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام واضحست احتیاج به بیان ندارد **حدیث هجدهم** آنکه
نقل کرده است ابن ابی الحدید از ابو اسحق ثعلبی که او در تفسیر خود روایت نموده است چنانکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله از غزوه حنین مراجعت فرمود نازل شد اذا جاء نصر الله والفتح و بسیار میفرمود سبحان الله و استغفر الله
بعد از آن فرمود یا علی آمد آنچه که وعده داده شده بودیم بتحقیق فتح و نصرت آمد و خلق فوج فوج بدین داخل شدند
وانه لیس احد احق منک بمقامی لقدمک فی الاسلام وقربک منی وصهرک وعندک سیدة نساء العالمین
وقبل ذلک ما بلاء ابی طالب عندی حین نزل القرآن فانا حریص ان اراعی ذلک لولده و آنکه نیست احدی سزاوار
از تو بمقام من بجهة سبقت اسلام تو و قرابت تو با من و اینکه تو داماد منی و در نزد تو است فاطمه زهراء و بجهة
مراعات نمودن حقوق ابو طالب این حدیث نص صریح است در امامت علی علیه السلام و در ابطال خلافت کسانیکه سبقت
گرفتند بر او بمقام رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن ابی الحدید نص بودن همه اینها که ذکر شد انکار میکند و معلوم
است که انکار او از مکابره است **حدیث نوزدهم** آنکه منقولست از اخطب خوارزمی که او روایت کرده است باسناد خود از
ابوذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن
شک فی علی فهو کافر هر آنکس که معادات و دشمنی نماید با علی بعد از من در خلافت پس او کافر است و محاربه نموده
است با خدای تعالی و رسول او و هر آنکس که شک کند در علی پس او کافر است و موفق بن احمد روایت کرده است از ابن عباس
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یحشر الشاک فی علی من قبره وفی عنقه طوق من نار فیه ثلثمائة شعلة علی کل
شعلة شیطان یلطخ وجهه حتی یوقفه للحساب محشور میشود از قبرش آنکس که در علی شک کند و در گردن او میباشد طوقی
از آتش که سیصد شعله دارد بر هر شعله شیطانیست که ملوث میکنند روی او را تا اینکه بپای حساب آورند او را و از انس
بن مالک منقولست که گفت من در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم علی علیه السلام را دید که میآید فرمود انا وهذا
حجة الله علی امتی یوم القیمة من و این حجت خداایم بر امت من در روز قیامت **حدیث بیستم** آنکه روایت کرده است موفق
بن احمد و ابرهیم بن محمد حموینی از مجاهد از ابن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من فارق علیا فارقنی

ومن فارقه

ومن فارقنی فارق الله عز وجل هر آنکس که جدا شد از علی از من جدا شده است و هر آنکس که جدا شد از من جدا شده
از خدای عز وجل و معلوم است که هر کس بامامت علی علیه السلام قائل نشده است از او جدا شده است و عجب است از جماعتی
که خود این حدیث را و امثال او را در کتابهای معتبر خود نقل میکنند و اتفاق دارند که جماعتی از صحابه از علی علیه السلام
انحراف ورزیدند و بعد از عثمان او را بیعت نکرده ملحق بمعویه شدند مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر که راوی
همین حدیث که ذکر نمودیم و براء بن عازب و ابو درداء و ابو هریره و دیگران و با وجود این میگویند که سعد بن ابی وقاص
از عشره مبشره است و اهل جنت است و این تناقض محض است کسیکه از خدا و رسول جدا شده باشد او در بهشت کجا
و در جهنم جای او آماده است **حدیث بیست و یکم** آنکه تمامی اهل سنت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود علی مع الحق والحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض علی با حق است و حق با علی است از همدیگر
جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند در کنار حوض کوثر چنانکه بفرموده رسول خدا حق با علی و علی با حق باشد
واجبست متابعت و پیروی او کردن و این معنی امامت است و ایضا علی علیه السلام چه بسیار در خطب و اقوال خود میفرمود
که امام امت و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ایشان منم و دیگران بر من ظلم کرده حق مرا غصب نمودند
و بموجب این حدیث متفق علیه حق با علی علیه السلام است پس او امام است و دیگران بر باطلند و بعضی از اهل سنت ناانصافی
پیش نهاد کرده و میگویند که حق در این حدیث عبارت از خلفای ثلثه است که علی با ایشان بود و ایشان با علی بودند
و در نزد اهل معرفت این حدیث از این معنی ابا دارد و از او گذشته اجماعست اتفاق دارند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام مدت شش ماه از بیعت ابو بکر تخلف کرده و تقاعد نموده در عرض این مدت باتفاق امت و بشهادت رسول
خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام با حق بود و حق با علی پس خلفای ثلثه با تابعان خود بر باطل بوده اند و در حدیث
ابرهیم بن محمد حموینی از شهر بن حوشب مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق والقرآن و
الحق والقرآن مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض علی با حق و قرآنست و حق و قرآن با علی است و هر کدام از همدیگر
جدا نمیشوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند چنانکه اهل سنت اقرار کردند که حق و قرآن هر دو با علی باشند
و از او جدا نشوند پس بعد از آن بر خلفای ثلثه و تابعان ایشان چه میماند همین قدر در باطل بودن ایشان کافیست
و در حدیث موفق بن احمد اخطب خوارزمی از ابو ایوب انصاری چنین است قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعمار بن یاسر تقتلک

الفئة

الفئة الباغية وانت مع الحق والحق معک یا عمار اذا رأیت علیاً سلک وادیاً وسلک الناس وادیاً غیره فاسلک
مع علی ودع الناس انه لن یدلک علی ردی ولن یخرجک عن الهدی یا عمار انه من تقلد سیفاً اعان به علیاً
علی عدوه قلده الله یوم القیمة وشاحاً من در ومن تقلد سیفاً اعان به علی علی قلده الله یوم القیمة وشاحاً من نار
گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله بعمار بن یاسر میفرمود که فئه باغیه ترا میکشند و تو با حقی و حق با تو
زمانیکه دیدی که علی براهی رفت و خلق براه دیگر پس با علی برو و خلق را بگذار بجهة اینکه علی ترا از هدایت
بیرون نکند و در هلاکت نمیاندازد یا عمار هر آنکس که شمشیر را حمایل کند علی را اعانت نماید بر دشمن او خدای تعالی
روز قیامت حمایلی مرصع از مروارید بگردن او حمایل کند و هر آنکس که حمایل کند شمشیر را که دشمن علی را اعانت
کند خدای تعالی روز قیامت حمایلی از آتش در گردن او حمایل کند پس بنا بر این چه میشود حال طلحه و زبیر و عایشه
معویه و عمرو بن عاص که دشمنی با علی کردند و محاربه نمودند و کسانی دیگر که ایشانرا اعانت نمودند و حال آنکه عشره
مبشره وام المؤمنین و خال المؤمنین و صحابه رسول خدا اند در نزد اهل سنت پس عجب حمایلی است برای خال
المؤمنین و عجب گردن بندی است برای ام المؤمنین مبارک باشد و عجب بشارتی است برای طلحه و زبیر و خوشا بحال
ایشان و نمیدانم چه خلعت و بشارتیست برای کسانیکه اجماعت را خوب میدانند در جائیکه ایشان خوبان باشند
پس باید انکار نمایند کو با اجماعت میگویند از برای شیعیان اند که متابعت علی را کرده اند که چنین چیزی بگویند حق
دارند و با این حدیثیکه خود نقل کرده اند نگاه نموده خجالت بکشند و در حدیث جوینی فرموده یا عمار ان علیاً لا یردک
عن هدی ولا یدلک علی ردی یا عمار طاعة علی طاعتی وطاعتی طاعة الله عز وجل یعنی یا عمار علی ترا از هدایت رد نمیکند
و بر هلاکت دلالت نمیکند یا عمار اطاعت علی اطاعت منست و اطاعت من اطاعت خدای عز وجل است این حدیث
با خبرها بوضوح صریح اند بر وجوب اطاعت علی علیه السلام و متابعت ایشان با این تأکیداتی که در آنها هست و معنای
امامت غیر از او نیست **حدیث بیست و دوم** آنکه اینها فی اهل سنت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستاد
ابوبکر را با سوره برائة و با چهل آیه یا باده آیه از آن بنا بر اختلاف اخبار بسوی اهل مکه که در موسم حج برای ایشان
بخواند و سه روز بود که ابوبکر رفته بود بعلی علیه السلام فرمود ادرک ابا بکر فخذها الحقه فخذ الکتاب منه
واذهب به الی اهل مکة واقرأها علیهم برو و در هر جا با ابوبکر رسیدی آیات را از او گرفته برو و با اهل مکه بخوان

پس علی علیه السلام بذو الحلیفه با او رسید و آیات را گرفت و ابوبکر مراجعت نمود بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله
فقال یا رسول الله انزل فی شیء قال لا ولکن جبرئیل جائنی فقال لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک پس عرض
نمود یا رسول الله در حق من چیزی نازل شده است فرمودند لکن جبرئیل آمد بمن و گفت آیات را یا باید تو ببری و یا
مردیکه از تو باشد این قصه دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام افضل از ابوبکر است پس علی علیه السلام
امام است و ایضا در جائیکه ابوبکر اینقدر صلاحیت نداشته باشد که چند آیه را بجمعی معین برساند کجا قابل
خلافت و امامت امتست و کجا صلاحیت این را دارد که احکام الهی را بعامه ناس برساند و امام جمیع امت نماید
تفصیل این قصه بنا بر آنچه که نقل کرده است آنرا ابو اسحق ثعلبی از محمد بن اسحق از مجاهد و دیگران اینست که رسول
خدا صلی الله علیه وآله در حدیبیه صلح نمود با قریش که تا ده سال حرب را موقوف دارند تا اینکه خلق در امن و امان
باشند و از همدیگر دست بکشند پس بنو خزاعه داخل در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله شدند و اسلام آوردند
و بنو بکر تابع قریش شدند و بود میان رسول خدا صلی الله علیه وآله و میان قبایل عرب عهدها چند و بنو بکر
باتفاق قریش بر بنو خزاعه تاختند و اشخاصی را از ایشان کشتند و عهد و پیمان را شکستند و عمرو بن سالم خزاعی
بخدمت رسول خدا آمده و از این جماعت تظلم نموده و از آنحضرت استنصار کرد و اشعاری گفت و در آن اشعار
بیان نمود که ما را کشتند در حالیکه ما راکع و ساجد بودیم یعنی مسلمان و نمازگذار بودیم پس رسول خدا
فرمود لا نصرت ان لم انصرکم یعنی نصرت داده نشوم اگر شما را نصرت ننمایم پس عزم مکه نمود و خدای تعالی فتح نمود مکه را
بر دست ایشان و این در سال هشتم از هجرت بود و زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله بغزوه تبوک تشریف
بردند جمعی از منافقان که در مدینه مانده بودند اراجیف درست کرده بمشرکان رسانیدند و ایشان عهد و پیمان
خود را شکستند و خدای تعالی امر نمود که اعلام حرب نمایند و در سال نهم از هجرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله اراده حج نمود و فرمود خوش ندارم که من حج نمایم و مشرکان برهنه طواف نمایند باید این نباشد تا من حج
نمایم پس همان سال آنحضرت ابوبکر را با چهل آیه بسوی مکه فرستاد که در موسم بر مردم بخواند آنها را و وقتیکه ابوبکر رفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرستاد که آیات را از ابوبکر گرفته خود بر مردم بخواند پس علی علیه السلام
در ذو الحلیفه با ابوبکر رسید آیات را گرفت و بمکه رفت و ابوبکر مراجعت نمود بنزد رسول خدا صلی الله علیه وآله

آمده

املاء عرض نمود یا رسول الله آیا جبرئیل وحی من نازل شده است فرمود نه لکن لا یبلغ عنی غیری او رجل منی یعنی تا
من تبلیغ نمایم و یا مردی از من و بردن آیات ازو واضح است که این قصه و این کلام منکه در رجوع ابوبکر فرمود چه شأن و منزلت
برای علی علیه السلام و چه منقصت برای ابوبکر ثابت میکند و در جائیکه مشایخ اهل سنت و اکابر ایشان که همگی
امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را انکار دارند و اکثر ایشان خلفاء ثلثه را بر او تفضیل میدهند
این نحو اخبار و احادیث را که در این باب از ایشان نقل نمودیم که همه آنها بدلالت واضحه صریحه دلالت بر امامت
و خلافت آنحضرت میکند و در کتب معتبره خود نقل نمایند و معارضی برای آنها ذکر نکنند پس واجب است عمل کردن
بآنها و جایز نیست مخالفت آنها کردن زیرا که ایشان در نقل کردن این اخبار متهم نیستند و حال آنکه امامیه
رضوان الله علیهم اضعاف مضاعف از آنها اخبار و احادیث صحیحه از ثقات معتبرین در اینباب نقل نموده اند
و ما در اینکتاب اکتفا نمودیم بذکر احادیث اهل سنت تا اینکه بر ایشان حجت تمام باشد در قیامت و احادیث از طرق اهل
سنت بر این مطلب بسیار است سوای همه آنها این کتاب گنجایش ندارد و لهذا بر این چند حدیث اکتفا نمودیم **مطلب**
چهارم در ذکر دلیلهائیست که از احوال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام استفاده میشود و آن چند دلیل است
دلیل اوّل آنکه باقرار دوست و دشمن که امیرالمؤمنین علیه السلام زاهدتر از همه کس بود بعد از رسول خدا صلی
الله علیه و آله و دنیا را سه بار طلاق داد که رجوعی در او نباشد اصلا و هرگز نان گندم نخورد و خورش او بیشتر از
جو بود و آنرا سر به مهر میکرد تا اینکه کنیزان او را خورش داخل نکنند و لباس درشت کوتاه میپوشید بجای خود
انقدر وصله کرده بود حتی اینکه از وصله کننده خجالت میکشید و حمایل شمشیر ایشان لیف خرما بود و همچنین کفشهای
او و هر آنکس که اخبار و آثار را انسی داشته باشد سیر و سلوک آنجناب را ملاحظه نماید میداند که زهد ایشان
در چه حد بوده است و از کلمات ایشان در مواعظ و نصایح این جمله نیز معلوم است و لهذا عمر بن عبد العزیز اموی
بنابر روایت موفق بن احمد اخطب خوارزمی گفت ما علمنا ان احدا کان فی هذه الامة ازهد من علی بن ابیطالب
ما نمیدانیم در این امت کسی را که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب علیه السلام و موفق بن احمد اخطب خوارزمی
روایت کرده است باسناد خود از عمار بن یاسر گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود یا علی ان
الله زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب الی الله منها بدرستیکه خدای تعالی ترا زینت داده است بزینتی که

زینت نداده است بندگان را بهتر ازین که دوست‌تر باشد بسوی خدای تعالی از آن فهب لک فی الدنیا و بغضها الیک
ترا در دنیا زاهد کرده است و دنیا را مبغوض کردانیده است بسوی تو و حبب الیک الفقراء فرضیت بهم اتباعا
و رضوا بک اماما فقرا را محبوب کردانیده است بسوی تو پس تو راضی شده که ایشان تابعان تو باشند و ایشان
راضی شده اند که تو امام ایشان باشی یا علی طوبی لمن احبک و صدق علیک و الویل لمن ابغضک و کذب
علیک یا علی خوشحال آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق نماید ترا و وای باشد آنکس را که ترا دشمن دارد و ترا تکذیب
نماید اما من احبک و صدق علیک فاخوانک فی الدین و شرکاؤک فی الجنة و اما من ابغضک و کذب علیک
فحقیق علی الله تعالی یوم القیمة ان یقیمه مقام الکذابین اما آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق نماید پس برادران
تو اند در دین و با تو شریک اند در جنت و اما آنکس که ترا دشمن دارد و تکذیب نماید پس حقست بر خدای تعالی که او را
روز قیامت در مقام کذابین وا دارد و موفق بن احمد روایت کرده است از سوید بن غفله قال دخلت علی علی بن ابیطالب
العصر فوجدته جالسا بین یدیه صحفة فیها لبن حامض اجد ریحه من شدة حموضته و فی یده رغیف اری قشار
الشعیر فی وجهه و هو یکسره بیده احیانا فاذا غلبه کسره برکبته فطرحه فیه فقال گفت داخل شدم بر علی بن ابیطالب
در وقت عصر پس دیدم او را که نشسته است و در پیش روی او کاسه دوغ ترش است و از بسکه آن دوغ ترش بود بوی
ترشیده او تا پیش من میآمد و نان خشکی در دست داشت که پوست جو در روی او پیدا بود و گاهی او را بدست میشکست
و اگر نان بر او غالب میآمد و شکسته نمیشد بزانوی خود او را میشکست و در آن دوغ میانداخت پس فرمود ادن فاصب
من طعامنا هذا نزدیک بیا و از این طعام ما بخور فقلت انی صائم پس من گفتم من روزه دارم قال سمعت رسول
الله یقول من منعه الصیام من طعام یشتهیه کان حقا علی الله تعالی ان یطعمه من طعام الجنة و یسقیه
من شرابها فرمود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر آنکس که اشتهای طعامی را داشته باشد و روزه
بودن او را مانع شود که از آن طعام بخورد حق است بر خدای تعالی که او را طعام نماید از طعام بهشت و آب دهد او را
از شراب جنت قال فقلت لجاریته و هی قائمة بقریب منه و یحک یا فضة الا تتقین الله فی هذا الشیخ الا تنخلن
له طعاما مما اری فیه من النخالة سوید بن غفله میگوید که کنیز آنحضرت در نزدیکی ایشان ایستاده بود پس گفتم با او
وای بر تو ای فضه از خدا نمیترسید در حق این شیخ و چرا نخاله این آرد را نمیگیرید و نان پخته برای ایشان طعام درست

نمیکنید و نخاله در او نمایانست فقالت لقد تقدم الینا ان لا ننخل له طعاما پس فضه گفت بما سپرده است که نان
طعامیکه برای ایشان درست شود ارد او را نبیزند سویه میکوید پس فضه گفت مرا باو خبر داد و ایشان فرمودند
بابی وامی من لم ینخل له طعاما ومن لم یشبع من خبز البر ثلثة ایام حتی قبضه الله یعنی فدای تو بادم بقربان انکس که
برای او طعامی پخته نشد و انکس که از نان گندم سه روز سیر نخورد تا اینکه خدا او را قبض نمود و موفق بن احمد
روایت کرده است باسنادش از عدی بن ثابت که گفت فالوده اوردند برای علی بن ابیطالب علیه السلم میل نفرمودند از ان
و گفتند چیزیکه رسول خدا صلی الله علیه واله از او نخورده است دوست ندارم که از او بخورم و ایضا موفق بن
احمد روایت میکند از عبد الله بن ابو الهذیل گفت دیدم که علی علیه السلام پیراهنی پوشیده بود زمانیکه او را
میکشید بناخن او میرسید و وقتیکه دست بر میداشت از او تا نصف ذراع بود و منقولست که انحضرت دو پیراهن
درشت و زبر خرید و قنبر را مخیر نمود که یکی از انها را بر دارد پس قنبر یکی را بر داشت و دیگری را انحضرت پوشید پس
دید که استین ان بلند است از دستش زیادتیرا قطع نمود و موفق بن احمد روایت میکند باسنادش از ابو الحمرا که گفت
رسول خدا صلی الله علیه واله که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود من اراد ان ینظر الی ادم فی وقاره والی
موسی فی شدة بطشه والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابی طالب هر انکس که میخواهد نظر نماید بادم در
وقار و تمکین او و بموسی در شدت سطوت او و بعیسی در زهد او پس نظر نماید بسوی علی بن ابیطالب علیه السلم و منقولست
که ضرار بن حمزه که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلم بود و بعد از قتل ایشان بر معویه وارد شد پس معویه باو
گفت که علی را برای من وصف نما ضرار گفت مرا عفو نما معویه گفت چاره نیست الا باید وصف کنی او را ضرار
گوید گفتم چاره نیست مگر اینکه او را وصف نمایم فانه کان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا
ویحکم عدلا ینفجر العلم من جوانبه وتنطق الحکمة من نواحیه یستوحش من الدنیا وزهرتها ویانس باللیل
ووحشته غزیر العبرة طویل الفکرة یقلب کفه ویعاتب نفسه یعجبه من اللباس ما خشن ومن الطعام ما جشب
کان فینا کاحدنا یجیبنا اذا سئلناه ویاتینا اذا دعوناه ونحن والله مع تقریبه لنا وقربه منا لا نکاد نکلمه
هیبة له ویعظم اهل الدین ویقرب المساکین لا یطمع القوی فی باطله ولا ییاس الضعیف من عدله فاشهد
بالله لقد رایته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ

بالنهار

الدمعة

التسلیم

التسلیم ویبکی بکاء الحزین ویقول یا دنیا غری غیری ابی تعرضت ام بی تشوقت هیهات هیهات غری غیری قد
ابنتک ثلثا لا رجعة لی فیها وعمرک قصیر وخطرک کبیر وعیشک حقیر اه اه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة
الطریق فبکی معویه وقال رحم الله ابا الحسن قد کان والله کذلک فقال معویه کیف کان حبک له قال کحب ام
موسی لموسی قال فکیف حزنک علیه یا ضرار قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها فلا ترقی عبرتها ولا یسکن
حزنها قلت هذا الخبر مشهور نقله ابن ابی الحدید وغیره والله اینکه منتهای بشر بود و عقلش محکم و کلامش
فصل و حکمش عدل و از دنیا و زینت ان گریزان و بشب و وحشت ان مانوس بود اشک ریزان و چشم گریان
و فکر کنان میگردانید کف دستش را و عتاب مینمود نفسش را و مایل بود بلباس درشت و طعام زبر و خالی و در میان
ما بود مثل یکی از ما سوال ما را جوابش میفرمود و دعوت ما را اجابت مینمود و با وجود این از هیبت او قدرت بر تکلم
نداشتیم و اهل دین را تعظیم مینمود و مساکین را نزدیک میگردانید و قوی طمع در باطل او نداشت و ضعیف از عدل
او مایوس نبود بخدا قسم او را در بعضی از مواقف او دیدم وقتیکه شب پرده اش را و نجوم و ستارگانش غروب
کرده در حالتیکه محاسن خود را گرفته می پیچید بخود پیچیدن مار گزیده و گریه میکرد گریه حزین و میفرمود یا دنیا
دیگری را فریب ده ایا بمن متعرض میشوی و یا بمن مشتاق شده هیهات اشکی بار دز و خود بر سی و غیر مرا فریب بده من
ترا سه طلاق داده ام که رجوعی در او نیست و عمر تو کوتاهست و عیش تو حقیر است و خطر تو بسیار است اه اه از
کمی توشه و دوری سفر و خوف راه پس معویه گریه نمود و گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را والله چنان بود و گفت ای ضرار
چگونه بود محبت تو با او ضرار گفت مثل محبت مادر موسی با موسی و گفت حزن تو بر او چگونه است گفت مثل حزن انزن
که بچه اش را در دامن او ذبح نمایند اشک چشم از نخشکد و حزنش ساکن نگردد مولف میگوید این خبر مشهور و معروف
است ابن ابی الحدید معتزلی و دیگران نقل نموده اند و بالجمله زهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلم چیزیست
که انکار نتوانکرد و همچنین کسیرا نمیرسد که ادعا نماید کمتر او را او زیرا که اجماع منعقد است که ایشان ازهد
ناس بودند بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله پس ایشان افضل از همه اند پس امامت بجهت امتناع تقدیم
مفضول بر فاضل **دلیل سیوم** انکه امیر المؤمنین علی علیه السلم اعبد ناس بود و قائم اللیل و صائم النهار بود
و از ایشان یاد گرفته است خلق نماز شب و نوافل روز و اکثر عبادات و ادعیه که از او نقل شده بسیار است و صحیفه

علو

علویه مشهور است و در شب و روزی هزار رکعت نماز میخواند و نماز شب را هرگز ترک نکرد حتی در لیلة الهریر و ابن عباس
گفته است که دیدم او را در حین محاربه آفتاب را مینگریست پس گفتم یا امیر المؤمنین چه کار میکنی فرمود بزوال نظر مینمایم
تا اینکه نماز کنم گفتم در اینوقت فرمود محاربه ما با ایشان بجهة نماز است پس آنحضرت غافل نشد از بجا آوردن عبادت
در اول وقت در اصعب حالات و هر وقت که میخواستند تیر را از جسد ایشان بیرون آورند میگذاشتند تا داخل نماز
میشد و متوجه میشد بجناب الهی و غافل از غیر او میشد از زینت و آزار و الم که باو میرسید او را ادراک نمیکرد
در اوقات اهتزاز در مناجات و روایت کرده از ابو الدردا منقولست که گفت اعبد ناس علی بن ابیطالب است شنیدم
از او که میگفت با صوت حزین و نغمه دلربا در موضع خالی که من موبقة حملت عن مقابلتها بنقمتك تا آخر دعا
و گریه بسیار کرده بحیثی حرکت افتاد و گفتم خواب بر او غلبه کرده و آمدم نزد او دیدم که مثل چوب افتاده است پس
او را حرکت دادم حرکت نکرد گفتم انا لله و انا الیه راجعون والله علی بن ابیطالب مرده پس بتعجیل بمنزل او آمدم
و خبر مرگ او را باهل خانه او دادم پس فاطمه علیها السلم گفت چه شد باو چگونگی را باو خبر دادم پس فاطمه فرمود
والله ان غشیه اینست که او را میگیرد از خشیت خدا تعالی بعد از آن آب آوردند بر روی او پاشیدند پس افاقه برای او حاصل
شد و من گریه میکردم نظر نمود بمن فرمود از چه چیز گریه تو ای ابو الدردا پس چگونه است هرگاه مرا ببینی که برای
حساب خوانند و گناهکاران یقین بعذاب کنند پس بایستم در حضور ملک جبار و منقولست که امیر المؤمنین علیه السلم
اختیار میکرد از عبادات و طاعات آنکه اشد و اشق بود بر او و زمانیکه بر میخواست که نماز بخواند و میگفت وجهت
وجهی رنگش متغیر میشد حتی اینکه از بشره اش نمایان میشد و هزار غلام از کسب دست خود و کد یمین و عرق جبین خود
آزاد نمود و چشمه در ملک او ظاهر شد و وقف نمود او را بر فقرا و مساکین و در اثنای نماز زکوة داد تا اینکه آیه در حق او
نازل شد چنانکه گذشت و اجیر میشد و اجرت خود را در شعب خرج رسول خدا صلی الله علیه و آله میکرد و زمانیکه
امیر المؤمنین علی علیه السلام اعبد ناس باشد پس افضل از همه است پس امام است **دلیل پنجم** آنکه امیر المؤمنین
علی علیه السلام اعلم ناس است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باقرار دوست و دشمن و دلالت نصوص متواتره
روایت کرده است ابن مغازلی شافعی باسناد خود از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل آورد
برای من بساطی از بهشت پس نشستم بر او و زمانیکه بحضور پروردگار خود رسیدم با من تکلم نمود و نجوی کرد پس

تعلیم نکرد فهم چیزی مگر اینکه او را تعلیم علی نمودم فهو باب مدینة علمی پس آن باب شهر علم من است بعد از آن علی را
ثبوت خود خواند و فرمود یا علی سلمك سلمی و حربك حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی بعدی یا علی اطاعت تو
اطاعت منست و حرب تو حرب منست و تو علم میان من و امت من بعد از من و موفق بن احمد باسناد خود روایت کرده است
از سلمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب اعلم امت من بعد از من علی بن ابیطالب است
و ایضا روایت کرده است موفق بن احمد باسناد خود از ابن عباس که گفت العلم ستة اسداس فلعلی بن ابیطالب
من ذلك خمسة اسداس و للناس سدس واحد و لقد شرکنا فی سدس حتی هو اعلم منا که علم شش حصه است پنج
حصه از آن اختصاص بعلی علیه السلم دارد و در حصه ششم با ما شریک است پس او اعلم از ما است و ایضا موفق بن
احمد روایت کرده است باسناد خود از عبد الله گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه تشریف داشت
پس علی علیه السلم آمد و آهسته در را کوبید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخت که در کوبنده کیست
و ام سلمه نشناخت او را و آنحضرت بام سلمه فرمود برخیز در را باز کن ام سلمه عرض کرد یا رسول الله دیروز در خصوص من
در کتاب خدا آیه نازل شد حالا بروم او را با معاصم خود ملاقات نمایم پس آنحضرت مثل کسی غضبناک باو فرمود
ان طاعة الرسول طاعة الله بدرستیکه اطاعت نمودن رسول اطاعت نمودن خدا است و من عصی الرسول فقد عصی
الله و هر آنکس که رسول را عاصی شود خدا را عاصی شده است ان بالباب رجلا لیس بالنزق و لا بالخرق یحب
الله و رسوله و یحبه الله و رسوله بدرستیکه در دم در رجلیست که سبک نیست بخلق نیست خدا و رسول او را دوست
میدارد و خدا و رسول او دوست میدارند او را پس ام سلمه برخواست در را باز نمود و خود در کنج پرده ایستاد پس علی
علیه السلم استیذان نموده داخل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا شناختی او را ام سلمه میگوید گفتم
بلی ابن علی بن ابیطالب است حضرت فرمود راست گفتی لحمه لحمی و دمه من دمی و هو عیبة علمی اسمعی و اشهدی گوشت او از
گوشت من است و خون او از خون من است و او عیبه علم من است بشنو و شاهد باش هو قاتل الناکثین و القاسطین
و المارقین من بعدی اسمعی و اشهدی آن است که قتال میکند با ناکثین که اصحاب جمل باشند با قاسطین که اصحاب
معویه باشند و مارقین بعد از من بشنو و شاهد باش و مارقین عبارت از خوارج است هو و الله محیی سنتی آن
والله احیا کننده سنت من است اسمعی و اشهدی لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام بین الرکن و المقام

لقی الله مبغضا لعلی لاکبه الله یوم القیمة علی منخریه فی نار جهنم بشنو و شاهد باش هرگاه بنده ببندگی
خدا تعالی را نماید هزار سال بعد از هزار سال در میان رکن و مقام بعد از آن خدا را ملاقات نماید در حالتی که او
مبغض علی باشد هر اینه خدا تعالی او را در قیامت برو در آتش جهنم اندازد و مؤلف میگوید علاوه بر این
که این حدیث دلالت بر اعلم بودن علی علیه السلام میکند اثبات مینماید امامت و وجوب طاعت و مودت او را هم
یکی دلیل علیحده است بر امامت و عجب از اهل سنت را که چنین احادیث را نقل میکنند که مبغض علی مستحق
آتش جهنم است و هر از جابرای او ثبت میگویند که جماعتی از صحابه مثل خالد بن ولید و غیر او بغض علی
علیه السلام را داشتند و با وجود این همین خالد را سیف الله میگویند و همچنین بسایر مبغضان او ثنا میکنند و این
دلالت میکند بر اینکه این جماعت بغض و عداوت علی را دارند و ایضاً موفق بن احمد روایت کرده است باسناد خود
از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان اقضی امتی علی بن ابی طالب و قضا مستدعی علم است
بدون علم حکم نمیتوان کرد پس علی علیه السلام اعلم از امت است بنص رسول خدا صلی الله علیه و آله و احمد بن حنبل در
مسند خود روایت کرده است از حمید بن عبد الله بن یزید مدنی گفت ذکر شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله حکمی
که علی بن ابی طالب کرده بود پس آنحضرت را از حکم خوش آمد و فرمود الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا اهل البیت
حمد باشد خدای را چنانچه حکمت را در ما اهلبیت قرار داد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابو نعیم
حافظ که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اخصمک یا علی بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم بسبع لا یحاجک
فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی
الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة و بالجمله احادیث در اعلم بودن امیر المؤمنین علی علیه السلام
خارج از حد احصا است و چگونه اعلم نباشد و حال آنکه خلق علوم را از ایشان استفاده نمودند چنانکه دوست
و دشمن بر او اعتراف دارند اما علم نحو پس واضع او آنحضرت است که بابو الاسود دئلی فرمود کلام بر سه قسم است
اسم و فعل و حرف و وجوه اعراب را باو تعلیم نمود و اما علم فقه پس تمامی فقیهان از شیعه و سنی مرجع ایشان بآنحضرت است
بجهة اینکه امامیه رضوان الله علیهم علم خود را از او و اولاد او اخذ کرده اند و اما اهل سنت پس ابو حنیفه شاگرد
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و او شاگرد پدرش امام محمد باقر علیه السلام و او شاگرد پدرش امام زین

العابدین علیه السلام بود و او شاگرد پدرش امام حسین علیه السلام بود و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین علیه
السلام بود و اصحاب ابو حنیفه مثل ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی از ابو حنیفه اخذ نمودند و شافعی در نزد
محمد بن حسن شیبانی و مالک خوانده و احمد بن حنبل در نزد شافعی خوانده است پس مرجع فقه این جماعت ابو حنیفه
است و دانستی که علم او منتهی بامیر المؤمنین علیه السلام است و اما مالک پس او خوانده است در نزد ربیعه و او در
نزد عکرمه و او در نزد عبد الله بن عباس و او در نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام پس علم فقه تمامه منتهی بآنحضرت است
و اما علم کلام پس اصل آن از آنحضرت است و خلق از خطبهای ایشان استفاده نموده اند و همه خلق شاگرد اویند بجهة
اینکه معتزله اهل سنت که ارباب کلام اند منسوب بواصل بن عطا یند و آن بزرگ ایشانست و او شاگرد عبد الله
بن حنفیه است و او شاگرد پدرش است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین علیه السلام است و اما اشاعره شاگرد ابو الحسن
اشعری است و او شاگرد ابو علی جبائی است و او از مشایخ معتزله است و علم تفسیر منسوب بابن عباس است و او
شاگرد امیر المؤمنین علی علیه السلام است و ابن عباس میگوید که امیر المؤمنین علی علیه السلام تفسیر با بسم الله را
از اول شب تا آخر برای من گفت و اما علم طریقت پس بایشان منسوب است زیرا که تمامی صوفیه خرقه را باو مستند میسازند
و اما علم فصاحت پس ایشان منبع آنند و کلمات و مکاتبات و خطب و مقالات او در نهج البلاغه و غیر آن برین
شاهد است و از کلام او خطبا فصاحت را آموخته اند حتی اینکه گفته اند کلام او فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق
است و آنحضرت فرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السماء فانی اعلم بها من طرق الارض سؤال نمایید
از من قبل از فقدان من سؤال کنید از من از راههای آسمان بدرستیکه من اعلم بآنهایم از طرق ارض و صحابه در مشکلات
خود باو رجوع میکردند و قضایای عمر را در مواضع بسیار درست نمود حتی اینکه بنا بر روایت اهل سنت عمر در هفتاد
دو موضع گفت لولا علی لهلک عمر هر گاه علی نمیبود هر اینه عمر هلاک شده بود ابن ابی الحدید گفته است اما عمر
فقد عرف کل احد رجوعه الیه یعنی علیا علیه السلام فی کثیر من المسائل التی اشکلت علیه و علی غیره من الصحابة
و قوله غیر مرة لولا علی لهلک عمر و قوله لا بقیت لمعضلة لیس لها ابو حسن و قوله لا یفتین احد فی المسجد و
علی حاضر یعنی همه کس میدانند که عمر در بسیاری از مسایل که مشکل شده بود براو و بر سایر صحابه رجوع بعلی
علیه السلام میکرد و همه کس میدانند که عمر مکرر گفت لولا علی لهلک عمر و روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند

خود از فتاوه از حسن که عمر بن خطاب اراده نمود اینکه رجم نماید مجنونه را پس علی علیه السلام فرمود نیست
ترا که او را رجم نمایی برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید از سه نفر قلم برداشته شده است از نائم
تا بیدار شود و از مجنون تا خوب شود و بعقل آید و از طفل تا محتلم شود پس عمر حد را از او ساقط نمود و روایت
کرده است مسلم در صحیح خود و گفته است مذکور است که زنی بخانه شوهر آمد و شش ماهه زایید شوهر او آن را
بعثمان بن عفان رسانید و عثمان امر کرد که آن زن را رجم نمایند پس علی علیه السلام داخل شد فرمود ان الله عز و جل
بقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا وفصاله فی عامین بدرستیکه خدا بعز و جل میفرماید که مدت حمل و فصال
او سی ماه است و از شیر جدا شدن بچه دو سال است مؤلف میگوید این دلالت اشاره میکند و دلیل بر آنکه
مدت فصال دو سال است قول خدا تعالی است والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین مادران شیر میدهند
اولاد خود را دو سال کامل و معلوم او شد که از سی ماه دو سال بیرون رود شش ماه باقی میماند و آن مدت حمل است
و موفق بن احمد میگوید که در زمان خلافت عمر زن حامله او را آوردند اقرار بزنا کرد عمر حکم کرد تا او را رجم کنند پس علی
بن ابیطالب او را در راه دید فرمود این زن را کجا میبرند گفتند عمر امر نموده است که او را رجم نمایند پس علی علیه السلام او را
برگردانید و بعمر فرمود تو امر کرده که او را رجم نمایند گفت من امر نمودم برجم کردن او بجهت اینکه اقرار بزنا کرد در نزد
من فرمود تسلط تو بر آن زن است و نه بر آنکه در شکم اوست و شاید تو بر آن زن تند شده و ترسانیده او را عمر گفت
چنین بود او را ترسانیدم آنحضرت فرمود آیا نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است لا حد علی
معترف بعد بلاء انه من قید او حبست او تهددت فلا اقرار له کسی را حبس نمایند و یا بترسانند بعد از آن
اقرار نماید اقرار او معتبر نیست و او را حد نمیزنند پس آن زن را مرخص نمود بعد از آن عمر گفت عجزت النساء ان تلد مثل
علی بن ابی طالب لولا علی لهلک عمر زنان عاجزند که بزایند مثل علی را هر گاه علی نمیبود هر آینه عمر هلاک شده
بود و در حدیث دیگر موفق بن احمد مذکور است که زنی را آوردند بنزد عمر که شش ماهه زاییده بود و خواست که او را
رجم کند خبر بعلی علیه السلام رسید فرمود بر او رجم نیست عمر از او سوال کرد که چرا رجم بر او نیست فرمود والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و قال حمله و فصاله ثلثون شهرا پس شش ماه مدت
حمل است و تمام شیر دادن دو سال است پس حد ندارد و آن زن را مرخص نمود و موفق بن احمد ایضا روایت کرده

باسناد خود از مسروق گفت آوردند بنزد عمر زنی را که در عده او را نکاح کرده بودند پس تفریق نمود میان او
و شوهر او و صداق او را داخل بیت المال نمود و گفت امضا نمی کنم آن مهری را که بنکاح ایشان در میان ایشان
خبر بعلی علیه السلام رسید فرمود اگر ایشان سنت شریعت را جاهل شده اند فلها المهر بما استحل من فرجها
و یفرق بینهما فاذا انقضت عدتها فهو خاطب من الخطاب مهر مال او است در عوض بضع او و میان ایشان تفریق
میشود پس مادامیکه عده گذشت همین مرد اگر خواسته باشد دوباره او را عقد میکند و او هم مثل سایرین است
در این باب عمر عمل بفرموده آنحضرت نمود و امثال این وقایع بسیار است که صحابه رجوع بقول او کرده و اعتراف بعجز خود
نموده اند و همچنین بسیاری از مشکلات را واضح نموده منقول است که دو نفر یکی پنج گرده نان داشت و دیگری سه گرده
نشستند با هم مشغول خوردن شدند یکی دیگر آمد و با ایشان شریک شد و بعد از فراغ از اکل آن سیمی هشت درهم
برای آن دو نفر گذاشت پس آنکه پنج گرده نان داشت خواست پنج درهم بردارد و آنکه سه گرده داشت راضی نشد و نزاع نمودند
و آمدند بنزد آنحضرت فرمود رفیق تو انصاف نموده است که پنج درهم برداشته است گفت یا امیر المؤمنین حق من بیشتر
میخواهم بامر حق دعوای ما را قطع فرمایی فرمود زمانیکه چنین شد یک درهم بردار و باقی حق صاحب پنج نان است
باو بده و ایضا دو نفر مالک جاریه بودند و هر دو با او مجامعت کردند در یک طهر پس حامله شد و امر مشکل
شد و در زمان آنحضرت عرض کردند امر نمود که قرعه انداختند و این قصه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
نقل نمودند فرمود الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت من یقضی علی سنن داود حمد باشد خدا را که در ما اهل
بیت گردانید آنکس را که بسنن داود نبی حکم نماید یعنی بالهام و ایضا گاوی الاغی را کشت پس صاحبان الاغ رافع
نمودند در نزد ابوبکر گفت حیوانی کشته است حیوانی را بر صاحب او چیزی نیست بعد از آن رفتند بنزد عمر او هم
مثل ابوبکر حکم نمود و آمدند بنزد امیر المؤمنین علی علیه السلام و ایشان فرمودند اگر گاو داخل شده است بر جای خوابگاه
الاغ پس صاحب گاو قیمت الاغ را بصاحب الاغ بدهد و اگر الاغ داخل شده است بر گاو در خوابگاه او و گاو او را
کشته است پس غرامتی بر صاحب گاو نیست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابیطالب حکم کرد میان شما
بحکم خدا تعالی و این نحو اخبار در این باب بسیار است همه آنها را استیفا نتوان کرد و موفق بن احمد باسناد خود از ابو
البختری روایت کرده است قال رایت علیا کرم الله وجهه و قد صعد المنبر بالکوفة و علیه مدرعة کانت لرسول

الله متقلدا سیف رسول الله متعمما بعمامة رسول الله صلی الله علیه وآله وفی اصبعه خاتم رسول الله صلی الله علیه وآله فقعد
علی المنبر فکشف عن بطنه وقال سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم گفت دیدم علی علیه السلام را در
منبر کوفه که دراعه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در دوش وانگشتری انجناب را در دست وعمامه ایشان را در سر داشت
وشمشیر انحضرت را حمایل نموده بود وشکمش را باز نموده فرمود سوال کنید از من قبل از اینکه من مفقود شوم بدرستیکه
در میان دنده‌های من علم بسیار است هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه وآله زقا من
غیر وحی اوحی الی واشاره بشکمش نمود فرمود این سفط علم است واین لعاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است
واین آن چیزیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن خورانده است بدون اینکه وحی بمن شده باشد فوالله لو ثنیت
لی الوسادة فجلست علیها لافتیت اهل التوریة بتوراتهم واهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة
والانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون پس قسم بخدا اگر
مسند حکومت برای من انداخته شود وبنشینم بران هر اینه فتوی میدهم اهل توریة را بتوراة ایشان واهل انجیل
بانجیل ایشان تا اینکه خدا تعالی گویا گرداند توراة وانجیل را پس بگوید که علی راست گفت وشما را فتوی
داد بانچه که در من نازل شده است وبالجمله شک وریب نیست در اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلم ناس بود
بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وکسی این مطلب را انکار نکرده پس ثابت شد که علی علیه السلام اعلم باشد وواجب است
که امام باشد بنص قران افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون که واجب
نموده خدا تعالی درین آیه متابعت نمودن عالم را وسرزنش کرده بر مقدم داشتن نادانرا وعلمای اهل سنت همگی اعتراف
دارند براینکه علی علیه السلام اعلم بود از خلفای ثلثه وغیر ایشان از صحابه چنانکه گذشت پس واجبست مقدم داشتن
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر ایشان وحرام است تقدیم غیر بر او چنانکه اهل سنت کرده اند ومخالف صریح
قران کرده مشایخ ثلثه را بر او مقدم داشتند پس دعوی که این شریفه متضمن آنست بر این جماعت وارد است ودر این
باب علتی ندارند مگر اینکه میگویند که عمر وابو عبیده وسالم مولای حذیفه وبشیر بن سعد ابوبکر را بیعت کردند
واز این جماعت بعنوان گذشت سبحان الله چگونه فعل عمر را بر قول خدا تعالی ترجیح میتوان داد وخلیفه ثانی ایشان
علتی بیمعنی تر از این نیافت وچنانکه ابن ابی الحدید که از اعیان علمای ایشانست در شرح نهج البلاغه گفته است که ابن

ابناری در امالی خود روایت کرده است اینکه علی علیه السلام در مجلس عمر بود زمانیکه برخواست از مجلس بیرون
رفت کسی از اهل مجلس او را بکبر یاد کرد ونسبت داد او را بعجب کردن وخود پسند نمودن وقال لعمر حق لمثله ان
یتیه والله لولا سیفه لما قام عمود الاسلام وهو بعد اقضی الامة وذو سابقتها وذو شرفها پس عمر گفت سزاوار
است مثل او را که فخر نماید قسم بخدا که هر گاه شمشیر او نبود هر اینه از اسلام اثری نبود واز این گذشته او اعلم
این امت است وشرافت وسابقت او از همه امت بیشتر است فقال له ذلک القائل فما منعکم عنه پس همان شخص او را
گفت پس شما را چه مانع شد از اینکه او را مقدم دارید قال کرهناه علی حداثة السن وحبه بنی عبد المطلب عمر
گفت ناخوش داشتیم او را از اینکه خلیفه شود بجهت کمی سن او ودوست داشتن او اولاد عبد المطلب را ومعلوم است
که عاقل بامثال این سخن فریب نمیخورد واز قول خدا ورسول عدول نمیکند زیرا که اگر کمی سن مانع از امامت باشد
باید مانع از نبوت هم باشد بطریق اولی وحال آنکه حضرت عیسی ویحیی در بچگی خدا تعالی ایشان را بنبوت عطا فرمود
چنانچه نص صریح قرانست واگر محبت اولاد عبد المطلب مانع از امامت او باشد باید رسول خدا صلی الله علیه
وآله پیغمبر نباشد زیرا که محبت ایشان باولاد عبد المطلب زیاده از محبت علی بود بر ایشان **دلیل چهارم**
آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام اشجع ناس بود باتفاق دوست ودشمن وهمه کس باو اقرار دارند وبا شمشیر او ثابت
شد قواعد اسلام ومحکم شد ارکان ایمان وهرگز پشت بدشمن نکرد واز معرکه فرار نکرد چنانکه دیگران گریختند
ومواقف وبراهین بر این معنی شاهد است ودر فراش رسول خدا صلی الله علیه وآله خوابید حال آنکه مشرکان مکه اتفاق
نموده بودند بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله وچنان گمان داشتند آنکس که در فراش است واسبابها واسلحه
اطراف او را گرفته انتظار صبح داشتند که او را بکشند وعلی علیه السلام با کمال تمکین ووقار بدون تشویش انجا خوابید
ودر وقت صبح خواستند او را بکشند پس برخواست بسوی ایشان وچونکه او را شناختند متفرق شده مراجعت نمودند
ودر غزوه بدر که اول غزوات رسول خدا صلی الله علیه وآله بود وعلی علیه السلام بیست وهفت ساله بود سی وشش
نفر از شجاعان مشهور لشکر قریش بتنهائی کشت ودر دیگران نیز شریک بود ودر غزوه احد همه مردم فرار نمودند
مگر علی بن ابیطالب علیه السلام بتنهائی وقلیلی بعد از فرار مراجعت نمودند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله
آمدند یکی عاصم بن ثابت بود ویکی ابودجانه ودیگری سهل بن حنیف وعثمان بعد از سه روز آمد ورسول خدا

صلی الله علیه و آله بعثمان فرمود دزان درفتی و ملائکه تعجب نمودند از ثبات علی علیه السلام و جبرئیل در میان زمین
واسمان میگفت لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی و اکثر مشرکان را در این غزوه کشت و فتح بر دست او شد
و نقل شده است از قیس بن سعد از پدرش که گفت شنیدم که علی علیه السلام میفرمود که روز احد شانزده زخم بمن رسید
در چهار ضربت از ان بر زمین افتادم مردی خوشروی و خوشبوی امد بر زمین و بازوهای مرا گرفت و بر خیزانید مرا بعد
ان گفت حمله کن بر ایشان و قتال نما در طاعت خدا و رسول او و ایشان از تو راضی هستند و علی علیه السلام
فرمود امدم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و این کیفیت را با ایشان خبر دادم فرمودند یا علی نشناختی انمرد را عرض
کردم او شباهت بدحیه کلبی داشت فرمودند یا علی خدا تعالی چشم ترا روشن کند انمرد جبرئیل علیه السلام بود و در غزوه
خندق قریش با سر کردگی ابوسفیان و کنانه و اهل تهامه با ده هزار نفر امدند و همچنین غطفان با تابعان خود و از
اهل نجد امده اطراف مسلمانان را گرفتند چنانکه خدا تعالی در قران فرموده اذ جاؤکم من فوقکم و من اسفل
منکم یعنی امدند بر سر شما از طرف فوق شما و از طرف پایین شما و انها که از طرف بالای وادی امدند بنو قریظه
و بنو نظیر و غطفان بودند که از طرف مشرق امده بودند و انها که از طرف اسفل امدند که طرف مغرب و سمت
مکه باشد ابوسفیان با قریش و تابعان ایشان بودند و قریش با ده هزار نفر در مابین جرف و غابه منزل نمودند
و غطفان با تابعان خود از اهل نجد در طرف احد منزل گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسلمانان که
همگی سه هزار نفر بودند بیرون امده خندق را حایل قرار داده و ما بین خود و لشکر کفار و یهود که بنو نظیر باشند
اتفاق نمودند با قریش و بیست و سه شب هر دو لشکر نشسته محاربه نشد مگر با تیر پس چند سواره از قریش
که عمرو بن عبد ود و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطاب و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد العزی سوار شده
بکنار خندق امدند و جای تنگی از خندق پیدا کرده داخل شدند بر مسلمانان و عمرو مبارز خواست و تکرار نمود
طلب مبارز ترا او در هر دفعه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر خواسته جواب داده و میگفت انا له یا رسول الله
من هم و مبارزت او و انحضرت میفرمود بنشین این عمرو است و در نوبت سیم امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگرچه
عمرو باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اذن داد در دفعه چهارم پس علی علیه السلام رجز خوانان عمرو را
مقابله نمود عمرو گفت تو کیستی فرمود من علی بن ابیطالبم عمرو گفت ای پسر برادر یکی از اعمام تو که اسن از تو باشد

بیاید

بیاید من خوش ندارم که خون ترا بریزم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود والله من دوست دارم که خون ترا بریزم
پس عمرو در غضب شده از اسب خود فرود امده قتال نمودند پس امیر المؤمنین علی علیه السلام او را کشت و همچنین
پسر او را کشت و عکرمه با رفقای خود فرار کردند و لشکر کفار منهزم گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
قتل علی لعمرو بن عبد ود افضل من عبادة الثقلین و منقولست در تفسیر ثوری از عبد الله بن مسعود که قال و کان
یقرا و کفی الله المؤمنین القتال بعلی ابن مسعود گفته است که این ایه چنین خوانده میشد که خدا تعالی بسبب علی علیه
السلام کفایت کرد از مومنان قتال را و نوفل ابن عبد العزی در خندق افتاد و بروایت ابن اسحق علی علیه السلام او را کشت
و مشرکان ده هزار درهم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند که جسد او را بدهد فرمودند ثمن مردگان را
نمیخوریم و در غزوه بنی نظیر امیر المؤمنین علی علیه السلام ده نفر از ایشان را کشت و باقی منهزم شدند و در غزوه ذات
السلاسل بعد از انکه ابوبکر و عمر خایب گشتند امیر المؤمنین علی علیه السلام فتح نمود و جماعت را کشته و اسیر نموده
دست بسته بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله اورد و خدا عز و جل سوره و العادیات در شان انحضرت نازل
فرمود و این غزوه را ذات السلاسل بجهت ان گویند که همه اساری را بهم بسته در یک بند مثل زنجیر و از بنی المصطلق
مالک و پسر او را کشت و بسیاری را اسیر کرد و از جمله اسیران جویریه دختر حارث بن ابی ضرار بود پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را برای خود بر داشت و همان روز پدر او امد و گفت یا رسول الله دختر من کریمه است اسیر کرده
نمیشود انحضرت امر فرمودند او را که دختر ترا مخیر گرداند دختر گفت اخترت الله و رسوله خدا و رسول او را اختیار
کردم و در غزوه خیبر فتح بر دست امیر المؤمنین علی علیه السلام بود بعد از انکه ابوبکر و عمر فرار نمودند و پیغمبر صلی
الله علیه و آله را بدلالت و خواری بر گردانیدند چنانکه ابن ابی الحدید در اشعار خود ذکر نموده و شیخان را در این باب
بسیار مذمت نموده است و امیر المؤمنین علی علیه السلام علم را بر داشته متوجه مرحب گشت و با لشکر فرار نمودند در قلعه
متحصن شدند و باب قلعه را محکم بستند و انرا به بیست نفر و یا چهل نفر و یا چهار نفر و یا هفتاد نفر بنا بر اختلاف
روایات میبستند باز مینمودند پس او را کنده و بر خندق جسر نموده مسلمانان داخل شدند و غنیمت بسیار بدست
اوردند و قال علیه السلام ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة بل بقوة ربانیة و فتح مکه بسبب او شد و در غزوه حنین
رسول خدا صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمانان متوجه کفار شدند و ابوبکر ایشان را چشم زد

لن نغلب الیوم من کثرة امروز با این کثرت مغلوب نمیشویم پس مسلمانان شکست خوردند همگی منهزم شدند و نماند با رسول
خدا صلی الله علیه و آله مگر نه نفر از بنی هاشم و ایمن ابن ام ایمن و امیر المؤمنین علی علیه السلام در پیش روی رسول خدا
شمشیر میزد و چهل نفر را از مشرکان کشت و فتح با این جماعت که سی هزار نفر بودند کرده شد پس ثابت شد اینکه علی علیه السلام
از همه شجاع تر باشد پس افضل از همه است پس امام است مخفی نماند که رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانست که از
ابوبکر و عمر کاری پیش نمیرود چنانکه مشاهده شده بود که مکرر از معارک فرار نموده بودند و با وجود این در بسیاری
از معارک اول ایشان را سر کرده نموده مقدم میداشت و بعد از فرار نمودن ایشان علی علیه السلام را میفرستاد این بود
که بر مردم معلوم شود پستی مرتبه ایشان و زیادتی مرتبه امیر المؤمنین علیه السلام تا اینکه بر مسلمانان امر مشتبه
نشود لکن با وجود این بسیاری از اهل سنت ترجیح داده‌اند و ابوبکر و عمر را بر علی علیه السلام تفضیل داده‌اند و بلکه
عثمان را نیز بر او ترجیح داده‌اند نمیدانم با افضلیت بود چگونه تفضیل میدهند این نیست مگر بغض و مکابره

دلیل پنجم آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام اخبار مینمود بغیب پیش از کون و چنانکه اخبار نمود که
طلحه و زبیر اراده بصره دارند نه عمره زمانیکه انها از انحضرت استیذان کردند که بمکه روند عمره بعمل آورند
فرمود لا والله ما یریدان العمرة و انما یریدان البصرة نه والله اراده عمره ندارند بلکه اراده بصره دارند و چنانکه
فرموده بود چنان شد و اخبار نمود بقتل ذی الثدیه چنان شد و در قضیه نهروان اخبار نمود که خوارج از نهر عبور
نکرده‌اند و اینکه مقتل ایشان اینطرف نهر است بعد از آنکه چند نفر خبر آوردند که خوارج از نهر عبور کردند و چنان
شد که فرموده بود و اخبار نمود بقتل خود و بر قاتل خود چنان شد و اخبار نمود که معویه دستها و پاهای
جویریه را خواهد قطع نمود و او را بدار میکشد چنان شد و اخبار فرمود که میثم تمار را در در خانه عمرو بن حریث
بدار خواهند کشید و آن نخله که او را بر او آویختند به میثم نشان داد و چنان شد که فرموده بود و اخبار نمود
که دستها و پاها و زبان رشید هجری را خواهند برید و بردار میکشند پس چنان شد و اخبار فرمود که حجاج بن یوسف
ملعون کمیل بن زیاد را میکشد پس چنان شد و اخبار فرمود که حجاج قنبر را ذبح مینماید چنان شد و
اخبار نمود بقتل پسرش حسین علیه السلام در کربلا و چنان شد و اخبار نمود بسلطنت بنی عباس و ابتداء دولت
ایشان از خراسان است چنان شد که ابو سلیم مروزی آمده سفاح را بیعت نموده و دولت ایشان استقرار یافت

و اخبا

و اخبار فرمود بزوال ملک بنی عباس بدست ترک که مسلط میشود بر ایشان پادشاهی از ترک چنان شد که هلاکو
خان از ترکستان آمده دولت بنی عباس را از ایشان گرفت و قتل بسیار در بغداد شد چنانکه انحضرت خبر داده بود
اخبار فرمود بر اینکه معویه بر کوفه مسلط میشود چنان شد و اخبار نمود بخروج صاحب زنج چنان شد و اخبار بغیب نمودن
انحضرت بسیار است و از دلیل امامت است چنانکه دلیل نبوت است **دلیل ششم** آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام
مستجاب الدعوة بود باقرار دوست و دشمن چنانکه دعا کرد بر بسر بن ارطاة که خدا تعالی عقل او را سلب نماید پس
دیوانه شد و دعا نمود بر عیزار که کور شود چنان شد و دعا نمود بر انس بن مالک زمانیکه کتمان شهادت کرد اینکه
مبتلی بنا خوشی برص شود چنان شد و دعا نمود بر زید بن ارقم بر اینکه کور شود چنان شد چنانکه در ضمن حدیث غدیر خم
گذشت و استجابت دعا علامت امامت است چنانکه علامت نبوت است **دلیل هفتم** آنکه زمانیکه امیر المؤمنین
علی علیه السلام متوجه صفین شدند در بین راه اصحاب او را عطش شدید عارض شد پس انحضرت راه را کج نمودند
تا اینکه بدیری رسیدند و صاحب دیر را آواز کرده از او آب خواستند صاحب دیر گفت میان من و آب زیاده از دو فرسخ است
هر ماهی انقدر آب می آورم که بر قناعت و تقتیر اکتفا کنید و الا از عطش تلف میشوم پس امیر المؤمنین علیه السلام
آمد بمکانی در نزدیکی دیر و امر فرمود آنرا بکنند پس سنگ بزرگی پیدا شد خلق عاجز ماندند از برداشتن و راندن
او پس انحضرت آن سنگ را بتنهائی قلع نمود آب بیرون آمد و راهب دیر پایین آمده و گفت با انحضرت تو پادشاه مقرب
هستی و یا نبی مرسل فرمود هیچ کدام نیستم و لکن من وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله ام و راهب بر دست
انحضرت مسلمان شد و نظم نموده است این قصه را سید حمیری در قصیده مذهبه خود و ابن ابی الحدید نیز در قصائد
خود اشاره بان کرده است و گفته است والمشرع الحوض المدعدع حیث لا وادٍ یفیض و لا قلیب یترع دلالت این قصه
بر امامت انحضرت واضح است **دلیل هشتم** آنکه عام و خاص ذکر نموده‌اند بدون اینکه اختلافی در آن کنند که آفتاب
دو بار بعد از غروب برای امیر المؤمنین علی بن ابیطالب برگشت یکبار در زمان حیات وقتیکه جبرئیل علیه السلام نازل
شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت وحی تکیه بر ران امیر المؤمنین علی علیه السلام نمود و سر بر نداشت
تا اینکه آفتاب غروب کرد و علی علیه السلام نماز عصر را با ایماء و اشاره خواند پس زمانیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله از وحی فارغ شده افاقه برای ایشان حاصل شد علی علیه السلام را فرمود دعا بکن خدا تعالی را و سوال نما از او

که آفتاب برای تو بر گردانند تا آنکه نماز عصر را ایشان ادا بجا آورند بدرستیکه خدای تعالی اجابت میکند بجهة
اطاعت تو خدا و رسول او را پس امیر المؤمنین علی علیه السلام دعا نمود و آفتاب برگشت تا بحد وقت عصر رسید
پس امیر المؤمنین علیه السلام نماز عصر را ادا نموده خواند بعد از آن آفتاب غروب کرد پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله بنا بر روایت اسماء بنت عمیس امر نمود حسان بن ثابت را که در این باب شعر گوید پس حسان گفت شعر لا یقبل
التوبة من تائب الا بحب ابن ابیطالب اخی رسول الله بل صهره والصهر لا یعدل بالصاحب یا
قوم من مثل علی وقد ردت علیه الشمس من غائب یعنی توبه بدون محبت علی علیه السلام قبول نمیشود علی
علیه السلام که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او است و صحابه را با داماد برابر نمیتوان کرد ای
قوم کیست مثل علی که آفتاب برای او برگشت بعد از آنکه غائب شده بود و بار دیگر بعد از وفات رسول خدا صلی
الله علیه و آله در عراق بعد از مراجعت از نهروان وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام خواست که از بابل از فرات عبور
نماید پس اکثر صحابه مشغول شدند بگذرانیدن بار و بنه و احمال و اثقال و عبور دادن دواب و چهارپایان و امیر
المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه نماز عصر را خواندند و باقی صحابه فارغ نشده آفتاب غروب کرد و نماز اکثر
ایشان فوت شد پس در این باب سخن گفتند و آنحضرت کلام ایشان را شنید دعا نمود و از خدای تعالی درخواست کرد که
آفتاب برای او برگرداند تا آنکه همه صحابه نماز عصر را در وقت خود با جماعت بخوانند پس خدای تعالی او را اجابت
فرموده آفتاب را برگردانید برای او تا حد وقت نماز عصر و صحابه نماز را در وقت با اجتماع خواندند و بعد از فراغ ایشان
از نماز آفتاب غروب کرد و این قصه را سید حمیری نظم نموده است پس گفته است شعر ردت علیه الشمس لما فاته
وقت الصلوة وقد دنت المغرب حتی تبلج نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب و علیه قد ردت ببابل
مرة الاخری وما ردت لخلق معرب الا لیوشع اوله من بعدها ولردها تأویل امر معجب حاصل مضمون
ابیات آنست که وقت نماز او فوت شد و آفتاب بعد از غروبش برای او برگشت و نوبت دیگر نیز در بابل آفتاب
برای او برگشت و این نشده بود برای کسی پیش از او مگر برای یوشع بن نون وصی حضرت موسی و در برگشتن آفتاب اشارت
بامر عجیبی است و ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است در این باب میگوید شعر امام هدی بالقرص آثر
فاقتضی له القرص رد القرص ابیض ازهرا یعنی امامیکه خود گرسنه ماند و یک قرص نان خود را به سائل داد

یعنی

یعنی در نان خوش حسنین و آن باعث شد بر اینکه قرص آفتاب برای او برگشت و در دیگر جا فضیلت ذکر شده گفته است شعر
یا من له ردت ذکاء و لم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع یعنی آفتاب برای او برگشت و قبل از او برای کسی مثل او نشده
بود مگر برای یوشع بن نون و این نامی شاعر غیر از او گفته است در این باب بالجمله این قصه را کسی انکار نکرده است
و از دلالت واضح دارد بر امامت آنحضرت زیراکه آن دلالت میکند بر عظمت قدر و رفعت منزلت ایشان در نزد
خدای تعالی و کسی تا او نبود این رتبه برای او نمیتواند بکند پس او افضل از جمیع خلق است بعد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله پس او امام است و ایضا این کار اعجاز است نمیشود مگر برای پیغمبران و اوصیای ایشان که خدای تعالی مثل او را بر دست
ایشان جاری میسازد برای حقیقت ایشان و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پیغمبر نیست پس باید وصی پیغمبر
و امام امت باشد تا اینکه صحیح باشد جاری شدن چنان امری که معجزه است بر دست او چنانکه بر دست یوشع بن نون
که وصی موسی بود جاری شد که خدای تعالی او را بعد از موسی پیغمبر مبعوث گردانید امر نمود او را که با جباران ارض
مقدسه قتال نماید پس یوشع حسب امر الهی بسوی ایشان جماعت رفت و با ایشان قتال نمود در روز جمعه تا اینکه شب
شد پس یوشع دعا نمود تا اینکه آفتاب برگشت و نیم ساعت بر روز اضافه شد و جباران گریختند و حضرت
یوشع صلی الله علیه بیست سال بود و وفات نمود و ایضا این قصه متضمن استجابت دعای امیر المؤمنین است و آن دلیل
امامت است چنانکه دلیل نبوت است والحاصل این دلیل انکار نسبت بامامت علی علیه السلام و ممکن نیست
که تاویلی در او شود و منقول است از جویریه ابن مسهر که گفت چنانکه از قتال اهل نهروان مراجعت نمودیم گذشتیم
بر بابل و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بدرستیکه این زمینی است عذاب شده دو بار او را عذاب شده است
و هلاک شده است در او صد هزار و دو بیست نفر و نماز نمیکند در او نه پیغمبر و نه وصی پیغمبر پس هر کس از شما خواهد
نماز عصر را بکند جویریه گفته است پس گفتم والله لا قلدنه اللیلة دینی و امانتی قسم بخدا هر آینه امشب تقلید
او را میکنم و دینم را و امانتم را باو وامیگذارم جویریه گفته پس رفتیم تا اینکه آفتاب غایب شد و ستاره کان ظاهر
شدند و وقت نماز عشا داخل شد پس زمانیکه از زمین بابل بیرون رفتیم آنحضرت از قاطر فرود آمده فرمود یا جویریه
برای نماز عصر اذان بگو جویریه میگوید گفتم مادرت بعزای تو بنشیند ای جویریه روز رفته است و این شب است
و اذان گفتم برای نماز عصر پس آفتاب برگشت تا اینکه عود نمود بجای خود که در وقت عصر آنجا میشود و امیر المؤمنین

علیه

علیه السلام نماز نخواند بعد از آن فرمود برای نماز مغرب اذان بگو ای جویریه پس اذان گفتم و دیدم که آفتاب مثل
اسب خوب برگشت بعد از آن نماز مغرب را خواند و فرمود اذان عشا را بگو ثم قلت وصی محمد ورب الکعبة ثلث
مرات لقد ضل وهلک وکفر من خالفک بعد از آن گفتم قسم به پروردگار کعبه این وصی محمد است سه بار این گفتم
و بتحقیق گمراه شد و هلاک شد و کافر شد آنکس که مخالفت ترا کرد مؤلف میگوید این حدیث جای گفتگو نگذاشته
است دلیل نهم آنکه جمهور اهل سنت روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمانیکه بیرون آمد بسوی
بنی مصطلق از راه کناره کرد و شب شد پس در نزدیکی وادی وعر منزل نمود و در آخر شب جبرئیل علیه السلام نازل شد
و آنحضرت را خبر داد که طایفه از کفار جن در این وادی استیطان نموده‌اند و اراده کرده‌اند که با شما کید نمودند و ایقاع
شر نمایند با اصحاب شما پس آنحضرت علی علیه السلام را خواند و او را تعویذ نمود و امر نمود او را که بآن وادی رفته
با آن طایفه قتال نماید پس علی علیه السلام رفته و ایشان را کشت و این قصه نیز اعجاز است و دلالت بر امامت آنحضرت
میکند دلیل دهم آنکه ابو اسحق ثعلبی و ابن مغازلی و مجاهد و دیگران نقل کرده‌اند از ابن عباس و انس
بن مالک که گفت نشسته بودیم در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد پس امر فرمود که علی علیه السلام را آواز
نمایم پس او را آواز کردم بعد از آن مرا امر نمود که بخوانم ابوبکر و عمر و جمیع صحابه را پس همگی را خواندم چنانکه فرموده
بود و برای آنحضرت بساطی هدیه آورده بودند امر فرمود آن بساط را پهن کردم پس امر نمود علی علیه السلام را بر بساط
نشیند پس علی علیه السلام بر بساط نشست و امر نمود ابوبکر و عمر و عثمان و مرا پس نشستیم بر بساط با علی علیه السلام
و استقرار یافتیم و رسول خدا صلی الله علیه وآله رو بعلی علیه السلام کرده فرمود یا ابا الحسن قل یا ریح الصبا
احملینی یا علی بگو ای باد صبا مرا بردار والله خلیفتی علیک وهو حسبی ونعم الوکیل انس گفت امیر المؤمنین علی
علیه السلام گفت بنحویکه پیغمبر صلی الله علیه وآله او را امر فرموده بود فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا ما کان الا
هنیئة حتی صرنا فی الهواء پس قسم بآنکسیکه محمد را براستی به پیغمبری مبعوث گردانیده است نشد مگر زمان کمی تا اینکه
گردیدیم در هوا بعد از آن گفت ای باد صبا ما را بگذار پس ما بر زمین آمدیم و علی علیه السلام رو بما کرده و گفت ای جماعت
خلق آیا میدانید در کجا شما و برکه وارد شده‌اید گفتیم نه نمیدانیم و علی علیه السلام فرمود انتم عند اصحاب الکهف
والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا شما در نزد اصحاب کهف و رقیم میباشید آنکسانیکه خدا تعالی فرموده کانوا

من آیاتنا عجبا بوده‌اند انها از آیات ما عجب فمن احب ان یسلم علی القوم فلیقم پس هر آنکس که میخواهد سلام کند
باصحاب کهف پس برخیزد فاول من قام ابوبکر فسلم علی القوم فلم یردوا الجواب علیه پس اول کسیکه برخواست
ابوبکر بود سلام داد بر آن قوم و ایشان جواب سلام او را باو رد نکردند بعد از آن عمر برخواست و سلام داد بر ایشان
و آنها جواب بر او رد نکردند پس آن جماعت یکی یکی سلام دادند و بر هیچیک رد جواب نکردند تا اینکه برخواست علی
علیه السلام و ندا کرد و گفت السلام علیکم ایها الفتیة فتیة اهل الکهف والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا یعنی
امیر المؤمنین علی علیه السلام باین نحو سلام داد بر ایشان فقالوا وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته ایها الامام
واخا سید الانام محمد صلی الله علیه وآله پس اصحاب کهف گفتند بر تو باشد سلام و رحمت و برکات خدا تعالی ای امام و برادر سید
انام پس آن جماعت وقتیکه شنیدند کلام اصحاب کهف را با علی علیه السلام گفتند یا ابا الحسن بحق ابن عمک محمد صلی الله علیه وآله
اسئل القوم ما بالهم سلمنا علیهم فلم یردوا علینا السلام یا علی سوال نما از ایشان که از چه سبب جواب سلام
ما را ندادند فقال ایتها الفتیة ما بالکم لا تردوا السلام علی اصحاب رسول الله علی علیه السلام گفت از چه
سبب جواب سلام اصحاب رسول خدا را رد نکردید قالوا یا ابا الحسن قد امرنا ان لا نسلم الا علی نبی او وصی نبی
وانت خیر الوصیین وابن عم خیر النبیین وانت ابو الائمة المهدیین وزوج فاطمة سیدة نساء العالمین
من الاولین والآخرین وقائد الغر المحجلین الی جنات النعیم گفتند یا علی ما مأموریم که سلام ندهیم مگر بر
نبی و یا وصی نبی و تو بهترین اوصیائی و پسر عم بهترین پیغمبران و تو پدر ائمه هدی و شوهر فاطمه زهرا و وقتیکه
اصحاب کهف کلام خود را تمام نمودند امر نمود ما را که بر بساط نشینیم بعد از آن فرمود یا ریح الصبا احملینی
ای باد صبا حمل کن ما را پس دیدیم که ما در هوا هستیم انقدر زمانی که خدا خواسته بود بعد از آن فرمود یا ریح
ضعینی ای باد صبا ما را بر زمین گذار پس ما بر زمین آمدیم و علی علیه السلام پای خود را بر زمین فرو کرد چشمه
آب ظاهر شد فقال معاشر الناس توضؤوا للصلوة فانکم تدرکون صلوة العصر مع النبی فرمود جماعت خلق
وضو بگیرید برای نماز بدرستیکه شما نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله در خواهید یافت انس گفت
ما وضو گرفتیم بعد از آن ما را امر نمود که بر بساط نشینیم چون بر بساط نشستیم بعد از آن فرمود یا ریح الصبا
احملینی ای باد صبا بردار ما را پس ما را برداشت بر هوا بعد از آن گفت یا ریح الصبا ضعینی ای باد صبا ما را

بر زمین گذارد پس دیدیم که ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و آنجناب نماز دیگر گفت خوانده
بود و ما ملحق شده نماز را با ایشان خواندیم و آنچه که از نماز فوت شده بود آن را نیز خواندیم و سلام دادیم بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنجناب رو بما کرده فرمود یا انس تحدثنی ام احدثك ای انس تو برای من بگوی و یا من
برای تو بگویم فقلت الحدیث منك احسن گفتم حدیث از تو احسن است فحدثنی حتی کانه معنا پس فرمود برای من آنچه
ما را اتفاق افتاده بود اینکه گویا با ما بوده است ثعلبی در آخر خبر بساط ذکر نموده است فصاروا الی رقدتهم الی آخر الزمان
عند خروج القائم المهدی علیه السلام فیسلم علیهم فیحییهم الله تعالی له ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون الی یوم
القیمة پس اصحاب کهف بخواب رفتند تا آخر زمان در وقت خروج قائم مهدی علیه السلام و آنحضرت بر ایشان سلام
میدهد و خدای تعالی ایشان را برای آنحضرت زنده میکند بعد از آن بر میگردند بخواب خود که شان بر نمیخیزند تا روز
قیامت و در آخر حدیث مجاهد از ابن عباس مذکور است که علی بن ابیطالب علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان
سلام میرسانند بر شما و میگویند که ما مامور شده ایم که جواب ندهیم هیچ خواننده را مگر برای پیغمبر و یا وصی
پیغمبر فقال رسول الله ابشر یا علی فو الذی بعثنی بالحق نبیا لقد فضلك الله و اکرمك علی جمیع الامة پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بشارت باد ترا قسم بانکس که مرا مبعوث نمود بنبوت براستی هر آینه خدای
تعالی ترا تفضیل داده و گرامی داشته است بر جمیع امت این حدیث از جهات عدیده دلالت بر امامت آنحضرت میکند
چنانکه بر منصف مخفی نیست **دلیل یازدهم** آنکه روایت کرده است موفق بن احمد اخطب خوارزمی و ابرهیم بن محمد
جوینی و دیگران باسانید خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود یا ابا الحسن کلم الشمس فانها تکلمك
یا علی با آفتاب تکلم نما بدرستی که آن با تو تکلم میکند قال علی السلام علیك ایها العبد المطیع لله تعالی علی علیه السلام
باین نحو سلام داد بر آفتاب فقالت الشمس و علیك السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قالت
باین نحو جواب داد و گفت یا علی انت و شیعتك فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت و اول
من یحیی محمد ثم انت و اول من یکسی محمد ثم انت یا علی تو و شیعیان تو در بهشت یا علی اول کسیکه زمین برای او منشق
میگردد محمد است بعد از آن توئی و اول کسیکه زنده میشود محمد است بعد از آن توئی و اول کسیکه پوشیده میشود محمد است بعد از
آن توئی فسجد علی لله تعالی و عیناه تذرفان بالدموع فانکب علیه النبی فقال یا اخی و حبیبی ارفع راسك

فقد

فقد باهی الله بك اهل سبع سموات پس علی علیه السلام سجده نمود برای خدای تعالی و اشک از چشمانش میریخت
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را بر روی او انداخته فرمود ای برادر من و حبیب من بردار سر
خود را بتحقیق مباهات کرد خدای تعالی بتو بر اهل هفت آسمان و این حدیث دلالت میکند بر عظمت قدر و منزلت
علی علیه السلام در نزد خدای تعالی و چنانکه اعجاز دلیل نبوت است و همچنان دلیل امامت است و حال آنکه
این حدیث نص صریح است در امامت زیرا که او افضل بودن ایشان از جمیع امت منقولست از ابن شهر آشوب رحمة
الله علیه از سالم بن ابی جعده گفت حاضر شدم در بصره بمجلس انس بن مالک و او حدیث میگفت پس مردی از آن قوم برخواست
گفت ای مصاحب رسول خدا و این چه علامت است که در تو می بینم بدرستیکه خبر داده است بمن پدرم از رسول خدا
که آنحضرت فرمود که خدای تعالی هیچ مؤمنی را ابتلا نمیکند بنا خوشی برص و جذام را و میگویند که در این وقت انس
بن مالک سر بزیر انداخت و از چشمانش اشک میریخت بعد از آن سر بر داشت و گفت دعا بنده صالح علی بن ابیطالب
در من کارگر در آمد گفته است پس در این وقت خلق از دور او برخواستند و قصد او را کردند یعنی از او سؤال نمایند و گفتند
ای انس برای ما نقل نما که سبب چه بود که علی بر تو نفرین کرد انس گفت بگذرید از این گفتند او را چاره نیست
برای تو مگر اینکه اخبار نمائی ما را باو گفت بر جای خود بنشینید و بشنوید از من حدیثی را از علی علیه السلام که او سبب بود
آن بلا اینکه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بساطی از پشم هدیه آوردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرستاد از پی ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف زهری و ایشان را نزد او و
در نزد او بود پس عموی او علی بن ابیطالب علیه السلام بمن فرمود یا انس بنشین تا اینکه خبر دهی بمن با آنچه که از ایشان واقع
میشود بعد از آن فرمود یا علی بگو ای باد مرا بردار پس علی علیه السلام گفت یا ریح احملینا ای باد ما را بردار پس ما را
بر هوا بر داشت فقال سیروا علی برکة الله قال فسرنا ما شاء الله گفت بروید بر برکت خدای تعالی پس رفتیم آنقدر
که خدای تعالی خواسته بود بعد از آن گفت یا ریح ضعینا فوضعتنا ای باد ما را بر زمین بگذار پس ما را بر زمین
گذاشت فرمود یاد میدانید شما بجائیکه گفتیم خدا و رسول او و علی علیه السلام را تا راست فرمود این جماعت اصحاب
کهف و رقیم اند آنکسانیکه خدای تعالی در حق آنها گفته است کانوا من آیاتنا عجبا برخیزید ای اصحاب رسول خدا
با ما تا اینکه سلام کنیم بر ایشان پس ابو بکر و عمر برخواستند و گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم کسی

انها را جواب نداد و طلحه و زبیر برخواستند و گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم احدی انها را جواب نداد
و انس گفته است برخواستم من و عبد الرحمن بن عوف و گفتیم من انس خادم رسول خدا ام السلام علیکم یا اصحاب
الکهف و الرقیم احدی متحمل جواب من نشد انس گفته است در این وقت امام برخواست و گفت السلام علیکم یا اصحاب
الکهف و الرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا وصی رسول الله پس
علی علیه السلام گفت ای اصحاب کهف چرا جواب صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نکردید فقالوا یا خلیفة
رسول الله انا فتیة آمنوا بربهم و زادهم الله هدی گفتند ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله ما جوانانی هستیم
که ایمان آورده اند به پروردگار خود و خدای تعالی هدایت ایشان را زیاد کرده اند و لیس معنا اذن ان نرد السلام
الا علی نبی او وصی نبی و ما را اذن نیست که جواب رد نماییم بر کسی مگر بر پیغمبر و یا وصی پیغمبر و تو وصی خاتم انبیایی و
سید اوصیایی بعد از آن علی علیه السلام فرمود آیا شنیدید شما ای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند شنیدیم
یا امیر المؤمنین فرمود پس در جای خود بنشینید انس گفته است پس ما در جای خود در بساط نشستیم بعد از آن علی علیه السلام
امر نمود که باد ما را بر داشت و رفتیم انقدر که خدای تعالی خواسته بود تا آنکه آفتاب غروب نمود بعد از آن امر نمود که باد
ما را بر زمین گذاشت زمینی بود مثل زعفران و نبود در او گیاهی و نه انسانی و آبی نداشت پس گفتیم او را یا امیر المؤمنین
وقت نماز است و آب نداریم که وضو بگیریم و آنحضرت برخواست و آمد بموضعی از آن زمین و پای خود را در زمین زد
چشمه آب شیرین پیدا شد فرمود بردارید آنچه را که میخواستید اگر شما طلب میکردید هر آینه جبرئیل آب را از بهشت
برای ما میآورد پس وضو گرفته و نماز خواندیم و علی علیه السلام مشغول نماز خواندن شد تا اینکه شب نصف شد بعد از آن
فرمود هر کس در جای خود در بساط بنشیند خواهید درک نمود نماز را و یا بعضی از نماز را با رسول خدا صلی الله علیه
و آله بعد از آن امر نمود باد ما را بر هوا برداشت و رفتیم انقدر که خدای تعالی خواسته بود پس دیدیم که در مسجد رسول
خداییم و آنجناب یک رکعت از نماز صبح خوانده بود و ما نیز نماز خواندیم بعد از آن آنحضرت ملتفت ما شد بمن فرمود
یا انس ماجرا را تو برای من نقل میکنی و یا من نقل کنم عرض نمودم بلکه از زبان شما شیرین تر است یا رسول الله پس
آنجناب قصه را از اول تا باخر نقل نمود گویا اینکه با ما بوده است فرمود یا انس شهادت بده برای پسر عم من با فضیلتی
را که از تو شهادت طلبید بر آن عرض کردم شهادت میدهم یا رسول الله انس گفت پس زمانیکه ابو بکر متصدی

خلافت

خلافت شد علی علیه السلام بنزد من آمد و من در نزد ابو بکر حاضر بودم و خلق در دور او بودند پس بمن گفت یا انس
آیا شهادت نمیدهی تو بفضیلت بساط و آن روز که چشمه آب پیدا شد گفتم یا علی پیر شده ام و فراموش کرده ام
پس در آنوقت گفت یا انس اگر تو آنرا از جهة مداهنه کتمان نمودی بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
ترا وصیت کرده بود بر آن خدای تعالی بزند ترا به پیسی در روی تو و آتشی در اندرون تو و کوری در چشم تو
پس هنوز از جای خود برنخواسته بودم تا اینکه ناخوشی برص بر من عارض شد و کور شدم و من الان قادر بر روزه
گرفتن نیستم چه در ماه رمضان و چه در غیر آن بجهة اینکه خوراک در شکم من نمیماند و میگویند انس بر این حال
بود تا مردن و شنیده میگویند بعد از آنکه انس مبتلا باین بلیه گردید قسم یاد نمود که هرگز کتمان نکند فضیلتی
از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و منقبتی از مناقب او را مؤلف میگوید جمعی که با نفرین آنحضرت مبتلا گشتند
مثل خالد بن یزید البجلی و غیر او نیز قسم خوردند که مناقب آنحضرت را کتمان نکنند بعد از آن خوابی بصره و موفق
بن احمد که از اکابر علمای اهل سنت است روایت میکنند باسناد خود از حماد بن سلمه از ثابت از انس که گفت دیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله را در خواب فرمود یا انس چه وا دار نمود ترا که ادای شهادت ننمایی بر آنچه که شنیده بودی
از من در حق علی بن ابیطالب تا اینکه عقوبت ترا ادراک نمود و لولا استغفار علی لک ما شممت رائحة الجنة ابدا
اگر طلب مغفرت نمودن علی برای تو نمیبود هر آینه بوی بهشت را ابدا نمی شنیدی و لکن ابشر فی بقیة عمرک ان اولیاء علی
و ذریته و محبیهم السابقون الاولون الی الجنة ابدا و لکن بشارت باشد ترا در بقیه عمر تو اینکه اولیای
علی و ذریه او و دوستداران ایشان اول سبقت کننده گانند همیشه بسوی بهشت و هم جیران اولیاء الله و انبیا
همسایگان اولیای خدای تعالی اند و اولیای خدای تعالی حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و اما علی فهو الصدیق
الاکبر لا یخشی یوم القیمة من احبه اما علی پس او است صدیق اکبر نمیترسد در روز قیامت آنکس که او را دوست
دارد **دلیل دوازدهم** آنکه روایت نموده است ابن مغازلی شافعی باسناد خود از انس بن مالک که رسول خدا
صلی الله علیه و آله بابو بکر و عمر فرمود امضیا الی علی حتی یحدثکما ما کان منه فی لیلته و انا علی اثرکما بروید بسوی
علی علیه السلام تا اینکه بگوید برای شما آنچه را که امشب از او واقع شده است و من در عقب شما میآیم فمضیا و مضیت
معهما فاستأذن ابو بکر و عمر علی علی فخرج الیهما فقال یا ابا بکر حدث شیء قال لا و ما حدث الا خیرا قال

لی النبی و لعمر ایضا امضیا الی علی فحدثه بما کان منه فی لیلته پس ابوبکر و عمر رفتند و من هم با ایشان
رفتم و استیذان نمودند پس علی علیه السلام بیرون آمد فرمود یا ابابکر آیا چیزی حادث شده است گفت نه چیزی
حادث نشده است مگر خیر و رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن و عمر فرمود بنزد علی علیه السلام بروید تا اینکه گذارش
خود در امشب برای شما بگوید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و فرمود یا علی حدثهما ما کان منک فی اللیل
یا علی نقل بکن برای ایشان آنچه را که از تو واقع شده است در امشب فقال استحیی یا رسول الله گفت خجالت میکشم یا رسول
الله فقال حدثهما ان الله لا یستحیی من الحق فرمود بگو برای ایشان بدرستی که خدای تعالی از حق خجالت نمیکشد فقال
علی علیه السلام اردت الماء للطهارة و اصبحت و خفت ان تفوتنی الصلوة فوجهت الحسن فی طریق و الحسین
فی طریق فی طلب الماء فابطئا علی فاحزننی ذلک پس علی علیه السلام گفت آب خواستم برای غسل و صبح شد
و ترسیدم که نمازم فوت شود پس فرستادم حسن را بطرفی و حسین را بطرف دیگر در طلب آب دیر نمودند ایشان
پس این امر محزونم کرد فرأیت السقف قد انشق و نزل علی منه سطل مغطی بمندیل فلما صار فی الارض نحیت
المندیل عنه فاذا فیه ماء فتطهرت للصلوة و اغتسلت و صلیت ثم ارتفع السطل و المندیل و التأم
السقف فقال النبی صلعم اما السطل فمن الجنة و اما الماء فمن نهر الکوثر و اما المندیل فمن استبرق الجنة
فمن مثلک یا علی فی لیلتک و جبرئیل یخدمک پس دیدم که سقف شکافته شد فرود آمد برمن از او سطلی
پوشیده شده بدستمالی وقتیکه بر زمین قرار گرفت دستمال را برداشتم از روی سطل و دیدم در او آب بود پس غسل
کرده و نماز خواندم بعد از آن سطل و مندیل مرتفع گشته و سقف بهم آمد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود آن سطل از بهشت بود و آب از نهر کوثر دستمال از استبرق و کیست که مثل تو باشد یا علی در امشب
و حال آنکه جبرئیل ترا خدمت میکند و موفق بن احمد روایت میکند باسناد خود از انس بن مالک گفت که رسول
خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را خوانده و در رکوع رکعت اول طول داد حتی اینکه ما گمان نمودیم که آنحضرت
سهو کرده و یا غفلت نموده بعد از آن سر برداشت و فرمود سمع الله لمن حمده بعد از آن نماز خود را بطور اختصار
خوانده و سلام داد بعد از آن روی مبارک خود را بما کرده و گویا آن ماه شب چهارده بود در میان ستارگان و
بزانو در آمد و قامت خود را بلند نمود تا اینکه مسجد پر شد از نور روی ایشان بعد از آن نظر انداخت بصف

اول صحابه را یکی یکی جویا شده بعد از آن نظر انداخت بصف دویم و بعد از آن بصف سیم صحابه را یکی
یکی جویا میشد و چون صفوف بسیار بود و ملاحظه نمودن آنها بر آنجناب دشوار شد فرمود ما لی لا اری ابن
عمی علی بن ابیطالب یا بن عمی چه باعث شده است که من نمی بینم پسر عموی خود علی بن ابیطالب را و ندا کرد ای پسر عمو
فاجابه علی کرم الله وجهه من آخر الصفوف و هو یقول لبیک لبیک یا رسول الله پس علی علیه السلام
از آخر صفوف جواب داد که لبیک یا رسول الله پس رسول الله صلی الله علیه و آله بصوت بلند فرمود یا علی ادن
منی یا علی نزد من بیا انس گفت پس علی علیه السلام صفوف را پاره آمد و مهاجر و انصار گردنهای خود را کشیده
بودند بسوی او که ببینند که چه واقع است حتی دنا المصطفی من المرتضی تا اینکه مرتضی نزدیک شد بمصطفی
فقال له النبی صلی الله علیه و آله ما الذی خلفک عن الصف الاول و پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود چه چیز
مانع شد ترا از اینکه در صف اول باشی قال کنت علی غیر طهور فاتیت منزل فاطمه فنادیت یا حسن و یا حسین
و یا فضه فلم یجبنی احد گفت من وضو نداشتم آمدم بمنزل فاطمه و آواز نمودم حسن و حسین و فضه را کسی جواب
مرا نداد فاذا بهاتف یهتف بی من ورائی و هو ینادی یا ابا الحسن یا ابن عم النبی التفت پس هاتفی از پشت سر
من ندا نمود مرا که ای پسر عم پیغمبر ای علی التفات نما فالتفت فاذا انا بسطل من ذهب فیه ماء و علیه مندیل
التفات نمودم دیدم که سطلی از طلا و در او آب است و دستمالی در روی او کشیده است فاخذت المندیل و وضعته علی
منکبی الایمن دستمال را برداشتم و گذاشتم آنرا بر دوش راست خود و اومأت الی الماء فاذا الماء یفیض علی کفی
فتطهرت و اسبغت الوضوء و لقد وجدته فی لین الزبد و طعم الشهد و رایحة المسک ثم التفت فلا ادری من
وضع السطل و المندیل و لا ادری من اخذه پس از آن آب وضو گرفتم و بتحقیق یافتم او را در نرمی روغن و مزه شهد
و بوی مشک بعد از آن ملتفت شدم و ندانستم که سطل و مندیل را که آورد و ندانستم که برد فتبسم رسول الله فی
وجهه و ضمه الی صدره و قبل ما بین عینیه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی او تبسم نمود و او را بسینه
خود چسبانید و ما بین دو چشمان او را بوسید ثم قال یا ابا الحسن الا ابشرک ان السطل من الجنة و الماء و
المندیل من الفردوس الاعلی و الذی هیأک للصلوة جبرئیل و الذی مندلک میکائیل بعد از آن فرمود یا علی
آیا شاد نکنم ترا ببشارتی که سطل از بهشت و آب و مندیل از فردوس اعلی و آنکس که مهیا نمود ترا برای نماز جبرئیل بود

وانکه دستمال را لبد و نیز اخت کنانید میکائیل بود والذی نفس محمد بیده ما زال اسرافیل قابضا بیده
علی رکبتی حتی الحقت معه الصلوة قسم بانکس که نفس محمد بدست اوست که اسرافیل گرفته بود با دست خود
دو زانوی مرا یعنی در رکوع تا انکه ملحق شدم بجماعت و دیگران از اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند و اهل
در نقل نمودن چنین احادیث متهم نمیشوند که را امری است که بر اینکه غیر پیغمبر وصی پیغمبر و امام امت نمیشود پس علی
علیه السلم وصی پیغمبر آخر الزمان و امام امت است دلیل نهم انکه منقولست از طریق اهل
سنت از ابن عباس که گفت روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و در نزد ایشان بود علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام جبرئیل علیه السلم نازل شد و سیبی با او بود و او را اهدا برسول خدا صلی الله علیه و آله
داد و انجناب آن سیب را تحیه نمود بعلی بن ابیطالب داد قبول نموده و بوسید او را و بر گردانید برسول خدا
صلی الله علیه و آله و انجناب او را تحیه نمود بحسن علیه السلم و او قبول نموده و بوسید او را بر گردانید برسول
خدا و انحضرت او را تحیه نمود بحسین علیه السلم و او قبول نموده و او را بوسید و بر گردانید برسول خدا صلی
الله علیه و آله و ان بزرگوار او را تحیه نمود بفاطمه و او قبول نموده و او را بوسیده رد نمود برسول خدا صلی
الله علیه و آله و ان بزرگوار دوباره او را تحیه نمود بعلی بن ابیطالب علیه السلم و او قبول نموده و بوسید
خواست بر گرداند با نحضرت سیب از دست او افتاد و دو نصف شد و نوری از او ساطع گردید تا اینکه رسید بعنان
آسمان پس دیدیم در آن سیب دو سطر در او نوشته بسم الله الرحمن الرحیم تحیة من الله تعالی الی محمد المصطفی
و علی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن والحسین سبطی رسول الله امان لمحبیهم یوم القیمة من النار این تحیه
است از جانب خدای تعالی بسوی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن و حسین دو سبط رسول خدا
امان است بر محبان ایشان در روز قیامت از آتش دلیل چهاردهم انکه منقولست از ابن شیرویه دیلمی
در کتاب فردوس و خطیب خوارزمی از ابن عباس که گفت زمانیکه علی بن ابیطالب علیه السلم کشت عمرو بن عبدود
عامری را و داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتیکه از شمشیر او خون میچکید پس وقتیکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله او را دید گفت اللهم اعط علیا فضیلة لم تعطها احدا قبله ولا تعطها احدا بعده خداوندا
علی را فضیلتی عطا فرما که نداده باشی او را بکسی قبل از او و عطا نفرمائی او را بکسی بعد از او پس جبرئیل

نازل شده

نازل شده و ترنجی از ترنجهای بهشت با او بود و انحضرت را گفت که خدای عز و جل ترا سلام میخواند و
میفرماید که این را تحیه کن بعلی بن ابیطالب پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بعلی داد و در دست او پاره
شد بدو پاره پس دیدند در او پارچه حریر سبز نوشته شده بود در او با خط سبز تحفة من الطالب الغالب
الی علی بن ابیطالب یعنی تحفه ایست از طالب غالب بسوی علی بن ابیطالب دلیل یازدهم انکه روایت کرده
موفق بن احمد باسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود زمانیکه مرا باسمان بردند جبرئیل
علیه السلم دست مرا گرفت و مرا نشانید بر بساطی از بساطهای جنت و یکعدد به بمن داد پس من او را در دست
میگردانیدم پس پاره شد حوریه از او بیرون امد که بهتر از او من ندیده بودم فقالت السلام علیک
یا محمد پس گفت سلام بر تو باد یا محمد گفتم تو کیستی قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلثة
اصناف اسفلی مسک و وسطی کافور و اعلای من عنبر و عجنی من ماء الحیوان ثم قال لی الجبار کونی
فکنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی بن ابیطالب گفت من راضیه مرضیه هستم خداوند جبار مرا خلق
نموده است از مشک و عنبر و کافور و اب حیات برای برادر تو و پسر عموی تو علی بن ابیطالب و این حدیث منقولست
ایضا از زمخشری در کتاب ربیع الابرار دلیل دوازدهم انکه منقولست از طریق اهل سنت از عبدالله بن
عمر از علی ابن ابیطالب که گفت تا انکه در مدینه امدیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن فرمود بر خیز یا ابا
الحسن تا اینکه نظر نمائیم بر انار رحمت خدای تعالی عرض کردم یا رسول الله طعام درست نکنم که با ما باشد فرمود
مادر همراه کسی هستیم که او کریم است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خواست و من در خدمت او تا اینکه
امدیم بسوی وادی عقیق به بلندی رسیدیم هنوز درست ننشسته بودیم ابر سفیدی بر ما سایه انداخت و او را
بوی مثل کافور و اذفر بود و در آن وقت طبقی حاضر شد در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و انار
بود چون انحضرت اناری برداشت من نیز اناری برداشتم و اکتفا بهمین نمودیم امیر المؤمنین علیه السلم فرمود در دل
مرا افتاد زوجه من و پسرانم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود گویا میبینم ترا یا علی و تو میخواهی از انار برای
پسرانت و زوجه ات و سه بردار پس سه عدد انار برداشتم و طبق برداشته شد و زمانیکه بمدینه مراجعت نمودیم
ابو بکر بما برخورد و گفت یا رسول الله کجا تشریف داشتید فرمود که بوادی عقیق بودیم و نظر مینمودیم باثمار

رحمت

رحمت خدای تعالی ابوبکر گفت پس چرا بمن معلوم نکردید که طعامی برای شما بیاورم و انحضرت فرمود
وانکس که در مهمانی او بودیم او کریمتر از همه است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نظر کرد ابوبکر بسنگینی
آستین من و انار در او بود پس خجالت کشیدم و آستین خود را بسوی او دراز نمودم تا اینکه اناری از او بردارد
پس دید در آستین من چیزی نیست تکان داد آستین را تا اینکه ابوبکر به بیند پس از همدیگر جدا شدیم و من
تعجب میکردم از این تا اینکه رسیدیم بدر خانه فاطمه علیها السلام دیدم آستین من سنگین است و انار در او است
و انار را بفاطمه دادم و نزدیک بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و انجناب بمن نظر نموده تبسم کرده فرمود
که گویا آمده این قصه را برای من نقل نمائی یا علی وقتیکه خواستی بابوبکر انار دهی جبرئیل او را برداشت و وقتیکه
بدر خانه خود رسیدی باز او را در آستین تو گذاشت یا علی ان فاکهة الجنة لا یاکل منها فی الدنیا الا
النبیون و الاوصیاء و اولادهم یا علی بدرستی که میوه بهشت را در دنیا نمیخورند مگر پیغمبران و اوصیا و اولاد
ایشان **دلیل هفدهم** انکه منقولست از طریق اهل سنت از قنبر که گفت امیر المؤمنین علیه السلام در کنار فرات
بود و پیراهن خود را کنده و داخل فرات شد پس موجی آمد پیراهن را برد و امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد پیراهن را
ندید و از انجهت مغموم شد پس هاتفی گفت یا ابا الحسن انظر عن یمینک و خذ ما تری یا علی
بطرف راست خود نظر نما و بردار انچه را که می بینی فاذا بمندیل عن یمینه و فیه قمیص مطوی پس دید از طرف
راست خود دستمالی و در او پیراهنی است تا شده فاخذه لیلبسه فسقطت من جیبه رقعة فیها مکتوب بسم الله
الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابیطالب هذا قمیص هرون بن عمران کذلک و اورثناها
قوما اخرین پس برداشت پیراهن را که بپوشد از جیب او رقعه افتاد نوشته بود در او بسم الله الرحمن الرحیم این هدیه است
از جانب خداوند عزیز حکیم بسوی علی بن ابیطالب و این دلالت میکند بر عظمت قدر و رفعت منزلت و علو
درجه علی بن ابیطالب علیه السلام در نزد خدای تعالی و این از چند راه دلالت بر امامت انجناب میکند زیرا که
اینکارها برای کسیکه پیغمبر و یا وصی پیغمبر نباشد نمیشود چنانچه تصریح نمود باو رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حدیث انار و فرمود که میوه بهشت را غیر از انبیا و اوصیای انبیا و اولاد ایشان کسی نمیخورد و بالجمله دلالت
این احادیث بر امامت انحضرت واضح است و منکر آن معاند است **دلیل هجدهم** انکه منقولست از طریق

اهل سنت

اهل سنت از محمد بن عمرو واقدی که از معارف اهل سنت است گفته است که هرون الرشید در روز عرفه برای علما نشست
پس روز نشست و شافعی بنزد او حاضر شد و چون هاشمی بود در پهلوی هرون نشست و حاضر شد محمد بن حسن
و ابو یوسف و در پیش روی او نشستند و مجلس پر شد با اهلش و هفتاد نفر از اهل علم در مجلس بودند و هر یکی از ایشان
صلاحیت آن را داشت که امام یک طرفی باشد واقدی گفته است که من در آخر همه خلق آمدم پس رشید گفت برای چه
تاخیر کردی گفتم شغلی داشتم مرا مانع شد از آمدن پس مرا نزدیک خواند تا اینکه در پیش روی خود نشانید و مردم خلق
خوض نمودند در هر فنی از علم و هرون الرشید بشافعی گفت ای پسر عم چه قدر حدیث در فضایل علی بن ابیطالب
روایت میکنی گفت چهار صد حدیث و اکثر از ان هرون باو گفت نترس و بگو گفت بپانصد میرسد و از او زیادتر بعد
ان بمحمد بن حسن گفت تو چه قدر روایت میکنی ای کوفی از فضایل او گفت هزار حدیث و اکثر از ان پس رو کرد بابو یوسف
و گفت ای کوفی تو چه قدر روایت میکنی از فضایل او مرا خبر ده و نترس گفت یا امیر المؤمنین اگر خوف نباشد هر اینه
روایات ما در فضایل او اکثر از انست که احصا توان کرد گفت از چه چیز میترسی گفت از تو و عمال و یاران تو هرون گفت
تو در امانی تکلم نما و بمن خبر بده که چه قدر فضیلت در حق او روایت میکنی ابو یوسف گفت پانزده هزار حدیث مسند
و پانزده هزار حدیث مرسل واقدی گفته است پس رو بمن کرد و گفت تو چه میدانی در این خصوص گفتم مثل گفتار ابو یوسف
رشید گفت لکن من یک فضیلت برای او میدانم و او را با چشم خود دیده و با گوش خود شنیده ام اجل از همه ان
فضایل است که شما روایت میکنید و بدرستی که من هر اینه تائب هستم بسوی خدای تعالی از انچه که واقع شده است از من
در حق اولاد ابوطالب و نسل ایشان پس ما همگی گفتیم که خدای تعالی موفق نموده است امیر المؤمنین را و او را اصلاح
نموده است اگر مصلحت بدانی اخبار نما ما را بانچه که در نزد تو است گفت میگویم که والی دمشق نمودم عامل خود یوسف
بن حجاج را و او را امر نمودم که در میان رعیت بعدالت رفتار نماید و انصاف و مروت را در حکم منظور دارد
پس او رفتار کرد چنانکه او را امر کرده بودم و نوشتند که خطیب دمشق هر روز علی را سب و شتم مینماید و نقص
برای او ذکر میکند و او را احضار نمودم و از او این مقوله را سوال نمودم اقرار کرد گفتم چه چیز ترا وا داشته
بر این گفت بجهة اینکه او کشته است آباء مرا و زن و بچه را اسیر کرده است بجهة این حقد در قلب من است و
بر دار نیستم از انچه که میگویم پس او را زنجیر کرده حبس نمودم هرون گفت او را امر نمودم که او را با همان حالت

بنزد

بنزد من فرستاد نمایند و زمانیکه بحضور من آورده در پیش روی من نگاه داشتند با و درشتی کرده گفتم توئی که علی بن
ابیطالب را دشنام میکنی گفت نعم گفتم وای بر تو علی کشت آنکس را که کشت و اسیر کرد آنکس را که اسیر کرد بامر خدای
تعالی و بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود گفت من دست بردار نیستم از آنچه که میگویم و نفس من راضی
نمیشود مگر باو پس امر نمودم او را بعقابین کشیده در حضور من در اینجا صد تازیانه باو زدند بسیار داد و فریاد
نمود و بجای خود بول نمود امر نمودم او را از عقابین باز کرده باین اوطاق داخل نمودند و اشاره نمود بدست خود
باوطاقیکه در ایوان بود و امر نمودم که در اوطاق را قفل زدند پس روز گذشت و شب شد و من از اینجای خود
برنخواستم تا اینکه نماز عشا را خواندم بعد از آن بخواب نرفتم فکر میکردم که او را بچه نوع بکشم و بچه چیز عذاب
نمایم یکبار چنین و یکبار چنان میگویم که بکنم و این فکر استمرار یافت تا اینکه در آخر شب خواب بر من غلبه کرد پس
ناگهان در آسمان باز گشته و مفتوح شد پس در اینوقت پیغمبر فرود آمد پنج حله پوشیده بود و بعد از آن علی فرود
آمده و او چهار حله پوشیده بود و بعد از آن حسن آمد و او سه حله پوشیده بود و بعد از آن حسین آمد و او
دو حله پوشیده بود و بعد از آن جبرئیل نازل شد و او یک حله پوشیده بود و او از بهترین خلق بود در نهایت
وصف و کاسه آبی با او بود از صافترین آبها و بهترین آنها پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسه آب را گرفت و ندا نمود
با صوت بلند خود یا شیعة محمد و آله الشیعة محمد و شیعة اولاده فاجابوه من حاشیتی و غلمانی و اهل الدار
اربعون نفسا اعرفهم کلهم و کان فی داری اکثر من خمسة آلاف انسان پس جواب دادند او را از خواص و غلامان
و اهل دار من چهل نفر که همه ایشانرا میشناسم و بود در خانه من اکثر از پنجهزار انسان پس ایشانرا آب داد و برگردانید
بعد از آن فرمود کجا است آن دمشقی پس آن در باز شده دمشقی را آوردند بنزد ایشان وقتیکه علی او را دید گرفت
او را و گفت یا رسول الله این مرا ظلم میکند و شتم مینماید بدون اینکه سببی و جهتی باعث آن باشد فرمود یا علی
دست بردار از او بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود توئی که علی بن ابیطالب را دشنام
مینمائی گفت نعم قال اللهم امسخه و امحقه و انتقم منه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خدایا او را مسخ نما
و محو نما او را و انتقام بکش از او فتحول وانا اراه کلبا ورد الی البیت کما کان پس او برگشت و دیدم او را که سگ شد
و برگردانیدند او را بآن اوطاق چنانکه بود پس صعود نمود بآسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام

وعلی

وعلی علیه السلام و کسانیکه با ایشان بودند پس ترسان از خواب بیدار شدم و غلام را آواز کردم و امر نمودم
که دمشقی را بنزد من آورد پس بیرون آورد او را و او سگ بود و گفتم با و چگونه دیدی عقوبت پروردگار خود را و
باسرش اشاره نمود مثل کسی که عذر خواهد و امر نمودم او را برگردانیدند و الحال در اوطاق است بعد از آن امر نمود
که او را بیرون آوردند و غلام گوش او را گرفته بود و گوشهای او مثل گوش انسان بود و خودش بصورت سگ بود پس
ایستاد در پیش روی ما و زبان خود را میجائید و لبهای خود را حرکت میداد مثل کسیکه عذر میخواهد و شافعی بهرون
الرشید گفت این مسخ است خاطر جمع نیستم از اینکه عذاب بر او نازل گردد پس امر نمود که او را از نزد ما بیرون برده
بهمان اوطاق برگردانیدند و اتفاق زمانی نگذشت اینکه صیحه شنیدیم پس صاعقه آمد بر بام آن اوطاق و او را
و خانه را سوزانید خاکستر شد و خدای عز و جل تعجیل او را داخل آتش جهنم نمود واقدی میگوید پس برشید گفتم
که این معجزه ایست خدای سبحانه تعالی ترا موعظه نموده است باو پس از خدا بپرهیز در حق اولاد او پس رشید گفت من توبه نمودم
بسوی خدای تعالی از آنچه که از من صادر گردیده بود و خوب توبه کرده ام و در جائیکه علمای اهل سنت و امامان ایشان
مثل شافعی و محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابو یوسف کوفی و محمد بن عمر واقدی که هر یکی صاحب مذهب و مؤسس طریقه
جماعت اند اقرار و اعتراف نمایند باینکه هر یکی بیش از هزار حدیث در فضایل امیر المومنین علی بن ابیطالب نقل میکنند
و روایت کنند این چنین فضیلت و کرامت و معجزه را برای او که با چشم خود دیده و گوش خود شنیده اند و حال آنکه
ایشان در این نقل متهم نیستند پس واجبست که امیر المومنین علی علیه السلام را بر همه کس تفضیل داده و او را مقدم داشته
پیروی او را کنند و کسیکه در حیات و ممات چنان گرامی باشد در نزد خدای تعالی باقرار خصم واجبست که او امام خلق باشد
و تعجب است از اهل سنت و امامان ایشان که چنین معجزه و کرامت را در حق علی علیه السلام نقل میکنند که خود دیده
و شنیده اند و این همه احادیث را در فضایل او ذکر میکنند و اعتراف باو مینمایند و همچنین اقرار میکنند که جماعتی
از صحابه و تابعین و محدثین در حق امیر المومنین علی علیه السلام سخن بد میگفتند و نقصان برای او ذکر میکردند
و معویه با او محاربه کرده و خلق را امر نمود بسب کردن او و این سجیه را در میان بنی امیه و سایرین یادگار گذاشته
قریب هشتاد سال این طریقه در میان ایشان متداول بود حتی اینکه خطیب بصره در وقت خطبه خواندن سب نمودن
علی علیه السلام را فراموش نموده در بین راه بخاطرش رسید در همانجا مسجدی بنا کردند و او را مسجد ذکر نامیدند

بالجمله

با همه اینها میگویند معویه خال المؤمنین است و لعن بر او جایز نیست و بلکه امام واجب الطاعه است و حال آنکه
در ذم او اخبار بسیار وارد شده است و خود نقل میکنند چنانکه ابن ابی الحدید باسناد خود روایت میکند از عبد الله
بن سلمه از علی که گفت امشب رسول خدا را در خواب دیدم و باو شکایت نمودم فرمود این جهنم است نظر نما آنکس را که در
او است پس دیدم معویه و عمرو بن عاص را که پاهای ایشان را با سنگ میشکستند و همچنین لعن یزید و حجاج بن یوسف را
جایز نمیدانند و حال آنکه کفر یزید از کفر ابلیس واضح تر است و افعال و اقوال او بر این مرحله شاهد است و همچنین
سایر بنی امیه و سایر صحابه و تابعین و محدثین را مثل سعد بن ابی وقاص و انس بن مالک انصاری و ابو هریره دوسی
و ابو موسی اشعری و حسن بصری و دیگران را مدح نموده و ثنا گفته و پیروی ایشان میکنند و اینها از سلف
منند و همه احادیث معتبره که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت علی علیه السلام بتواتر نقل
میکنند آنها را دفع مینمایند باعتبار اینکه سلف با آنها عمل نکرده است و حال آنکه خود در حق این اشخاص
ذم بسیار روایت میکنند بر عاقل مخفی و پوشیده نیست که این تناقض محض است و عمل کردن بخواهش نفس است
و عدول نمودن از حق است و در این باب عذری که میاورند این است که اینجماعت چنین اجتهاد کرده اند و بر مجتهد بحث
نیست سبحان الله اجتهاد در مقابل نص و بر خلاف قول خدای تعالی و بر خلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه
و آله چه معنی دارد اینکار و بسیار کسی که اجتهاد کرده اسم مسلمانی را از خود بر میداشتند جان نا خلاص میشد دلیل
نونزدهم آنکه روایت کرده است موفق بن احمد خوارزمی باسناد خود از سلیمان بن مهران اعمش که گفت منصور
فرستاد بسوی من در نصف شب و ترسان از خواب برخواستم و برسول گفتم خبر چیست آیا فهمیدی که در این وقت
مرا برای چه چیز میخواهد گفت نمیدانم پس من متفکر گشتم و نمیدانستم که چکار بکنم و با خود گفتم نفرستاده است
بسوی من در این وقت شب که چشمها خوابیده و ستاره کان غروب نموده مگر اینکه سؤال نماید از من از فضایل علی
علیه السلام پس اگر من او را اخبار نمایم او را بحق امر نماید بقتل من و مرا بدار کشد قسم بخدا از خود مایوس گشتم و وصیت
نامه خود را نوشتم و کفن پوشیده و حنوط نموده و زن و بچه کان خود را وداع نموده بسوی او روانه شدم در حالیکه
که عقل در سر نداشتم و چیزی نمی فهمیدم پس داخل شدم براو و سلام نمودم سلام کردن خایف و اشاره نمود
بسوی من که بنشین و از ترس نه نشستم و جمعی در نزد او بود و یکی از آنجماعت عمرو بن عبید بود و وقتیکه اینجماعت

نزد او دیدم فی الجمله بخود آمدم و عقلم رجوع بمن نمود و دو بار سلام دادم و بعد از آن نشستم و دانستم که
من از او ترسیده ام چیزی بمن نگفت و اول کلمه که با من تکلم نمود این بود که گفت ای پسر مهران نزدیک بیا
پس باو نزدیک شدم آنچه خوف از من شنید گفت ای اعمش راست بگو بمن قصه خود را و الا امر میکنم بدار زدنت
بگو حنوط از تو میشنوم و چرا چنین کردی گفتم یا امیر المؤمنین در این وقت شب فرستاده تو آمد مرا احضار
فرموده بودید و من خوف نمودم گفتم در این وقت نمیخواهد مرا مگر اینکه از من سؤال کند از فضایل علی ابن ابی
طالب علیه السلام و اگر حق را بگویم امر نماید بقتل من و مرا زنده بدار کشد و دو رکعت نماز خواندم و غسل
کردم و کفن پوشیده و حنوط نموده و زن و بچه کان را وداع نموده و وصیت نامه خود را نوشتم و بخدمت تو
آمدم در حالیکه مایوس از حیات خود گشته و امید بعفو تو ام وقتیکه این کلام را شنید و دانست که من راست
گفتم تکیه کرده بود پس راست نشست بعد از آن گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و وقتیکه این را
از او شنیدم که گفت قلب من ساکن شد و ترس از من زایل گشت و دو بار گفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم اسئلک بالله یا سلیمان الا اخبرتنی کم حدیث ترویه فی فضائل علی بن ابیطالب بن عم رسول
الله و صهر النبی ص و زوج حبیبة النبی ص قسم میدهم ترا بخدا ای سلیمان بمن خبر ده که چه قدر حدیث روایت
میکنی در فضایل علی بن ابیطالب پسر عموی رسول خدا و داماد او و شوهر دختر او گفتم کم گفت وای بر تو
چه قدر حدیث حفظ داری گفتم ده هزار حدیث و یا هزار حدیث گفت وای بر تو ای سلیمان بلکه همان ده هزار است
اول گفتی و بعد از آن بزانو نشست در حالیکه فرحناک و مسرور بود گفت ای سلیمان هر اینه دو حدیث برای تو نقل
میکنم در فضایل علی بن ابیطالب پس اگر شنیده باشی آنها را بمن بگو و اگر نشنیده باشی پس بشنو و بفهم و گفت من
از بنی مروان گریزان بودم و برای من هیچ مکانی و مقامی و قراری در بلدی و دیاری نبود و در بلاد میگشتم
و هر بلدی که داخل میشدم مخالطه میکردم با اهل آن با آنچه را که دوست میداشتند تقرب میجستم بر جمیع خلق
بیاد ذکر نمودن فضایل علی بن ابیطالب و آنها مرا طعام میدادند و رخت میدادند و اکرام میکردند تا آنکه از آن بلد بیرون
دیگر روم بمن توشه میدادند تا اینکه وارد بلاد شام شدم در حالیکه عبا کهنه پوشیده بودم که مرا بپوشانید
و در این بین صدای اذان شنیدم و داخل مسجد شدم و دیدم سجاده انداخته اند وضو گرفتم و دو رکعت نماز در

مسجد

مسجد خواندیم پس مرد بنماز ایستاد و نماز ظهر و عصر را با اهل خواند و با خود گفتم وقتیکه شب شود از این
قوم طعامی طلب میکنم که امشب را با او بگذرانم پس تا اینکه شیخ سلام نماز را گفت نشسته و شیخ پیری بود
صاحب وقار و تمکین و سمت ظاهر و در اینوقت دو کودک خوشرو و خوش جمال و منور داخل مسجد شدند و سلام
نمودند و وقتیکه نظر امام مسجد بر ایشان افتاد و گفت مرحبا بشما و بهم نامشما و در پهلوی من جوانی نشسته بود
از او پرسیدم که این دو کودک و این شیخ امام کیستند گفت این شیخ جد این دو بچه است و در این شهر دوستدار
علی بن ابیطالب غیر از این شیخ نیست و از اینکه علی را بسیار دوست دارد این دو بچه را باسم پسران علی بن ابیطالب
علیه السلام نامیده است یکی را حسن و دیگری را حسین نام نهاده است منصور گفت پس شاد و مسرور برخواستم
تا اینکه نزد شیخ آمدم و گفتم یا شیخ میخواهم برای تو حدیث خوبی نقل نمایم خدای تعالی چشم ترا بسبب او روشن
گرداند گفت نقل نما خدا ترا رحمت کند و وقتیکه چشم مرا روشن کردی من نیز چشم ترا روشن گردانم پس گفتم
خبر داد بمن پدرم از پدرش از جدش که گفت روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم فاطمه
دختر آنحضرت آمد و گفت یا ابتاه ان الحسن و الحسین خرجا من عندی انفا و ما ادری این هما و قد طار عقلی و قلق
فوادی و قل صبری و بکت و شهقت حتی علا بکائها ای پدر بدرستیکه حسن و حسین در این نزدیکی از نزد من
بیرون رفتند و نمیدانم که در کجا اند ایشان بتحقیق عقل من پریده و قلب من مضطرب شده و صبر من کم شده است
و گریه کرد و گریه در گلوی او گره شده تا اینکه گریه او بلند شد و وقتیکه آنحضرت فاطمه را در چنین حالت دید
او را ترحم نمود و رقت کرد برای او و فرمود او را یا فاطمه گریه مکن پس قسم بانکس که جان من بدست اوست
آنکسیکه ایشانرا خلق نموده است و مهربانتر است بایشان از تو و رحیمتر است بصغر ایشان از تو گفت بعد از ان
رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان ساعت برخواست و دستهای خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت
اللهم انهما ولدای و قرة عینی و ثمرة فوادی و انت ارحم بهما منی و اعلم بموضعهما یا لطیف بلطفک الخفی
انت عالم الغیب و الشهادة اللهم ان کانا اخذا برا او بحرا فاحفظهما و سلمهما حیث کانا و حیثما توجها
خدایا بدرستیکه ایشان پسران من و روشنی چشم من و میوه قلب من اند و تو مهربانتر بایشان از من و داناتری
بجای ایشان خدایا اگر ایشان در صحرا و یا در دریا باشند پس محافظت نما ایشانرا هر جا باشند بهر سمتی

ایشانرا و سلامت بدار

متوجه

متوجه شده باشند گفت پس هنوز دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام نشده بود جبرئیل نازل
شد از آسمان و با او بود عظیما ملائکه و ایشان آمین میگفتند بر دعای آنحضرت فقال له جبرئیل یا حبیبی یا
محمد لا تحزن و لا تغتم و ابشر فان ولدیک فاضلان فی الدنیا فاضلان فی الاخرة و ابوهما خیر منهما و
هما نائمان فی حظیرة بنی النجار و قد وکل الله عز و جل بهما ملکا یحفظهما فلما قال له جبرئیل هذا الکلام
سری عنه پس جبرئیل باو گفت محزون و مغموم مباش و بشارت باد ترا بدرستیکه پسران تو فاضلند در دنیا و
فاضلند در آخرت و پدر ایشان بهتر از ایشان است و ایشان در حظیره بنی نجار خوابیده اند و خدای تعالی ملکی را بر
ایشان موکل نموده ایشانرا محافظت مینماید پس تا اینکه جبرئیل این کلام را گفت و رفت و بعد از ان رسول خدا
صلی الله علیه و آله و اصحاب برخواستند و او فرحناک و مسرور بود تا اینکه بحظیره بنی نجار آمدند و دیدند
که حسن و حسین دست بگردن همدیگر نموده و خوابیده اند و آن ملکی که موکل بود بر ایشان یک بال را در زیر
ایشان کرده تا اینکه از حرارت زمین نگاه دارد ایشانرا و بال دیگرش را بر روی ایشان کشیده تا از حرارت آفتاب محفوظ
مانند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی ایشان افتاده و یکی یکی ایشانرا میبوسید و دست بر ایشان میمالید
تا اینکه بیدار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را بر دوش خود برداشت و جبرئیل حسین را بر بال راست
خود برداشت تا اینکه از حظیره بیرون آمدند و میگفت والله شما را تشریف میدهم چنانکه تشریف داده است
خدای تعالی شما را در سماوات و جبرئیل علیه السلام متمثل بصورت دحیه کلبی شده و حسنین را برداشته میآوردند
ابوبکر پیش آمده عرض کرد که یکی از این دو طفل را بمن بده تا اینکه تخفیف باشد شما را پس رسول خدا فرمود
فنعم الحاملان نحن و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما پس چه خوب حامل ماییم و چه خوب راکب ایشانند و پدر
ایشان بهتر از ایشان است و ایشانرا بمسجد آورد و بلال را فرمود مردم را اعلام نما که بمسجد جمع شوند و وقتیکه
خلق بمسجد جمع شدند آنحضرت برخواسته خطبه بلیغ ادا نمود و حمد و ثنای الهی را چنانکه لایق او بود بجا آورد
بعد از ان فرمود معاشر المسلمین هل ادلکم علی خیر الناس بعدی جدا و جدة قالوا بلی یا رسول الله جماعت مسلمانان
آیا دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق بعد از من از جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله قال علیکم بالحسن و الحسین
فان جدهما محمد المصطفی و جدتهما خدیجة بنت خویلد سیدة نساء اهل الجنة و هی اول من سارعت الی تصدیق

ما انزل

ما انزل الله علی نبیه ولکن الایمان بالله وبرسوله فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بدرستی که جد
ایشان محمد مصطفی است وجده ایشان خدیجه دختر خویلد است بزرگ زنان اهل بهشت و اول کسی
که ایمان بخدا و رسول او آورده است و تصدیق نمود آنچه را که خدا تعالی بر پیغمبر خود نازل نموده است بعد
از آن فرمود یا معاشر المسلمین هل ادلکم علی خیر الناس ابا و اما قالوا بلی یا رسول الله قال علیکم بالحسن
والحسین فان اباهما علی یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وامهما فاطمة بنت رسول الله وقد
شرفها الله عز وجل فی سمواته وارضه ای جماعت مسلمانان دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت پدر
و مادر گفتند بلی فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بدرستی که پدر ایشان علی است دوست دارد خدا و رسول او را
و دوست دارد او را خدا و رسول و مادر ایشان فاطمه دختر رسول خدا است تشریف داده است او را خدا تعالی
در آسمانها و زمین ثم قال معاشر المسلمین هل ادلکم علی خیر الناس عما وعمة قالوا بلی یا رسول الله قال
علیکم بالحسن والحسین فان عمهما جعفر ذو الجناحین الطیار مع الملئکة فی الجنة وعمتهما ام هانی بنت
ابی طالب بعد از آن فرمود ای مسلمانان دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت عم و عمه گفتند بلی فرمود
بر شما باد بر حسن و حسین بدرستی که عموی ایشان جعفر است که دو بال دارد و با ملئکه پرواز می نماید در بهشت و عمه
ایشان ام هانی دختر ابو طالب است ثم قال یا معاشر المسلمین هل ادلکم علی خیر الناس خالا وخالة قالوا
بلی یا رسول الله قال علیکم بالحسن والحسین فان خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زینب بنت رسول
الله بعد از آن فرمود ای مسلمانان آیا دلالت نمایم شما را بر بهترین خلق از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول
الله فرمود بر شما باد بر حسن و حسین بجهت اینکه خالوی ایشان قاسم پسر رسول خدا است و خاله ایشان
زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است ثم قال اللهم انک تعلم ان الحسن والحسین فی الجنة وجدهما
فی الجنة وجدتهما فی الجنة وابوهما فی الجنة وامهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی الجنة وعمهما فی الجنة
وعمتهما فی الجنة ومن یحبهما فی الجنة ومن یبغضهما فی النار بعد از آن گفت خدایا تو میدانی اینکه حسن و
حسین در بهشت اند وجد ایشان در بهشت است وجده ایشان در بهشت است ومادر ایشان در بهشت است و پدر
ایشان در بهشت است وخالوی ایشان در بهشت است وخاله ایشان در بهشت است وعموی ایشان در بهشت است وعمه ایشان

در بهشت

در بهشت است و آنکس که ایشان را دوست دارد در بهشت است و مبغض ایشان در آتش است گفت وقتیکه این را برای
شیخ گفتم و گفتار مرا فهمید گفت خدا ترا موفق نماید تو کیستی گفتم من از اهل کوفه ام گفت عربی یا
غیر عرب گفتم بلکه از اشراف عربم گفت تو چنین حدیث را برای من نقل میکنی و این عبای کهنه پاره شده را پوشیده
گفتم بلی مرا قصه ایست و دوست ندارم آن را بر کسی ظاهر سازم گفت برای من ظاهر نما بخاطر جمعی پس گفتم من گریخته ام
از بنی مروان بر اینحال که می بینی تا اینکه کسی مرا نشناسد و اگر خود را معلوم نمایم میترسم بر جان خود از کشتن
پس بمن گفت بر تو خوف نیست با بیست دینار نزد من و دو حله بمن خلعت پوشانید و سوار نمود مرا بقاطر خود و دران
ولایت آن روز قیمت قاطر صد دینار بود یعنی صد تومان عصر ما بعد از آن گفت ای جوان نور روشن کردی چشم مرا
خدا روشن کند چشم ترا دلالت نمایم ترا بسوی جوانی که خدا بسبب او چشم ترا روشن نماید گفتم ارشاد نما مرا خدا ترا
رحمت کند پس راهنمائی کرد مرا بدر خانه و من سواره و خلعتها را پوشیده باز خانه آمدم و در زدم و خادم آمد
اذن گرفته داخل خانه شدم دیدم جوانی صبیح منظر و خوشرو و خوش قامت نشسته بر سر بسیاطی انداخته
و وسائد گذاشته پس بر او سلام دادم و با حسن وجه رد سلام نمود و دست مرا گرفته و اکرام نموده در پهلوی
خود نشانید و گفت ای جوان والله میشناسم این خلعت و این قاطر را قسم بخدا که ابو محمد این خلعت را بتو پوشانیده
و ترا سوار قاطر خود نکرده است مگر اینکه تو دوست داری خدا و رسول و ذریه او و جمیع عترت او را پس من
دوست دارم اینکه برای من نقل کنی فضایل علی بن ابی طالب را گفتم بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که گفت
روزی در خدمت رسول خدا نشسته بودیم فاطمه آمد و حسن را بر کتف خود برداشته و او گریه میکند گریه
شدیدی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرمود چه چیز ترا میگریاند یا فاطمه خدا چشم ترا نگریاند گفت
ای پدر جان چگونه گریه نکنم و حال آنکه زنان قریش مرا تعییر و سرزنش میکنند و بمن میگویند که پدرت ترا داده
بمردی فقیر که مالی ندارد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود گریه مکن ای فاطمه فوالله ما انا زوجتک
بل الله عز وجل زوجک من فوق سبع سمواته واشهد علی ذلک جبرئیل ومیکائیل واسرافیل پس قسم بخدا من
تزویج نکردم ترا بلکه خدا تعالی ترا تزویج نمود از بالای هفت آسمان و شاهد گرفت بر او جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل را ثم ان الله عز وجل اطلع علی اهل الارض فاختار من الخلائق علیا فزوجک ایاه واتخذته وصیا

وعلیٌ منّی وانا منه اشجع الناس قلباً واعلم الناس علماً واحلم الناس حلماً واقدم الناس سلماً والحسن
والحسین ابناه سیّدا شباب اهل الجنة من الاولین والآخرین وسمّاهما الله تعالی فی التوریة علی لسان
موسی شبر وشبیر لکرامتهما علی الله تعالی بعد از ان خدای تعالی با اهل ارض نگاه کرد و از میان خلایق علی را اختیار
نمود و ترا با او تزویج کرد و من او را وصی خود گرفتم و علی از منست و من از علی ام و او اشجع ناس و اعلم ناس
و احلم ناس است و از همه بیشتر اسلام آورده است و حسن و حسین پسران او و سید شباب اهل الجنه اند از اولین
و آخرین و خدای تعالی نامیده است ایشان را در توریة بر لسان موسی شبر و شبیر بجهة کرامت ایشان بر خدای
تعالی یا فاطمة لا تبکی فانی اذا دعیت غداً الی رب العالمین فیکون علیٌ معی واذا بعثت غداً فیجیئ علیٌ معی
یا فاطمة لا تبکی فان علیاً وشیعته هم الفائزون غداً یدخلون الجنة ای فاطمه گریه مکن زمانیکه من خوانده
شده ام فردا بسوی پروردگار عالمیان علی با من خواهد بود و زمانیکه مبعوث شدم فردا علی با من میاید ای فاطمه گریه
مکن بدرستیکه علی و شیعیان او ایشانند فائزان فردا داخل بهشت میشوند پس زمانیکه این را با بخوان خورد گفتم
و او گفت قسم میدهم ترا بخدای عز و جل چه کسی تو گفتم من مردی از اهل کوفه ام گفت عرب هستی و یا غیر عرب گفتم
بلکه از اشراف عربم گفت داد بمن سه ثوب و بقچه و ده هزار درهم در کیسه بعد از ان گفت بمن روشن نمودی تو چشم
مرا و خدا چشمان ترا روشن کند بعد از ان گفت مرا بسوی تو حاجتی است فردا صبح بمسجد بنی فلان بیا تا اینکه به بینی
برادر شقی مرا منصور گفت پس قسم بخدا شب بر من بلند شد بحدیکه ترسیدم صبح نشود تا اینکه من از دنیا
مفارقت نمایم گفت وقتیکه صبح شد آمدم بان مسجد که گفته بود برای من و بنماز حاضر شدم و در صف اول
نشستم از جهة زیادتی فضیلت صف اول و در طرف پایم جوانی معمم بود پس رفت که رکوع نماید عمامه از
سرش افتاد پس نظر کردم بسوی او دیدم سر او مثل سر خوک است و روی او مثل روی خوک است قسم بخدا ندانستم
که من در چه حالم و تعقل نمودم در نماز خود و یاد رفت نماز از تعجبی که بر من عارض شد و بجای دهشت نمودم
که ندانستم که چه چیز بگویم در نماز تا اینکه امام تشهد گفته سلام داد و من سلام دادم بعد از ان گفتم
با او چه چیز است اینجا که می بینم در تو بمن گفت شاید تو رفیق برادر من باشی که ترا فرستاده است بسوی من تا اینکه
مرا به بینی گفتم بلی پس دستم را گرفت و برخیزانید مرا و او گریه میکرد گریه شدید بعد از ان گریه در گلو

او کره

او گره شد تا اینکه نزدیک بود که جان بسپارد و بعد از ان مرا بمنزل خود آورد و بمن گفت باین دکان نظر
نما پس نظر نمودم و گفت بدان ای برادر من از ان میگفتم و امامت منکر بودم بر اخلق و لعن مینمودم علی بن ابیطالب
در میان اذان و اقامه هزار مرتبه و در روز جمعه ما بین اذان و اقامه چهار هزار مرتبه او را لعن کردم و از مسجد بیرون
آمده بخانه آمدم و تکیه نمودم بر این موضع که بتو نشان دادم پس خواب مرا برد و خوابیدم و در خواب دیدم که گویا من
بدر بهشت آمدم پس دیدم در او قبه از زمرد سبز و باطلا منقوش و با استبرق و دیبا مفروش و در دور آن قبه
کرسیها از مروارید و زبرجد گذاشته شده است و علی بن ابیطالب در آن قبه تکیه کرده است و جماعتی نشسته اند
و مسرور مشغول صحبت و گفتگو اند بعد از ان ملتفت شدم دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که میاید و از طرف
راست او حسن است و با او کاسه از نقره است و از طرف چپ او حسین است و در دست حسین کاسه است از نور قال النبی
صلی الله علیه و آله للحسین اسقنی فسقاه فشرب پیغمبر صلی الله علیه و آله حسین را فرمود مرا آب بده پس
او را آب داده و بعد از ان فرمود یا حسین اسق الجماعة ای حسین بجماعت آب بده پس آب داد بعلی و بجماعت
و گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین را فرمود اسق هذا المتکی الذی علی الدکان آب بده این تکیه
کننده را که بر دکانست فقال الحسین للنبی ص یا جداه اتأمرنی ان اسقی هذا وهو یلعن والدی علیاً فی
کل یوم الف مرة وقد لعنه فی هذا الیوم وهو یوم الجمعة اربعة الاف مرة حسین گفت یا جدا آیا امر
میکنی که این را آب بدهم و او هر روز هزار مرتبه لعن میکند پدرم علی را و امروز که روز جمعه است چهار هزار بار
لعن کرده است پدرم را فقال النبی ص عند ذلک ما لک تلعن علیاً لعنک الله تلعن علیاً لعنک الله ثلث مرات
وتحک تشتم علیاً وهو منّی وانا منه علیک غضب الله علیک غضب الله علیک غضب الله حتی قالها
ثلثاً ثم تفل فی وجهی ثلثاً وضربنی برجله ثلثاً قال لی غیّر الله ما بک من نعمة وسوّد وجهک وخلقک حتی
تکون عبرة لمن سواک پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینوقت مثل کسی غضبناک فرمود چه رسید ترا
ترا که لعن میکنی علی را و سه بار فرمود خدا ترا لعن کند بعد از ان فرمود وای بر تو شتم مینمائی علی را و حال انکه
او از منست و من از اویم غضب خدا بر تو باد و سه بار او را فرمود و بعد از ان سه بار آب دهن بروی من انداخت
و سه بار با پای خود مرا زد و فرمود مرا خدای تعالی تغییر دهد آن نعمت را که تو داری و روی ترا سیاه گرداند و ترا

بگذرد

بکذارد تا اینکه عبرت باشد برای دیگران گفت بعد از آن از خواب بیدار شد دید که سرش مثل سر خوک گشته و دیگر
من مثل روی خوک است چنانکه میبینی بعد از آن ابو جعفر منصور گفت یا سلیمان هذان الحدیثان کانا فی حفظک
قلت لا یا امیر المؤمنین ای سلیمان این دو حدیث را تو میدانستی گفتم نه فقال هذان من ذخایر الحدیث و
جوهره پس گفت این دو حدیث از ذخایر حدیث و جواهر است ثم قال ویحک یا سلیمان حب علی ایمان و بغضه
نفاق بعد از آن گفت وای بر تو ای سلیمان حب علی ایمان است و بغض او نفاق است فقلت الامان الامان
یا امیر المؤمنین فقال لک الامان یا سلیمان قلت فما تقول فی قاتل الحسین بن علی بن ابی طالب پس گفتم
امان بده مرا گفت بر تو امان است ای سلیمان گفتم چه میگویی در حق کشنده حسین بن علی بن ابی طالب قال
فی النار ابعده الله گفت در آتش است خدا او را دور کند قلت وکذلک من یقتل من ولد رسول الله احدا
فهو فی النار گفتم همچنین است آنکس که بکشد از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی را پس او در آتش است
قال فحرک امیر المؤمنین ابو جعفر راسه طویلا ثم قال ویحک یا سلیمان الملک عقیم ثم قالها ثلث مرات
سلیمان گفت پس ابو جعفر زمانی طویل سر را حرکت داد بعد از آن گفت وای بر تو ای سلیمان ملک عقیم است
سه بار اینکلمه را گفت قال یا سلیمان اخرج فحدث الناس بفضایل علی بن ابی طالب بکل ما شئت ولا
تکتم منه حرفا و گفت ای سلیمان بیرون برو و حدیث بگو در فضایل علی بن ابی طالب بهر آنچه که میخواهی و یک حرف
از او کتمان مکن مؤلف میگوید این حدیث از چند وجه دلالت میکند بر امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام اول آنکه گرامی بودن آنحضرت نزد خدای تعالی بنحوی که لاعن و شاتم و مبغض او را عقوبت نمود
در دنیا قبل از آخرت بعقوبتیکه عبرت شد برای حاضران و ناظران و غایبان و آینده گان تا روز قیامت و رسوا
شد در نزد دوست و دشمن و خورد و بزرگ و خاص و عام تا روز قیام و کسیکه باین نحو گرامی باشد در نزد حق
سبحانه و چنین رتبه را در نزد داشته باشد واجب است متابعت نمودن او و حرام است مخالفت نمودن او و معنای
امامت همین است دویم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و اتخذته وصیا وصی گرفتم او را و این صریح
در امامت امیر المؤمنین است سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تفضیل داد او را بر همه خلق در شجاعت و علم
و حلم و قدم اسلام پس او امام است و الا لازم میاید تفضیل مفضول بر فاضل و آن قبیح است بمقتضای

عقل و نقل از کتاب و سنت چهارم آنکه رسول خدا حصر نمود اهل بهشت را بعلی علیه السلام و شیعه او و چنانکه
فرمود فان علیا و شیعته هم الفائزون غدا یدخلون الجنة و شیعه علی علیه السلام متابعت کننده گان او و
قایل شونده گان بامامت ویند و وقتیکه اهل بهشت منحصر باینها باشند پس امامت و حقیقت دیگران باطل
و اهل جهنم اند پنجم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنان را تفضیل داد بر همه خلق و فرمود ابوهما خیر منهما
پدر ایشان بهتر از ایشانست و علی را تفضیل داد بر ایشان پس علی علیه السلام از همه کس افضل است بنص رسول
الله پس او امام است ششم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
علی خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او او را دوست دارند و خدا و رسول و علی را دوست دارند
و این دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام افضل از همه است پس او امام است هفتم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حق حسنین علیهما السلام فرمود من یحبهما فی الجنة و من یبغضهما فی النار محب ایشان در
بهشت است و مبغض ایشان در آتش است این دلالت میکند بر وجوب محبت ایشان و از لازم دارد که محبت علی علیه
السلام واجب باشد و او مستلزم وجوب طاعت او است و این معنا امامت است هشتم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود علی منی و انا منه علی از من است و من از علی و این دلالت میکند بر افضلیت او از همه کس پس
او امام است نهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود فوالله ما انا زوجتک بل الله عز و جل زوجک
من فوق سبع سموات الخ این دلالت بر افضلیت او میکند زیرا که خدای تعالی مباشر تزویج کسی نشده است
بغیر از او پس او امام است دهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار
من الخلایق علیا فزوجتک ایاه خدای عز و جل از میان خلایق علی را اختیار نمود و تزویج کرد ترا باو و این نص صریح است
در افضل بودن علی علیه السلام پس او امام است یازدهم آنکه منصور که امام اهل سنت است اعتراف نمود که حب
علی علیه السلام ایمان است و بغض او نفاق است و این مضمون در احادیث طرفین وارد است و در میان این دو فرقه
متفق علیه است و وجوب محبت او و مقتضی وجوب تقلیم او است و مقصود از امامت همین است **فصل چهارم**
در اثبات امامت باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و دلیل بر او از چند وجه است **اول** آنکه واجب است که در هر
عصر امام معصومی باشد چنانکه بیان نمودیم و باتفاق امت و اجماع اینها کسی غیر از این یازده نفر که امامیه ایشان را

امام میدانند معصوم نیست پس ایشان امام نمیتوانند دویم انکه ذکر نمودیم که امام باید منصوص از جانب
خدای تعالی باشد و باجماع امت کسی غیر از این دوازده نفر منصوص از جانب خدای تعالی بامامت نیست پس ایشان امام اند
سیم انکه تکلیف در هر زمان ثابت است و محکمات قران جمیع وقایع حادثه را کفایت نمیکند و متشابهات را
بجز خدا و رسول او و راسخان در علم کسی نتواند فهمید پس واجب است وجود امامیکه عالم بجمیع قران باشد و عادل
و معصوم و منصوص از جانب خدا و رسول او باشد تا اینکه خلق در وقایع حادثه باو رجوع نمایند و باقوال او
اعتماد داشته باشند و باتفاق امت چنین امامی که منصوص از جانب خدا و رسول او باشد غیر از دوازده امام که
شیعه بایشان قایلند نیست پس ایشان امام اند چهارم انکه این دوازده نفر هر یکی در زمان خود اعلم از جمیع اهل
ان زمان بوده پس واجب است که ایشان امام باشند بدلیل عقل و نقل زیرا که عقل حکم میکند که ترجیح مرجوح بر راجح
بدون مرجح قبیح است و خدای تعالی در قران فرموده است أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ سرزنش نموده خدای تعالی انکسانرا که دانا را گذاشته متابعت نادان را کنند و در جای دیگر فرموده
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عالم مساوی با جاهل نیست دلیل بر اینکه ایشان اعلم از خلق اند
انکه هیچکس سراغ نداده و نگفته است نه دوست و نه دشمن و نه سنی و نه شیعه که ایشان از کوچکی تا بزرگی در نزد یکی
از علمای امت تحصیل علم کرده و در مسئله رجوع بدیگران نموده باشند غیر از همدیگر بلکه همه رجوع بایشان
کرده و از ایشان علوم را یاد گرفته اند چنانکه ابو حنیفه احد ارکان اربعه اهل سنت و علوم باقی فقهای الجماعت
باو منتهی میشود چنانچه در رساله بیان نمودیم و او شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و همچنین
کسی از دوست و دشمن نقل نکرده اند که ایشان چه در کوچکی و چه در بزرگی در جواب مسئله عاجز مانده باشند بلکه
جمیع علما در نزد ایشان مثل بچه الف با تا خوان بودند چنانکه عبد الله بن عطای مکی گفته است مَا رَأَيْتُ الْعُلَمَاءَ
عِنْدَ أَحَدٍ مِثْلَ مَا رَأَيْتُهُمْ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ كُلَّ عَالِمٍ أَوْ فَاضِلٍ عِنْدَهُ كَالصَّبِيِّ عِنْدَ
الْمُعَلِّمِ یعنی فضلا و علما را در نزد امام محمد باقر علیه السلام دیدم مثل طفل در نزد معلم و معروف و مشهور است
که مامون عباسی علمای اسلام و علمای یهود و نصاری و مجوس را جمع نمود که با حضرت امام رضا علیه السلام
مناظره نموده بلکه بر او غلبه نمایند و همگی مغلوب شدند و اعتراف بعجز خود کردند و یحیی بن اکثم قاضی القضاة

در دست حضرت جواد علیه السلام در حضور مامون مغلوب شد و حال انکه انحضرت طفل بود پس معلوم گردید که ایشان
اعلم از همه خلق اند پس امام اند پنجم انکه باتفاق امت است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده مَنْ مَاتَ وَلَمْ
يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً هر کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مردن او مردن زمان جاهلیت است
یعنی کافر مرده است این حدیث دلالت میکند بر اینکه در هر زمان امامی باید باشد و اینکه واجب است بر خلق که او را
شناخته و امام دانند و امامیکه واجب باشد معرفت او در هر زمان بنص رسول خدا صلی الله علیه و اله نیست
غیر از این دوازده امام که شیعه بامامت ایشان قایلند باتفاق امت پس ایشان امام اند و اگر اهل سنت بگویند که
خلفای بنی عباس و دیگران امام بودند و معرفت بانها کفایت میکند در مصداق حدیث پس دلالت بر تعیین ائمه
اثنی عشر ندارد در جواب میگوییم که خلفای بنی عباس و دیگران منصوص از جانب خدا و رسول نبودند باتفاق این
دو فرقه و دانستیم که واجب است تسلیم که امام باید منصوص از جانب خدا و رسول او باشد چنانکه مذهب امامیه رضوان
الله علیهم و جماعتی از اهل سنت است امامت منحصر میشود بر ائمه اثنی عشر بجهت اینکه دیگران منصوص نیستند باتفاق
امت و این حدیث دلالت واضح دارد بر موجود بودن امام دوازدهم که غایب و مستور است چنانکه امامیه میگویند بجهت
اینکه بمقتضای این حدیث واجب است که در هر زمان امامی باشد و واجب است که او را بامامت بشناسند یعنی او را امام واجب
الطاعه بدانند و در این زمان باتفاق سنی و شیعه امامی بغیر از او نیست پس او امام است و موجود است و الا امام غیر
موجود را شناختن معنی ندارد پس این حدیث نص صریح است در حق بودن مذهب امامیه رضوان الله علیهم و در باطل
بودن مذهب اهل سنت و لهذا امر بر ایشان مشکل شده است بعضی از خلفای عباسیه چنانکه شارح عقاید نسفی گفته است
باعتبار اینکه از این حدیث نتوان گذشت که صحیح و متفق علیه است و بعد از خلفای عباسیه امامی را قایل نیستند و بموجب
این حدیث باید مردن ایشان مردن جاهلیت باشد یعنی کافر مرده باشند همگی عاصی باشند عجب است که این را خود میگویند
و بعد از ان ذکر میکنند که بزرگان گذشته کان ما براهی رفته اند از او عدول نتوان کرد و کدام عاقل راضی میشود
بر اینکه قول رسول خدا صلی الله علیه و اله را ترک نموده متابعت مثل سعد بن ابی وقاص و ابو هریره و انس بن مالک
نماید و بالجمله این حدیث حجت است بر این جماعت در رد و قیامت ششم انکه باتفاق امت است که رسول خدا صلی الله
علیه و اله فرموده إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى

یردا علی الحوض بدرستیکه من در میان شما گذاشتم دو ثقل را اگر متابعت آنها را نمائید بعد از من هرگز
گمراه نمیشوید یکی از آنها کتاب خدا است و دیگری اهلبیت من است و انها ابدا از هم جدا نمیشوند تا اینکه
بر من وارد شوند در کنار حوض کوثر و ثقل متاع مسافر و حشم او را گویند و چون حضرت بجناب نزدیک شده
بود و سفر آخرت در پیش داشت میراث و متاع ایشان قران و اهلبیت بود لهذا در باب آنها وصیت
فرمود و سابق بیان کردیم که اهلبیت عبارتست از علی و فاطمه و اولاد ایشان پس رسول خدا صلی
الله علیه و آله شریک نمود اهلبیت خود را با قران و واجب نمود اطاعت ایشان را و روز قیامت مخالفت ایشان را
ضلالت و گمراهی قرار داد و نیست کسی از اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اطاعت او واجب و مخالفت
او حرام باشد بغیر از این دوازده نفر باتفاق امت پس اطاعت ایشان واجب و مخالفت ایشان حرام است و این معنی
امامت است و منقولست وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود عمر بن خطاب برخواست مثل کسیکه
غضبناک و گفت یا رسول الله این امر برای همه اهلبیت تو است فرمودند بلکه برای امامان و اوصیا از ایشان و این صریح
در مطلب است و چنانکه این حدیث دلالت بر امامت ایشان میکند و همچنین دلالت بر موجود بودن امام در هر زمانی
و طول عمر او میکند باعتبار اینکه اگر موجود نباشد لازم میاید که اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
از قران جدا شده باشند و این خلاف فرمودن ایشان است که فرمود لن یفترقا حتی یردا علی الحوض که ایشان از هم
دیگر جدا نمیشوند تا اینکه بر من وارد شوند در حوض کوثر و در حدیث حذیفة بن اسید غفاری مذکور است
که انحضرت فرمود و الثقل الاصغر عترتی اهلبیتی قد نبانی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یلقیانی
و سالت ربی لهما ذلک فاعطانی لا تسبقوهم فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فهم اعلم
منکم و ثقل اصغر اهلبیت من است بتحقیق خدا تعالی مرا خبر داده است که آنها از هم دیگر جدا نمیشوند تا اینکه مرا
ملاقات نمایند و سوال نمودم برای ایشان همین را از پروردگار خود پس عطا فرمود مرا بر ایشان سبقت نگیرید که
هلاک میشوید و از ایشان جدا نشوید که هلاک میشوید و ایشان را تعلیم نکنید که ایشان اعلم از شما اند
و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المومنین علیه السلام در خطبه خود فرمود خلف فینا رسول الله صلی الله علیه و آله رایة
الحق من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحق دلیلها مکیث الکلام بطی القیام سریع اذا قام

الا ان آل محمد کمثل نجوم السماء اذا خوی نجم طلع نجم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله رایت و علم حق را
در میان ما گذاشت هر آنکس که از او پیش افتاد از دین بیرون رفت و آنکس که تخلف نمود از او باطل گردید و آنکس
که او را گرفت بحق ملحق شد و دلالت کننده آن متمهل در سخن است که آل محمد مثل ستاره کان آسمانند زمانیکه یکی غروب
نمود دیگری طلوع میکند و قال ابن ابی الحدید بعد هذا الکلام اراد بذلک رایة الحق الثقلان المخلفان
بعد رسول الله و هما الکتاب و العترة و یقول علیه السلام من خالفها متقدما لها و متاخرا عنها فقد خرج
عن الحق و من لازمها اصاب الحق ثم قال و دلیلها مکیث الکلام یعنی نفسه المشار الیه من العترة و اعلم الناس
بالکتاب ابن ابی الحدید بعد از آنکه این کلام را ذکر نموده گفته است که آنحضرت اراده نموده است از رایت حق این دو ثقل را
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خلق گذاشت و از کتاب و اهلبیت است و آنحضرت میفرماید آنکس که مخالفت
آنها را کرد از حق بیرون رفت و آنکس که آنها را گرفت بحق رسید و مکیث الکلام خود آنحضرت است که از عترت
و اعلم خلق است بکتاب مولف میگوید همه اینها صریح در امامت ائمه اثنی عشر است خصوص قول آنحضرت که آل
محمد مثل ستاره کانند وقتیکه یکی غروب نمود دیگری طلوع میکند حدیث هفتم آنکه باتفاق امت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهلبیت مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و مثال اهلبیت
من مثال کشتی نوح است هر آنکس که سوار کشتی شد نجات یافت و آنکس که تخلف از او نمود غرق شد این حدیث
واجب بودن اطاعت اهلبیت آنحضرت و بجز دوازده امام که امامیه بامامت ایشان قائلند واجب نیست اطاعت
هیچیک از اهلبیت ایشان پس اطاعت این دوازده نفر واجبست بنص رسول خدا پس ایشان امامند زیرا که امامت
معنائی بجز وجوب طاعت نیست چنانکه مکرر گفتیم و منقولست از محمد بن نجار که از اهل حدیث اهل سنت است که او روایت
کرده است باسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود زمانیکه خدا تعالی اراده نمود که هلاک
نماید قوم نوح را وحی نمود بسوی نوح که کشتی سازد و نوح نمیدانست که چگونه سازد پس جبرئیل نازل شد و هیئت
کشتی را باو نمود و با جبرئیل صندوقی بود و در او بود صد و بیست و چهار هزار مسمار پس همه مسمارها را در کشتی زد تا
اینکه پنج مسمار باقی ماند و دست دراز کرد یکی از آنها را برداشت پس آن مسمار در دست او چنان روشن شد مثل ستاره
در افق آسمان و نوح متحیر شده و گفت یا جبرئیل این چه مسمار است که مثل او را ندیده ام جبرئیل علیه السلام گفت

این باسم بهترین اولین و اخرین است پس خدای تعالی ان ستاره را بر زبان او ورد و گفت بر اسم بهترین انبیا محمد بن
عبد الله ص پس جبرئیل گفت این ستاره را در اول کشتی بر طرف راست او بزن بعد از ان ستاره دیگر را بر داشت پس
ان درخشید و منور شد و نوح گفت این چه ستاره است گفت این ستاره برادر او و پسر عم او علی بن ابیطالب است
و اینرا در اول کشتی بر طرف چپ ان بزن بعد از ان ستاره سیمی را بر داشت پس ان روشن شد درخشید جبرئیل علیه
السلام نوح را گفت این ستاره فاطمه است و انرا بزن در پهلوی ستاره پدرش بعد از ان ستاره چهارم را بر داشت پس
ان درخشید و روشن گشت جبرئیل گفت این ستاره حسن است انرا در پهلوی ستاره پدرش بزن بعد از ان ستاره
پنجم را برداشت پس درخشید و نورانی شد و گفت یا جبرئیل این چه چیز است گفت این ستاره حسین بن علی است که سید
جلیل شهید سید شهدا است و انرا در پهلوی ستاره برادرش بزن بعد از ان رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود
قال الله تعالی وحملناه علی ذات الواح ودسر رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود الواح چوب کشتی است و مائیم
دسر و لولا نا ما سارت السفینة باهلها هر گاه ما نمیشدیم کشتی با اهلش سیر نمیکرد و منقولست که سید
ابن طاوس رحمة الله علیه در کتاب امان الاخطار اسفار این حدیث را از محمد بن نجار روایت نموده و بعد از ان گفته است این
مرد از ثقات اهل سنت و متهم نیست در انچه نقل میکند از فضایل اهلبیت علیهم السلام و علو مقامات ایشان
هشتم انکه نقل کرده است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب حلیة الاولیاء قال رسول الله من سره
ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها الله فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد
بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی فرزقوا علما و فهما فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین
فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود انکس که خوش دارد که حیات و ممات
او مثل حیات و ممات من باشد در جنت عدن ساکن شود پس باید پیروی علی را کند بعد از من و دوست دارد دوست
او را و باید اقتدا نماید بان امامان که بعد از منند بجهة اینکه ایشان عترت منند خلق شده اند از طینت من و داده
شده است بایشان علم و فهم پس ویل باشد تکذیب کننده گان ایشان را در فضایل ایشان از امت من و قطع
کننده گان صله مرا در حق ایشان خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند و همین حدیث را نیز [illegible] کرده است
ابرهیم بن محمد حموینی باسناد خود از عکرمه از ابن عباس این نص صریح است در اینکه واجبست پیروی کردن

با مامانی که از اولاد او اند و ائمه که منصوص باشند بنص رسول خدا صلی الله علیه و اله از اولاد او بجز این
یازده نفر نیست باتفاق امت پس ائمه که انحضرت فرموده از اولاد خود این یازده نفرند که مطلب ما ثابت همین است
و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است از ابو عثمان جاحظ از ابو عبیده از جعفر بن محمد از ابای او صلوات الله
علیهم از علی علیه السلام زمانیکه او را بیعت کردند در مدینه و خطبه خواند و در خطبه فرمود الا ان ابرار عترتی
و اطائب ارومتی احلم الناس صغارا و اعلم الناس کبارا و انا اهل بیت من علم الله علمنا و بحکم الله حکمنا و من
قول صادق سمعنا فان تتبعوا اثارنا تهتدوا ببصائرنا و ان لم تفعلوا یهلککم الله بایدینا معنا
رایة الحق من تبعها لحق ومن تاخر عنها غرق الا و بنا یدرک کل مومن و بنا تخلع ربقة الذل من اعناقکم
و بنا فتح الله لا بکم و بنا یختم الله لا بکم قال ابن ابی الحدید و بنا یختم الله لا بکم اشارة الی المهدی الذی
یظهر فی اخر الزمان ابرار عترت من حلیم ترین خلقند در کوچکی و دانا ترین خلقند در بزرگی و ما خانواده هستیم
علم ما از علم خدا است و حکم ما از حکم خدا است و از قول رسول صادق شنیده ایم پس اگر متابعت اثار ما کنید
هدایت می یابید و اگر متابعت نکردید بدست ما خدا شما را هلاک خواهد کرد و با ما است رایت حق هر کس
که تابع او شد بحق رسید و هر کس که تاخیر کرد غرق شد و بسبب ما ذلت از گردنهای شما برداشته میشود و لا بشما را با
ما فتح کرد خدای تعالی و بما ختم میکند خدای تعالی لا بشما ابن ابی الحدید گفته است و بنا یختم الله لا بکم اشاره
بمهدی است که در اخر زمان ظهور میکند و بر منصف بصیر مخفی نیست که امیر المؤمنین علیه السلم در این کلمات
امر بمتابعت نمودن یازده امام از اولاد خود میکند زیرا که ایشانند ابرار عترت و ایشانند اعلم و احلم ناس
نهم انکه روایت کرده است موفق بن احمد اخطب خوارزم باسناد خود از سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله
علیه و اله انه قال یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین قال یا رسول الله وما المقربون قال جبرئیل و میکائیل
قال فبم اتختم یا رسول الله قال بالعقیق الاحمر فانه جبل اقر لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولک بالوصیة
ولولدک بالامامة ولمحبیک بالجنة ولشیعتک و ولدک بالفردوس بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه
و اله فرمود یا علی انگشتری در دست راست بکن تا اینکه از مقربین باشی عرض کرد که مقربون چه کسانند یا رسول الله
فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد بچه چیز تختم نمایم یا رسول الله فرمود با عقیق سرخ بجهة اینکه ان کوهی است

اقرار نمود به وحدانیت خدای تعالی و به نبوت من و به وصایت تو و بامامت اولاد تو و بر اینکه محبان تو اهل
بهشتند و شیعیان تو و اولاد تو در فردوس جا دارند و مثل این حدیث را ابن بابویه روایت کرده است ابن مغازلی شافعی باسناد
خود از اعمش و این نص صریح است در امام بودن اولاد علی علیه السلام و امام از اولاد او بجز این یازده نفر کسی نیست
باتفاق امت پس ایشان امامند دوم آنکه روایت کرده است مسلم در صحیح خود باسنادش از عامر بن سعد بن ابی وقاص
از جابر بن سمره گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون
علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این دین برپا است تا اینکه قیامت برپا شود و میشود بر ایشان دوازده
خلیفه همه ایشان از قریش است و این حدیث را روایت نموده است مسلم در صحیح خود به هشت سند و بخاری به سه سند و این
منقول است از محمد بن ابی نصر حمیدی و شعبی و رزین بن معاویه در جمع بین الصحاح الستة و ابو نعیم حافظ اصفهانی در کتاب
حلیة الاولیا و ابن مردویه و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس و سمرقندی و دودی و موفق بن احمد خوارزمی و ابراهیم بن
محمد جوینی و مالکی در فصول المهمه و دیگران از علمای اهل سنت و خلافی در میان ایشان نیست در صحیح بودن این
حدیث و کسی انکار او را نکرده است و این نص صریح است در اینکه خلیفه در میان امت تا قیام قیامت دوازده نفر قرشی است
و او را بنی امیه و بنی عباس حمل نتوان کرد بدو وجه یکی اینکه عدد خلفای این دو طایفه زیاده از دوازده بیشتر اند و دیگر اینکه
این دو طایفه منقرض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که خلافت این دوازده نفر تا قیامت ممتد
دارد پس مراد این دوازده امام است که امامیه رضوان الله علیهم بامامت ایشان قایلند و دلالت میکنند بر این
ایضا اخباری که گذشت که امامت در اولاد علی علیه السلام است نظر بحمل کردن مطلق بر مقید و آنچه که تصریح بر این
مطلب میکند آنست که منقول است از دورستی که او روایت کرده است باسناد خود از سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس
از پدرش که گفت روزی در نزد هرون الرشید بودیم پس ذکر شد مهدی و عدالت او و طول داده شد این سخن پس رشید
گفت من گمان دارم که شما گمان میکنید او را که مهدی پدر من است و خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از ابن عباس
از پدرش عباس بن عبد المطلب بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا عم تملک من ولدی اثنی عشر خلیفة
ثم تکون امور کریهة و شدة عظیمة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة فیملأ الارض عدلا کما ملئت
جورا یمکث فی الارض ما شاء الله ثم یخرج الدجال ای عم مالک میشود از اولاد من دوازده خلیفه بعد از آن

کارهای ناخوش میشود و شدت عظیمه روی میدهد بعد از آن بیرون میآید مهدی از اولاد من باصلاح میاورد خدای تعالی
امر او را در یک شب پس پر میکند زمین را از عدالت چنانچه پر شده است از جور و مکث میکند در زمین بقدری که
خدای تعالی خواهد بعد از آن دجال بیرون میآید پس معلوم کردید که دوازده نفر خلیفه قرشی از اولاد آنحضرت است
و نیست بجز آنانکه امامیه بایشان قایلند و منقول است از مالکی که از اعیان علمای اهل سنت است که او روایت نموده است
در کتاب فصول المهمه از زراره گفت شنیدم که ابو جعفر علیه السلام میفرمود الائمة الاثنا عشر کلهم من آل
رسول الله علی بن ابیطالب و احد عشر من ولده دوازده امام همه ایشان از آل رسول خدا است علی بن ابیطالب
و یازده نفر از اولاد او است این نص صریح است و آنچه که بعضی از اهل سنت گفته است که مراد از دوازده نفر
خلیفه در این احادیث ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن بن علی و هفت نفر از صالحان بنی امیه و بنی عباس است غلط
و بیوجه است بدلیل آنچه که ذکر نمودیم و این احادیث چنانکه دلالت میکنند بر امامت دوازده امام و همچنین دلالت
میکنند بر موجود بودن امام دوازدهم و طول عمر او و الا لازم میاید خلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه
و آله که خلافت این دوازده نفر ممتد است تا قیامت یازدهم آنکه روایت کرده است موفق بن احمد اخطب
خوارزمی که سنیان او را صدر الائمه میگویند باسناد خود از ابو سلیمان راعی که گفت سمعت رسول الله یقول
لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت والمؤمنون
فقال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک فقلت خیرها قال علی بن ابیطالب قلت نعم یا رب قال یا احمد انی
اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فاشتققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت
معی فانا المحمود و انت محمد ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیا فاشتققت له اسما من اسمائی فانا
الاعلی و هو علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ولده من نوری و
عرضت ولایتکم علی اهل السموات و الارضین فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان عندی من
الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع او یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم
ما غفرت له حتی یلقانی بولایتکم یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب قال فالتفت عن یمین العرش فالتفت
فاذا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی

بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون و هو فی
وسطهم کانه کوکب دری و قال یا محمد هولاء الحجج و هذا الثائر من عترتک و عزتی و جلالی انه الحجة
الواجبة و المنتقم شنید که رسول خدا ص فرمود که در شب معراج خدا تعالی بمن فرمود یا محمد که را خلیفه کردی
در میان امت خود عرض کردم بهترین ایشانرا فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی یا رب فرمود یا احمد بدرستی که
من یکبار بر زمین نگاه کردم ترا اختیار نمودم از او پس بیرون آوردم برای تو اسمی از اسمهای خود و در هیچ موضع
ذکر نمیشوم مگر اینکه تو با من ذکر میشوی پس من محمودم و تو محمدی بعد از آن دوباره بر زمین نگاه کردم و اختیار نمودم
از او علی را و بیرون آوردم برای او اسمی از اسمهای خود پس من اعلی ام و او علی و بدرستی که یا محمد من خلق نمودم ترا
و خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد او را از نور خود و عرض نمودم ولایت شما را بر اهل
آسمانها و زمینها پس هر کس که قبول نمود آنرا نزد من از مومنان است و هر کس که انکار نمود آنرا نزد من از
کافران است یا محمد اگر بنده از بندهای من بندگی نماید مرا تا اینکه منقطع شود و یا اینکه مثل مشک پوسیده شود
و ولایت شما را انکار نماید نمی بخشم او را تا اینکه ملاقات نماید مرا با ولایت شما یا محمد دوست داری که ایشانرا
ببینی عرض کردم بلی یا رب فرمود ملتفت باش بطرف راست عرش پس ملتفت شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن
علی و مهدی در زمین هموار از نور ایستاده نماز میکنند و او در میان ایشان گویا کوکب دری است و فرمود
یا محمد ایشانند حجتان و اینست خونخواه از عترت تو قسم بعزت و جلال خودم اینست حجت واجب و انتقام کشنده
این حدیث نص صریح است در امامت ائمه اثنی عشر و جماعتی از اهل سنت غیر از موفق بن احمد نیز او را روایت کرده اند
و از چنین حدیث معتبر و صحیح و صریح نتوان گذشت لکن اهل سنت بنا بخاطر خواهی ابوبکر و عمر از صد هزار چنین
حدیث و از خدا و رسول او میگذرند و همه اینها را بنوعی انکار میکنند چنانکه کردند و جنازه رسول خدا را در میان
گذاشته بودند و در چنین حالی آنکه از واجبات بود او را ترک کردند که مبادا خلافت از ایشان فوت شود رفتند و در سقیفه
بنی ساعده مجمع شدند ابوبکر را بخلافت برداشتند و گفتند مصلحت در اینست و تعیین خلیفه از جمله مهمات است و گویا
خدا و رسول او این مصلحت را و این مهم را ندانسته بودند و این همه آیات و احادیث را ایشان نگفته بودند و این تاکیدها

در باب خلافت و امامت این دوازده نفر ایشان نکرده بودند اگر همه اینها دروغ بود پس چرا بسندها اینها را
که اینها را نقل کرده و کتب خود درج میکنند و اگر راست و صحیح است گفته خدا و رسول است پس چرا عمل بقول
ایشان نمیکنند و عذری که موجب باشد ندارند اینها چیست که بگویند تا اینکه ما هم بدانیم معلوم است که عذری
ندارند و خدا تعالی بقدرت کامله خود اینها را واداشته است که نقل نمایند این احادیث را و اقرار بعجز او کنند
تا اینکه دوستان آل محمد که شیعه اثنی عشری باشند این احادیث را در دنیا بر ایشان ایراد نمایند و در آخرت خدا
و رسول او بر ایشان حجت بگیرند اینها را منقولست که شیخ مفید رحمة الله علیه روایت کرده است از طریق اهل سنت
باسناد خود از محمد بن سایب کلبی که گفت زمانیکه صادق علیه السلام بعراق آمد و در حیره منزل نمود
ابوحنیفه بر او داخل شد و سوال نمود از او از چند مسئله تا اینکه گفت فدایت شوم امر بمعروف چیست فرمود
ای ابوحنیفه معروف در میان اهل آسمان و معروف در میان اهل زمین امیرالمومنین علی بن ابیطالب است ابوحنیفه گفت
فدایت شوم پس منکر چیست فرمود آن دو نفر اند که علی علیه السلام را ظلم کردند و حق او را گرفتند و تعدی بر او
کردند منصب او را و امام الناس شدند خلق را بر دوش او سوار نمودند ابوحنیفه گفت یا منکر این نیست که مردی را ببینی
بر معصیت خدا و او را نهی نمائی و منع کنی از آن معصیت پس ابو عبدالله فرمود این امر بمعروف و نهی از منکر نیست بلکه
که این خیری است که پیش گرفته است و اما ابوحنیفه گفت خبر بده مرا فدای تو شوم از قول خدا عز و جل ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم چه چیز است آن نعیم که در روز قیامت از او سوال نماید فرمود آنچه چیز است در نزد تو ای ابوحنیفه گفت
امن امان بودن راه و صحت بدن و خوراک و لکن آن فرمود ای ابوحنیفه خدا تعالی ترا وا میدارد در روز قیامت
اینکه سوال نماید از تو از لقمه که او را خورده و جرعه آبی که او را نوشیده گفت پس نعیم چه چیز است فدای تو شوم
فرمود نعیم ما ائمه که خدا تعالی بسبب ما خلق را از ضلالت نجات نمود و بسبب ما خلق را بینا نمود از کوری و بسبب ما
ایشانرا از جهل دور و دانا نمود گفت فدای تو شوم پس چگونه قرآن همیشه تازه است فرمود بجهت اینکه
خدا تعالی او را قرار نداده است برای یک زمان تا اینکه روزگار او را کهنه نماید و هر گاه برای زمانی دون زمان
دیگر قرار داده باشد باید قرآن فانی شود قبل از فنای عالم و این حدیث صریح است در اینکه امیرالمومنین علیه السلام با آن دو
نفر او لا دشمن امام بر حق اند و خلافت ابوبکر و عمر باطل و بر خلاف فرموده خدا و رسول او و اما اللذین و از علی

علیه السلام غصب نمودند او را و لهذا نعش رسول خدا را در میان گذاشته رفتند ابو بکر را بر خلافت نشاندند
از خوف اینکه مبادا فرصت فوت شود و خلافت از دست رود و اسم انرا مصلحت گذاشته لیکن از خلق از برای دنیا
چنانچه اهل سنت هنوز هم میگویند که مصلحت چنین بود و اجتهاد ایشان چنین اقتضا نمود که کردند و اگر
اینجا را که گفتیم چنان نبود باید ابو حنیفه که امام اعظم اهل سنت است و مذاهب دیگر ایشان همه باو منتهی میشود چنانکه
سابقا ذکر نمودیم حضرت صادق علیه السلام را جواب داده و دلیل آورده او را رد نماید که ابو بکر و عمر هرگز بعلی
علیه السلام ظلم نکرده اند و نه علی علیه السلام را و نه شما را هیچ حق نبود در امامت و خلافت و حال آنکه ابو حنیفه
لاعلاج ملزم شده قدرت بر جواب نداشت و چه حد داشت و چه کاره بود که در مقابل صادق آل محمد علیه السلام
قدرت بر تکلم داشته باشد این دو کلمه که گفته شد بس که در هر سر سخن با چه تذلل و خواری فدایت شوم میگفت
و بالجمله از برای اعتبار دنیا و اهل آخرت که چنین کسی را متابعت نموده از مثل حضرت صادق علیه السلام عدول
نمودند ابن ابی الحدید که از اکابر علمای اهل سنت است در شرح نهج البلاغه گفته است که روایت شده است اینکه ابو جعفر
محمد بن علی الباقر علیه السلام بعضی از اصحاب خود را فرمود یا فلان ما لقینا من ظلم قریش ایانا و تظاهرهم علینا
و ما لقی شیعتنا و محبونا من الناس یعنی آنچه رسید ما را از ظلم قریش ما را و غلبه و تظاهر ایشان بر ما
و آنچه رسید شیعیان ما را و دوستداران ما را از خلق ان رسول الله م قد اخبرنا انا اولی الناس بالناس فتمالت
علینا قریش حتی اخرجت الامر من معدنه و احتجت علی الانصار بحقنا و حجتنا بدرستیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله ما را خبر داد اینکه ما اولی بتصرف هستیم در امور خلق از خود ایشان پس تظاهر نمودند قریش بر ما تا اینکه
امر یعنی خلافت و امامت را بیرون بردند از معدن او و حجت کردند بر انصار با حق ما و حجت و دلیل ما در وقتیکه
روز سقیفه است که ابو بکر در دفع کردن انصار گفت امام باید از قریش باشد ثم تداولتها قریش واحدا بعد واحد
حتی رجعت الینا فنکثت بیعتنا و نصبت الحرب لنا و لم یزل صاحب الامر فی صعود کؤود حتی قتل یعنی
ان قریش خلافت را در میان خود متداول نمودند و یکی بعد از دیگری او را مباشر شده تا اینکه خلافت برگشت
بما پس بیعت ما را شکستند و با ما محاربه و قتال نمودند و بود همیشه صاحب این امر یعنی خلافت در بلندی و پستی و
ترقی و تنزل تا اینکه کشته شد فبویع الحسن ابنه و عوهد ثم غدر به و اسلم و وثب علیه اهل العراق حتی

طعن

طعن بخنجر فی جنبه و انتهب عسکره و عولجت خلاخیل امهات اولاده فوادع معویة و حقن دمه و دماء
اهل بیته و هم قلیل حق قلیل پس بیعت نمودند حسن پسر او را و با او عهد و میثاق بستند و بعد از ان با او مکر
و حیله کردند و او را تسلیم نمودند و اهل عراق بر سر او ریختند حتی اینکه زانوی او را با خنجر زخم زدند و لشکر او
متفرق شدند پس مصالحه نمود با معویه و خون خود را و خون اهل بیت خود را نگاه داشت ثم بایع الحسین ع
من اهل العراق عشرون الفا ثم غدروا به و خرجوا علیه و بیعته فی اعناقهم فقتلوه یعنی بعد از ان بیست هزار
نفر از اهل عراق حسین علیه السلام را بیعت نمودند بعد از ان با او مکر کردند و بر او خروج کردند و حال آنکه بیعت
او در گردنهای ایشان بود پس او را کشتند ثم لم نزل اهل البیت نستذل و نستضام و نقصی و نمتهن و نحرم و
نقتل و نخاف و لا نامن علی دمائنا و وجد الکاذبون الجاحدون لکذبهم و جحودهم موضعا یتقربون الی
اولیائهم و قضاة السوء و عمال السوء فی کل بلدة فحدثوهم بالاحادیث الموضوعة المکذوبة و رووا عنا
ما لم نقله و لم نفعله لیبغضونا الی الناس یعنی بعد از ان همیشه اهلبیت علیهم السلام را ذلیل نمودند و بیرون کردند
و محروم نمودند و کشتند و ترسانیدند و خاطر جمع نبودیم بر خون خود و خون اولاد و دوستان خود و در این
میان فرصت یافتند دروغگویان و حق ما را انکار کننده گان و برای دروغ و انکار خود جای پیدا کرده و تقرب جستند
با اولیای خود و قضات و عمال بد در هر بلد و نسبت دادند بما و روایت نمودند از ما آنچه را که نگفته و نکرده
بودیم تا اینکه خلق با ما دشمن شوند و ما را مبغوض دارند و کان اعظم ذلک و کبره زمن معویة بعد موت الحسن
فقتلت شیعتنا بکل بلدة و قطعت الایدی و الارجل علی الظنة و کان من یذکر بحبنا و الانقطاع الینا
سجن او نهب ماله او هدمت داره و بسیاری از اینها در زمان معویه شد بعد از وفات حسن پس کشته شدند شیعیان ما در
هر بلد و بریده شد دستها و پاها با گمان یعنی هر کس را که گمان میکردند او شیعه ما است او را میکشتند و یا دست
و پای او را میبریدند و هر آنکس که میگفت و ذکر مینمود محبت و دوستی ما را و پیروی مینمودند ما را او را حبس میکردند
و یا مال او را غارت مینمودند و یا خانه او را بر سر او خراب میکردند ثم لم یزل البلاء یشتد و یزداد الی زمن
عبید الله بن زیاد قاتل الحسین ع ثم جاء الحجاج فقتلهم کل قتلة و اخذهم بکل ظنة و تهمة حتی ان الرجل لیقال
له زندیق او کافر احب الیه من ان یقال شیعة علی و حتی صار الرجل الذی یذکر بالخیر و لعله یکون ورعا

وصدوقا

دعصدوقا بحدیث با حادیث عظیمه من تفضیل من قد سلف من الولاة و لم یخلق الله تعالی شیئا منها و لو کانت
و لا وضعت و هو یحسب انها حق اکثره من قد رووها ممن لم یعرف بکذب و لا بقلة ورع بعد از این همیشه
بلا بر ما و شیعیان ما در اشتداد و از دیاد بود تا زمان عبید الله بن زیاد قاتل حسین علیه السلام بعد از
ان حجاج آمد پس کشت ایشان را به هر کشتن و گرفت ایشان را به هر گمان و تهمت حتی اینکه مرد را اگر زندیق
و یا کافر گفتندی خوشتر بود او را از اینکه او را بگویند که این شیعه علی است یعنی کافر در آن زمان بود و کسی را
کار نداشت بخلاف شیعه علی علیه السلام و حتی اینکه مرد نیکو او را خوب میگفتند و شاید در واقع نیز
پرهیزکار و راستگو بود که روایت میکرد بجهت اینکه احادیث عظیمه نقل میکرد در تفضیل دادن والیان گذشته و حال
آنکه خدای تعالی شیئی از آنها را خلق نکرده بود و اگر چنین چیزی هم بود لیکن واقع نشده بود و او خیال میکرد که اینها
حق‌اند بجهت کثرت روایت کننده آنها از کسانی که معروف به کذب و قلت ورع نبودند یعنی چنانچه اینکه مرد خوب و راستگو
و صاحب ورع و متقی که دید که بسیاری از مردم روایت میکنند از اشخاص معتبر در تفضیل دادن ابوبکر و عمر و دیگران
احادیث بسیاری و فضایل زیادی و او هم بنا کرد به نقل کردن آنها بگمان اینکه این فضیلتهایکه با جماعت نسبت میدهند
حق است باعتبار کثرت روات آنها و حال آنکه همه آنها خلاف و غیر واقع است و این حدیث چنانکه می بینی صریح در اینکه
خلافت و امامت بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق بود و از امام است و دیگران او را غصب نمودند و خدا
و رسول او را مخالفت نمودند مباشر او شدند و اذیت و آزاری که آنحضرت ذکر فرمود که با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان
ایشان رسید از ثمرات مصلحت بینی بود که در روز سقیفه کردند و از فروعات آن اجتهاد است که آن را ذکر کردند
که اهل سنت او را بر دست با خود دلیل گرفته اند در جاییکه ستیزه چنین حدیثی را در کتاب خود نقل نماید پس شیعه را
چه تقصیر در اینکه نسبت خلافت بانها و امامان آنها بدهند **کد و اریهم** انکه روایت کرده است موفق بن
احمد باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حسین
بر ران او بود و آنحضرت میبوسید چشمان او و دهان او را و او میفرمود انت سید بن السید اخو السید ابو
السادة انت امام بن الامام اخو الامام ابو الائمة انت حجة بن حجة اخو حجة ابو الحجج تسعة من صلبک تاسعهم
قائمهم و او میفرمود بحسین علیه السلام تو سید پسر سید برادر سید پدر سادات تو امام پسر امام برادر

امام

83

امام پدر امامان تو حجت پسر حجت برادر حجت پدر نه حجت از صلب تو نهم ایشان قائم ایشان است و این حدیث
نص صریح است در امامت دوازده امام احتیاج به بیان ندارد و این حدیث در میان شیعه متواتر است و ابن بابویه
رحمة الله علیه در کتاب نصوص روایت کرده است باسناد خود از عبد الرحمن اعرج از ابو هریره که گفت بودم من و
ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت
حسین بن علی علیه السلام داخل شد پس آنحضرت او را گرفت و بوسید بعد از آن فرمود اللهم انی احبه و احب
من یحبه خدایا من دوست دارم او را و دوست میدارم آنکس را که دوست دارد او را یا حسین انت الامام ابن الامام ابو
الائمة التسعة من ولدک ائمة ابرار ای حسین تویی امام پسر امام و پدر نه امام از اولاد تو است ائمه ابرار پس عبد الله
بن مسعود گفت چه کسانند آن ائمه که ذکر نمودی که از صلب حسین است پس آنحضرت ساعتی سر در پیش انداخت بعد از آن
سر بر داشت فرمود یا عبد الله بزرگ سؤالی نمودی و لکن من ترا خبر میدهم بدرستیکه این پسر من است خود را بر دوش
حسین گذاشت بیرون می آید از صلب او ولد مبارکی همنام جده علی سید العابدین و نور الزهاد یخرج الله من
صلب علی ولدا اسمه اسمی و اشبه الناس بی یبقر العلم بقرا و ینطق بالحق و یأمر بالصواب و یخرج من صلبه کلمة
الحق و لسان الصدق هم نام جدش علی سید عابدین و نور زهاد است بیرون می آورد خدای تعالی از صلب علی پسری
اسم او اسم من است و شبیه ترین خلقست بمن میشکافد علم را شکافتنی و بحق نطق مینماید و بصواب امر میکند و
بیرون می آید از صلب او کلمه حق و لسان صدق پس ابن مسعود او را عرض کرد فما اسمه یا نبی الله پس اسم او چه چیز است
یا رسول الله فقال یقال له جعفر الصادق فی قوله و فعله الطاعن علیه کالطاعن علی و الراد علیه کالراد
علی پس فرمود او را جعفر گفته میشود صادق است در قول خود و فعل خود طعن کننده بر او مثل طعن کننده بر من است
و رد کننده بر او مثل رد کننده بر من است بعد از آن حسان بن ثابت داخل شد و شعر گفت در شان رسول خدا صلی الله
علیه و آله و وحی قطع گردید و زمانیکه فردا شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با ما خواند بعد از آن داخل
خانه عایشه شد و ما نیز با او داخل خانه شدیم من بودم و علی بن ابیطالب و عبد الله بن عباس و عادت آنحضرت چنان
بود که اگر کسی سؤال میکرد جواب میفرمود و اگر نه خود ابتدا سخن میکرد پس گفتم پدر و مادرم بفدای تو یا رسول الله
آیا خبر نمیدهی به خلفا از صلب حسین فرمود بلی یا ابا هریره و یخرج الله من صلب جعفر مولودا نقیا طاهرا اسمه

موسی

موسی بن عمران و برهان اوست و خدای تعالی از صلب جعفر مولودی پاک و پرهیزکاری که همنام موسی بن عمران است ابن عباس
گفت بعد از آن گفت پیغمبر رسول الله فرمود و بیرون می‌آید از صلب موسی علی پسر او رضا خوانده میشود موضع علم و
معدن حلم است بعد از آن فرمود بابی المقتول فی ارض الغربة یلحقه بعد از آنکه کشته میشود در ارض غربت و بیرون
می‌آید از صلب علی پسر او محمد خودش محمود و خلقش پاکتر از خلق و خلقش نیکوتر از خلق و بیرون می‌آید از صلب
محمد پسر او علی قلبش پاک و طهارتش راست و بیرون می‌آید از صلب علی الحسن المیمون النقی الطاهر الناطق عن
ابیه یلی حجة الله است و بیرون می‌آید از صلب حسن قائم ما اهلبیت پر میکند زمین را از قسط و عدل آنچنانکه
پر شده است از جور و ظلم برای اوست غیبت موسی و حکم داود و بهاء عیسی بعد از آن خواند ذریة بعضها من
بعض والله سمیع علیم پس گفت او را علی بن ابیطالب پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله کیانند اینها که ذکر نمودید
فرمود یا علی اسما اوصیا است بعد از تو و عترت و ذریه مبارکند بعد از آن فرمود قسم بآنکس که جان محمد در
ید قدرت اوست که اگر بنده بندگی نماید خدای تعالی را هزار سال بعد از هزار سال در میان رکن و مقام
و انکار نماید ولایت ایشان را هر آینه خدای تعالی او را برو در اندازد در آتش هر کس که میخواهد باشد منقول
است که ابو علی محمد بن سهل کاتب که یکی از روات احادیث است گفته است بعد از این حدیث که عجیبست کل عجب از ابو هریره
چنین اخبار را نقل میکند بعد از آن انکار فضایل اهلبیت علیهم السلام را میکند انکه منقولست از
طریق اهل سنت از ابن عباس گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود معاشر الناس بدانید
بدرستیکه خدای تعالی را بابی است هر آنکس از آن باب داخل شود در امن است از آتش و از فزع اکبر پس ابو سعید خدری
برخواست و گفت یا رسول الله راهنمای کن ما را بسوی آن باب تا اینکه بشناسیم او را فرمود و هو علی بن ابیطالب
سید الوصیین وامیر المؤمنین واخو رسول رب العالمین وخلیفة الله علی الناس اجمعین ان علی بن ابیطالب
که سید اوصیا و امیر مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان و خلیفه خدای تعالی بر جمیع خلق معاشر الناس من
احب ان یتمسک بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب فان ولایته ولایتی
وطاعته طاعتی هر کس میخواهد که چنگ بزند بعروه وثقی پس باید چنگ زند بولایت علی علیه السلام بجهة
اینکه ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است معاشر الناس من احب ان یعرف الحجة بعدی فلیعرف

علی بن

علی بن ابیطالب جماعت خلق آنکس که دوست دارد اینکه بشناسد حجت را بعد از من پس باید بشناسد علی بن ابیطالب را
معاشر الناس من سره ان یقتدی بی فعلیه ان یتوالی ولایة علی بن ابیطالب والائمة من ذریتی فانهم خزان علمی
جماعت خلق آنکس که خوشدارد که اقتدا بمن نماید پس واجبست بر او که ولایت علی بن ابی طالب و ولایت
امامان که از ذریه من اند داشته باشد زیرا که ایشان خزان علم من اند پس جابر بن عبد الله انصاری برخواست
و گفت یا رسول الله عدد ائمه چند است فرمود یا جابر خدا ترا رحمت کند سؤال کردی از من از همه اسلام عدد
ایشان ماههای سال اند و ماههای سال نزد خدای تعالی دوازده است در کتاب خدای تعالی از روزی که خلق نمود زمین
و آسمانها را و عدد امامان عدد عیون است که برای موسی بن عمران منفجر گردید حین ضرب بعصاه فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا و قتیکه زد با عصای خود پس منفجر گردید از او دوازده چشمه و عدد ائمه عدد نقبای بنی اسرائیل
قال الله تعالی و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا خدای تعالی فرمود بتحقیق عهد
و میثاق بنی اسرائیل را گرفتیم و مبعوث نمودیم از ایشان دوازده نقیب را فالائمة یا جابر اثنا عشر اماما اولهم
علی بن ابیطالب و آخرهم القائم صلوات الله علیهم پس ائمه ای جابر دوازده امام اند اول ایشان علی بن ابیطالب
و آخر ایشان قائم است صلوات الله علیهم احادیث را ازین باب از طریق سنی و شیعه بسیار است این کتاب گنجایش
آنرا ندارد و لهذا اکتفا بهمین قدر نمودیم و این برای طالب حق کفایت میکند و کسیکه طینت و خمیره او پاک نباشد
یکحرف بلکه یک اشاره او را کافی است منقولست از ابو هرون عبدی که گفت من رای خوارج را داشتم و غیر از او
رای دیگر نداشتم تا اینکه ابو سعید خدری هم مجلس شدم پس شنیدم از او که میگفت مامور شدند خلق به پنج چیز
پس عمل نمودند بچهار تا و ترک نمودند یکی را پس مردی باو گفت یا ابا سعید چه چیز است آن چهار که با آن عمل کردند
گفت صلوة و زکوة و حج و صوم شهر رمضان گفت پس آن یکی که او را ترک کردند چه چیز است گفت ولایت علی بن ابی
طالب علیه السلام آن مرد گفت ولایت علی بن ابیطالب نیز واجبست با آنها ابو سعید گفت بلی واجبست با آنها قسم به
پروردگار کعبه آن مرد گفت پس در این وقت خلق کافر شده اند ابو سعید گفت گناه من چیست با همین کلام
که ابو سعید گفت ابو هرون از اعتقاد خود برگشته و هدایت یافت و هیچ بحث و ایراد با ابو سعید نکرد و نگفت
پس چرا ابو بکر و عمر خلافت را گرفته بر خلافت نشستند و چرا علی علیه السلام با آنها منازعه نکرد و همچنین

هیچیک از اهل مجلس با بو سعید این سخن را نگفتند واما اهل سنت پس نصوص صحیحه ومتواتره را که خود نقل
میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وهر یکی از انها را ابتدا ولات بعیده تاویل مینمایند وحال انکه تاویل
بردار نیستند باعتبار اینکه اگر اینها حق بودند پس چرا ابوبکر وعمر خلاف انها را کردند واگر علی علیه السلم
در خلافت حق داشت پس چرا با ایشان منازعه نکرد چنانکه با معویه کرد واین سخن او زبان خود ساخته
در کتابها خود ثبت نموده جمیع ایات قرانی وسنت نبوی را باعتبار این ترک کرده اند غافل چنین کاری نکنند وچنین
سخنی نمیگوید واگر این سخن موافق عقل بود اهل مجلس ابو سعید در جواب او میگفتند زیرا که اگر ابوبکر وعمر
خلاف پیغمبر را نمایند بطمع ریاست دنیا مثل سایر پس چه عیب لازم میاید وعلی به تنهایی چه دلیل منازعه
ومحاربه کند وخدا تعالی کی واجب کرده بود براو که به تنهایی قتال وجهاد نماید واگر این واجب بود پس چرا رسول
خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه جهاد نکرده گریخت وحال انکه پیغمبر بودن او حق بود ومشرکان بر باطل بودند
ودر زمانیکه معاون برای او هم رسید جهاد وقتال نمود وهمچنین علی علیه السلم وقتیکه معاون برای او بهم رسید
با معویه قتال نمود بلی کسیکه توفیق هدایت ندارد وخدا تعالی چشم وگوش وقلب او را مهر زده است بمثل این
سخن فریب خورده مستحق عذاب ابدی میگردد اعاذنا الله من ذلک خدا تعالی ما را از او نگاه دارد ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه روایت کرده است باسناد خود از زید بن ارقم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الا
ادلکم علی ما ان تسالمتم علیه لم تهلکوا ان ولیکم وامامکم علی بن ابیطالب فناصحوه وصدقوه جبرائیل
اخبرنی بذلک شما را دلالت کنم بر چیزی اگر او را قبول کردید وتسلیم نمودید هلاک نشدید بدرستیکه ولی
شما وامام شما علی بن ابیطالب پس او را اطاعت نمایید وتصدیق کنید او را جبرئیل این را بمن خبر داد ابن ابی
الحدید بعد از این حدیث گفته است این نص صریح است در امامت علی علیه السلم لکن احتمال دارد که مقصود رسول
خدا از او این باشد که علی علیه السلم امام خلقست در فتاوی واحکام شرعیه نه در خلافت عجب است که
این مرد از گفته خود خجالت نمیکشد وعصبیت او را باعث شده نمی فهمد گفته خود را بجهت اینکه احکام شرعیه
در ملت اسلام عبارتست از عبادات ومعاملات وعقود وایقاعات وفرایض واحکام وحدود وسیاسات
ودر این جمله است حفظ ثغور وجهاد با کفار وقسمت فی وغنایم واخذ زکوات وجزیه وجراحات زمانیکه

علی در همه اینها امام مفروض الطاعة باشد چنانکه ابن ابی الحدید اعتراف باو نموده بعد از ان خلاف چه معنی
دارد وبرای او چه محل باقی میماند زیرا که افعال مکلفین منحصر است بانچه که ذکر نمودیم وغیر از او نیست پس بهر حال
باطل بودن طریقه اینجماعت واضح است **چهارم** انکه این دوازده امام که امامیه با ایشان قائلند افضل از همه
خلقند باقرار دوست ودشمن وجامع جمیع اوصاف کمالیه اند ودر حسب ونسب وعلم وحلم وعمل وزهد وتقوی وورع
وسماحت وشجاعت وسخاوت وغیر اینها از فضایل نفسانی وبدنی وخارجی فایق بر جمیع اهل زمان خود هستند پس
باید امام باشند والا لازم میاید تفضیل مفضول بر فاضل وان عقلا ونقلا قبیح است چنانکه مکرر گفتیم
انکه جماعتی از معتزله اهل سنت که ابن ابی الحدید یکی از جماعتست گفته اند جایز است تقدیم مفضول بر فاضل
خارج شده اند از جمله اهل عقل وجمله از فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گذشت ودر ضمن او
شمه از فضایل حسنین وسایر ائمه نیز گذشت وایضا روایت کرده است ابرهیم بن محمد بن حموییه جوینی از ابو هریره که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمانیکه خدا تعالی ابو البشر را خلق نمود وروح خود را در او دمید ملتفت
شد ادم بطرف راست عرش پس دید نور پنج اشباح را در حال سجود ورکوع وگفت یا رب ایا خلق نموده کسی را از گل
قبل از من فرمود نه ای ادم گفت پس کیستند این پنج نفر که میبینم ایشان را بر هیئت وصورت خود فرمود این پنج تن از اولاد
تواند هرگاه ایشان نمیبودند خلق نمیکردم ترا ایشان پنج نفر اند برگزیدهای من ودر برای ایشان پنج اسم از اسمهای خود
هرگاه ایشان نمیشدند خلق نمیکردم نه بهشت ونه دوزخ ونه عرش ونه کرسی ونه اسمان ونه زمین ونه ملائکه ونه
انس ونه جن را پس منم محمود واین محمد ومنم عالی واین علی ومنم فاطر واین فاطمه ومنم احسان واین حسن ومنم محسن واین
حسین قسم خوردهام بعزت خود اینکه اگر کسی بقدر مثقال ذره از خردل از بغض یکی از ایشان با
هر اینه او را داخل اتش جهنم نمایم وباک نمیکنم ای ادم ایشان برگزیدهای من اند بسبب ایشان نجات میدهم و
ایشان هلاک میکنم پس هرگاه ترا حاجتی باشد بسوی من بایشان توسل نما پس رسول خدا فرمود مایم کشتی
نجات انکس که با او بود نجات یافت وانکس که از او میل نمود هلاک شد هر انکس که او را حاجتی باشد بسوی
خدا تعالی پس باید سوال نماید بوسیله ما اهلبیت ونیز روایت نموده است ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد خود از امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدا تعالی خلق نکرده است خلقی را

که رافض

که افضل از من باشد و از من گرامی‌تر باشد پس عرض کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی
بدرستی که خداوند تبارک و تعالی تفضیل داده است انبیاء مرسلین خود را بر ملائکه مقربین خود و مرا تفضیل
داده است بر جمیع پیغمبران و مرسلان و فضیلت بعد از من برای تو است یا علی و برای ائمه ایست که بعد از تو اند
بدرستیکه ملائکه از خدام ما و خدام محبان ما اند یا علی آنکسانیکه عرش را برمیدارند و کسانیکه در دور او
هستند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار مینمایند برای کسانیکه ایمان آورده اند بولایت
ما یا علی اگر ما نمیبودیم خدا تعالی خلق نمیکرد آدم را و نه حوا را و نه بهشت و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین پس چگونه
افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه بر ایشان سبقت گرفته‌ایم بسوی معرفت پروردگار خود و تسبیح و تهلیل و
تقدیس او زیرا که اول چیزیکه خدا عز و جل او را خلق نموده است ارواح ما است پس گویا نمود ما را بتوحید خود
و تحمید خود و بعد از آن ملائکه را خلق نمود زمانیکه مشاهده کردند ملائکه ارواح ما را که یک نور است بزرگ
شمردند امر ما را پس ما تسبیح گفتیم تا اینکه ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و هستیم و اینکه خدا تعالی منزه است
از صفات ما پس ملائکه تسبیح گفتند به تسبیح گفتن ما و تنزیه نمودند خدا تعالی را از صفات ما پس زمانیکه عظمت
شان ما را مشاهده نمودند ما تهلیل گفتیم تا اینکه بدانند ملائکه که خدائی نیست بجز خدا تعالی و ما بندگانیم و
نیستیم ما خدایان با او و باید او که واجب باشد اینکه ما را عبادت نمایند پس ملائکه گفتند لا اله الا الله
پس زمانیکه مشاهده نمودند بزرگی محل ما را ما تکبیر گفتیم تا اینکه ملائکه بدانند که خدا تعالی بزرگتر است و
عظمت محل با او است و زمانیکه مشاهده کردند آنچه را که خدا تعالی قرار داده بود برای ما از عزت و قوه ما
گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا اینکه ملائکه بدانند که حول و قوه نیست مگر با خدا تعالی و زمانیکه مشاهده
نمودند آنچه را که خدا تعالی بر ما انعام کرده است و او را واجب نموده است برای ما از فرض طاعت گفتیم الحمد لله
تا بدانند ملائکه آنچه را که خدا تعالی ثابت نموده است بر ما که حمد نمائیم او را بر نعمت و پس ملائکه گفتند الحمد لله
پس بسبب ما هدایت یافتند بسوی معرفت توحید خدا تعالی و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی خلق نمود آدم را و ما را بودیعه گذاشت در صلب او و امر کرد ملائکه را بسجود بجهة تعظیم
آدم و اکرام او و سجود ایشان بود برای خدا عز و جل عبودیت و برای آدم اکرام و اطاعت بجهة آنکه بودیم ما در صلب

او

او پس چگونه افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه سجده کردند همگی برای آدم و حال آنکه وقتیکه مرا بمعراج بردند
جبرئیل اذان گفت دو تا دو تا و اقامه گفت دو تا دو تا بعد از آن گفت پیش بایست یا محمد پس گفتم او را یا جبرئیل
مقدم شوم بر تو گفت بلی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی تفضیل داده است انبیاء خود را بر جمیع ملائکه خود و
ترا بالخصوص تفضیل داده است پس پیش ایستادم و نماز کردم با ایشان و فخری نیست پس زمانیکه رسیدم بحجب نور
جبرئیل بمن گفت پیش برو یا محمد و خودش ماند و از من تخلف کرد پس گفتم یا جبرئیل در چنین مقامی از من جدا میشوی
گفت یا محمد نهایت حدی که خدا تعالی برای من قرار داده است اگر از اینمکان بگذرم پر و بال من میسوزد بجهة
آنکه تعدی نموده‌ام از حدود پروردگار خود پس داخل نمودند مرا در نور تا اینکه رسیدم بانجائیکه خدا تعالی
میخواست از علو ملک او پس ندا رسید یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام و مرا عبادت بکن و بر من توکل
نما بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجت منی بسوی ایشان و برای تو و آنکسانیکه
تابع تو شده اند خلق نموده‌ام جنت خود را و برای آنکس که مخالفت تو کند خلق کرده‌ام جهنم خود را و برای اوصیاء
تو واجب کرده‌ام کرامت خود را و برای شیعیان ایشان واجب نموده‌ام ثواب خود را پس گفتم یا رب و اوصیاء من
کیانند پس ندا بمن رسید که یا محمد اوصیای تو نوشته شده اند بر ساق عرش من پس نظر نمودم و من در حضور
پروردگار خود بودم بسوی ساق عرش و دیدم دوازده نور را و در هر نوری سطری سبز و بر او اسم وصیی از اوصیاء
من اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من پس گفتم یا رب ایشان اوصیاء منند بعد از من ندا
رسید که یا محمد ایشان اولیاء منند و احباء منند و اصفیاء منند و حجت منند بعد از تو بر بریه من و ایشان اوصیا
تو اند و خلفای تو اند و خیر خلق منند بعد از تو قسم بعزت و جلال خود ظاهر میسازم با ایشان دین خود را
و با ایشان اعلای کلمه خود میکنم و زمین را پاک میسازم از دشمنان خود با آخر ایشان و او را مالک میگردانم
مشارق ارض و مغارب آنرا و بادها را برای او مسخر گردانم و ذلیل میگردانم برای او سحاب سخت را و نصرت میدهم
او را با لشکر خود و مدد میکنم او را با ملائکه خود تا آنکه دعوت من بلند شود و جمع نماید خلق را بر توحید
من بعد از آن دوام میدهم ملک و سلطنت او را و ایام را میگردانم میان اولیاء خود تا روز قیامت و اخبار در
طرفین در فضائل اهلبیت علیهم السلام از حد و حصر بیرون است و مناقب ایشان در زبان خاص و عام

مشهور و معروف است حتی اینکه جماعتی از عقلای اعصار بر بیعت امیر المؤمنین علی علیه السلام قایل شدند
و جمعی دیگر در کار او شک افتادند و در میان سنی و شیعه متواتر است که حسن و حسین علیهما السلام سید
شباب اهل الجنة که دو سید جوانان اهل بهشت‌اند و ایشان زاهدترین خلق و اعلم‌ترین و اتقا بودند و در
راه خدا جهاد نمودند تا اینکه کشته شدند و میپوشید حسن علیه السلام لباس پشمینه در زیر لباس فاخر خود
و کسی با او اطلاع نداشت و منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را بر ران راست
خود گذاشت و ابرهیم پسر را بر ران چپ پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت که خدای تعالی جمع نمیکند برای
تو میان ایشان پس اختیار نما از ایشان هر کدام را که میخواهی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با خود گفت که اگر
حسین بمیرد من و علی و فاطمه بر او منگرییم و اگر ابرهیم بمیرد من میگریم بر او و اختیار نمود موت ابرهیم را و بعد از
سه روز ابرهیم وفات نمود و بعد از آن هر زمان که حسین علیه السلام بنزد آن بزرگوار آمد میبوسید او را
و میفرمود اهلا و سهلا و مرحبا بآنکس که فدای او نمودم پسر ابرهیم را و بود علی بن الحسین علیهما السلام
زین العابدین قائم اللیل و صائم النهار و در هر شب و روز هزار رکعت نماز میکرد و تلاوت قرآن مینمود و
بعد از هر رکعت دعا میخواند با آن ادعیه که از پدران او منقول است و ادعیه خود آنحضرت که معروف است بصحیفه
سجادیه که او را زبور آل محمد میگویند مشهور است و در میان خلق متداول است و گریه بسیار میکرد حتی آنکه اشک
در روی مبارکش جا کرده و از کثرت سجود که میکرد مساجد او مثل زانوی شتر شده بود و لهذا او را ذو الثفنات
میگفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید العابدین نامید چنانکه در اخبار گذشت و در مدینه قومی
بودند شبها روزی ایشان میرسید و نمیدانستند که از کیست و زمانیکه آنحضرت وفات نمود روزی ایشان
بریده شد آنوقت فهمیدند که این روزی از آنحضرت بوده است و سالی هشام بن عبد الملک حج نمود و هر چه خواست
استلام حجر الاسود نماید از کثرت خلق میسر نشد پس حضرت سید سجاد علیه السلام آمد و خلق از حجر الاسود کنار کردند
در خدمت آنجناب ایستادند و احترام او را مراعات نمودند و او را بر دیگری تفضیل دادند و هشام نظر بآنحضرت نمود
و غضبناک گردید و گفت کیست این که برای او ایستادید و این همه احترام را در حق او ملاحظه نمودید و فرزدق
شاعر در میان آن جماعت بود و باب محبت و موالات او منفتح گردید و گفت شعر هذا الذی تعرف البطحاء

وطأته

وطأته و البیت یعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم اذا راته
قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر خلق الله
قیل هم هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا تا آخر قصیده که منقبتهای بسیار در شأن
آنحضرت است و این قصیده معروف است و در آخر قصیده گفت مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم
به الکلم من یعرف الله یعرف اولویة ذا فالدین من بیت هذا ناله الامم و لیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت و العجم و هشام در غضب شده امر نمود بحبس فرزدق در میان مدینه و مکه و فرزدق در
حبس ابیاتی انشا نمود که هشام را هجو کرده بود و فرستاد بنزد او و فرزدق را مرخص نمود و حضرت امام زین العابدین
هزار تومان برای فرزدق فرستاد و او را بر گردانید و گفت من این را بجهت رضای خدا و رسول گفتم و برای عوض
نمیگیرم پس آنحضرت فرمود ما اهل‌بیتی هستیم آنچه را که دادیم بما بر نمیگردد پس فرزدق قبول نمود و او را
او امام محمد باقر علیهما السلام پسر او بود و دشمن اعلم اهل زمان خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را
باقر نامید و شهادت بکثرت علوم او داد چنانکه گذشت و در عبادت و زهد کسی در آن زمان با او نمیرسید
از کثرت سجود پیشانی او شکافته بود و مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجابر بن عبد الله انصاری و با
جمعی بنا بر اختلاف روایات فرمود که خواهی او را ادراک نمود از من باو سلام برسان و وقتیکه جابر بخدمت آنجناب
رسید او طفل بود و پیغام رسول خدا صلی الله علیه و آله را رسانید آنحضرت فرمود و علی جدی السلام
جد من باشد سلام و از جابر سؤال کردند که چگونه بچه بود گفت نشسته بود در خدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و او با حسین بازی میکرد در دامن خود فرمود یا جابر برای او پسری خواهد شد اسم او علی زمانیکه قیامت میشود
منادی ندا میکند که سید العابدین برخیزد پس برخیزد او و بعد از آن برای او پسری میشود اسم او محمد البلوغ او میشکافد
علم را شکافتنی و وقتیکه او را ادراک نمودی از من سلام برسان باو و ابوحنیفه که امام اعظم اهل سنت است از او روایت
میکند و پسر او امام جعفر صادق علیه السلام افضل اهل زمان خود و اعبد آنها بود باعتراف دوست و دشمن و علما
سیر گفته‌اند که او مشغول بعبادت شده طلب ریاست نکرد قال الشهرستانی المبغض للامامیة الصادق جعفر بن
محمد و هو ذو علم غزیر فی الدین و ادب کامل فی الحکمة و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد

بالمدینه

بالمدینة مدة یفید الشیعة المنتمین الیه ویفیض علی الموالین له اسرار العلوم ودخل العراق واقام بها
مدة ما تعرض للامامة قط ولا نازع احدا فی الخلافة ومن غرق فی بحر المعرفة لم یطمع فی شط ومن ترقی الی ذروة
الحقیقة لم یخف عن حط وقیل من انس بالله توحش عن الناس ومن استانس بغیر الله نهبه الوسواس وهو من جانب
الاب ینتسب الی شجرة النبوة ومن جانب الام ینتسب الی ابی بکر شهرستانی که از کبار علمای اشاعره است گفته است در کتاب
ملل ونحل امام جعفر صادق علیه السلام صاحب علم بسیار بوده در دین وادب کامل داشت در حکمت و زهد بالغ در
دنیا برای او بوده و ورع تام از شهوات داشت و مدتی در مدینه ملازم افاده میکرد بر شیعیان و موالیان خود اسرار علوم را
و بعراق آمد مدتی در آنجا اقامه نمود ابدا ادعای امامت نکرد و متعرض او نشد و با کسی در باب خلافت منازعه
نکرد مؤلف میگوید غرض این مرد در ذکر کردن رد بر امامیه که قایل بر امامت وی اند که اگر او امام بود پس چرا ادعای
امامت نکرد و چرا در خلافت با کسی منازعه نکرد جواب این سخن را مکرر شنیدی و کسیکه چنان علمی داشته باشد
که تو اعتراف باو میکنی صلاح را چرا ... تکلیف خود را چنان نفهمید که منازعه را در این باب موقوف دارد
و آنکه بعضی مدتی کار با سلاطین و رنگارنگ چه معنی دارد و علاوه او را در عراق چه کار بود غیر از این
بود که منصور او را بجبر بآنجا آورده بود چنانکه در کتب اخبار و سیر وارد است و اگر او را معین بود و قدرت بر مدافعه
داشت از خانه خود و از حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون نمی آمد و معروف است که منصور دو نوبت باجبار او را
بعراق آورده باو عتاب نموده اراده قتل او کرده و با این حال چگونه منازعه در خلافت با منصور نماید و بالجمله بطلان
این سخن واضح است و منقول است که عمرو بن ابی المقدام میگفت که هر زمان نظر بجعفر بن محمد میکردم میدانستم
که او از سلاله پیغمبران است و فقه امامیه و عقاید حقه و معارف حقیقیه از او منتشر شده است لهذا شیعه را
جعفریه هم میگویند و هر چه از اخبار میفرمود چنان میشد و اخبار نمود منصور را که سلطنت باو میرسد و او
شاد گردید بجهة اینکه او میدانست که آنجناب هر خبریکه بدهد چنان خواهد شد و لهذا وقتیکه در محاربه با
آل مروان گریخت میگفت این قول صادق فهم کجا است قول صادق اهلبیت علیهم السلام و بود پسر او امام
موسی علیه السلام اعبد اهل زمان خود قایم اللیل و صایم النهار بود و او را عبد صالح میگفتند و اگر کسی
در حق او بدی ذکر میکرد و او میشنید عطا برای او میفرستاد و لهذا او را کاظم نامیدند و دوست و دشمن فضایل او را

نقل

نقل کرده اند و منقول است که ابن جوزی حنبلی نقل نموده است از شقیق بلخی که گفت در سال صد و چهل و نه بحج
رفتم و در قادسیه منزل نمودم دیدم جوانی خوشرو و گندم گون لباس پشمینه پوشیده و عمامه بر سر و نعلین در پا
از خلق دور نشسته و با خود گفتم این جوان از صوفیه است میخواهد کل شود بر مردم رفتم بجانب او میروم نزد او و سرزنش
میکنم او را پس نزدیک باو شدم وقتیکه دید مرا که رو باو میروم فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم ای شقیق گمان بد کردن گناه است با خود گفتم که این بنده صالح است آنچه که در دل من بود او گفت
و از قلب من خبر داد هر اینه باو ملحق شده از او حلیت میخواهم پس از نظر من غایب گردید و وقتیکه در واقصه منزل
نمودیم دیدم او را نماز میخواند و اعضای او مضطرب و اشکش سرازیر بود گفتم میروم از او عذر خواهی میکنم
پس نماز خود را مختصر نموده فرمود یا شقیق قال الله تعالی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی
ای شقیق خدای تعالی فرموده است بدرستیکه من بسیار بخشنده ام آنکس را که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح
کند و هدایت یابد گفتم این از ابدال است دو نوبت بسر من تکلم نموده است و وقتیکه در زباله منزل کردیم دیدم
او را بر سر چاهی ایستاده و در دست کوزه دارد میخواهد آب بکشد پس کوزه در چاه افتاد پس چشم خود را بسوی
آسمان بلند نمود و گفت انت ربی اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا اردت طعاما یا سیدی ما لی سواها توئی
سیرابی من وقتیکه تشنه شوم و قوت من وقتیکه طعامی خواهم شقیق گفته است والله دیدم که آب چاه بلند شد
و کوزه را گرفت و پر کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند بعد از آن میل نمود بسوی تل ریگی که در آنجا
بود و قبضه از او برداشت و توی کوزه ریخته و از او خورد و تعجب نمودم از این پس گفتم اطعام نما مرا از زیادتی
آنچه که خدای تعالی ترا روزی کرده و آنچه که بتو انعام نموده است و او فرمود یا شقیق همیشه نعمتهای خدای تعالی
بر ما در ظاهر و باطن است پس نیکو نما ظن خود را به پروردگار خود بعد از آن کوزه را بمن داد پس من از او
خوردم دیدم سویق است با شکر و چشیدم والله از او خوشبوتر و لذیذتر نخورده بودم و چند روز باین حال بودم
میل طعام و آب نکردم بعد از آن او را ندیدم تا اینکه داخل مکه شد پس شبی او را در پهلوی قبه میزاب دیدم در نصف
شب نماز میکرد بخشوع و گریه و انین باین حال بود تا اینکه شب گذشت و فجر طلوع نمود و نشست در مصلای
خود مشغول تسبیح گشت بعد از آن برخواست نماز فجر را خواند و بعد هفت بار طواف نمود و بیرون رفت پس

مرت

من پشت سر او رفتم و او را دیدم بر خلاف آنچه که او را دیده بودم و او را حواشی و اموال و غلامان بود و خلوت و راو را گرفته بر او سلام میکند و تبرک باو مینمایند پس بعضی از ایشانرا گفتم کیست این شخص گفت تو او را نمیشناسی و ندیده او را او امام زمان و امام انام است ویرا نبها و اخوت ابن موسی بن جعفر علیه السلام است پس گفتم تعجب کردم که این چنین عجایب میکنند مگر از چنین کسی که بود پسر او علی الرضا علیه السلام افضل و اعلم اهل زمان خود و فقها جمهور بسیاری از او اخذ نموده اند و مأمون او را ولیعهد خود نمود بجهت از فضل و کمالی که مأمون در او میدید و نوشت مأمون باتفاق که او را بیعت نمایند و او امام زمانست و ما از توابع او و توابع آبای او هستیم و مناظره نمود با علمای اهل ادیان از یهود و نصاری و مجوس و هر یکی را تا کفار خود الزام داد و مأمون بابو نواس شاعر گفت تو چرا رضا را مدح نکردی ابو نواس گفت شعر قیل لی انت افضل الناس طرّا فی المعانی و الکلام البدیه لک من جوهر الکلام نظاما یثمر الدر فی یدی مجتنیه فلماذا ترکت مدح ابن موسی و الخصال التی تجمعن فیه قلت لا استطیع مدح امام کان جبرئیل خادما لابیه گفتند ندادم که مدح نمایم امامی را که جبرئیل خادم پدرش بود و معجزات و کرامات او اخلف زوالست و پسر او محمد الجواد علیه السلام در علم و تقوی و سخاوت مثل پدرش بود و بجهة وفور عقل او و کثرت علم او و دانا بود او با صغر سن و مأمون را خوش آمده دختر خود را بتزویج او داد و این بر بنی عباس گران آمده مأمون را منع کردند و گفتند او طفلست چیزی نمیداند مأمون گفت من از شما بهتر میدانم میخواهید امتحان نمایید پس یحیی بن اکثم قاضی را مال بسیاری وعده نمودند که مسئله مشکلی از او پرسد و او را عاجز نماید و در مجلس مأمون قاضی ملزم شده خائب و منکوب شدند و آنحضرت در همان مجلس خطبه خوانده دختر مأمون را بحباله خود در آورد و پسر او علی الهادی علیه السلام افضل اهل زمان خود بود باقرار دوست و دشمن و از اهل عابد بود و همه اهل مدینه و سامره مشتاق باو و مایل بودند و متوکل از این جهة از او خائف بود یحیی بن هرثمه را فرستاد و او را به بغداد آوردند و منزل او را دیدند که هیچ چیز نباشد بجز قرآن و دعا و کتب ادعیه چیزی نیافتند و ورع و زهد او را بر آمتوکل نقل نمودند او را اکرام نمود بعد از آن متوکل ناخوش شد نذر کرد که اگر عافیت یابد دراهم کثیره تصدق نماید و فیکه از ناخوشی عافیت یافت ندانست که چه قدر باید تصدق نماید و از فقهای عصر سؤال نمود کسی ندانست و کسی را فرستاد

خدا تعالی

خدا تعالی فرموده است لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و مواطن هشتاد است منقولست که تمامی کردند بمتوکل که شیعیان از اهل قم براى او اسلحه آورده اند در منزل او است و عازم است که خروج نماید و داعیه سلطنت دارد پس متوکل جماعتی از اتراک را فرستاد و شب هجوم آوردند بر سر خانه اش و کسی را چیزی ندیدند و پیدا نکردند و چون آن حضرت را دیدند در خانه در بسته قرآن میخواند و عبا پشم پوشیده بر روی ریگ و سنگ ریزه نشسته متوجه است بسوی خدا تعالی و قرآن میخواند و بهمان حال او را نزد متوکل آوردند او را تعظیم نمود و اکرام کرد و در پهلوی خود نشاند و آنحضرت اعلم اهل زمان خود بود چنانکه دانستی و پسر او حسن عسکری علیه السلام اعلم و افضل و ازهد اهل زمان خود بود و اهل سنت از او بسیار روایت میکنند و کرامات و معجزات او در میان دوست و دشمن معروفست و پسر او حضرت حجة الله مهدی صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن است و امت مسلمه اتفاق دارند که او امام برحق است و خواهد آمد و اخبار در این باب متواتر است و فضایل او بیشمار است و زمانیکه ظاهر شود امام جامع جمیع اوصاف کمال باشند و دوست و دشمن بر او اعتراف نمایند پس واجبست ایشانرا امام دانسته و پیروی نمایند و علاوه بر این نصوصیکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت ایشان و در فضایل ایشان که اقتضای امامت میکند وارد است چنانکه گذشت جمله از آن عقل و نقل گواه از آنها بدون سند و برهان و سخنانیکه اهل سنت در تاویل نصوص ذکر نموده اند همه اش استبعادات باطله است از عقل و نقل بر او شاهدی نیست هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین اگر دلیل و برهانی دارند بیاورند و اگر ندارند است مینگویند و آنچه که دلالت میکند بر امامت ائمه اثنی عشر زیاده بر آنچه که ذکر نمودیم آنست که روایت میکند ابرهیم بن محمد جوینی که از علمای اهل سنت است باسناد خود از عبد الله بن عباس گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون زمانیکه ایشان معصوم باشند واجبست که امام باشند و ایضا روایت کرده ابرهیم بن محمد جوینی باسناد خود از مجاهد از ابن عباس گفت یهودی آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نعثل میگفتند و گفت یا محمد بپرسم که من سؤال میکنم از چیزها که مدتیست در قلب من خلجان میکند پس اگر جواب آنها را بدهی مسلمان میشوم بر دست تو حضرت رسول فرمود سؤال نما یا ابا عماره پس یهودی سؤالاتی نمود که متعلق بخدا تعالی و صفات او بود و جواب بر وفق صواب شنید و گفت راست گفتی یا محمد خبر بده بمن از وصی خود که کیست او

زیرا که هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را وصی است بدرستی که پیغمبر ما موسی بن عمران وصی خود نمود یوشع بن
نون را آنحضرت فرمود بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط او حسن و بعد از او
حسین است و تالی او میشوند نه نفر از صلب حسین ائمه ابرار گفت یا محمد نام بر ایشان از برای من فرمود نعم اذا مضی
الحسین فابنه علی و اذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا
مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجة بن الحسن فهذه اثنا
عشر ائمة علی عدد نقباء بنی اسرائیل پس این دوازده امام است بعدد نقبای بنی اسرائیل گفت مکان ایشان کجا است در بهشت
فرمود با من در درجه من گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و شهادت میدهم بدرستی که ایشانند
اوصیا بعد از تو و آنرا دیده ام در کتب متقدمه و در آنچه که موسی بن عمران بما خبر داده است بدرستی که در آخر زمان ما
پیغمبری بیرون آید اسم او احمد است و خاتم پیغمبران است پیغمبری بعد از او نیست و بیرون میآیند از صلب او امامان
نیکان بعدد اسباط پس آنحضرت فرمود یا ابا عماره آیا اسباط را میشناسی گفت میشناسم یا رسول الله بدرستی که ایشان
دوازده نفر بودند اول ایشان لاوی بن برخیا بود و او همان کس است که غایب شد از بنی اسرائیل غایب شدنی بعد
از ان عود نمود پس خدا تعالی ظاهر ساخت شریعت او را بعد از انکه مندرس شده بود آنحضرت فرمود میشود در امت
من آنچه که در بنی اسرائیل شده است بی تفاوت بدرستی که دوازدهم از اولاد من غایب میشود حتی اینکه دیده نمیشود
و میاید بر امت من زمانی باقی نمیماند از اسلام مگر اسم او و از قران مگر رسم او پس در آن وقت خدا تعالی اذن
خروج باو میدهد پس اسلام را ظاهر میسازد و دیگر باره تازه میکند بعد از ان جناب رسالت ماب صلی الله علیه
واله فرمود خوشحال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بحال کسی که بغض ایشان را داشته باشد و خوشحال کسی
که چنگ زند با ایشان پس نعل تکانید خود را و ایستاد در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه واله و گفت شعر

صلی العلی ذو العلی علیک یا خیر البشر   انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر   بکم هدانا ربنا
و فیک نرجوا ما امر   و معشر سمیتهم ائمة اثنی عشر   حباهم رب العلی ثم صفاهم من کدر   قد فاز
من والاهم   و خاب من عاد الزهر   اخرهم یسقی الظماء و هو الامام المنتظر   عترتک الاخیار لی   و
التابعون ما امر   من کان عنهم معرضا   فسوف تصلیه سقر   ایضا روایت کرده است ابرهیم بن محمد حموینی باسناد

خود از ابوبصیر از ابو عبد الله علیه السلام فرمود که پدرم بجابر بن عبد الله انصاری فرمود مرا بسوی
تو حاجتی است چه وقت بر تو آسانست که با تو خلوت نمایم و آن حاجت خود را از تو سوال کنم جابر گفت هر وقت
که خواسته باشی پس پدرم با او خلوت نمود فرمود یا جابر مرا خبر بده از آن لوح که دیدی او را در دست مادرم فاطمه
دختر رسول خدا صلی الله علیه واله و از آنچه که فاطمه بتو خبر داد که در این لوح نوشته شده است جابر گفت خدا را
بشهادت میطلبم که من داخل شدم بر مادر تو فاطمه علیها السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه واله که تهنیت
نمایم او را بولادت حسین پس دیدم بدست او لوحی سبز گمان کردم که او زمرد است و دیدم او نوشته سفید بود
بنور آفتاب پس من گفتم پدر و مادرم بفدای تو ای دختر رسول خدا این چه لوح است فرمود این لوحی است هدیه
فرستاده است آنرا خدا تعالی بسوی رسول خود در او است اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصیای
از اولاد من پس داد بمن او را پدرم تا اینکه بشارت دهد بمن با او جابر گفت پس مادر تو فاطمه او را بمن داد خواندم
او را و نسخه کردم پس پدرم فرمود یا جابر میشود او را بمن بنمائی گفت بلی پس پدرم با او رفت بمنزل جابر و بیرون آورد
صحیفه از رق فرمود یا جابر نظر نما بکتاب خود تا آنکه من بخوانم بر تو پس جابر بنسخه خود نگاه کرد و پدرم خواند
و یک حرف با هم اختلاف نداشت پس جابر گفت اشهد بالله بدرستی که من او را دیدم در آن لوح نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نوره و سفیره و حجابه و دلیله این کتابیست از خداوند
عزیز حکیم برای محمد نور او و سفیر او و حجاب او و دلیل او نزل به الروح الامین من عند رب العالمین آورد
او را روح الامین از نزد رب العالمین عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد آلائی انی انا الله لا اله
الا انا قاصم الجبارین و مذل الظالمین و دیان الدین یا محمد بزرگ شمار اسمهای مرا و شاکر باش نعمتهای
مرا و کفران مکن انعام مرا بدرستیکه منم خدائی که نیست خدائی بجز من که شکننده جباران و ذلیل کننده ظالمان و
جزا دهنده روز جزا انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه
احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت
له وصیا بدرستیکه منم خدائی که نیست بجز من خدائی هر آنکس که امیدوار باشد غیر از تفضل مرا و بترسد از غیر عدالت
من عذاب میکنم او را بعذابی که عذاب نکرده باشم بآن عذاب احدی از عالمیان پس مرا عبادت نما و بمن توکل بکن بدرستی

که من نفرستادم پیغمبری را که روزگار او بسر آمد مگر آنکه برای او وصی قرار دادم وانی فضلتك علی الانبیاء
وفضلت وصیك علی الاوصیاء بدرستیکه من تفضیل دادم ترا بر پیغمبران و تفضیل دادم وصی ترا بر اوصیا
واکرمتك بشبلیك بعده وسبطیك حسن وحسین وگرامی داشتم ترا بدو سبط تو حسن و حسین
فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت
له بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة پس گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از
گذشتن زمان پدرش و گردانیدم حسین را خازن وحی خود و گرامی داشتم او را بشهادت و ختم نمودم برای او
بسعادت پس او افضل از هر شهید و درجه او بلندتر است از درجه شهدا جعلت کلمتی التامة معه والحجة
البالغة عنده بعترته اثیب واعاقب گردانیدم کلمه تامه خود را با او و حجت بالغه را نزد او و با عترت او ثواب
میدهم و عقاب مینمایم اولهم سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر
لعلمی والمعدن لحکمی اول ایشان سید عابدین و پسر او شبیه جد او محمد باقر است که معدن حکم من است سیهلك
المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره
واولیائه هلاك میشوند آنکسانیکه شک نمایند در جعفر رد کننده بر او مثل رد کننده بر من است ثابت شده است
حکم از من بر آنکه گرامی دارم مقام جعفر را و او را مسرور دارم در اتباع و انصار و اولیای او وانتجبت بعده موسی
وانتجبت بعده فتنة لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا تخفی وان اولیائی لا یشقون الا ومن جحد واحدا
منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علی وویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة عبدی
موسی حبیبی وخیرتی انتخاب نمودم بعد از او موسی را برای آنکه فرض من منقطع نمیشود و حجت من مخفی نمیماند و دوستان
من شقی نمیشوند و آنکس که انکار نماید یکی از ایشان را بتحقیق انکار نموده است نعمت مرا و آنکس که تغییر دهد آیه را
از کتاب من بتحقیق بر من افترا بسته است و ویل باشد آنکسانی را که افترا میبندند و انکار میکنند وقتیکه بگذرد
زمان موسی ان المکذب بالثامن مکذب بکل اولیائی بدرستیکه آنکس که تکذیب نماید هشتم را تکذیب نموده است
همه اولیای مرا وعلی ولیی وناصری ومن اضع علیه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفریت مستکبر یدفن
بالمدینة التی بناها العبد الصالح فی جنب شر خلقی علی ولی من و ناصر من است و او را میکشد عفریت متکبر

و مدفون میشود در آن شهر که او را بنا نموده است ذوالقرنین در پهلوی شریر ترین خلق من حق القول منی
لاقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده فهو وارث علمی ومعدن حکمی وموضع سری وحجتی علی خلقی
فجعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار حکم از من گذشته است
بر آنکه روشن نمایم چشم او را بمحمد پسر او و خلیفه او بعد از او پس او وارث علم من است و معدن حکم من است
و موضع سر من است و حجت منست بر خلق من و بهشت را مأوای او کردم و او را شفیع قرار دادم در حق هفتاد نفر
از اهلبیت او که همه ایشان مستحق آتش باشند واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی
خلقی وامینی علی وحیی ختم مینمایم بسعادت برای پسر او علی ولی من و ناصر من و شاهد در میان خلق من و
امین من بر وحی من واخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن و بیرون می‌آورم از او دعوت کننده براه
من و خازن علم من حسن را ثم اکمل ذلك بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبر ایوب بعد
ان کامل میگردانم آنرا بابن او که رحمت است برای عالمیان بر او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و ستذل
اولیائه فی زمانه ویتهادی رؤسهم کما یتهادی رؤس الترك والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین
مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل والرنین فی نسائهم اولئك اولیائی حقا بهم
ادفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم اکشف الزلازل وادفع الآصار والاغلال اولئك علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون ذلیل میشوند اولیای من در زمان او و ایشان را مثل اسیر ترك و دیلم
میکنند و سرهای ایشان را هدیه برای یکدیگر میفرستند و کشته میشوند و سوزانیده شوند و میباشند خائفین
و مرعوب و زمین با خون ایشان رنگ کرده میشود و واه و ناله در میان زنان ایشان حادث میشود و ایشانند اولیای
من براستی و با ایشان دفع مینمایم هر فتنه و ظلمت را و با ایشان بر میدارم محنتها را و بر ایشانست صلوات از
پروردگار ایشان و ایشانند هدایت یافتگان وعبد الرحمن بن سالم که راوی این روایت است گفته است
ابو بصیر گفت که اگر در تمام روزگار خود نشنیده باشی مگر همین حدیث را هر آینه او ترا کافیست و از نا اهل نگهدار
او را و در روایت دیگر واقع است موفق بن احمد باسناد خود از علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا واردکم
علی الحوض وانت یا علی الساقی والحسن الذائد والحسین الآمر وعلی بن الحسین الفارض ومحمد بن علی الناشر

جعفر

وجعفر بن محمد الصادق وموسی بن جعفر محض المحبین والمبغضین وقامع المنافقین وعلی بن موسی مزین المؤمنین
ومحمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب شیعته ومزوجهم الحور العین والحسن بن علی
سراج اهل الجنة یستضیئون به والمهدی شفیعهم یوم القیامة حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء ویرضی و
روایت کرده است ترمذی وابوداود وابن جوزی ودیگران از ابن عمر قال قال رسول الله یخرج فی آخر الزمان
رجل من ولدی اسمه کاسمی وکنیته ککنیتی یملأ الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا فذلک هو المهدی
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود بیرون میاید در آخر زمان مردی از اولاد من اسم او مثل اسم من است وکنیت
او مثل کنیت من است زمین را از عدالت پر میکند چنانکه از جور پر شده است پس او همان مهدی است واین احادیث
چنانکه می بینی نص صریح است در امامت دوازده امام وهر دو فرقه سنی وشیعه اتفاق دارند بر نقل کردن
آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله و در عقل ونقل از کتاب وسنت چیزی که آنها را دفع کند وبر خلاف آنها
دلالت نماید نیست پس واجب است عمل کردن بآنها وعدول نمودن از آنها جایز نیست واهل سنت را در اینباب سخن
معقولی نیست چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی واما امام دوازدهم حضرت مهدی صاحب زمان صلوات الله علیه
وعلی آبائه پس اجماعی اهل اسلام است که آنجناب امام بر حق است وخواهد آمد واز اولاد فاطمه علیها السلام است
واهل سنت در این باب صد وشصت وپنج حدیث روایت نموده اند بنابر آنچه بنظر رسیده است واما امامیه رضوان الله
علیهم میگویند که آنجناب پسر امام حسن عسکری است والحال والساعة موجود است لکن از خوف ظلمه وبا
مصالح دیگر اختفا بهم رسانیده وغیبت اختیار نموده است تا وقتیکه مصلحت اقتضا نماید وخدا عز وجل اذن
ظهور وخروج دهد در آن وقت ظاهر شده ترویج دین میکند واهل سنت این جمله را انکار دارند ومیگویند
که او در آخر زمان بوجود خواهد آمد ودلیل برحق بودن مذهب امامیه از چند وجه است اول آنکه وجود
امام لطف است ولطف بر خدا تعالی واجب است والا لازم آید که زمانه ها از حجت خالی باشد وآن مستلزم انقطاع
تکلیف واهمال بندگانست وآن بر حکیم جایز نیست پس واجب است که امام موجود باشد وتصرف نمودن امام
در امور خلق لطف دیگر است ومانع از طرف خلقست که تمکین نمیدهند واگر تصرف نماید واین باعث نمیشود
که او امام نباشد زیرا که امام بمنزله کعبه است چنانکه در اخبار وارد است وبر مردم واجبست که او را اطاعت

نمایند چنانکه بر آنها واجب است که نماز بسوی کعبه کنند واگر نکنند کعبه از قبله بودن بیرون نمیرود وهمچنین است
امام اگر مردم اطاعت او را نکرده وتمکین ندهند که در امور آنها تصرف نماید از امام بودن بیرون نمیرود وبر او
واجب نیست که بتنهائی با مردم او بحث در اینباب ممانعت نماید وخود را بهلاکت اندازد بلکه این حرام است
واختفای او در صورت خوف بر هلاکت نفس واجب است چه جای آنکه یقین بهلاکت باشد چنانکه در حق آنجناب بود
زیرا که همه اهل اسلام از بزرگ وکوچک ووضیع وشریف بسبب اخبار نمودن رسول خدا صلی الله علیه وآله
میدانستند که قائم آل محمد از صلب امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمده جباران وظالمان را قلع
وقمع خواهد نمود واز اینجهت سلاطین وخصوص سلاطین بنی عباس از او خائف بودند باعتبار آنچه که از
ایشان صادر گردیده بود در حق اولاد علی علیه السلام چنانکه مامون تصریح کرد باین مطلب وتخویف نمود بنی
عباس را با ملل آنحضرت وانتقام کشیدن او از ظالمان آل محمد در وقتیکه بنو عباس مامون را عتاب نمودند در
بیعت نمودن او با امام رضا علیه السلام وگفت چنانکه ابن مسکویه نقل کرده است این سخن را کوتاه کنید وشما
دریافت نمیکنید آنچه را که من میدانم ومن میخواهم حفظ خون شما نمایم بدرستیکه رشید بمن خبر داده است
از آبای خود واز آنچه که او را یافته است در کتاب دولت وغیر آن که سلطنت بعد از هفتم از اولاد عباس از ایشان
بیرون میرود در زمانیکه من مفقود شدم شما برای خود پناهگاهی طلب نمائید بجهة آنچه که بنی عباس در حق
اولاد علی علیه السلام کردند هیهات نیست برای شما مگر شمشیر میاید بسوی شما از حسنی خونخواه ومیدرود
شما را درو کردنی ومیاید سفیانی وقائم مهدی پس آنچه که از من صادر گردیده است یعنی بیعت امام رضا علیه
السلام نیست مگر بجهة آنکه میخواهم خون شما را نگاه دارم باستدامت مودت مابین ما وایشان ولهذا اولاد
ابوطالب را مواسات مینمایم پس مهربانم بر شما واولاد شما هستم وشما غافلید ولهذا سلاطین وقت
در کمین آنحضرت بودند که او را بقتل رسانند چنانکه بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام مستحفظ
بر خانه او گماشتند که آنحضرت را هر جا یابند بگیرند وشکم زنان او را پاره کردند باعتبار قول قائلی که یکی از جواری
ابومحمد علیه السلام حامله است باحتمال اینکه گاه باشد که آن حمل قائم آل محمد باشد ومدت متمادی آنجناب
بطور اختفا در زمان ایشان غیبت نسبت کرد ومهما امکن ترویج دین ونشر احکام جد خود را میکرد وخلق را هدایت میفرمود

و وکیلان برای خود بعد تعیین نموده بودند که بدست ایشان مهمات خلق را امر شده ودر زمان بنی عباس
طغیان ظالمان متصل بود نشد اختفا کلی اختیار نمود و در این صورت بر او حجتی نیست و قدح در امامت و عصمت
و سبب وجود فایض الجود او دنیا از افراد و خلق ابقای است و این نفعی است که از وجود او بر خلق عاید میشود
پس آنچه که اهل سنت میگویند زمانیکه امام ممنوع از تصرف در امور خلق گشت مخفی و ظاهر بودن او مساوی است
و فرق ندارد غلط است باعتبار آنکه انتفاع از وجود امام منحصر در تصرف نیست چنانکه گفتیم بلکه خلق از او
منتفع میشوند باعتبار وجود او چنانکه از آفتاب منتفع میگردند و در زیر ابر و همچنین غلط است آنکه میگویند
که لطف بر خدا تعالی واجب نیست زیرا که در صورت عدم وجوب لطف لغو و عبث لازم میاید و آن بر خدا
عز و جل جایز نیست توضیح این مطلب آنست که لطف عبارتست از آنچه که انسان را باطاعت نزدیک و از معصیت
دور نماید و فرستادن پیغمبران و نازل نمودن کتابها از آسمان و قرار دادن دین و شریعت و ملت همه اینها لطف است
و اگر لطف واجب نباشد هیچیک از اینها واجب نمیشود و این خرابی دنیا است و لازم میاید که خدا تعالی
خلق را عبث و بیجا آفریده باشد نه سؤال و نه جواب و نه حساب و نه کتابی در میان نباشد و بطلان این آشکار است
و در اوایل کتاب باین اشاره نمودیم و آنچه که شارح عقاید نسفی و دیگران از علمای اهل سنت گفته‌اند که اگر
آنحضرت ادعای امامت میکرد و در خانه خود می نشست و بر خلق ظاهر میبود چنانکه پدران او بودند بر او خوف
نبود فاسد است چنانکه ذکر نمودیم که مردم از او خائف بودند باعتبار آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق
او خبر داده بود که او چنین و چنان میکند نه از ادعای امامت کردن او چنانکه شنیدی که سلاطین پی او میگشتند
که او را بکشند در ایام طفولیت او که هنوز کسی از او نشنیده بود که ادعای امامت میکند بلکه سهل است که غایب
خلق او را ندیده و نشناخته بودند و بلکه اعتقاد بسیاری این بود که بوجود نیامده است چنانکه تا بحال اعتقاد
اهل سنت است و با وجود این باز در صدد قتل او بودند تا چه رسد بظاهر بودنش و ادعای امامت کردنش و علاوه
بر او رسول صادق صلوات الله علیه و آله اخبار فرموده است باتفاق جمیع امت و اقرار اهل سنت که مهدی امت
بیرون میاید و ظلم را از روی زمین بر میدارد و با اینحال التکلیف و کجا بود و چگونه در خانه نشسته بدون
ادعای امامت و بدون تصرف در امور خلق پس اگر چنین چیزی میکرد فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا

میماند

میماند پس از اینجا معلوم میشود که [illegible] او را مکلف بجهاد نموده و امر بقتال فرموده است چون او را باعتبار
عدم ناصر متمکن نبود جهاد و [illegible] چاره نداشت الا اینکه غایب و مخفی شود دویم آنکه باتفاق امت که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرموده و من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة آنکس که امام زمان خود را
نشناسد و بمیرد مرده است بمردن جاهلیت این دلالت صریح دارد بر اینکه در هر زمان باید امامی باشد و اتفاق امت
است که در این زمان بجز او امام نیست پس او امام است و الحال موجود است و الا وجوب معرفت امام غیر موجود معنی
ندارد و امر برا اهل سنت ثابت شده است بعد از خلفای عباسیه باعتبار آنکه بعد از ایشان امامی را قایل نیستند
و این حدیث صحیح و متفق علیه است و بصراحت خود دلالت میکند که واجب است در هر زمان امامی باشد و واجب بر خلق
معرفت او و الا کار فاسد سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب نمود در حدیث سفینه مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق طاعت اهلبیت خود را و باتفاق امت طاعت هیچ
یک از اهلبیت و بجز این دوازده امام واجب نیست پس ایشان امامند و امام دوازدهم از جمله ایشانست و این
ما وجود او را میکند زیرا که وجوب اطاعت امام غیر موجود معنی ندارد چهارم آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله در حدیث ثقلین شریک کردانید اهلبیت خود را با قرآن و فرموده انها تا قیامت از هم جدا نمیشوند و
واجب نمود طاعت اهلبیت را تا قیامت چنانچه واجب نمود طاعت قرآن را و اتفاق این حدیث نص صریح است در وجود آنحضرت
و طول عمر او و وجوب طاعت او و اگر موجود نباشد چنانکه اهل سنت میگویند لازم آید که اهلبیت آنحضرت از قرآن
مفارقت نموده باشد و این خلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و این حدیث در صحیح کتب اهل سنت زیرا
که صحیح و متفق علیه است پنجم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خلیفه بر این امت تا روز قیامت دوازده
نفر قریشی است چنانکه در احادیث صحیحه متفق علیه در میان اهل سنت گذشت و این دلالت دارد بر امامت دوازده امام
و بر وجود امام دوازدهم و طول عمر او بدلالت واضحه صریحه ششم آنکه گذشت جمله از اخبار از طریق سنی
و شیعه که دلالت میکند بصراحت خود بر امامت آنحضرت و وجود او و نسب و غیبت او هفتم آنکه مقتضی وجود
او از عقل و نقل موجود و مانع از او از عقل و نقل مفقود است پس او موجود است بالقطع و الیقین و بعبارت دیگر
که عقل دلالت میکند بر آنکه او باید موجود باشد و رسول صادق صلی الله علیه و آله باو اخبار فرموده است

باو

باقرار این دو فرقه و از عقل و کتاب و سنت و از امامان نیست پس واجبست که قایل شویم بموجود بودن او
هشتم آنکه بسیاری از ثقات و معتبرین او را دیده و بخدمتش مشرف شده اند و حوایج بسیاری از درماندگانرا
براورده است و چه بسیار گمشدگانرا براه هدایت نموده است و احادیث و قصص و حکایات در این باب
بسیار وارد شده است و از آنجمله دو قصه است که شیخ فاضل ثقه علی بن عیسی اربلی که در میان عام و خاص معتبر
و مقبولست در کتاب کشف الغمه ذکر نموده است و فرموده است که این دو قصه قریب بعصر و زمان من بوده است و
جماعتی از معتمدان و ثقات آنها را برای من نقل کرده اند **قصه اول** آنکه در ولایت حله شخصی بود
او را اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند در زمان من وفات نمود لکن من او را ندیدم و حکایت نمود برای
من پسر او شمس الدین که پدرم برای من حکایت نمود که در ایام جوانی بر ران او توثه در آمد بمقدار قبضه انسان
و در هر بهار میترکید و خون و چرک از او بیرون میآمد و از شدت الم و درد او از بسیاری کارها خود وامیماند
و منزل او در هرقل بود که قریه ایست در دو روزی حله آمده و بمجلس سید سعید رضی الدین علی بن طاوس رحمة
الله علیه داخل شد و از آن درد شکایت نمود و گفت میخواهم او را مداوا نمایم پس سید اطبای حله را حاضر
نمود و آنموضع را بایشان نمود گفتند این توثه است بر بالای رگ اکحل است و در علاج کردن او خطر است
اگر بریده شود خوف آن دارد که رگ بریده شود و بمیرد و سید رضی الدین رحمه الله او را فرمود من به بغداد میروم
و با من بیا شاید اطبای آنجا حاذقتر باشند پس در خدمت سید به بغداد آمده و اطبای آنجا نیز چنان گفتند که
اطبای حله گفته بودند پس او دلتنگ شد سید با او فرمود که شرع ترا رخصت داده است که در این لباس نماز کنی
ولکن بر تو واجبست که مهما امکن احتراز نمایی از نجاسات و خود را بهلاکت نیندازی که خدا و رسول او ترا نهی
فرموده اند از این پس پدرم گفت حالا که کار باینجا رسید بزیارت مشهد سر من رای میروم و از آنجا رجعت
نموده بخانه خود میروم پس لباس و خرجی خود را در نزد سید گذاشته متوجه سر من رای شد گفت داخل مشهد
شدم و امامان را زیارت نمودم و بسرداب رفته استغاثه نمودم بخدا تعالی و بامام علیه السلام و بعضی از شب
در سرداب گذرانیدم و در مشهد ماندم تا روز پنجشنبه بعد از آن بدجله رفته غسل کردم و پیراهن پاکی پوشیدم
و ابریقی که داشتم پر کردم و بیرون آمده که بمشهد روم دیدم چهار سواره از دروازه قلعه بیرون آمده میآیند

و در اطراف

و در اطراف مشهد قومی از شرفای بودند که گوسفندان خود را میچرانیدند گمان نمودم که از ایشانند
پس ملتفت شدم دو جوان دیدم که یکی از ایشان غلامی مخطط بود و هر یکی شمشیری حمایل کرده بود و یک شیخ نقابدار
در دست او بود نیزه و یکی دیگر شمشیری حمایل کرده و فرجی رنگین بر بالای شمشیر پوشیده بود و تحت الحنک علاقه داشت
و آن شیخ صاحب رمح در طرف راست راه ایستاد و کعب نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ راه ایستادند
و فرجی پوش در میان راه در مقابل پدرم ماند و بر او سلام دادند و رد جواب نمود بر ایشان و فرجی پوش با او
فرمود تو فردا میروی بسوی اهل خود گفت بلی میروم پس فرمود پیش بیا تا ببینم آنچیزرا که ترا بدرد میآورد گفت
من خوش نداشتم که دست ایشان بمن بخورد و با خود گفتم اهل بادیه از نجاسات احتراز ندارند و من حالا از آب
در آمده ام و پیراهنم ترست و من با وجود این پیش رفتم و با دست خود مرا گرفت و کشید بسوی خود و از شانه من
دست مالید به پهلوی من تا آنکه دستش به ثقل رسید پس او را با دست خود فشرد و مرا بدرد آورد و بعد از آن بر
راست شد چنانکه بود پس آن شیخ بمن گفت أَفْلَحْتَ یا اسمعیل رستگار شدی ای اسمعیل پس من تعجب نمودم از آنکه
او اسم مرا دانست پس گفتم أَفْلَحْنا و أَفْلَحْتُم ان شاء الله تعالی و آن شیخ بمن گفت این امام علیه السلام است پس من پیش
رفته ران او را در بغل گرفته بوسیدم و او روانه شد و من همه بدنبال که ران او را در بغل داشتم با او رفتم فرمود
برگرد گفتم هرگز از تو جدا نمیشوم فرمود مصلحت در مراجعت تو است و من همان سخن اول را اعاده نمودم پس شیخ
گفت ای اسمعیل حیا نمیکنی که امام علیه السلام ترا امر میفرماید دو بار که برگرد و تو مخالفت او مینمایی و مرا باین کلام
برگردانید پس ایستادم و چند قدم پیش رفت و بسوی من ملتفت شد فرمود زمانیکه به بغداد رسیدی لابد ابوجعفر یعنی
مستنصر خلیفه ترا طلب میکند وقتیکه در نزد او حاضر شدی و چیزی بتو داد از او مگیر و بولد ما رضی بگو که در باب
تو بعلی بن عوض چیزی بنویسد و من باو سپرده ام که بدهد بتو آنچه را که میخواهی بعد از آن با یاران خود رفتند
و من ایشانرا نظر میکردم تا آنکه دور شدند و بر مفارقت ایشان تاسف خوردم و ساعتی بر زمین نشستم بعد از آن
بمشهد رفتم و قوام بر دور من جمع شدند و گفتند چه رسیده است ترا که روی ترا متغیر میبینیم آیا چیزی ترا بدرد
آورده است گفتم نه گفتند کسی با تو دعوی نموده است گفتم آنچه که میگویید هیچیک ام نیست و لکن از شما سؤال
میکنم آیا شناختید آن سوارانرا که در نزد شما بودند گفتند ایشان از شرفای بودند که صاحبان گوسفندانند

پس گفتم بلکه آن امام علیه السلام بود گفتند امام آن شیخ بود و آن فرجی پوش گفتم فرجی پوش گفتند آیا نمودی
با او آن مرضی که داشتی گفتم او را با دست خود گرفت و فشرد و مرا درد آورد بعد از آن پای خود را باز نمودم دیدم
اثری از آن مرض باقی نیست و از دهشتی که بر من عارض شد به شک افتادم پس پای دیگر خود را ملاحظه نمودم اثری
ندیدم پس خلق بر سر من ریختند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و قوام مرا بر خانه داخل نمودند و خلق را منع نمودند
و ناظر بین النهرین در مشهد بود و این داد و فریاد را شنید پرسید که چه خبر است و او را خبر دادند و او پیش آمد از من
اسم مرا سؤال کرد و پرسید چه وقت از بغداد بیرون آمدی گفتم در اول این هفته بیرون آمدم از بغداد و او رفت
و من شب در مشهد خوابیدم و نماز صبح را خوانده بیرون آمدم و خلق با من بیرون آمدند تا اینکه از مشهد دور
شدم و مردم مراجعت نمودند تا اینکه بجایی رسیدم و شب را در آنجا خوابیدم و صبح روانه بغداد شدم پس دیدم که
خلق بر قنطره کهنه ازدحام نموده اند و هرکس به ایشان وارد میشود از اسم و نسب و منزل او سؤال میکردند
و از من نیز سؤال نمودند و جواب دادم و معلوم نمودم به ایشان پس اجتماع نمودند بر سر من و لباس مرا پاره کردند
و اختیاری برایم نماند در جان خود دیدم و ناظر بین حکومتی را به بغداد نوشته بود و کیفیت را به ایشان معلوم کرده بود
و وزیر قمی از سید رضی الدین خواهش نموده بود که صحت این خبر را به ایشان معلوم نماید پس سید با جمعی بیرون
آمده در باب نوبی بهم رسیدیم پس اصحاب و خلق را از من کناره کردند وقتیکه مرا دید فرمود آیا از تو نقل
میکنند این حکایت را گفتم بلی از من میگویند پس از اسب خود پایین آمده ران مرا باز کرد اثری از آن دمل
ندید و ساعتی غش کرد و دست مرا گرفته داخل نمود مرا بر وزیر و او گریه میکرد و میگفت این است برادر
من و نزدیکترین خلق بسوی قلب من پس وزیر قصه را از من سؤال نمود و برای او حکایت کردم او را و احضار
نمود اطبائی را که او را دیده بودند و امر نمود ایشان را که آن را مداوا نمایند گفتند دوائی ندارد مگر اینکه
با آهن بریده شود و هر وقت که او را ببرید میمیرد وزیر به ایشان گفت بر فرض آنکه بریده شود و نمیرد در چه مدت
خوب میشود گفتند در دو ماه و در جای آن گودی سفیدی میماند و در آنجا موی بیرون نمیآید وزیر از ایشان پرسید
چه وقت او را دیده اید گفتند ده روز است پس وزیر ران او را نمود ایشان را که درد و الم در او بود و آنهم مثل ران دیگر بود

اثری در او اصلا نبود و یکی از حکما فریاد کرد که این کار مسیح است وزیر گفت در جائیکه کار شما نبوده است پس
ما میدانیم که کرده است و او را بعد از آن او را نزد مستنصر خلیفه حاضر نمودند پس خلیفه قصه را از او پرسید
و ماجرا را بر او معلوم نمود و هزار دینار به او دادند گفت این را بگیر و خرج نما گفت من جرأت نمیکنم از او یک حبه بگیرم
خلیفه گفت از که میترسی گفت از آنکسی که این کار را با من کرد به من فرمود که از ابوجعفر چیزی مگیر پس خلیفه گریه کرد
و مکدر گردید و از نزد خلیفه بیرون آمد و چیزی نگرفت و در کشف الغمه گفته است صحت این قصه را به من خبر دادند
سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشر علوی موسوی و نجم الدین حیدر بن الایسر رحمهما الله تعالی و آنکه ایشان
او را در حال صحت و مرض هر دو دیده بودند و در بعضی از ایام این قصه را بر جماعتی حکایت میکردم و بوده است
در نزد من پسر همین شخص که شمس الدین نام داشت و من او را نمیشناختم وقتیکه حکایت تمام شد گفت من پسر صلبی او
هستم و بعد از آن او حزن شدیدی بر فراق آنحضرت داشت حتی آنکه به بغداد آمده زمستان را در آنجا اقامت نمود و هر
روز به زیارت سر من رای میرفت و بر میگشت به بغداد و در آن سال چهل بار او را زیارت کرد با این طمع که بار دیگر
آن سعادت او را رو دهد میسر نشد **قصه دویم** آنکه در کشف الغمه گفته است حکایت نمود برای من سید باقی بن
عطوه علوی حسینی آنکه پدر او عطوه قرار داشت و زیدی مذهب بود و انکار میکرد بر پسران که میل نموده بودند به مذهب
امامیه و میگفت شما را تصدیق نمیکنم و به مذهب شما قایل نمیشوم تا اینکه بیاید صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام
و مرا از این ناخوشی خوب کند و مکرر این را میگفت پس ما وقتی جمع بودیم در وقت عشا ناگهان دیدیم که پدر ما فریاد
میکند و ما را میطلبد پس به سرعت نزد او آمدیم گفت صاحب خود را دریابید که در این ساعت از نزد من بیرون رفت
پس ما بیرون رفتیم کسی را ندیدیم برگشتیم بسوی او و گفت شخصی داخل شد بر من و گفت یا عطوه گفتم کیستی تو گفت
من صاحب پسران تو ام آمده ام ترا از آن ناخوشی که داری خوب نمایم بعد از آن دست را ذکر کرد و فورت مرا فشرد
و رفت و من دست را باز نمودم اثری از او ندیدم و این قصه مشهور شد و از دیگران نیز این قصه را پرسیدم تصدیق
کردند او را و اقرار نمودند به او و منقول است که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت نقل کرده است از رشیق مادرانی
که گفت معتضد فرستاد بسوی ما و ما سه نفر بودیم پس امر نمود ما را که هر یک از ما اسبی را سوار شده و اسب دیگر
بجنیبت بکشد سبکبار و نباشد با ما از کم و بیش چیزی مگر مصلایی که بر زین او باشد گفت بروید بسامره و وصف

نمودی برای ما خانه و محله او را و گفت زمانیکه بآنخانه رسیدید و هر کس را در آنجا دیدید پس سر او را برای من بیاورید
پس ما بآن شهر رسیدیم و آن محله و آنخانه را که برای ما وصف نموده بود چنان یافتیم و در دهلیز خانه خادم سیاهی
بود و در دست او تکّه بود و آن را میبافت و از او پرسیدیم از خانه و آنکس که در آن است گفت صاحب خانه در آن است پس
قسم بخدا از غلام سیاه ما ملتفت نشد و باکی از ما نکرد پس داخل خانه شدیم چنانکه ما را امر نموده بود و در مقابل
خانه پرده بود از او بهتر ندیده بودیم هرگز و گویا در آنوقت دست و را بآن یافته بود و در خانه کسی را ندیدیم پس
پرده را برداشتیم دیدیم اوطاق بزرگی گویا دریایی است در او آب است و در منتهای اوطاق حصیری بر آب انداخته
و بر بالای آن حصیری که نیکوترین خلق بود در هیئت ایستاده نماز میکرد و التفاتی بما و نه بآن اسباب که با ما بود
نکرد پس احمد بن عبد الله سبقت نمود خواست اوطاق را پا گذارد بآب فرو رفت و غرق شد و دست و پا میزد
در آب تا اینکه دست او را گرفتم او را خلاص نمودم بیرون آوردم و ساعتی غش کرد و آن دیگر خواست که برود
از پی مثل رفیقش شد و من مبهوت ماندم پس بصاحب خانه گفتم المعذرة الی الله والیک فوالله ما علمت کیف
الخبر وانا تائب الی الله یعنی عذر میخواهم از خدا و شما قسم بخدا من ندانستم چگونگی خبر را و من تایبم بسوی
خدا پس هیچیک از گفتار ما التفاتی نکرد و حالت خود را تغییر نداد پس ما از این هول کرده مراجعت نمودیم
و معتضد در انتظار ما بود وقتیکه ما باو رسیدیم تا حاجب پیش آمد و شب بر او وارد شدیم و سؤال نمود از ما
خبر را پس حکایت نمودیم برای او آنچه را که دیده بودیم گفت وای بر شما پیش از من کسی را ملاقات نموده اید و بکسی
سخنی گفته اید گفتیم نه پس قسم غلیظ و شدید یاد نمود که اگر این خبر بکسی برسد گردن ما را بزند پس ما جرأت
نکردیم که این خبر را نقل نمائیم مگر بعد از موت او و روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه و دیگران از ابو سعید
غانم هندی که گفت بودم من با پادشاه هند در کشمیر داخل و ما چهل نفر مرد بودیم می نشستیم در دور کرسی سلطنت
و خوانده بودیم توریة و انجیل و زبور را و در علم بما رجوع میشد پس روزی بخاطر آوردیم محمد را و گفتیم ما
او را در کتابهای خود می بینیم و متفق شدیم که من بیرون آیم در طلب او و جویا شوم از او پس بیرون آمدم و مال
بسیاری با من بود و اثر السر راه را بر من گرفته مرا برهنه کردند و بکابل رسیدم و از آنجا به بلخ آمدم و داخل شدم
بر امیر آنجا و باو معرفی نمودم که برای چه بیرون آمده ام پس فقها و علما را جمع نمود که با من مناظره نمایند و سؤال

نمودم

نمودم از ایشان از محمد گفتند او پیغمبر ما محمد بن عبد الله است وفات نمود گفتم خلیفه او کیست گفتند ابو بکر
گفتم نسب او را برای من بیان کنید پس منتسب ساختند او را بقریش گفتم این مرد پیغمبر نیست بجهة آنکه آن پیغمبری که ما او را
در کتابهای خود یافته ایم خلیفه او پسر عم او و داماد او است و پدر اولاد او است با من گفتند این مرد از شرک بیرون
آمده کافر شد امر نما که گردن او را بزنند با ایشان گفتم من در دین خود باقی هستم و او را ترک نخواهم کرد ما دام که
بر من ثابت گردد حق بودن دین دیگر پس امیر حسین بن اسکیب را خواند و او را گفت با این مرد مناظره نما حسین گفت
این همه فقها و علما در دور تو هستند ایشان را امر بفرما بمناظره او امیر گفت با او مناظره نما چنانکه بتو میگویم
و خلوت بکن و با او بملاطفت رفتار بکن پس حسین با من خلوت نمود و از او پیغمبر آخر الزمان سؤال نمودم گفت
او همانست که این جماعت گفتند لکن ایشان در وصی او خطا کرده اند و خلیفه او پسر عم او علی بن ابیطالب بن
عبد المطلب است و او شوهر دختر او فاطمه و پدر پسران او حسن و حسین است پس ابو سعید غانم اسلام آورد و گفت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ابو سعید میگوید رفتم بنزد امیر و اسلام آوردم پس مرا بحسین
بن اسکیب سپرد که مسایل واجبه را بمن یاد دهد پس باو گفتم ما در کتب خود چنان یافته ایم که خلیفه نمیباشد مگر
آنکه او را خلیفه باید باشد پس خلیفه علی بن ابیطالب کیست گفت حسن و حسین علیهما السلام بعد از آن امامان
علیهم السلام را یکی یکی اسم برد تا رسید بامام حسن عسکری علیه السلام بعد از آن بمن گفت تو احتیاج داری
که طلب نمائی خلیفه امام حسن عسکری علیه السلام را و او را جویا باشی پس بیرون آمدم در طلب و محمد بن محمد
اشعری راوی این روایت میگوید پس ابو سعید در بغداد بما وارد شد و گفت من بسوی راه میرفتم و فکری بودم
در خصوص آنچه که بجهت او بیرون آمده بودم که این هنگام کسی آمد بمن گفت اجب مولاک اجابت نما مولای خود را
پس مرا برد تا آنکه داخل نمود بخانه و باغی پس دیدم که مولای من نشسته است وقتیکه بمن نظر نمود با من تکلم کرد
بزبان هندی و سلام داد بمن و اخبار نمود مرا باسم من و پرسید از چهل نفر مرد که با من اتفاق کرده بودند در هند
و هر یک را نام برد بعد از آن فرمود میخواهی امسال با اهل قم بحج بروی امسال حج را موقوف کن و سال آینده
حج نما و کیسه بنزد من انداخت و فرمود این را در کار خود خرج نما و در بغداد بخانه کسی داخل نشو و بکسی اخبار
مکن آنچه را که دیدی و محمد راوی میگوید در آن سال برای ما حج میسر نشد از بین راه مراجعت نمودیم و روایت نموده

است

است ابن بابویه رحمة الله علیه از احمد بن فارس ادیب که گفت در همدان جمعی بودند ایشان را بنی راشد می‌گفتند
همه شیعهٔ امامی بودند و پرسیدم از سبب تشیع ایشان از میان اهل همدان پس شیخی از ایشان برای من گفت که جد
ما راشد بحج رفت و وقتیکه از حج فارغ شد بهمراهی قافله چند منزل از بادیه آمدند گفت مرا پیاده راه رفتن
خوش آمد پس پیاده آمدم مدتی طولانی راه رفتم تا آنکه خسته شدم و با خود گفتم قدری می‌خوابم راحت می‌شوم تا
آخر قافله رسد برمی‌خیزم پس بیدار نشدم مگر بسبب حرارت آفتاب و وقتیکه بیدار شدم کسی را ندیدم و بوحشت
افتادم و راهی نمی‌دانستم و اثری نمی‌دیدم پس بخدا توکل نمودم بسمتی روانه شدم و اندکی راه رفتم دیدم زمین سبز و خرمی
گویا باران نزدیکی باریده بود و باد بآن وزیده بود و از خاکش بوی خوش می‌آمد و در آن زمین قصری بنظر من آمد که
می‌درخشید گفتم کاش می‌دانستم که این چه قصریست و من او را ندیده و نشنیده ام پس بدروازهٔ آن قصر رسیدم
دیدم دو نفر غلام سفید در آنجا بر ایشان سلام دادم و رد نمودند سلام مرا رد جمیلی و گفتند بنشین که خدای تعالی
برای تو خیر اراده نموده است و یکی از ایشان برخواست و اندرون رفت و اندکی نکشید که بیرون آمد و گفت برخیز
پس داخل شدم بقصری که بهتر از او و روشن‌تر از او ندیده بودم و خادم پیش رفت پرده را که بر در بود برداشت بعد از آن
بمن گفت داخل شو پس داخل او طاق شدم دیدم جوانی در وسط او طاق نشسته و بر بالای سر او شمشیری بلند از سقف
خانه آویخته و از بسکه آن شمشیر بلند بود نزدیک بود که چاروق آن بسر او برخورد و آن جوان بمثل ماه شب چهارده
بود در تاریکی و سلام بر او دادم و رد سلام نمود به نیکوترین و لطیف‌ترین کلام فرمود می‌دانی من کیستم گفتم نه
فرمود منم قائم آل محمد و منم که در آخر زمان بیرون می‌آیم با این شمشیر و اشاره نمود بآن شمشیر که آویخته بود و پر
می‌کنم زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده است از جور و ظلم پس من برو افتادم و روی خود را بخاک مالیدم
فرمود چنین مکن و سر خود را بلند کن و تو فلان کسی از اهل شهری که در جبل که او را همدان می‌گویند گفتم راست فرمودی
ای سید و آقای من فرمود دوست داری که مراجعت نمائی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من که ایشان را بشارت
بدهم بآنچه که خدای تعالی برای من میسر نمود پس اشاره نمود بخادم و گرفت دست مرا و کیسه بمن داد و بیرون آمد
با من چند قدمی راه آمد پس نظرم افتاد بر درختان و منارهٔ مسجد فرمود آیا می‌شناسی این بلد را گفتم این مشابهت
دارد با اسدآباد همدان فرمود این همان اسدآباد است امض راشدا برو در حالیکه راشد باشی پس ملتفت
شدم

شدم او را ندیدم و داخل اسدآباد گردیدم و کیسه را نگاه کردم چهل و یا پنجاه تومان بود پس وارد همدان شدم و
خانوادهٔ خود را جمع نمودم این بشارت را بایشان دادم و ما همیشه در خیر و خوبی بودیم مادامیکه از آن تنخواه با ما
بود و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت نموده است بسند خود از ابو الادیان که گفت من خادم امام حسن عسکری
علیه السلام بودم و نامه‌های او را بشهرها می‌بردم پس بخدمت ایشان رفتم در آن ناخوشی که وفات نمود و کاغذ
ها متعدد نوشت بمن داد و فرمود اینها را ببر بمداین که تو در مدت پانزده روز می‌روی و مراجعت می‌کنی و روز پانزدهم
وارد سر من رأی می‌شوی و خبر مرگ را از خانهٔ من می‌شنوی و مرا در مغتسل می‌بینی ابو الادیان می‌گوید گفتم ای آقای
من وقتیکه کار چنان شد پس امام کیست بعد از شما فرمود آنکس که جواب کاغذهای مرا از تو مطالبه کند پس اوست قائم با
امامت بعد از من گفتم زیاد بیان کن فرمود آنکس که نماز کند بر من اوست قائم بامر امامت بعد از من گفتم زیاد
کن برای من فرمود آنکس که اخبار نماید بآنچه که در همیانست اوست قائم بامر امامت بعد از من بعد از آن هیبت ایشان
مانع شد مرا که سؤال کنم از آنچه که در همیانست و کاغذها را برداشته بیرون آمدم بطرف مداین و جوابهای آنها را
گرفته مراجعت نمودم در روز پانزدهم وارد سر من رأی شدم چنانکه آنحضرت فرموده بود پس دیدم که در خانهٔ آنحضرت
ناله و فغانست و آنجناب را بر مغتسل دیدم و همچنین جعفر بن علی را دیدم در در خانهٔ آنحضرت و شیعه در دور او
و او را تعزیت می‌گویند و تهنیت می‌کنند او را بجهت امامت و با خود گفتم که اگر این امام باشد پس امامت
باطل شد بجهت آنکه من او را می‌شناختم بشرب نبیذ و قمار بازی منکر بود در جوسق و ساز می‌نواخت پس من پیش رفتم
تعزیت گفته و تهنیت نمودم و از من چیزی نپرسید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت یا سیدی قد کفن اخوک
ای آقای من برادرت را کفن کردند برخیز بر او نماز بکن پس جعفر بن علی با شیعیان که در دور او بودند برخواسته داخل
خانه شدند و دیدیم که آنحضرت را کفن کرده بروی تابوت گذاشته‌اند و جعفر بن علی پیش ایستاد که نماز کند
بر برادرش و خواست که تکبیر بگوید بیرون آمد طفلی گندم گون و گشاده دندان و قطط الشعر و کشید ردای جعفر بن
علی را و گفت عقب وا ایست ای عمو من سزاوارم بر اینکه نماز کنم بر پدرم پس جعفر عقب ماند و رنگش زرد شد
و آن طفل پیش ایستاد و نماز خواند بر او و دفن کردند آنحضرت را در پهلوی پدرش بعد از آن فرمود یا بصری هات جواب
الکتب التی معک ای بصری جواب کاغذها که با تو است بیاور پس جواب کاغذها را باو دادم و با خود گفتم این دو تا
دو علامت

و حکایت همچنان باقی ماند و بیرون آمد رفتم نزد جعفر بن علی و کسی با او گفت این طفل کیست تا اینکه اقامه
حجت بر او شود گفت والله هرگز او را ندیده ام و نمیشناسم او را و در این بین که ما نشسته بودیم جمعی از
اهل قم آمدند و حسن بن علی را جویا شدند گفتند وفات نمود گفتند پس ما کرا تعزیت بگوییم خلق جعفر بن
علی را نشان دادند و اشاره بسوی او نمودند پس بر او سلام دادند و تعزیت گفته و تهنیت نمودند و گفتند
با ما کاغذهای و اموالی هست بگو که کاغذها از کیست و اموال چه قدر است جعفر برخواست و لباس خود را تکانید
و گفت میخواهند که ما غیب بدانیم ابو الادیان گفت پس خادم بیرون آمد و گفت این کاغذهائیکه با شما است از
فلانکس و فلانکس است و همیانی که با شما است و هزار تومان است ده تومانی از آنها روکش است پس کاغذها و مال را با او دادند
و گفتند آنکس که او را برای این فرستاده است او امام است پس جعفر بن علی نزد معتمد رفت و گذارش و چگونگی را با او
معلوم نمود و معتمد خلیفه خود را فرستاد صیقل جاریه را گرفتند و آن طفل را از او مطالبه نمودند و او انکار نمود
و ادعا کرد که من حامله ام تا اینکه امر صبی را پنهان نماید و صیقل را با بن ابی شوارب قاضی سپردند و در این وقت عبدالله
بن یحیی بن خاقان که وزیر بود بموت فجأه مرد و صاحب زنج در بصره خروج کرد و باینها مشغول شده جاریه را فراموش
کردند و جاریه از دست ایشان بیرون رفت والحمد لله رب العالمین و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده
باسناد خود از ابو الحسن علی بن سنان موصلی گفت پدرم بمن خبر داد که زمانیکه وفات نمود سید ما ابو محمد الحسن بن
علی العسکری علیه السلام جماعتی از قم وارد شدند و اموالی برسم و عادت خود آورده بودند و خبر از وفات آنحضرت نداشتند
زمانیکه بسر من رای رسیدند از آنحضرت پرسیدند خبر وفات او را با ایشان دادند گفتند پس وارث او کیست گفتند
برادر او جعفر بن علی پرسیدند که او کجا است ایشان را گفتند که او بسیاحت رفته است و سوار زورقی شده در دجله مشغول
شرب است و مغنیها با او اند پس آنجماعت با هم مشورت نمودند و گفتند که این صفت امام نیست بعضی از ایشان به بعضی دیگر
گفت برویم و این اموال را بصاحبان آنها رد نماییم پس ابو العباس جعفر بن محمد حمیری قمی گفت برخیزید تا ما برویم
تا اینکه این مرد را ببینیم و کار او را درست خبردار نماییم راوی گفت زمانیکه جعفر مراجعت نمود اهل قم بنزد او
رفته سلام دادند و گفتند یا سید ما ما از اهل قم هستیم و در میان ما جماعتی از شیعیان و غیر ایشان هستند و ما
اموالی آورده ایم بنزد آقای خود ابو محمد حسن بن علی علیه السلام گفت کجا است گفتند با ما است گفت بیاورید

بنزد

بنزد من گفتند خبر ده ما را که این اموال را طرفه حکایتی است گفت چه چیز است گفتند این اموال جمع میشود از عموم شیعیان
از یکی یک دینار و از یکی دو دینار و همه را در یک کیسه میکنند و مهر بر او میزنند و زمانیکه مال را بخدمت آقای
خود ابو محمد علیه السلام میآوردیم میفرمود همه مال چند دینار است و از نزد فلانکس فلان قدر و از نزد فلانکس فلان
قدر تا اینکه اسم تمام از خلق را با خبر و نقش خواتیم را میفرمود جعفر گفت دروغ می بندید بر برادرم و نسبت میدهید
باو چیزیرا که نکرده است از او و این علم غیب است نمیداند او را مگر خدا تعالی پس وقتیکه آنجماعت سخن جعفر را شنیدند
بیکدیگر نظر نمودند جعفر گفت مال را بنزد من آورید گفتند ما قومی هستیم اجیران و وکلاییم برای صاحبان اموال
و تسلیم نمیکنیم مال را مگر باین علامتها که از آقای خود ابو محمد حسن بن علی علیه السلام دیده ایم پس اگر تو امامی
برای ما برهانی بیاور و اگر نه اموال را بصاحبان آن رد مینماییم آنچه را که ایشان چنان میکنند جعفر بنزد خلیفه
رفت و او در آنوقت در سر من رای بود و شکایت از آنجماعت نمود و اهل قم را نزد خلیفه حاضر نمودند خلیفه
گفت این مال را بجعفر بدهید گفتند اصلح الله امیر المؤمنین ما اجیران و وکلای صاحبان این مال هستیم و اینها
امانتهای آنجماعت است و ما را امر نموده اند که تسلیم ننماییم آنها را مگر بعلامتی و دلالتی و عادت چنان جاری شده بود
با ابو محمد حسن بن علی علیه السلام خلیفه گفت چه بود آن علامت که با ابو محمد بود آنجماعت گفتند اوصاف دنانیر را و
صاحبان آنها را و مقدار مال را برای ما بیان مینمود زمانیکه این امر را کرد ما اموال را تسلیم او مینمودیم و ما
مکرر بر او وارد شده بودیم این علامت و دلالت ما بود با او و از وقتیکه وفات نموده است و اگر این مرد صاحب این امر
یعنی امام است پس باید اقامه نماید برای ما آنچیزرا که برادر او برای ما اقامه مینمود و اگر نه اموال را بصاحبان آن بر میگردانیم
جعفر گفت یا امیر المؤمنین این جماعت قومی هستند دروغگو بر برادرم دروغ میگویند و این علم غیب است پس خلیفه
گفت این قوم رسولانند و ما علی الرسل الا البلاغ المبین تکلیف رسول بجز رسالت چیز دیگر نیست پس جعفر
مبهوت و مغلوب شده قدرت بر جواب نداشت پس آنجماعت گفتند امیر المؤمنین انعام فرموده امر نماید کسی با ما آمده تا
آنکه از این بلد بیرون برویم خلیفه امر نمود که نقیبی ایشان را از این بلد بیرون برد پس وقتیکه از شهر بیرون رفتند
آمد بسوی ایشان پسری خوشروی که گویا که خادم بود فریاد نمود ای فلانکس پسر فلانکس و ای فلانکس پسر فلانکس
اجابت نمایید مولای خود را گفتند تویی مولای ما گفت معاذ الله من غلام مولای شما ام پس بروید بسوی او

کفتند پس با او رفتیم تا آنکه داخل خانه مولای ما حسن علیه السلام شدیم و دیدیم پسر او قائم علیه السلام
بر سریری نشسته که گویا او ماه پاره است و لباس سبز پوشیده بود و سلام بر او دادیم و جواب سلام را رد نمود
بعد از آن فرمود همه مال فلان فلان است فلان کس فلان نقد آورده و فلان کس فلان نقد آورده است و یکیک وصف
کرد تا آنکه همه را وصف نمود و بعد از آن وصف نمود لباس ما را و حلهای ما را و آنچه را که با ما بود پس ما بسجده
افتادیم برای خدا عز و جل بشکر آنکه ما را شناسانید و دهن او را در پیش روی او بوسیدیم بعد از آن
پرسیدیم از او آنچه را که میخواستیم و اموال را بنزد او آوردیم و حضرت قائم علیه السلام امر نمود ما را که بعد
از اموال بسر من رای نیاوریم و او در بغداد نصب مینماید برای ما مردی را که اموال را بنزد او آوریم و از نزد او
توقیعات بیرون میاید پس از نزد او مراجعت نمودیم و داد با بو العباس جعفر بن محمد حمیری چیزی از حنوط و کفن
و با او فرمود خدا تعالی اجر ترا در حق خودت زیاد و بزرگ نماید راوی گفت ابو العباس بعقبه همدان نرسیده
وفات نمود و بعد از آن قرار چنان بود که اموال را ببغداد میاوردند بنزد نواب که منصوب بودند از طرف آن
حضرت و از ایشان توقیعات بیرون میامد و ابن بابویه رحمه الله علیه بعد از این حدیث فرموده است این خبر دلالت میکند
بر آنکه خلیفه میدانست این امر را که چگونه است و آنحضرت کجا است و موضع او کجا است و از این جهت
از جماعت و اموالیکه با ایشان بود دست کشید و جعفر کذاب را مانع شد و او را از ادعای خود دفع نمود و آن
جماعت را امر نکرد که اموال را تسلیم جعفر نمایند لکن او خوش داشت که این امر مخفی باشد و مشهور نشود
و خلق او را نشناسند و راه باو نیابند و زمانیکه حسن بن علی علیه السلام وفات نمود جعفر بیست هزار
دینار بخلیفه داد و گفت منصب برادر مرا بمن واگذار خلیفه گفت مرتبه برادر تو بما نبود و آن با خدا تعالی
بود و ما جد و جهد میکردیم که او را تنزل دهیم از مرتبه او و او را پست نماییم لکن خدا عز و جل از این باز داشت
و روز بروز مرتبه او را بلند مینمود بجهة آنچه که او را بود از علم و عبادت و صیانت و حسن سمت پس
اگر تو در نزد شیعیان برادرت منزلت و مرتبه داری پس احتیاج بما نداری و اگر نه پس مرتبه دادن ما ترا فائده
نمیکند مؤلف میگوید در جائیکه جعفر که عموی حضرت قائم علیه السلام است چنان کارها کند و خلیفه چنان
سخنها گوید و اقرار نماید که او و دیگران در صدد اطفای نور اهلبیت علیهم السلام بوده اند پس حضرت

علیه السلام

علیه السلام در استتار و اختفا حق دارد و چگونه غائب نشود که مردم او را نمیگذاشتند در خانه اش بنشیند
بدون اینکه متعرض کار وی شوند یا نشنیدی که معتضد چگونه فرستاد که سر او را بیاورند و معتمد حکم نمود
که او را بگیرند و او را نیافتند و صیقل جاریه را گرفتند باعتبار اینکه گفت من حامله ام و غرض آن جماعت آن بود
که جاریه را و یا حمل را بکشند تا اینکه قائم موعود بوجود نیاید در جائیکه خلق همت بخونریز این گماشته باشند
که نگذارند او بوجود آید در این صورت او در ظاهر ماندن بدون معین و ناصر امامت و با ادعای امامت چگونه
میتواند بکند خصوصا با آن حرکتهای بیمعنا جعفر که یکبار ادعای امامت میکرد و بار دیگر ادعای ارث میکرد
و بار دیگر خانه آنحضرت و اثاث البیت را مالک میشد و فتنه که آنحضرت ظاهر میشد و جعفر را ممانعت میکرد
جعفر زود بود که امر خلیفه را خبر میساخت و آدم آورد که آنحضرت را بگیرند و خانه آنحضرت را غارت میکردند و بالجمله
از اخبار و آثار و کیفیت و گفتار واضح میشود که همه کس از دوست و دشمن میدانست باخبار رسول خدا صلی الله
علیه و آله که مهدی موعود از صلب امام حسن عسکری علیه السلام بوجود میاید و لهذا جاریه را بجهت حمل گرفتند
و همچنین میدانستند که او موجود است و لهذا این همه سختگیریها کرده که بلکه او را یافته و بکشند تا آنکه
خود را از دغدغه او فارغ نمایند و حاصل کلام آنکه موجود بودن آنحضرت و غائب بودن او چیزی است آشکار و واضح
و بسیاری از اشخاص بشرف ملاقات او مشرف شده اند و اخبار در این باب بسیار است و کتابها در این خصوص نوشته
شده است و ما از جهة اختصار باین چند حدیث اکتفا کردیم و او کافیست آنکس را که اندک فهمی و ادراکی داشته و نسبت
و سلوک اهل دنیا خبری داشته باشد و زمانیکه دلیل عقل و نقل دلالت بر وجود او و غیبت او کند و نفی آن
از عقل و نقل بر او نباشد واجبست قائل شدن باو و آن سخنانیکه اهل سنت در این باب گفته اند همه آنها بوجه و
بیمعنی اند مثل آنکه در این مدت طولانی چگونه باقی مانده است و در سرداب او را آب و خوراک از کجا میاید و آنکه
همه کس دید بلکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و او را پسری نماند و مکابره عیان درست نیست و آنکه اگر
موجود بود باید ظاهر شود و امامت کند برای امر دین زیرا که خلق احتیاج بامام دارند خصوصا در زمان استیلای
ظلم و فساد زمانه و اختلاف آراء و آنکه شیعیان میگویند که او چهل ساله خروج میکند و این همه مدت در
چهل سالگی چگونه مندرج میشود جواب اینست اما طول عمر او چه استبعادی دارد در قدرت خدا تعالی و ما نعرف

ممکن

از عقل و نقل ندارد و چه عیب لازم میاید که او نیز مثل عیسی و خضر عمرش طولانی باشد و در جائیکه
خداوند اعادی دشمن خود را مثل شیطان و دجال این همه عمر دهد پس چرا بدوستان خود ندهد و هیچکس از
امت نگفته است که او در سرداب است اما اهل سنت پس معلوم که آنها انکار اصل وجود او میکنند
تا چه رسد در سرداب بودن او و اما شیعیان پس ایشان میگویند که آنحضرت با خدم و حشم و احمال و اثقال و شتر
و اسب در صحراها میگردند و خود آنحضرت در مجمع خلق و بازارهای ایشان تردد مینماید و کسی او را نمیشناسد
و هر ساله حج میکند و بسیاری از مردم او را دیده اند و بلکه او را اولاد متعدد است و شهرها است و مجموع
خلایق در آن شهرها او دوستان اهل زمانه با ایشان نمیرسند و اتفاق افتاده است که جماعتی در دریا راه گم کرده با آن
شهرها در آمده اند چنانکه در کتب مسطور است و محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی با وجود آنکه سنی است در این
باب جوابهای خوب در رد اهل سنت ذکر نموده است و تنها او جواب داده است چنانکه در کشف الغمه مذکور است و
گذشت آنچه که دلالت میکند بر آنکه آنجناب پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و بسیاری دیده اند او را
همه کس از بزرگ و کوچک نیز امید آن نشستند و از این جهت پی آنحضرت میگردیدند و خانه را میجستند که به بینند
کجا پنهان شده است تا اینکه او را بکشند لهذا خدا تعالی آنحضرت را در امان خود نگاه داشته و بقدرت کامله خود
چشم اعدا را کور کرده او را نمیدیدند و همچنین گذشت آنکه او را مفقود دانستند که ظاهر شده دعوی امامت کند
بلکه میسر نشده در خانه نشسته بلکه از ادعای امامت و وقتیکه خلق او را تمکین ندهند تقصیر او چیست و اما چهل
ساله خروج کردن ایشان پس معنای او آنست که آنحضرت وقتیکه خروج میکند مثل مرد چهل ساله میشود یعنی
از طول عمر پیر از دست و پا افتاده نمیشود و در این عیبی و نقصی لازم نمیاید و بالجمله عاقل و دانا با این همه صفت
دلیل عقلی و نقلی را از دست نمیدهد **فصل پنجم** در بیان احتجاج اهل سنت بر صحت خلافت ابوبکر و اما
او و آن بر چند وجه است **اول** اجماع است که صحابه در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی
ساعده جمع شده بعد از مشاورت و منازعه رای ایشان مستقر شد بر خلافت ابوبکر جواب از او آنکه اجماع ممنوع
است بجهة آنکه تخلف نمودند از بیعت او عموم بنی هاشم و خصوص علی علیه السلام و بسیاری از اکابر صحابه مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و سعد بن عباده و زید بن ارقم و اسامة بن زید و خالد بن سعید بن العاص و ابوسفیان

حرب

حرب چنانکه علمای ایشان اعتراف کرده اند مثل مسلم و بخاری و ترمذی و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی
و دیگران و همچنین تخلف نمودند از بیعت او تمامی بنو حنیفه و انکار نمودند بر او و زکوة را نیز باو ندادند لهذا
ایشان را اهل ردّه نامیدند و کشت و اسیر کرد و عمر در ایام خلافت خود اسیران را آزاد کرد و حتی آنکه پدر
ابوبکر که ابو قحافه باشد خلافت را بر او انکار کرد با آنجا که گفت خلیفه که شد گفتند پسر تو بجهت کبر سن او پس
صحابه گفت پس من از او بزرگترم و سن من از او بیشتر است و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج
فرموده است فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیّب یعنی اگر با مشورت خلیفه شدی
پس چگونه است اینکه اهل مشورت غایب بودند ابن ابی الحدید میگوید این کلام متوجه بابوبکر است آنجا که احتجاج
نمود ابوبکر بر خلق بر اینکه اهل حل و عقد بر من بیعت کردند پس من خلیفه ام و امیر المؤمنین در این بیت میفرماید
که تو دلیل میاوری که خلق اجماع نمودند بر بیعت من و این چگونه است که قومی از بزرگان صحابه آنجا حاضر نبودند
پس چگونه ثابت شد خلافت تو و بالجمله این اجماع اصلی ندارد و علمای اهل سنت بر این اقرار دارند و ایضا اجماع
خودش دلیل نیست چنانکه جماعت تصریح باو کرده اند در کتابهای خود بلکه لابد است که اهل اجماع باید دلیلی
بر اصل حکم داشته باشند تا آنکه اجماع صحیح باشد و الا خطا است و در اینجا دلیل عقلی بر امامت ابوبکر نیست
و در قرآن چنین آیه که دلالت کند بر امامت ابوبکر نیز نیست و جماعت همگی میگویند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله وصیت نکرده وفات نمود پس نص بر امامت او نیز نیست چنانکه خود اهل سنت نیز معترف اند
با این پس اگر اجماع متحقق شده باشد از خطا و باطل است و ایضا اهل سنت شرط میدانند در صحت اجماع اتفاق
جمیع امت و معلوم است که چنین اجماعی در اینجا نبود و بلکه اجماع اهل مدینه و یا بعضی از ایشان نیز نبود پس ادعای
اجماع غلط است و ایضا اکثر صحابه اجماع نمودند بر قتل عثمان و اگر اجماع معتبر است پس قتل عثمان حق و صواب
بوده است و اگر نه پس خلافت ابوبکر باطل است و ایضا هر یکی از امت را جایز است که خطا کند پس آنچه که ایشان را
نگاه دارد در حال اجماع از خطا کردن و دروغ گفتن چیست و احتمال میرود که همه خطا کرده باشند و یا دروغ گفته
باشند بجهة آنکه خود معصوم نیستند که خطا نکنند و دروغ نگویند و دلیلی نیز از عقل و نقل بر صحت این
اجماع نیست پس اگر اجماعی در میان باشد باطل است مثل اجماع هر یکی از نصاری و یهود و مجوس بر حقیّت دین خود

وایضا

وایضا اجماع بر خلاف نص در نزد اهل سنت خطا و باطلست و ما بیان نمودیم که نص بر امامت و خلافت
علی علیه السلام ثابت است باعتراف اهل سنت پس اگر اجماع بر خلاف آن کنند باطلست قالوا کیف یتصور فی حق
اصحاب رسول الله الاتفاق علی الباطل و ترک العمل بالنص الوارد اهل سنت گفته اند چگونه متصور تواند کرد
در حق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که اتفاق نمایند بر باطل و ترک نمایند عمل کردن را بآن نص که وارد
شده است جواب میگوئیم که استبعاد دلیل بر مطلب نمیشود بلکه برهان ضرورست و اگر اتفاق بر باطل نمایند و عمل
بنص رسول خدا صلی الله علیه و آله نکنند چه عیب لازم آید و باتفاق امت صحابه معصوم نیستند تا اینکه بگوئیم
که باین مخالفت لازم میاید از عصمت افتند و پیغمبر نبودند تا از نبوت افتند و اما اصحاب جمل که طلحه و
زبیر و دیگران باشند صحابه بودند که اتفاق نمودند بر حرب علی علیه السلام و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله باجماع امت فرموده بود یا علی حربک حربی کسی که با تو حرب نماید با من حرب کرده است و اجماع نص پیغمبر را
ترک نموده اتفاق بر باطل کردند و حال آنکه صحابه بودند و در نزد اهل سنت زبیر و طلحه از عشره مبشره اند
و همچنین معویه و عمرو بن عاص و دیگران صحابه بودند و در نزد اهل سنت معویه خال المومنین است مخالفت
نص صریح نموده با علی بن ابیطالب علیه السلام محاربه کردند و همچنین خوارج اکثر ایشان صحابه بودند مخالفت قول
رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند و اما ابوبکر و عمر و عثمان و دیگران صحابه بودند که در روز احد و حنین
و خیبر از جهاد فرار نمودند و مخالفت صریح قران نمودند و رسول خدا را تنها در معرکه گذاشتند و
اتفاق بر فرار که باطل بود نمودند و حال آنکه خدا تعالی بالصراحه منع از فرار نموده و وعده نصر و غلبه داده بود
در صریح قران آنجا که فرموده است ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار و هو الذی ارسل رسوله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و روایت کرده است احمد بن حنبل و پسر او و ابن مغازلی
شافعی و محمد بن اسحق و ابن شیرویه و ابو المظفر سمعانی و موفق بن احمد خوارزمی و ابرهیم بن محمد جوینی و دیگران
زمانیکه اصحاب رسول خدا بمدینه آمدند و در گرد مسجد برای خود خانه بنا کردند و درگاه او را بمسجد
باز نمودند و از آنجا رفت و آمد میکردند تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمود که ابواب را سد نمایند
غیر از باب علی علیه السلام و فرمود که خدا تعالی وحی نمود بسوی پیغمبر خود موسی که مسجد پاکی برای من بنا کن

کدراو

که در او سکنی نکند مگر موسی و هرون و دو پسر هرون بدرستیکه خدا تعالی وحی نمود بسوی من که بنا کنم مسجد پاکی که
سکنی ننماید در او مگر من و علی و پسران علی حسن و حسین اینکه بعضی از صحابه گفت روزنه بمسجد برای من بگذار آنجناب راضی
نشد و درگاه علی علیه السلام را بحال خود گذاشت و داخل میشد از او و بیرون میامد در حالیکه جنب بود
و قتیکه صحابه دیدند که علی علیه السلام را بر ایشان تفضیل داد در این باب سخن گفتند و این خبر برسول خدا صلی
الله علیه و آله رسید پس برخواست و آغاز خطبه کرد و فرمود جمعی تنگدل میشوند و سخن میگویند در اینکه من
ابواب ایشان را سد نمودم و باب علی را بحال خود گذاشتم و او را در مسجد ساکن نمودم و الله من ایشان را بیرون
نکردم و علی را ساکن نکردم و درگاه او را باز نکردم بلکه خدا تعالی سد ابواب شما را کرد و فتح باب علی را کرد
بدرستیکه خدا تعالی وحی نمود بسوی موسی و برادر او ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا
الصلوة و امر نمود موسی را که در مسجد او کسی ساکن نگردد و جماع نکند و داخل نشود مگر هرون و ذریه او و
بدرستیکه علی از من بمنزله هرون است از موسی و او برادر من است و حلال نیست مسجد من برای احدی که در او با زنان
جماع نماید مگر علی و ذریه او پس هر آنکس که او را خوش آید اینجا برود و اشاره نمود با دست خود بطرف شام این
احادیث را با بیست و نه اسناد اهل سنت روایت میکنند و بعد از آنکه ابوبکر بخلافت نشست حکم نمود ابوابیکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله بامر خدا تعالی سد نموده بود باز کردند و مردم در حالت جنابت داخل مسجد میشدند و
در او راه میرفتند و اما این مخالفت نص صریح وارد نبود که ابوبکر کرد و اما این اتفاق بر باطل نبود که ابوبکر و
مجموع صحابه کردند و اما اجتماعات صحابه نبودند که مخالفت خدا و رسول را کرده در حالت جنابت داخل
مسجد شده و در او جماع کردند و حال آنکه باتفاق جمیع امت این حرام است خلاف فرموده خدا و رسول و آنست
و منقولست که اشعث بن قیس کندی مرتد شد و آوردند او را نزد ابوبکر و او را حد نزد و علاوه بر او خواهر
خود را باو تزویج کرد و ابن ابی الحدید که از اعیان علمای اهل سنت است میگوید که ابوبکر در وقت موت گفت
خوش داشتم روزیکه اشعث را نزد من آوردند که گردن او را میزدم زیرا که بخیال من چنان میرسد که او نمی بیند
شری را مگر آنکه او را اعانت نماید و اما این خلاف حکم خدا و رسول نبود که ابوبکر کرده و همه صحابه او را تمکین
نمودند و حال آنکه ابوبکر خود اقرار داشت که او واجب القتل بود و شاعر در این باب گفته است شعر و کان

ثواب

ثواب النکث احیاء نفسه وکان ثواب الکفر تزیجه البکر یعنی عوض شکستن عهد وپیمان این شد که احیای
نفس خود نمود وعوض کافر شدن این شد که دختر باکره را تزویج نمود وایا این اتفاق بر باطل نبود که صحابه کردند
و روایت نموده است ابن ابی الحدید و بلاذری و دیگران از علمای اهل سنت که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مرض
موت خود اسامه بن زید بن حارثه را امیر لشکر کرده حکم فرمود که بموته رود که جعفر طیار و زید او نیز در آنجا
کشته بودند و اکثر مهاجران و از ایشان بودند ابو بکر و عمر در لشکر اسامه بودند و جمعی از ایشان در این باب
اعتراض بر آنحضرت کردند که پسره را بر جمیع مهاجر و انصار امیر کرده و حضرت بکبری ایجناب ابا کردند و وقتیکه
اینخبر بایشان رسید غضبناک شده بیرون تشریف آورد در حالیکه سر خود را بسته بود و بر بالای منبر رفته
فرمود بمن رسید گفتار شما که بمن طعن میزنید که اسامه را امیر نمودم و این طعن را در حق پدر او نیز پیش از این
میزدید که من او را امیر کرده بودم پس قسم بخدا که پدر او بامارت سزاوار بود و خودش بعد از پدرش سزاوار امارت
بودن است و بدرستیکه این دو نفر محبوبترین خلق اند در نزد من پس خوب اطاعت نمایید او را او بهترین شما است
و اسامه با لشکر در جرف منزل نموده بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله مکرر میفرمود جهزوا جیش اسامه
لعن الله من تخلف عنها و امر نمود بخصوص ابو بکر و عمر و عثمان را که بیرون روند با اسامه پس وقتیکه ناخوشی
رسول خدا اشتداد یافت عایشه اینها را خبر نمود پس ابو بکر و عمر از اسامه جدا شده بمدینه مراجعت کردند
و با اسامه نرفتند و تخلف از او کردند وایا این مخالفت نص رسول خدا نبود که کردند وایا اینکه ابو بکر
و عمر داخل صحابه نبودند و زمانیکه ایشان از اسامه تخلف نموده مراجعت کردند این بحث شد بر امر مسلمانان
که با اسامه بودند وقتیکه این دو نفر در حال حیات رسول خدا مخالفت امر او نمایند پس چگونه میشود
حال وقتیکه آنحضرت وفات کند و ابن ابی الحدید معتزلی بعد از آنکه نقل میکند نصوصی را بر امامت امیر المؤمنین
علی علیه السلام میگوید باستاد خود گفتم اینها دلالت میکنند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله نص بر
خلافت و امامت علی علیه السلام کرده است چنانکه نص بر کعبه و شهر رمضان و غیر از او از معالم دین کرده است ولکن
استبعاد میکنیم آنکه صحابه بر خلاف نص اتفاق نمایند که امامت ریاست دنیا است در دنیا و مخالفت نص نمودن
عیب ندارد اگر مصلحت در مخالفت باشد یا اندکی که رسول خدا صلی الله علیه وآله نص کرده و تصریح نموده بر

اینکه

اینکه ابو بکر و عمر با لشکر اسامه بروند و ایشان نرفتند بجهة آنکه مصلحت در ماندن دیدند که حفظ نمایند
دین را و فتنه را بخوابانند و چنین مخالفتها را بسیار کردند در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله در جاها که
نص برای مصلحت عیب ندارد و مؤلف میگوید که اجماعت چنانکه ملاحظه میکنی میگویند که ابو بکر و عمر عمدا
مخالفت رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده اند پس چه عیب دارد که بر خلافت نشستن ابو بکر نیز از آن مخالفتها
باشد که کرده اند پس آنچه که اهل سنت گفته اند که صحابه بخلاف فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله را نمیکنند
غلط است و اما آنچه که ابن ابی الحدید ذکر نموده که بجهة مصلحت مخالفت کردن جایز است پس از نظر فهمکا
است زیرا که مخالفت پیغمبر خدا از برای مصلحت چه معنی دارد گویا اینمرد میخواهد بگوید که خدا و پیغمبر او ندانستند
آن مصلحت را که ابو بکر و عمر آنرا دانستند و قاعده چنانست که شخص دیگری را فریب میدهد نه خود را این بیچاره
سنیان خود را بامثال این سخنان یعنی فریب میدهند و ایضا اتفاق امت است که متعه حج و متعه نسا
در دین اسلام بود و منصوص علیه بود در کتاب خدا و سنت رسول الله و در زمان آنحضرت معمول بود و همچنین
در خلافت ابو بکر و مدتی از زمان عمر و بعد از آن عمر حرام نمود آنها را و گفت متعتان کانتا فی عهد رسول
الله حلالا الان وانا احرمهما واعاقب علیهما وایا مخالفت خدا و رسول او نبود که عمر کرد و صحابه همگی تمکین
او را کردند و حال آنکه عمر خود اقرار نمود که این گفته خدا و رسول و نیست وایا این اتفاق بر باطل و خلاف
نص نبود که صحابه کردند و ایضا اتفاق امت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال حیات خود فدک را
بفاطمه علیها السلام داده بود و ابو بکر او را گرفت از او و داد را بجا نیاورد بنحویکه آن مظلومه چه قدر رنجیده بود
با ابو بکر تکلم نکرد در وقت وفات وصیت نمود که ابو بکر و عمر را نگذارند که بر جنازه او حاضر شوند و لهذا امیر
المؤمنین علیه السلام آن مظلومه را شب دفن نمود چنانکه همه اینها را مسلم و بخاری هر یکی در صحیح خود و دیگران نوشته
اند وایا این مخالفت نص رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود که ابو بکر باتفاق صحابه کردند وایا این اتفاق
بر باطل نبود که کردند و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق فاطمه علیها السلام فرموده بود که فاطمه
بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی فاطمه پاره من است آنکس که او را اذیت نماید مرا اذیت کرده است و علاوه بر اینها
دروغ و افترا بر پیغمبر صلی الله علیه وآله بستند و آنحضرت گفته است نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه

ما جماعت پیغمبران ارث نمی‌گذاریم هرچه از ما می‌ماند صدقه است یعنی مال مسلمانانست بغیر از ابو بکر احدی
از امت این نقل نکرده است و با وجود این خلاف نص قرآنست و ایضا ابو بکر و عمر را در خانهٔ رسول الله صلی الله
علیه و آله بدون اذن خدا و رسول او و بی اذن ورثهٔ آنحضرت دفن نمودند و این مخالفت خدا و رسول او است
که کردند و این اتفاق بر باطل بود که کردند زیرا که اگر آنچه که ابو بکر نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله
داده است که آنجناب فرموده است که هرچه از ما باقی ماند مال مسلمانانست صحیح است پس خانهٔ آنحضرت مال همه
مسلمانان از مشرق تا مغربست و هیچیک راضی نیستند که ابو بکر و عمر در آنجا مدفون باشند و اگر آن حدیث دروغ و
باطلست پس خانه مال ورثهٔ آنجنابست و بدون اذن ورثهٔ آنجناب ایشانرا در آنجا دفن کردن حرامست و اتفاق
بر آن اتفاق بر باطلست و اگر اهل سنت بگویند که ایشانرا در حصهٔ عایشه و حفصه که دختران ایشان بودند دفن
کردند چنانکه این کلام بهمین عنوان بر زبان بعضی از فقهای ایشان گویا ابو حنیفه باشد جاری گردیده است در جواب
میگوئیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه زن داشت و هشتیک که ارث زنان بود نه قسمت باید بشود و حصهٔ
عایشه و حفصه از آن یکوجب یا دو وجب بیش نیست و آن دو نفر را در آن دو وجب جا چگونه دفن توان کرد پس در همه حال
دفن ایشان در آنجا خلاف و باطلست و صحابه اتفاق بر خلاف و بر باطل نموده اند و ایضا جمیع اهل سنت روایت
نموده اند زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و جمعی از صحابه در خدمت ایشان بودند و از
ایشان بود عمر بن خطاب و آنجناب فرمود که قلمدان و کاغذ بیاورید بنویسم برای شما کتابی را که بعد از من ابدا
گمراه نشوید و بضلالت نیفتید و عمر بن خطاب گفت این مرد هذیان میگوید قرآن نزد ما هست ما را کفایت
میکند کتاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شده امر فرمود که او را بیرون کردند و
جمیع امت این حدیث را نقل میکنند و این مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که امامان شما کردند و آنحضرت را
بالمشافهه سب نمودند و این هرگز با دین و دیانت درست نمی‌آید چنانکه بر ارباب عقل مخفی نیست و لکن اهل سنت خجالت
نکشیده این را از برای عمر بن خطاب فضیلت حساب نموده اند سبحان الله سب کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت
چه معنی دارد و کسانیکه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان خلاف نمایند و از خدا و رسول خجالت
نکشند و خوف نکنند چه استبعاد دارد که بعد از وفات او فرموده او را اعتنائی نکرده و خلاف او را نمایند و آن

همه

همه آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید که این جماعت همیشه دانسته و فهمیده خلاف رسول خدا صلی الله
علیه و آله را میکردند و همچنین در روز سقیفه دانسته و فهمیده خلاف آنجناب نموده و نص او را عمل نکرده حق علی
علیه السلام را متصرف شدند و قالوا لو لم یکن الخلافة حقا لابی بکر لما بایعه علی و لنازعه کما نازع معویة
و لاحتج علی الصحابة لو کان فی حقه نص کما زعمت الشیعة اهل سنت گفته اند اگر خلافت حق ابو بکر نبوده
است علی علیه السلام او را بیعت نمیکرد و هر آینه با او منازعه میکرد چنانکه با معویه نزاع کرده و هر آینه
احتجاج مینمود بر صحابه اگر در حق او نص بود چنانچه شیعه گمان میکنند قالت الامامیة الامامة والخلافة
بالنص والتعیین لا بالبیعة و قد نص النبی علی علی کما مر و ما بایعه علی علیه السلام الا کرها و لم یقدر علی
المنازعة لعدم الناصر و احتج علیهم و لم یسمعوا منه کما لم یسمعوا من النبی و لم یمکنوه من حقه امامیه
رضوان الله علیهم گفته اند امامت و خلافت بنص و تعیین خدا و رسول او است نه ببیعت خلق و نص نمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام چنانکه گذشت و علی علیه السلم باختیار خود بیعت نکرده و قدرت
بر منازعه و مدافعه نداشت باعتبار فقدان ناصر و احتجاج بر ایشان نمود و نشنیدند از او چنانکه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله نشنیدند و او را تمکین ندادند بر حق او و تفصیل این جمله آنست که بادله و براهین
عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم که امامت و خلافت بنص و تعیین خدای تعالی و رسول او است و خلق را در آن اختیاری
نیست چنانکه در تعیین نبی و پیغمبر اختیاری ندارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بامر خدای تعالی تعیین نمود
علی علیه السلم را برای امامت و نص نمود بر او نص ظاهر و آشکار به تعبیرات و بیانات عدیده و نگذاشت و بر کسی
مشتبه نشد چنانکه گذشت و اکابر علمای اهل سنت باین تصریح نموده اند قال ابرهیم بن سیار النظام المعتزلی
لا امامة الا بالنص والتعیین ظاهرا او مکشوفا و قد نص النبی علی علی فی مواضع و اظهره اظهارا و لم
یشتبه علی الجماعة الا ان عمر کتم ذلک و هو الذی تولی بیعة ابی بکر یوم السقیفة نظام معتزلی گفته است امامت
نمیشود مگر بنص و تعیین ظاهر و مکشوف و رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر امامت علی علیه السلم نمود
در چند موضع و ظاهر ساخت او را بنحویکه مشتبه نشد بر صحابه لکن عمر او را پوشانید و ابو بکر را در روز
سقیفه بر خلافت نشانید قال الترمذی ان لعلی الخلافة الحقة الحقیقیة الاصلیة الیقینیة تخلفا و

عقلا

تحقیقاً و نقلاً و عقلاً و مرد کی گفته است برای علی علیه السلام است خلافت حق در حقیقت و اصالت تفضیل
بجهت خلیفه نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آشکارا و بجهت خویشی بودن او با انجناب و بجهت دلالت عقل
بر خلافت او و قال ابن ابی الحدید لاریب عندنا ان علیا کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف
فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد ابن ابی الحدید گفته است در نزد ما شکی نیست در اینکه علی علیه السلام
وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است اگرچه خلاف او را گفته است آنکس که در نزد ما منسوب بعناد است
و همچنین تصریح نموده است باین غزالی و ابن طلحه شامی شافعی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ در رساله که در امامت
علی علیه السلام نوشته است و حال آنکه جاحظ عثمانی مروانی بود و دیگران از علمای اهل جماعت و ذکر همه موجب ملال است
و همچنین مجموع صحابه بر این اعتراف کرده اند و لهذا جمعی بر ابوبکر انکار نمودند خلافت او را مثل خالد بن سعید
بن عاص اموی و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی و بریده اسلمی و قیس بن سعد
بن عباده و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و سهل بن حنیف و ابوالهیثم تیهان و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری حتی
آنکه همین جماعت با هم مشورت نمودند و عزم کردند که ابوبکر را از منبر رسول خدا فرود آورند و همچنین انکار
نمود بر ابوبکر اسامه بن زید و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب نمود بر خلافت علی بن ابیطالب را
و نص نمود بر خلافت او و علی امیر است بر تو و حلال نیست ترا که خلافت را صاحب شوی و چگونه میشود این و حال
آنکه محکوم بحکم من میباشی پس قسم بخدا تو عهد رسول خدا را شکستی که غصب نمودی حق علی را و باز دیگر عهد
انجناب را شکستی که مخالفت امر او کردی و منقول است از کتاب سیر صحابه که عبدالله بن عمر نیز انکار نمود بر ابوبکر و
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر خلافت علی علیه السلام کرده است و او را خلیفه نمود و حتی آنکه
ابوبکر و عمر هر دو تصریح نمودند باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نص نموده است برای علی علیه السلام بر خلافت
و او را نصب نموده است بر امامت اما ابوبکر چنانکه شعبی ناصبی که از علی علیه السلام منحرف بود روایت کرده است
از عروه بن زبیر بن عوام که ابوبکر گفت بر بالای منبر در جمله از کلماتش که علی بن ابیطالب را خدا و رسول ولی
مومنان کرده است و برای نبی وصی قرار داده و بر خلافت و امامت نصب نموده است و من شنیده ام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است و حق با علی است آنکس که علی را اطاعت نماید رشد یافته است و آنکس

که علی را

که علی را غاصب شود فاسد شده است و آنکس که علی را دوست دارد نجات یافته است و آنکس که او را دشمن دارد شقی است
و اما عمر پس روایت کرده ابن ابی الحدید معتزلی از ابن عباس که گفت داخل شدم بر عمر در اول خلافتش گفت یا عبدالله
هل بقی فی نفس علی شیء من امر الخلافة ای عبدالله آیا در نفس علی چیزی از خلافت باقیست یعنی هنوز میگوید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله او را خلیفه کرده است گفتم میگوید که رسول خدا نص بر خلافت او کرده و زیاده از این میگویم از پدرم
پرسیدم آنچه که علی میگوید چنانچه گفت راست میگوید عمر گفت هر آینه بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حق علی علیه السلام سخن اندکی و ضاد میکرد از او کلامی که اثبات حجتی و قطع عذری نمیکرد و هر آینه در
اوقات مرض میخواست در حق او و بجهت حق خواست در مرض خود تصریح نماید باسم علی بر خلافت و من مانع شدم
از او بجهت خوف فتنه و انتشار امر اسلام پس از همه آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بامر خدا تعالی علی علیه السلام را تعیین برای خلافت نموده و نص برای او کرده است باعتراف صحابه و علمای
اهل سنت و ابوبکر بر خلاف آن مالک خلافت شده است و او را در خلافت حقی نبوده است و ایضا باتفاق امت است که
امیرالمومنین علی علیه السلام با عموم بنی هاشم و جماعتی از صحابه از بیعت ابوبکر تقاعد نمودند و مسلم و بخاری
هر یکی در صحیح خود روایت کرده اند تا شش ماه علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد پس اگر خلافت ابوبکر حق بود
علی علیه السلام از او تخلف نمیکرد بجهت آنکه باتفاق امت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است علی
مع الحق والحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض علی با حق و حق با علی جدا نمیشوند تا روز قیامت پس خلافت
ابوبکر در مدت این شش ماه باطل و ناحق بوده است و وقتیکه در شش ماه باطل شد پس مطلقا باطل است باتفاق امت
زیرا که قائل بفصل نیست و مسلم و بخاری در صحیحین خود گفته اند که کان لعلی وجه بین الناس حیاة فاطمة فلما توفیت
انصرفت وجوه الناس عن علی فمکثت فاطمة ستة اشهر ثم توفیت فقال رجل للزهری و هو راوی هذا الخبر عن
عائشة فلم یبایعه علی ستة اشهر قال لا ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی فلما رای ذلک ضرع الی مصالحة
ابی بکر علی را احترامی بود در میان خلق مادامیکه فاطمه زنده بود و زندگی او شش ماه کشید و وقتیکه فاطمه وفات
نمود خلق از او اعراض کردند پس دیدم مادامیکه علی اعراض نمودن خلق را از او دید ذلیل شد برای مصالحه ابوبکر این کلام
صریح است در آنکه خلق از علی علیه السلام برگشتند و او تنها ماند و قدرت بر منازعه کردن و مدافعه نمودن و مطالبه حق

خود

خود کردن نداشته است لهذا مضطر مانده و ملجا شده است بر بیعت پس بیعت و برای ابی بکر با اختیار نبوده
است و چنان بیعتی دلیل بر حقیت خلافت ابو بکر نمیشود و روایت نموده است ابن ابی الحدید باسناد خود از ابو
الاسود قال غضبت رجال من المهاجرین فی بیعة ابی بکر بغیر مشورة و غضب علی و الزبیر فدخلا بیت فاطمة
معهما السلاح فجاء عمر فی عصابة فیهم اسید بن حضیر و سلمة بن وقش و هما من بنی عبد الاشهل فصاحت
فاطمة فناشدتهما الله فاخذوا سیفی علی و الزبیر و ضربوا بهما الجدار حتی کسروهما ثم اخرجهما عمر یسوقهما
حتی بایعا ثم قام ابو بکر فخطب الناس و اعتذر الیهم و قال ان بیعتی کانت فلتة وقی الله شرها و خشیت الفتنة
و ایم الله ما حرصت علیها یوما قط و جعل یعتذر الیهم فقبل المهاجرون عذره گفت در غضب آمدند جماعتی
از مهاجران و علی و زبیر بجهت آنکه بیعت ابو بکر بی مشورت خلق شد و با اسباب و اسلحه در خانه فاطمه جمع شدند پس عمر
با جماعتی آمد و در میان ایشان بود اسید بن حضیر و سلمة بن وقش از بنی عبد الاشهل و فاطمه آنها را دید
فریاد کشید و ایشان را بخدا قسم داد پس شمشیر علی و زبیر را گرفتند و آنها را بدیوار زده شکستند و بعد از آن
عمر بیرون آورد علی و زبیر را و میراند ایشان را تا آنکه بیعت نمودند بعد از آن ابو بکر برخواست و خطبه خواند
و از ایشان عذر خواست و گفت بیعت من ناگهان اتفاق افتاد خدا از شر او نگاه دارد و اینکار را بجهت آن کردم
که ترسیدم فتنه شود و الله هرگز روزی حریص خلافت نبودم و عذر میخواست از مردم تا آنکه مهاجران عذر او را
قبول نمودند اینحدیث چنانکه دلالت میکند بر آنکه علی علیه السلام در بیعت ابو بکر مجبور بوده و قدرت بر منازعه
و مدافعه و استیفای حق خود نداشته است همچنین دلالت میکند بر آنکه بیعت ابو بکر خلوت و بدون اطلاع
خلق شده است و اجماع و اتفاقی که اهل سنت ادعا میکنند در میان نبوده است چنانکه ابو بکر خود اعتراف نموده
که بیعت او ناگهان اتفاق افتاد خدا از شر او نگاه دارد و اینکلام را در باره بیعت ابو بکر عمر نیز گفته است
چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس بنا بر اینچه که شیعه میگویند که ابو بکر و عمر در روز وفات رسول
خدا دیدند که علی علیه السلام و همه بنی هاشم مشغول تجهیز آنحضرت اند میان را خلوت دیده و فرصت یافته
و نعش رسول خدا را گذاشته بسقیفه آمده با اتفاق چهار نفر یا شش نفر ابو بکر را بیعت کردند و اجماعی
در میان نبوده است و اگر اهل سنت میدانستند که شیعه این ایراد را با ما میکنند هرگز اینحدیث و امثال آن

او را نقل نمیکردند و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که ابو بکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است باسناد خود
از سلمة بن عبد الرحمن که گفت زمانیکه ابو بکر بر منبر نشست علی و زبیر و خلقی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند
پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت قسم بآنکسی که جان من بدست اوست بیرون بیائید بسوی بیعت و اگر نه خانه را
بر روی شما میسوزانم پس زبیر شمشیر کشیده بیرون آمد و مردی از انصار و زیاد بن لبید دست بگردن او کرده فشردند
و شمشیر از دست او افتاد پس ابو بکر از روی منبر فریاد نمود بزنید شمشیر را بسنگ ابو عمرو بن حماس میگوید من اثر ضربت
در آن سنگ دیدم و گفتند این ضرب شمشیر زبیر است بعد از آن ابو بکر گفت ایشان را بحال خود گذارید و کار
نداشته باشید زود است که خدا ایشان را بیاورد میگوید بعد از آن بیرون آمدند و ابو بکر را بیعت نمودند
و اینحدیث نیز صریح است در مجبور بودن علی و دیگران در بیعت ابو بکر و آنکه اجماعی بر بیعت ابو بکر نبوده است بلکه خلق را
جبرا بیعت وا داشته اند و کسیکه بخواهند خانه او را بر سرش بسوزانند او را چه اختیار و او را چه قدرت بر منازعه
و استیفای حق خود ابن ابی الحدید گفته که ابو بکر احمد بن عبد العزیز گفته است روایت دیگر وارد شده است که سعد بن
ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز با جماعتی در خانه فاطمه بودند و اجتماع نموده بودند که علی علیه السلام را بیعت
نمایند پس عمر آمده تا آنکه خانه را بر سر ایشان بسوزاند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد بسوی عمر و بیرون آمد فاطمه گریه
میکرد و فریاد مینمود و جماعتی که در خانه بودند گفتند ما کار بدی نکرده ایم و در اینجا اجتماع نموده ایم که قرآن جمع
نمائیم بعد از آن ابو بکر را بیعت نمودند و خلافت ابو بکر استقرار یافت و خلق مطمئن شدند و ابن ابی الحدید گفته
که ابو بکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است از شعبی گفت ابو بکر پرسید که زبیر کجا است گفتند شمشیر خود را حمایل کرده
در نزد علی است پس ابو بکر گفت ای عمر برخیز و ای خالد بن الولید برخیز و بروید علی و زبیر را نزد من بیاورید پس
رفتند و عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد پس عمر بزبیر گفت این چه شمشیر بر داشتن است گفت علی را بیعت
میکنیم پس عمر شمشیر را از دست او ربود و زد بر سنگی و او را شکست بعد از آن دست زبیر را گرفته و او را برخیزانید و تکان
داده بیرون کرد و بخالد گفت این را نگاه دار پس خالد او را نگاه داشت بعد از آن عمر بعلی گفت برخیز ابو بکر را
بیعت نما و علی ایستادگی کرد پس گرفت دست علی را و گفت برخیز و او امتناع نمود پس بر داشت او را و تکان داد
و بیرون کرد او را چنانکه زبیر را بیرون کرده و فاطمه دید اینچه را که عمر با ایشان کرد بر در حجره ایستاد و گفت ای ابو بکر

چه زود بیخته شدید و هجوم نمودید بر سر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و الله با عمر تکلم نمیکنم
تا آنکه خدا را ملاقات نمایم و بعد از آن ابوبکر نزد فاطمه رفته شفاعت عمر را کرد و فاطمه از او راضی شد مؤلف
میگوید در صحیح مسلم و بخاری چنین است فهجرته فاطمة و لم تکلمه فی ذلک حتی ماتت فدفنها علی لیلا و لم
یؤذن بها ابوبکر فاطمه با او تکلم نکرد تا آنکه وفات نمود و علی او را شب دفن نمود و با ابوبکر اذن نداد که بر سر
جنازه او حاضر شود و ابن ابی الحدید گفته است که ابوبکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است باسناد خود از
ابوبکر صدیق که گفت لیتنی لم اکشف بیت فاطمة و لم اغلق علی الحرب کاش بی احترامی نمیکردم بخانه فاطمه
اگرچه با من محاربه میکردند ابن ابی الحدید گفته که مبرد در کامل روایت کرده است از عبد الرحمن عوف که ابوبکر
در مرض موت میگفت دوست داشتم که من بی احترامی بخانه فاطمه نمیکردم اگرچه با من محاربه میشد ابن ابی الحدید
گفته که ابوبکر احمد بن عبد العزیز روایت کرده است باسناد خود که عمر با جماعتی از انصار و چند نفر از مهاجرین بخانه
فاطمه آمد و گفت قسم بانکس که جان من در دست اوست بیرون آیید بسوی بیعت و اگر نه خانه را بر سر شما میسوزانم
پس زبیر بیرون آمد با شمشیر کشیده و زیاد بن لبید انصاری با مرد دیگر گلوی او را گرفتند شمشیر از دستش افتاد
و عمر او را بسنگ زد شکست بعد از آن بیرون آورد ایشان را بنحویکه لباس ایشان را بگردن انها پیچانیده و بعنف
انها را آورد تا آنکه ابوبکر را بیعت نمودند ابن ابی الحدید گفته که ابوزید روایت نموده است از نظر بن سهیل
گفت زبیر شمشیر را برداشت و از دستش افتاد بسوی ابوبکر و او در منبر خطبه میخواند پس گفت او را بسنگ بزنید
ابو عمرو بن حماس گفته است که من سنگ را و اثر بر آن دیده ام و مردم میگفتند که این اثر ضربت شمشیر زبیر است ابن ابی
الحدید گفته که ابوبکر احمد بن عبد العزیز گفته بمن خبر داد ابوبکر باهلی از اسمعیل بن مجالد از شعبی گفت که ابوبکر
گفت یا عمر خالد بن ولید کجا است گفت اینست خالد گفت بروید بسوی علی و زبیر و ایشان را نزد من بیاورید پس
رفتند و عمر داخل خانه شد و   در بیرون بود و ایستاد عمر بزبیر گفت این چه شمشیر برداشتن است گفت ورا مانت
نموده ام که علی را بیعت نمایم و در خانه خلق بسیاری بود و از جمله ایشان مقداد بن عمرو و همه بنی هاشم بودند پس
عمر شمشیر را از دست زبیر ربود و زد بسنگی که در خانه بود و او را شکست و بعد از آن دست زبیر را گرفت و او را بر
خیزانید و نگذارید زبیر بیرون کرد و بخالد گفت او را نگاه دار پس خالد او را نگاه داشت و در بیرون با خالد جمع کثیری

ازخلق

از خلق بودند که ابوبکر انها را بمدد عمر و خالد فرستاده بود پس عمر بعلی گفت برخیز و بیعت نما و او اهمال نمود
و خود داری کرد پس دست او را گرفت گفت برخیز و او امتناع نمود پس عمر او را برداشته مثل زبیر تکان داد و بیرون
نمود تا آنکه خالد او را نگاه داشت پس عمر از دو نفر از برجو تمام و بدین احوال اورد و خلق اجتماع نموده نظر میکردند
و کوچهها مدینه با مردم مملو شدند و فاطمه وقتیکه کردار عمر را دید فریاد کشید و ناله نمود زنان بنی هاشم و دیگران
با او اجتماع نمودند و بیرون آمد تا در حجره و ندا نمود ای ابوبکر چه زود اغاره نمودید بر اهل بیت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و الله با عمر تکلم نمیکنم تا خدا را ملاقات نمایم پس زمانیکه علی و زبیر بیعت کردند و این شوره
فرو نشست ابوبکر رفت بنزد فاطمه و شفاعت عمر را کرد و از او راضی شد مؤلف میگوید با اینحالات که اهل
سنت نقل میکنند علی را چه اختیار و خلافت ابوبکر را چه اجماع و صحابه را چه دین و دیانت عجب است از علمای
ایشان جماعت با وجود آنکه اینحالات را نقل میکنند و باز میگویند که اگر علی حق داشت و نص در حق او بود چرا بر ایشان
احتجاج نکرد سبحان الله با اینحالت احتجاج چه مناسبت دارد و مؤاسیه او سخریه است و منقول است از بلاذری
که از ثقات علمای اهل سنت است روایت نموده است باسناد خود از ابی عون بدرستیکه ابوبکر فرستاد بسوی علی که بیعت نماید
پس بیعت نکرد پس عمر برداشته آتش آمد فاطمه او را بر در خانه دید گفت ای پسر خطاب آیا در خانه مرا میسوزانی گفت
بلی پس علی آمد بیعت نمود و منقول است که ابرهیم بن سعید ثقفی روایت نموده است از عدی بن حاتم گفت ما رحمت احدا
رحمتی علیا حین اتی به ملببا بثوبه فقیل له بایع قال فان لم افعل قالوا نقتلک قال اذا تقتلون عبد الله و اخا
رسوله ثم بایع کذا و ضم یده الیمنی ترحم نکردم بکسی مثل ترحمی که بر علی کردم وقتیکه او را آوردند در حالتیکه لباس
او را بگردنش پیچیده بودند باو گفتند بیعت نما گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند ترا میکشیم گفت پس در آن وقت
میکشید بنده خدا و برادر رسول خدا را بعد از آن بیعت نمود ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است احمد بن عبد
العزیز جوهری از ابن عفیر از ابو عون عبد الله بن عبد الرحمن از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام که علی علیه السلام
فاطمه را سوار الاغی نمود و شبها بخانهای انصار گردانید و از ایشان نصرت خواست و همچنین فاطمه از ایشان التماس مینمود
و انصار گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو بر ابوبکر سبقت میکرد هر اینه از او
عدول نمیکردیم پس علی علیه السلام فرمود من رسول خدا را میگذاشتم در خانه و او را دفن نمیکردم و بیرون آمده

بامنق

باخلق نزاع میکردیم در سلطنت او و فاطمه ع فرمود آنچه که علی ع کرده آن سزاوار او است و آنچه کردند با ایشان
آنچه را که خدا عز و جل حساب کننده است بر ایشان ابن ابی الحدید گفته که معویه نوشت بعلی ع در وقتی که بود که تو
زن خود را شب بر حماری سوار کرده و دست پسرانت حسن و حسین را گرفته روزیکه ابوبکر صدیق را بیعت کردند کسی را
از اهل بدر و سوابق را نگذاشتی مگر آنکه او را خواندی بسوی خود و استنصار نمودی از ایشان بر صحابه رسول خدا صلی
الله علیه و آله پس ترا اجابت نکرد از ایشان مگر چهار نفر و یا پنج نفر و قسم بجانم که اگر تو محق بودی هر اینه ترا اجابت
میکردند ولکن تو ادعای باطل نمودی و گفتی آنچه را که خود او را نمیدانستی و قصد نمودی چیزی را که بنا فی او را
وجه و فراموش کردی و من فراموش نمیکنم قول ترا که با بوسفیان گفتی زمانیکه ترا تحریک نمود هر اینه چهل
نفر صاحب عزم می یافتم هر اینه با این قوم جهاد میکردم و خروج کردن تو بر خلفا تازه کی ندارد و در جائیکه
عالم اهل سنت نقل نماید از خال المؤمنین خود که علی علیه السلام راضی بخلافت ابوبکر نبوده و از خلق استنصار
نموده که با ابوبکر و تابعان او جهاد نماید و کسی او را یاری نکرد دیگر جای شک نمیماند در آنکه علی علیه السلام در بیعت
ابوبکر مجبور بوده و قلت یاور منازعه و مدافعه و استیفای حق خود ننموده است و خلافت ابوبکر حق نبوده است
ابن ابی الحدید گفته روایت نموده است ابو جعفر طبری از شعبی که علی علیه السلام استعانت نمود از مسلمانان
عقیب یوم سقیفه و آنچه که در این روز گذشت و فاطمه را شب سوار الاغی نموده و پسرانش در پیش روی الاغ
راه میرفتند و خود الاغ را میراند و خانهای انصار و دیگران را میگشت و از ایشان نصرت و معاونت میخواست
و چهل نفر او را اجابت نموده و بیعت کردند او را بر موت و ایشان را امر نمود که سرهای خود را تراشیده با اسباب
و اسلحه در وقت صبح آیند و وقتیکه صبح شد با او موافقت نکرد مگر چهار نفر از ایشان که زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان
بعد از آن شب آمد بنزد ایشان رفته و قسم داد ایشان را بر آنکه او را اعانت نمایند گفتند وقتیکه صبح شد بخدمت
می آیم پس کسی از ایشان نیامد مگر همان چهار نفر و همچنین در شب سیم و زبیر از همه اطاعتش بر او بیشتر بود
سر خود را تراشیده و شمشیر خود را حمایل نموده و با آن سه نفر دیگر مکرر آمدند ولکن اصل و عمده و رئیس زبیر بود
و اگر کسی سؤال کند وجه و سبب اختصاص این اخبار با بن ابی الحدید چه باشد و حال آنکه دیگران نیز اینها را
نقل کرده اند جواب میگوئیم که چون ابن ابی الحدید تصریح میکند که خلافت حق علی بن ابیطالب علیه السلام بود

لکن

لکن بجهة مصلحتی که خود میداند تسلیم ابوبکر و رفع فضائلش نموده و حال آنکه همین اخبار را ذکر میکند و او
در نقل کردن اینها متهم نیست و موجب اطمینان نفس میشود و بر او حجت است لهذا نسبت باو داده ایم و روایت کرده است
ابوالحسن احمد بن جابر بلادری که از علمای اهل سنت است چنانکه گفته ایم از ابن عباس که گفت ابوبکر فرستاد عمر بن خطاب را
بسوی علی علیه السلام وقتیکه از بیعت تخلف نموده بود و گفت او را با عنف عنیف نزد من بیاور و وقتیکه
او را آورد در میان ایشان کلامی گذشت پس علی علیه السلام گفت احلب حلبا لک شطره والله ما حرصک علی
امارته الیوم الا لیؤثرک غدا و ما نقس علی ابی بکر هذا الامر ولکنا انکرنا ترککم مشاورتنا وقلنا ان
لنا حقا لا تجهلونه ثم اتاه فبایع یعنی بدوش شیر را که ترا حصه از او است و قسم بخدا ترا حریص نکرده است بر امارت
او امروز مگر آنکه فردا ترا امیر نماید ولکن ما ندانستیم که شما در این باب با ما مشورت نمیکنید و ما میگفتیم که ما
نیز حقی است شما او را میدانید بعد از آن آمد ابوبکر را بیعت نمود و منقول است که ابرهیم بن ابی شعبه روایت
کرده است از عدی بن حاتم که گفت من نشسته بودم در نزد ابوبکر وقتیکه علی را آوردند ابوبکر با او گفت بیعت
کن پس علی علیه السلام با او گفت اگر بیعت نکنم چه میکنید گفت گردنت را میزنیم پس علی علیه السلام سر خود را بسوی
آسمان بلند نمود و گفت اللهم اشهد خدایا شاهد باش بعد از آن دست خود را دراز نمود و او را بیعت کرد
و اخبار از طرق اهل سنت در این باب بسیار است ذکر نمودن همه اینها موجب ملال است و همه اینها دلالت صریح دارد
بر آنکه آنحضرت را اکراه بر بیعت نمودند و در جمله از اینها مذکور است که از روزیکه علی علیه السلام را اکراه بر بیعت
نمودند و گفتند که اگر بیعت نکنی ترا میکشیم آنحضرت مکرر میفرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلوا مع القوم الظالمین و تمثل نمودن آنحضرت باینکلام اشاره
بآنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر خلافت او کرده است و او را خلیفه خود نموده است و فرموده است
انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی توضیح این مطلب آنست زمانیکه حضرت موسی بمیقات
رفت هرون برادر خود را خلیفه خود کرد در میان قوم خود و امت حضرت موسی هرون را مخالفت نمودند
گوساله پرست شدند و وقتیکه حضرت موسی آمد غضبناک شد بهرون عتاب نموده موی سر او را گرفت
در آنوقت هرون اینکلام را گفت که خدا تعالی از او نقل میکند و امیر المؤمنین نیز میفرمود بایکه امت تو مرا

تو

با خلق نزاع میکردم در سلطنت او و فاطمه (ع) فرمود آنچه که علی (ع) کرد آن سزاوار او بوده است و آنچه کردند با ایشان
آنچه را که خدا عز و جل حساب کننده است بر ایشان ابن ابی الحدید گفته که معویه نوشت بعلی (ع) در بری تو بود که تو
زن خود را شب بر حماری سوار کرده و دست پسران حسن و حسین را گرفته روزیکه ابو بکر را بیعت کردند کسی را
از اهل بدر و سوابق را نگذاشتی مگر آنکه او را خواندی بسوی خود و استنصار نمودی از ایشان بر صاحب رسول خدا صلی
الله علیه و آله پس ترا اجابت نکرد از ایشان مگر چهار نفر و یا پنج نفر و قسم بجانم که اگر تو محق بودی هر آینه ترا اجابت
میکردند و لکن تو ادعا باطل نمودی و گفتی آنچه را که خود او را نمیدانستی و قصد نمودی چیزی را که بنا فی او را
وجه و فراموش کردی من فراموش نمیکنم قول ترا که با ابو سفیان گفتی زمانیکه ترا تحریک نمود هر آینه چهل
نفر صاحب عزم مییافتم هر آینه با این قوم جهاد میکردم و خروج کردن تو بر خلفا تازگی ندارد و در جائیکه
عالم اهل سنت نقل نماید از حال امیر المؤمنین خود که علی علیه السلام راضی بخلافت ابو بکر نبوده و از خلق استنصار
نموده که با ابو بکر و تابعان او جهاد نماید و کسی او را یاری نکرد بجا شک نمیماند در آنکه علی علیه السلام در بیعت
ابو بکر مختار نبوده و قدرت بر منازعه و مدافعه و استیفای حق خود نداشته است و خلافت ابو بکر حق نبوده است
ابن ابی الحدید گفته روایت نموده است ابو جعفر طبری از شعبی که علی علیه السلام استعانت نمود از مسلمانان
عقب یوم سقیفه و آنچه که در آن روز گذشت و فاطمه را شب سوار الاغی نمود و حسنین در پیش روی الاغ
راه میرفتند و خود الاغ را میراند و خانهای انصار و دیگران را میگشت و از ایشان نصرت و معاونت میخواست
و چهل نفر او را اجابت نموده و بیعت کردند او را بر موت و ایشان را امر نمود که سرهای خود را تراشیده با اسباب
و اسلحه در وقت صبح آیند و وقتیکه صبح شد با او موافقت نکردند مگر چهار نفر از ایشان که زبیر و مقداد و ابو ذر و سلمان
بعد از آن شب آمد بنزد ایشان رفته و قسم داد ایشان را بر آنکه او را اعانت نمایند گفتند وقتیکه صبح شد بخدمت
می آییم پس کسی از ایشان نیامد مگر همان چهار نفر و همچنین در شب سیم و زبیر از همه اطاعتش بر او بیشتر بود و
سر خود را تراشیده و شمشیر خود را حمایل نموده و با آن سه نفر دیگر مگر آمدند و لکن اصل و عمده و رئیس زبیر بود
و اگر کسی سؤال کند وجه و سبب اختصاص این اخبار با ابن ابی الحدید چه باشد و حال آنکه دیگران نیز اینها را
نقل کرده اند جواب میگوییم که چون ابن ابی الحدید تصریح میکند که خلافت حق علی بن ابیطالب علیه السلام بود

لکن

لکن بجهة مصلحتی که خود میدانست تسلیم ابو بکر شده و نفاقش نمود و حال آنکه همین اخبار را ذکر میکند و او
در نقل کردن اینها متهم نیست و موجب اطمینان نفس میشود و بر او حجت است و لهذا نسبت باو دادیم و روایت کرده است
ابو الحسن احمد بن جابر بلادری که از علما اهل سنت است چنانکه گفتیم از ابن عباس گفت ابو بکر فرستاد عمر بن خطاب را
بسوی علی علیه السلام وقتیکه از بیعت او تخلف نموده بود و گفت او را با عنف عنف نزد من بیاور و وقتیکه
او را آورد در میان ایشان کلامی گذشت پس علی علیه السلام گفت احلب حلبا لک شطره و الله ما حرصک علی
امارته الیوم الا لیؤمرک غدا و ما نفس علی ابی بکر هذا الامر و لکنا انکرنا ترککم مشاورتنا و قلنا ان
لنا حقا لا تجهلونه ثم اتاه فبایع یعنی بدوش شیر را که ترا حصه از او است قسم بخدا ترا حریص نکرده است بر امارت
او امروز مگر آنکه فردا ترا امیر نماید و لکن ما انکار داشتیم که شما در این باب با ما مشورت نمیکنید و ما میگفتیم که ما را
نیز حقی است شما او را میدانید بعد از آن آمد ابو بکر را بیعت نمود و منقول است که ابرهیم بن ابی شعبه روایت
کرده است از عدی بن حاتم که گفت من نشسته بودم در نزد ابو بکر وقتیکه علی را آوردند ابو بکر باو گفت بیعت
کن پس علی علیه السلام باو گفت اگر بیعت نکنم چه میکنید گفت گردنت را میزنیم پس علی علیه السلام سر خود را بسوی
آسمان بلند نمود و گفت اللهم اشهد خدایا شاهد باش بعد از آن دست خود را دراز نمود و او را بیعت کرد
و اخبار از طریق اهل سنت در این باب بسیار است ذکر نمودن همه اینها موجب ملالت است و همه اینها دلالت صریح دارد
بر آنکه آنحضرت را اکراه بر بیعت نمودند و در جمله از اینها مذکور است که آن روزیکه علی علیه السلام را اکراه بر بیعت
نمودند و گفتند که اگر بیعت نکنی ترا میکشیم آنحضرت مکرر میفرمود یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا
یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین و تمثل نمودن آنحضرت باین کلام اشاره
باینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نص بر خلافت او کرده است و او را خلیفه خود نموده است و فرموده است
انت منی بمنزلة هرون من موسی تو از من بمنزله هرونی از موسی توضیح این مطلب اینست زمانیکه حضرت موسی بمیقات
رفت هرون برادر خود را خلیفه خود کرد در میان قوم خود و امت حضرت موسی هرون را مخالفت نموده
گوساله پرست شدند و وقتیکه حضرت موسی آمد غضبناک شد هرون را عتاب نموده موی سر او را گرفت
در آنوقت هرون این کلام را گفت که خدای تعالی از او نقل میکند و امیر المؤمنین نیز میفرماید که امت تو مرا

تو

تو عمل نکردی و مخالفت عمر اکردند و مر ایشانرا گذاشته هیچکس مر اجابت و التفات نکرد و همگی رفته گوشه‌ها
پر شت شدند و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده‌اند که عمر با جماعتی و از ایشان بود اسید بن حضیر و
سلمة بن اسلم رفتند بخانهٔ فاطمه و عمر گفت بانکسانیکه در خانهٔ فاطمه بودند بروید و با بوبکر بیعت نمائید
و زبیر با شمشیر خود بیرون آمد عمر گفت این سگرا بگیرید پس سلمة بن اسلم شمشیر را از دست زبیر گرفته بدیوار
زد و او را و علی را و با اهل بیت بنی هاشم آوردند و در پیش روی علی علیه السلام میگفت انا عبد الله و اخو رسوله
من بندهٔ خدا و برادر رسول ویم تا آنکه او را آوردند او را بنزد ابوبکر و با او گفته شد بیعت کن گفت من سزاوارم
بر خلافت و احق هستم بان از شما بیعت نمیکنم بشما و شما اولی میباشید که بمن بیعت نمائید و شما
امر خلافت را از انصار گرفتید و احتجاج نمودید بر ایشان بقرابت شما برسول خدا صلی الله علیه و آله و انصار
خلافت را بشما واگذاشتند و امارت را بشما دادند و من احتجاج میکنم بر شما بمثل آنچه که شما احتجاج نمودید
با او بر انصار فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لکم و
تبوا بالظلم لنا و انتم تعلمون پس انصاف کنید در حق ما اگر از خدا بترسید و امر خلافت را بما بدهید چنانکه
انصار بر شما دادند و ظلم نکنید بما و حال آنکه شما میدانید عمر گفت انک لست متروکا حتی تبایع
کار تو دست بر داشته نمیشود تا آنکه بیعت نمائی فقال له علی احلب یا عمر حلبا لک شطره اشدد له الیوم
امره لیرده علیک غدا لا والله و لا اقبل قولک و لا ابایعه پس علی علیه السلام با و گفت ای عمر امروز
کار او را محکم نما تا آنکه فردا بتو برگرداند و نه قسم بخدا قول ترا قبول نمیکنم و او را بیعت نمیکنم ابوبکر
گفت پس اگر بیعت نمیکنی ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت یا ابا الحسن تو جوانی و این مشایخ قریش اند
و خویشان تواند و تجربهٔ ایشان در امور و معرفت ایشان بانها از تو بیشتر است و ابوبکر بامر خلافت قوی
تر است پس تسلیم نما برای او و راضی شو با و بدرستی که تو هلاک میشوی و عمر تو باطل میشود و تو سزاوار خلافت
هستی بجهة فضل تو و قرابت تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله فقال یا معاشر المهاجرین الله لا تخرجوا
سلطان محمد من بیته و داره الی بیوتکم و دورکم و لا تدفعوا اهله عن مقامه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن
اهل البیت احق بهذا الامر منکم اما کان فینا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بالسنة

المصطلع

المصطلع بامور الرعیة والله انه لفینا فلا تتبعوا الهوی فتزدادوا من الحق بعدا پس علی علیه السلام گفت ای
جماعت مهاجران از خدا بترسید و بیرون نکنید سلطنت محمد را از خانهٔ او و خانوادهٔ او بخانه خود و خانوادهٔ خود
و او را از مقام خود دفع نکنید پس قسم بخدا ای جماعت مهاجران هر اینه ما اهلبیت احق هستیم بامر خلافت
از شما و آیا در میان ما نیست کسی که قاری مر کتاب خدا و فقیه در دین خدا و عالم بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و اصلاح کننده امر رعیت باشد قسم بخدا آنکس در میان ما است پس تابع نشوید خواهش نفس را که از حق دور میشوید
بشیر بن سعد گفت یا علی اینکلام را هر اینه انصار از تو شنیده بودند قبل از آنکه ابوبکر را بیعت نمایند دو نفر در
حق تو اختلاف نمیکردند و لکن ایشان بیعت نموده‌اند پس علی مراجعت بمنزل خود نمود و بیعت نکرد و در خانه خود
نشست تا آنکه فاطمه وفات کرد بعد از آن بیرون آمده بیعت نمود مؤلف میگوید احتجاج زیاده بر این نمیشود که آن
حضرت با ان تاکید آن نمود و چون انجماعت یکباره کی فرموده رسول خدا را بر کنار گذاشته و در استحقاق خلافت
باین نحو امور مستند بودند و لهذا امیرالمؤمنین نیز باینها احتجاج نمود و احتجاج دیگر مناسب نبود که آنحضرت ذکر
نماید و روایت نموده است احمد بن جابر بلاذری و ابن ابی الحدید و دیگران از علمای اهل سنت که ابوبکر با عمر مشورت
کرده صلاح کار خود را در این دیدند که علی علیه السلام را بکشند و خالد بن ولید را باعتبار مبغوض داشتن او
علی را مامور این خدمت نمودند که وقتیکه سلام نماز را گفتند خالد او را بقتل رساند و اسماء بنت عمیس زوجه
ابوبکر اینخبر را با کنیز خود بعلی علیه السلام رسانید و ابوبکر قبل از تسلیم نماز از این امر نادم گشت و نماز را طول
داد و بالاخره گفت یا خالد بعمل نیاور آنچه را که باو مامور شده بعد از آن سلام را داد پس علی علیه السلام شمشیر را
با خالد دید فرمود ابوبکر ترا بچه چیز امر نموده بود گفت بقتل تو فرمود آیا میکردی گفت آری بخدا قسم آنحضرت فرمود
دروغ گفتی تو از این چیز قسم بخدا اگر نبود آنچه که قضای الهی باو سبقت گرفته است هر اینه میدانستی که کدام یک
از دو فرقه ضعیفتر است و بعد از آن فرمود افبعد قول النبی من کنت مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هرون
من موسی آیا بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من باین نحو فرموده است مرا میکشید گفت بلی
پس علی گرفت حلق او را افشرد تا آنکه در مسجد بول کرد و خلق جمع شده نتوانستند او را از دست او بگیرند
و بالاخره بصاحب قبر قسم دادند او را پس دست از او کشید و این صریح است در احتجاج نمودن امیرالمؤمنین

علیه

علیه السلام بنص رسول خدا صلی الله علیه وآله بر او و همچنین صریح است در اینکه اجماع را نفسه و همیشه
خلاف فرموده رسول خدا را منکر دند چنانکه خالد در محضر جماعت بالصراحه اقرار بمخالفت اجماع نمود
پس درا ینصورت چه مناسبت دارد که امیر المؤمنین علیه السلام بگوید که رسول خدا مرا خلیفه کرده است و با وجود
این چه لایق است احتجاج نمود بر اجماع بانصوص رسول خدا صلی الله علیه وآله از جهة اتمام حجت چنانکه کتابهای
فریقین مملو است از او ابن ابی الحدید گفته است که در روز شوری عبد الرحمن بن عوف و حاضران عثمان را بیعت نمودند
و علی علیه السلم از بیعت ایستاده که نمود و اجماع را فرمود ان لنا حقا ان نعطه فاخذه و ان نمنعه نرکب اعجاز
الابل و ان طال السری یعنی که ما را حقی است اگر بما میدهید او را میگیریم او را و اگر ما را از ما منع میشوید او را
صبر میکنیم ثم قال لهم انشدکم الله افیکم احد آخا رسول الله صلعم بینه و بین نفسه حیث اخی بین المسلمین
غیری فقالوا لا یعنی گفت بجماعت که شما را قسم میدهم بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی
الله علیه وآله او را با خود برادر کرده باشد آنجا که میان مسلمانان برادری قرار داد غیر از من گفتند قال افیکم
احد قال له رسول الله صلعم من کنت مولاه فهذا مولاه غیری فقالوا لا فرمود آیا در میان شما کسی هست
که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرموده باشد این کلام را غیر از من گفتند نه قال افیکم احد قال له
رسول الله صلی الله علیه وآله انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی غیری فرمود آیا در میان شما
کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او فرموده باشد اینکلام را غیر از من گفتند نه قال افیکم من
اؤتمن علی سورة براءة وقال له رسول الله صلعم انه لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی غیری قالوا لا فرمود آیا
در میان شما هست آنکس که سوره براءة باو داده شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او گفته
باشد او را از قبل من تبلیغ نمیکند مگر من و یا مردی که از من است غیر از من گفتند نه قال الا تعلمون ان اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وآله فروا عنه فی مواطن الحروب ما فررت قط قالوا بلی فرمود آیا شما نمیدانید که اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه وآله در معرکها گریختند و من هرگز فرار نکردم گفتند بلی میدانیم قال الا تعلمون
انی اول الناس اسلاما قالوا بلی فرمود آیا نمیدانید که از همه کس بیشتر اسلام آوردم گفتند بلی قال فاینا
اقرب الی رسول الله نسبا قالوا انت فرمود پس کدام یکی از ما نزدیکتریم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

از جهة

از جهة نسب گفتند تو پس عبد الرحمن بن عوف قطع نمود کلام او را و قال یا علی قد ابی الناس الا عثمان فلا
تجعلن علی نفسک سبیلا و گفت یا علی خلق کسیرا غیر از عثمان نمیخواهند خود را هلاک مساز بعد از آن
گفت یا ابا طلحه عمر ترا بچه چیز امر کرده است گفت آنکه بکشم آنکس را که از اتفاق جماعت بیرون رود پس عبد الرحمن
بعلی ع گفت بیعت نما و اگر نه از صوابدید جماعت بیرون رفته و امر عمر را در حق تو انفاذ مینمایم و علی علیه
السلام فرمود شما که دانستید که من احق هستم بخلافت از دیگران والله لاسلمن الفضل الی غیری قسم بخدا
بدیگری وا میگذارم که فضل نماید حق را از باطل پس دست خود را دراز نمود بیعت کرد و موفق بر جماعه
دیگران مناشده انحضرت با اصحاب شوری از این مفصلتر ذکر نموده اند منقول است که احمد بن حنبل بلاذری
روایت کرده است کلبی از پدر او از ابو مخنف بلند سنه که عبد الرحمن بن عوف بعلی ع گفت بیعت نما بعثمان و اگر نه
کردن ترا میزنم و ان روز با کسی شمشیر نبود غیر از عبد الرحمن پس علی علیه السلم غضبناک بیرون آمد و اصحاب
شوری باو ملحق شده گفتند بیعت نما والا با تو جهاد میکنیم پس علی علیه السلم با ایشان آمد و بیعت نمود عثمان را
مؤلف میگوید با این احوال امیر المؤمنین علی علیه السلم را چه احتیاج بود و اجماع را چه دیانت که نصوص پیغمبر صلی
الله علیه وآله را چنانکه امیر المؤمنین علیه السلم بر ایشان خواند همه تصدیق کرده و خلاف نهار کرده اند و اگر
شیعه این چنین اخبار را نقل میکردند هر آینه اهل سنت میگفتند این دروغ است که شیعه بر صحابه بسته اند لکن علمای
معتبر ایشان نقل میکنند و ایشان در نقل چنین اخبار متهم نیستند و ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است بسیاری
از محدثان از علی علیه السلم آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله با او فرمود بدرستیکه خدا تعالی واجب کرده است
بر تو جهاد کردن را با مفتونان چنانکه واجب نموده است بر من جهاد را با مشرکان گفتم یا رسول الله چیست این فتنه
که واجب نموده است بر من درو جهاد را فرمود قوم یشهدون ان لا اله الا الله و انی رسول الله وهم مخالفون
للسنة و تو جهاد میکنی با ایشان کلمه میگویند و ایشان مخالفت سنت میکنند پس گفتم یا رسول الله علام اقاتلهم
وهم یشهدون کما اشهد یعنی با چه چیز قتال نمایم با ایشان و حال آنکه ایشان کلمه شهادت را میگویند مثل
من قال علی الاحداث فی الدین و مخالفة الامر فرمود بر احداث در دین و مخالفت امر پس گفتم یا رسول الله
تو مرا وعده شهادت داده بودی پس از خدا تعالی سوال نما که او را معجل فرماید که بر آمن در پیش روی تو قال ان من

بقاتل

بقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین فرمود پس گفت که قتال نماید با ناکثین و قاسطین و مارقین ای
وعلی تلک الشهادة وستشهد تضرب علی هذه فتخضب هذه فکیف صبرک اذا یعنی که من ترا وعده شهادت
داده ام و شهید می شوی و ریش تو خضاب میشود با خون سر تو پس چگونه است صبر تو در آن وقت فقلت یا رسول
الله لیس ذا بموطن صبر هذا موطن شکر قال اجل پس گفتم یا رسول الله اینجای شکر است نه جای صبر فرمود ای
فقال فاعد للخصومة فانک مخاصم فرمود آماده باش برای خصومت بدرستی که با تو خصومت میشود فقلت یا رسول
الله لو بینت لی قلیلاً گفتم یا رسول الله قلیلی را برای من بیان فرما فقال ان امتی سیفتنون من بعدی فتتاول
القرآن وتعمل بالرای وتستحل الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیة والربا بالبیع وتحرف الکتاب عن مواضعه وتغلب
کلمة الضلال فرمود امت من زود است که مفتون میشوند بعد از من پس قرآن را تاویل میکنند و عمل برای
مینمایند و شراب نبیذ نام گذاشته حلال میکنند و رشوه را هدیه گفته میخورند و ربا را بیع نامیده حلال
میدانند و کتاب را از مواضع خود تحریف می کنند و کلمه ضلالت و گمراهی غلبه بهم میرسانند فکن جلیس بیتک
حتی تقلدها فاذا قلدتها جاشت علیک الصدور وقلبت لک الامور تقاتل حینئذ علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله پس در خانه خود بنشین تا آنکه خلافت بتو منتهی شود و زمانیکه خلافت بر تو قرار گرفت دلها
بجوش آید و امورات منقلب شود در آن وقت قتال مینمای بر تاویل قرآن چنانکه من قتال نمودم با تنزیل آن فلیست
حالهم الثانیة بدون حالهم الاولی پس حالت دوم ایشان مثل حالت اول ایشانست یعنی ایشان مثل اول
کافرانند واجبست قتال با ایشان فقلت یا رسول الله فبای المنازل انزل هؤلاء المفتونین من بعدک ابمنزلة
فتنة ام بمنزلة ردة پس گفتم یا رسول الله اینها را اهل ردت شمارم و یا اهل فتنه فقال بمنزلة فتنة یعمهون
فیها الی ان یدرکهم العدل فرمود بمنزله فتنه که در او تردد میکنند تا آنکه کسی عادل ایشان را دریابد
فقلت یا رسول الله ایدرکهم العدل منا ام من غیرنا گفتم آن عادل که ایشان را دریابد از ما است و یا از غیر ما
قال بل منا بنا فتح الله وبنا یختم وبنا الف الله القلوب بعد الشرک وبنا یؤلف القلوب بعد الفتنة
فقلت الحمد لله علی ما وهب لنا من فضله فرمود بلکه از ما است خدای تعالی با ما ابتداء نمود و با ما ختم می کند
و با ما تالیف کرده قلوب را بعد از شرک و کفر و با ما تالیف میکند قلوب را بعد از فتنه پس گفتم حمد باشد

خدا را

110

خدا را بر آنچه که بما بخشیده است از فضل خود این حدیث صریح است در اینکه امیر المؤمنین علی ممنوع از منازعه بوده
است از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله و لهذا ترک نزاع کرد و همچنین صریح است در ضلالت بکریان و بطلان
خلافت مشایخ ابن ابی الحدید گفته روایت کرده است یونس بن حباب از انس بن مالک گفت ما بودیم با رسول خدا
صلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب نیز با ما بود پس گذشتیم بر حدیقه و علی گفت یا رسول الله آیا نمی بینی که
چه خوب است این حدیقه پس آنحضرت فرمود بدرستی که باغ تو در بهشت بهتر و خوبتر از این است تا آنکه گذشتیم هفت باغ و در
هر یکی علی همان سخن را میگفت و آنحضرت آن جواب را میداد و بعد از آن آنجناب ایستاد و ما نیز ایستادیم پس
سر خود را بر سر علی گذاشته گریه نمود و علی گفت چه چیز میگریاند ترا یا رسول الله فرمود ضغائن فی صدور
قوم یومئذ لا یبدونها لک حتی یفقدونی حقدها که امروز در سینهها قوم مخفیست ظاهر نمیسازند برای تو تا آنکه
مرا در میان نه بینند قال یا رسول الله افلا اضع سیفی علی عاتقی فابید خضراءهم علی علیه السلام گفت آیا نگذارم
شمشیر خود را بر دوش خود و هلاک نمایم همه ایشان را فرمود بلکه صبر نما و اگر صبر نمودی مشقت بسیاری خواهی دید گفت
دین من سالم میماند فرمود بلی گفت پس در آن وقت باکی ندارم منقولست که ابو مخنف روایت کرده است از عبد
الرحمن بن جندب از پدرش گفت در سنه داخل شدیم بر امیر المؤمنین علیه السلام دیدیم او را غمگین و محزون گفتم چرا
نه بینید جماعتی که خلافت را از شما رد نمودند فرمود صبر نمایم صبر جمیلی گفتم سبحان الله تو صبر می کنی فرمود چکار
کنم گفتم بر خیز خلق را بسوی خود دعوت نما و اولویت خود را با ایشان معلوم نما و فضائل خود را برای ایشان بیان کن
و اگر از صد نفر ده نفر ترا اجابت نمایند و اطاعت کنند پس با این قوم قتال کن اگر ایشان را دفع نمودی حق خود را
گرفته و اگر کشته شدی در راه خدا شهید شده و در دنیا و آخرت عذر تو خواسته است نزد خدای تعالی فرمود آیا امیدواری
که از صد نفر ده نفر اطاعت من میکنند گفتم امیدوارم که چنین باشد فرمود من امیدوار نیستم نه والله امیدوارم
که از هر صد نفر دو نفر اطاعت من نمایند گفتم پس بر گرد بمصر و گفتار ترا بخلق معلوم نمایم و ایشان را بسوی شما دعوت
کنم فرمود هنوز وقت آن نیست وی گفت پس مراجعه نمودم هر چه بخلق گفتم از فضائل علی علیه السلام مرا اذیت
و آزار کردند حتی آنکه او را بابو لبید بن عقبه رسانیدند پس مرا اخصا نموده حبس کرد محمد بن علی الزرندی که
از اکابر علمای اهل سنت است میگوید که روایت شده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله که بعلی علیه السلام

فرموده

فرمود تو بمنزلهٔ کعبه هستی که باید بنزد تو آیند و نه تو بنزد ایشان روی پس اگر بجماعت امدند امر خلافت را بتو تسلیم
نمودند قبول کن او را از ایشان و اگر بنزد تو نیامدند پس تو بنزد ایشان نرو یعنی با ایشان منازعه مکن و از همه
آنچه که ذکر نمودیم معلوم گردید که خلافت ابوبکر ناحق بوده و باطل بوده است و علی علیه السلام باو راضی نبوده
و او را اکراه نموده و حق او را گرفتند و او قدرت بر منازعه نداشته و بر ایشان بانص رسول خدا صلی الله علیه و آله
احتجاج نمود و گوش نکردند و علی علیه السلام در صورت فقدان ناصر مامور بمنازعه نبود و آنکه رسول خدا صلی
الله علیه و آله او را منع صریح فرموده که در این وقت منازعه مکن و در خانهٔ خود بنشین و خون خود را باعث
نشانه کرده ریخته شود و همچنین این احادیث دلالت میکنند بر اینکه اجماعی بر خلافت ابوبکر نبوده و اهل سنت
خلافت میگویند دوم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر اقتدا
نمائید بان دو نفر که بعد از من است ابوبکر و عمر و وجوب اقتدا مستلزم امامت است جواب آنکه این حدیث از منفردات
اهل سنت است او را اعتباری نیست و اگر این اصلی داشت هر اینه ابوبکر در روز سقیفه در رد انصار و اثبات خلافت
خود با او احتجاج مینمود و همچنین بعد از روز سقیفه آنجائیکه احتجاج نمود برای خلافت خود بر بیعت کردن خلق او را
و اگر این حدیث در میان بود بعضی حاضر میبود و استشهاد کردن با او بهتر بود بلکه لازم بود ایضا اقتدا لازم ندارد
امامت را زیرا که پیشنماز را هم اقتدا میکنند و حال آنکه امام و خلیفه نیست و اگر اقتدا در احکام مراد است
این نیز دلالت ندارد بر خلافت بجهة آنکه فقها را نیز در احکام اقتدا مینمایند مثل ابوحنیفه و شافعی
و حال آنکه امام و خلیفه نیستند و علاوه اقتدا بهردوی ایشان محال است بجهة آنکه لازم میاید جمع ما بین
متناقضان زیرا که ابوبکر و عمر با همدیگر اختلاف بسیار کردند در احکام مثل آنکه ابوبکر متعه را حلال و عمر
حرام کرد و ابوبکر اهل رده را اسیر نمود و عمر برگردانید ایشان را احرار قال الشهرستانی فی الملل و النحل و قد وقع
فی زمانهما یعنی ابابکر و عمر اختلافات کثیرة فی مسائل الجد و الاخوة و الکلالة و فی عقل الاصابع و دیات
الاسنان و حدود بعض الجرایم التی لم یرد فیها نص و قد ادی اجتهاد عمر فی ایام خلافته الی رد السبایا
و الاموال الیهم و اطلاق المحبوسین منهم و انما اهم امورهم الاشتغال بقتال الروم و غزو العجم شهرستانی
که از کبار علمای اشاعره اهل سنت است در ملل و نحل گفته است که در زمان ابوبکر و عمر اختلاف بسیار واقع شد

در مسایل جد و اخوه و کلاله و دیه دندان و عقل اصابع و دیه حدود و عمر در ایام خلافت خود سبایا را
رد نمود و اموال ایشان را بخود ایشان برگردانید و محبوسان را مرخص نمود و اهم امور ایشان قتال روم و عجم
بود مولف میگوید که کلام این در صریح است در آنکه ابوبکر و عمر جاهل در بسیاری از شریعت و احکام بوده اند
و نظر ایشان مقصور بوده است بامر سلطنت و دنیاداری همین قدر کردن تمکن ایشان و بطلان خلافت ایشان
نزد ارباب عقل و دانش کفایت میکند بر گردیم بر سر حدیث از این معلوم گردید که اقتدا بهردو محال است پس
حدیث چونکه متضمن محال است بنفسه باطل است و ایضا این حدیث معارض است با آن حدیثیکه خود اهل سنت
روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اصحاب
من مثل ستاره میمانند هر کدام اقتدا نمودید هدایت یافتید این لازم دارد که هر یکی از صحابه امام و خلیفه باشد
پس اختصاص بابوبکر و عمر ندارد و با همه اینها احتمال دارد که حدیث چنان باشد اقتدوا باللذین من بعدی یا ابابکر
و عمر یعنی اقتدا نمائید ای ابوبکر و عمر بان دو تا که بعد از من است کتاب خدا و اهل بیت من چنانکه در حدیث ثقلین
گذشت و بالجمله این حدیث اولا ثابت نیست و ثانیا دلالت بر خلافت ندارد و ثالثا معارض است با اقوی از
خود و رابعا باستلزام او جمع ما بین متناقضین را سیم آنکه فضایل بسیار در حق او وارد است و آن دلالت
بر امامت و خلافت او میکند فضیلت اول آیهٔ غار است که خدای تعالی او را صاحب رسول خدا صلی الله
علیه و آله خوانده است و ثانی اثنین او گفته و در مقام مهربانی او را لا تحزن فرموده و ان الله معنا فرموده است
جواب آنکه در هیچیک از اینها فضیلتی برای ابوبکر نیست بجهة آنکه انسان با مومن و کافر و بلکه با حیوان مصاحب
میشود و همچنین ثانی اثنین بودن زیرا که معلوم است و یکی از دو نفر بود و لا تحزن دلالت بر نقص او میکند بجهة
قلت صبر او و خوف و وعده یقین او بخدای تعالی و عدم رضا او بقضا و قدر او بجهة آنکه کسیکه یقین بخدای تعالی
و وعدهٔ او داشته باشد تزلزل بخود راه نمیدهد پس گریه او و خوف و اضطراب و بعد از آنکه مخبر صادق
اخبار نموده بسلامتی ایشان و وعدهٔ نصرت داده کاشف است از عدم اعتقاد او بقول رسول خدا صلی الله علیه
و آله و وعدهٔ خدای تعالی و یقین است چون که ابوبکر را اشتغال بعبادت نبوده است بعد نهی از او زیرا که خدای تعالی
از عبادت محال است که نهی نماید پس حزن معصیت بوده است پس این دلیل شد نه فضیلت علاوه بر او حتما

کلی میرود بر آنکه آنحضرت ابوبکر را با خود برد بجهت آنکه اگر نماند مشرکان را خبر نماید که آنحضرت بکجا رفت
منقولست که شیخ مفید علیه الرحمه گفته است من وقتی در خواب دیدم که جماعتی در رهی اجمع شده حلقه زده اند
و خلق بسیاری آنجا بود پرسیدم که این چیست گفتند در این حلقه مردی است قصه میگوید گفتم کیست گفتند
عمر بن خطاب پس مردم را کناره کرده داخل حلقه شدم دیدم مردی است که بر آن خلق چیزی میگوید من نفهمیدم او را
پس کلام او را قطع نمودم و گفتم ایها الشیخ آیه غار بر فضیلت شیخ تو ابوبکر عتیق بن ابی قحافه چه دلالت دارد
گفت از شش جهت دلالت دارد اول آنکه خدا تعالی پیغمبر را و ابوبکر را ذکر نموده و ابوبکر را دوم او قرار داده فرموده
ثانی اثنین دوم آنکه فرموده اذ هما فی الغار و بودن هر دو در یک مکان دلالت بر بودن الفت میان ایشان میکند
سیم آنکه فرموده یقول لصاحبه رفاقت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت بر عظمت قدر او میکند
چهارم آنکه فرموده لا تحزن این دلالت میکند بر شفقت و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او پنجم
آنکه فرموده ان الله معنا این دلالت میکند بر اینکه چنانکه خدا تعالی با پیغمبر او و ناصر او است و دفع نماینده
دشمن او است همچنان با ابوبکر است در این امور و این فضیلت بزرگی است ششم آنکه فرموده انزل الله سکینته
علیه سکینه را با ابوبکر نازل نمود بجهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه سکینه با او بود و این آیه
با این شش وجه دلالت بر فضیلت ابوبکر میکند تو و غیر تو را ممکن نیست که رد او نماید گفتم من بحول و
قوه الهی همه آنها را باد میدهم اما آنچه گفتی که او را ثانی اثنین خوانده است پس او اخبار از عدد است معلوم
که دو نفر بودند و واضح است که دو مومن دو نفرند و یک مومن و یک کافر دو نفراند پس دو نفر بودن چه فضیلت
دارد و اما در غار بودن ایشان پس چه عیب دارد که مومن و کافر در یکخانه باشند و در این چه فضیلت است و ایضا
مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشرف از غار است و در او جمع میشدند مومن و منافق و کافر و همچنین
در کشتی نوح پیغمبر بود و شیطان و حیوان بود پس چه فضیلت است در یک مکان بودن و اما آنکه او را
صاحب گفته است معلوم است که مومن و کافر صاحب هم میشوند چنانکه خدا تعالی در قرآن فرموده
اذ قال لصاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا و ایضا در زبان
عرب حیوان را نیز صاحب میگویند چنانکه شاعر گفته است شعر ان الحمار مع الحمار مطیة   و اذا خلا بها فهو

بئس

بئس الصاحب یعنی الاغ با الاغ بارکش است و اما وقتیکه تو با او تنها شدی پس چه باید دقت و پس در این
چه فضیلت است برای ابوبکر و اما لا تحزن پس وبال بر او و منقصت او است و دلیل است بر خطای او بجهت آنکه
لا تحزن نهی است و اگر حزن ابوبکر عبادت و طاعت است پیغمبر امر بر طاعت و عبادت میکند نه نهی از او و اگر معصیت است
پس او عاصی و گناهکار است و این فضیلت نیست و اما ان الله معنا عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است
و قاعده است که بزرگان از خود تعبیر کنند بلفظ جمع چنانکه خدا تعالی فرموده است و انا له لحافظون گفته اند
که ابوبکر گفت حزن من بجهت علی بن ابیطالب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود لا تحزن ان الله
معنا یعنی با من و با برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام است و اما آنکه گفتی که سکینه بر ابوبکر نازل شد این خلاف
ظاهر آیه است بجهت آنکه آنکس که سکینه بر او نازل شده است همان کس است که خدا او را تایید بجنود کرده است و فرموده
است فانزل سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها پس نازل نمود سکینه را بر او و تایید نمود او را با جنودیکه
شما او را نمی بینید پس هر آنکس که سکینه بر او نازل شده است او همان کس مؤید بجنود است و بنابر قول تو ابوبکر باید
مؤید بجنود نیز باشد این لازم دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر نباشد و ایضا خدا تعالی در دو موضع
بر پیغمبر سکینه نازل نموده است و جماعتی از مومنان با او بوده است و ایشان را نیز با پیغمبر در سکینه شریک کرده
است و در جای فرموده انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و الزمهم کلمة التقوی و در جای دیگر
فرموده است و انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و انزل جنودا لم تروها و در غار آنحضرت را
به تنهای مختص بسکینه نمود پس اگر با او مومن همراه بود همراه ایشان او را نیز شریک آنحضرت میکرد چنانکه در
آن دو موضع شریک نمود با تو پس این دلالت میکند بر اینکه او از ایمان خارج است پس عمر نتوانست که جواب گوید
و خلق از نزد او متفرق شدند و من بیدار شدم از خواب **فضیلت فتم** آنکه خدا تعالی فرموده است
سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی یعنی آن تقی که مال خود را در راه خدا میدهد و از آتش جهنم
دور میشود مراد از اتقی ابوبکر است که بلال و عامر بن فهیره و غیر ایشان را که مسلمان شده بودند خریده
آزاد کرد **جواب** آنکه اگر ابوبکر صاحب چنان همت بود همراه دو درهم در راه خدا داده با رسول خدا
صلی الله علیه و آله نجوی میکرد و مستوجب توبیخ و سرزنش خدا تعالی نمیشد و کسیکه یک دو درهم بخل نماید

چنانکه

چنانکه تمامی اهل سنت باو اقرار داده اند چگونه سخاوت نموده از همه غلامان را خریده و آزاد نماید پس مراد
از اتقی ابو الدحداح است چنانکه مفسران تصریح باو کرده اند منقولست که واحدی باسناد متصل روایت کرده
است از عکرمه از ابن عباس که گفت سبب نزول آن این بود که مردی بود و درخت خرمائی داشت و شاخه او بخانه فقیری صاحب
عیال آمده بود و صاحب درخت می آمد داخل آنخانه شده بالای درخت رفته تا اینکه خرما چیند ای بسا میشد
دانه خرمائی افتاد اطفال آن فقیر او را برمیداشتند و آنمرد از درخت پائین آمده خرما را از دست ایشان میگرفت
حتی آنکه از دهان اطفال او با انگشت بیرون می آورد پس آن مرد فقیر شکایت نمود بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله
از کردار صاحب درخت و آنحضرت صاحب درخت را ملاقات نموده فرمود بمن بده آن نخله را که بخانه آن فقیر مایلست
و در عوض آن ترا نخله در بهشت باشد پس صاحب درخت بآنحضرت عرض کرد که مرا درختان بسیار است لیکن نیست
در میان آنها نخله که خرمای آن بمن خوشتر باشد از خرمای این نخله بعد از آن صاحب نخله رفت و مردی بخدمت آنحضرت
عرض نمود که اگر من این نخله را از آنمرد بگیرم آن نخله که در بهشت باو میدادی او را بمن میدهی فرمود بلی پس آنشخص
رفته و صاحب درخت را دید و از او خواهش نمود که آن نخله را باو بفروشد و صاحب درخت گفت فهمیدی که محمد
در عوض او درختی در بهشت بمن داد و باو گفتم مرا درختان بسیار است اما خرمای این نخله بمن از همه خوشتر است
آنمرد گفت آیا میخواهی که آنرا بفروشی گفت نه مگر آنکه چیزی زیاد بدهی آنمرد گفت منظور تو چه قدر است گفت
چهل نخله آنمرد گفت بسیار بزرگ گفتی بعوض یک نخله چهل نخله میخواهی صاحب نخله ساکت شد آنمرد گفت
من چهل نخله را میدهم بتو صاحب نخله گفت اگر راست میگوئی چند نفر بر این شاهد قائم نما پس جمعی را
خوانده و شاهد گرفت ایشان را بر این چهل نخله برای او و آن نخله را خرید بعد از آن بخدمت رسول خدا صلی
الله علیه وآله رفته عرض نمود که آن نخله داخل در ملک من شد و الحال مال من است پس آنرا بشما دادم پس
رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد صاحب خانه آمده او را فرمود این نخله تو و عیال تو را باشد پس نازل شد
والليل اذا يغشى تا آخر سوره و از عطا منقولست اسم آنمرد که نخله را خرید ابو الدحداح بود و آنکه رسول
خدا صلی الله علیه وآله وقتیکه باین نخله میگذشت میفرمود نخلها نیست برای ابو الدحداح در بهشت
فضیلت سیم آنکه ابوبکر انفاق نموده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله جواب آنکه اگر این راست بود

هر اینه

هر اینه ابوبکر صد درهم نذر خدا تصدق میکرد بعد از نزول آیه نجوی چنانکه گذشت و علمای اهل جماعت
نیز این انکار نمیتوانند و در سابق باو اشاره کردیم و بالجمله این کذب محض است بجهة آنکه ابوبکر مالی نداشت
و پدر او مرد فقیر بود در نهایت فقر و چاره میکشید بر سفره عبد الله بن جدعان هر روز را بیک چارک
که باو کند آن میکرد و اگر ابوبکر مال داشت باید خرج پدرش نماید که از همه ثوابش بیشتر است و ابوبکر
در زمان جاهلیت معلم اطفال بود و در اسلام خیاط بود و هر روز بر آخلق خیاطی میکرد به دو درهم
و یا بیکدرهم و وقتیکه خلیفه مسلمانان شد خلق او را مانع شدند از خیاطی کردن گفت مرا کفایت نمیخواهم
پس قرار دادند از بیت المال برای او هر روز سه درهم و رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از هجرت غنی بود با
مال خدیجه و در آنوقت احتیاج بلنکر و چون نداشت و بعد از هجرت معلوم است که ابوبکر را مالی نبود و ایضا
اگر ابوبکر انفاق نموده بود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله باید در شان او آیه نازل شود چنانکه در شان امیر
المؤمنین علی علیه السلام سوره هل اتی نازل شد در وقتی که بسایل نان داد زیرا که معلوم است که رسول خدا
صلی الله علیه وآله اشرف از آن سایل بود که علی علیه السلام باو تصدق نمود پس زمانیکه آیه در شان ابوبکر
نازل نشد معلوم میشود آنچه که اهل سنت میگویند که ابوبکر بآنحضرت انفاق نمود کذب محض است بلکه
آنچه که اهل سنت باو اعتماد دارند در صحت خلافت ابوبکر اینست که همه کس دیدند که ابوبکر خلافت کرد و صحابه
او را بر خلافت نشانیدند اگر حق نبود پس چرا صحابه باین امر مرتکب شدند چرا او را تمکین دادند و چگونه
مخالفت رسول خدا صلی الله علیه وآله کردند و حال آنکه همه متقیان و پرهیزکاران بودند و زیاده برین
در کتابهای اهل جماعت دلیلی بر امامت برای ایشان نیافتیم و معلوم است که عاقل باین سخنان بمعنی فریب خورده
آیات قرآنی و احادیث پیغمبری و دلیلهای عقلی را ترک نمیکند و علاوه باطل بودن این سخن را و جواب و ردیه
از این سخنیکه احتیاج باعاده ندارد و پرهیزکار بودن صحابه بآن طور است که معلوم شد در سابق بلی بر همه منکرند
از عمل کردن بقول خدا و رسول او و بجز مخالفت خدا و رسول او و فضیلت دیگر نداشتند و کسی اگر بانصاف
ملاحظه نماید میداند که مذهب اهل جماعت باطل و بی پایه است **فصل سیم** در بیان مطاعن خلفای ثلثه
و دیگر اینست که دلالت میکند بر آنکه ایشان صلاحیت امامت و خلافت ندارند بدانکه مطاعن اهل جماعت

از حد احصا بیرون است حتی آنکه منقول است از کلبی که کتابی نوشته است در مطاعن و مثالب صحابه و ذکر
نکرده است در او یک منقصت برای اهلبیت علیهم السلام و علما اهل سنت غیر از کلبی نیز مطاعن بسیاری
برای جماعت ذکر نموده اند ما بعضی از آنها را در اینجا ایراد مینماییم و آنچه که در حق ابوبکر ذکر نموده اند
چند طعن است اول آنکه ابوبکر بر منبر گفت ان النبی صلی الله علیه و آله کان یعتصم بالوحی و ان لی
شیطانا یعترینی فان استقمت فاعینونی و ان زغت فقومونی بدرستیکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله اعتصام مینمود بوحی و مرا شیطانیست که مرا بشک می اندازد پس اگر راست ایستادم اعانتم کنید
و اگر کج شدم و از حق میل نمودم مرا راست دارید و چگونه جایز است امامت آنکس که از رعیت استعانت
جوید در آنچه که محتاج الیه رعیت است زیرا که امام باید مستقل باشد در قیام نمودن به آنچه که رعیت
به آن محتاجند دوم آنکه ابوبکر بر منبر گفت اقیلونی فلست بخیر منکم یعنی از من دست بردارید و مرا
امام قرار مدهید پس اگر امامت او حق باشد استقاله نمودن او از امامت معصیت است و اگر امامت او
باطلست پس خلاف خدا و رسول نموده است سیم آنکه عمر گفته است کانت بیعة ابی بکر فلتة
وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه بیعت ابوبکر بدون مشورت واقع شد خدا از شر او نگاه داشت
هر آنکس چنین کاری بعد از این بکند او را بکشید پس اگر امامت ابوبکر صحیح است فاعل او مستحق قتل نیست
طعن بر عمر وارد است که حکم نموده بکشتن او بدون استحقاق و اگر باطلست طعن بر هر دو وارد است چهارم
آنکه ابوبکر در وقت موت خود گفت لیتنی کنت سألت رسول الله هل للانصار فی هذا الامر حق کاش
سؤال کرده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا انصار را در خلافت حقی هست و باید این دلالت میکند
بر آنکه او در صحت خلافت خود شک داشته است و آنکه امامت او بهیچ صواب واقع نشده است پنجم
آنکه ابوبکر در وقت احتضارش گفت لیت امی لم تلدنی لیتنی کنت تبنة فی لبنة کاش مادرم مرا نمیزائید
ایکاش میبودم من پر کاهی در خشتی و حال آنکه اهل سنت نقل نموده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده هر کس در حال احتضار جای خود را در بهشت و یا در آتش میبیند از این معلوم میشود که ابوبکر
جای خود را در آتش دیده که چنان آرزو مینماید ششم آنکه ابوبکر گفت لیتنی فی ظلة بنی ساعدة

ضربت یدی علی ید احد الرجلین و کان هو الامیر و کنت الوزیر کاش من در سقیفه بنی ساعده یکی از این دو
نفر را بیعت میکردم او امیر میشد و من وزیر این دلالت میکند بر اینکه ابوبکر خود را قابل خلافت نمیدانسته هفتم
آنکه رسول خدا در مرض موت خود مکرر فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها با جیش اسامه بروید
خدا لعنت کند آنکسی را که از او تخلف نماید ابوبکر و عمر و عثمان هر سه با اسامه بودند تخلف نمودند بمدینه مراجعت
کردند و ابوبکر عمر را از او منع نمود آنجا که نوشت باسامه که بدون عمر کار دم پیش نمیرود او را مانع نشو بگذار برگردد
پس هر سه مورد لعن رسول خدا گشتند بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را لعن نماید و چگونه امام
میشود هشتم آنکه ابوبکر حکم کرد که خلق ابواب خانهای خود را بمسجد باز کردند بعد از آنکه رسول خدا آنها را
سد نموده بود بدرستیکه خلاف رسول خدا کند چگونه امام میشود نهم آنکه اجتهاد قرار نمود در احکام شرعی
و چنین چنانکه معروف و واضح است و گناه کبیره است و موجب دخول نار است و چنین کس چگونه امام میشود
دهم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در هیچ عمل والی نکرد یکبار عمرو بن عاص را بر او والی کرد و بار دیگر
اسامه را بر او والی کرد و او در زیر دست ایشان بوده این دلالت میکند بر عدم قابلیت او و عدم صلاحیت او و کسیکه قابل
اینگونه امور نباشد چگونه قابل تولیت امور همه امت میشود یازدهم آنکه رسول خدا راضی نشد که ابوبکر
آیه را باهل مکه برساند حکم نمود که او را برگردانیدند پس چگونه راضی میشود که او امام امت باشد و شخص
عاقل چگونه راضی میشود بامامت چنین شخص دوازدهم آنکه ابوبکر دست سارق را برید و نفهمید که دست
راست دزد را در بریدن باید برید کسیکه اینقدر فهم نداشته باشد که این مسئله واضح را نداند و حال آنکه با رسول
خدا صلی الله علیه و آله مدتها بوده باشد او کی قابل امامت امت میشود سیزدهم آنکه ابوبکر فجاءة سلمی را که موحد
بود بآتش سوزانید و او در آتش کلمه توحید میگفت و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او نهی کرده
و فرموده بود لا یعذب بالنار الا رب النار عذاب نمیکند بآتش مگر خدا تعالی و مخالفت کننده رسول خدا صلی
الله علیه و آله امام نمیشود چهاردهم آنکه ابوبکر عالم باحکام شرع نبود و حکم کلاله را نمیدانست و گفت بارای
خود در او حکم میکنم اگر صواب باشد پس از خداست و اگر خطا باشد پس از من و از شیطانست یعنی هر چه باید بدانش
اید بگوید چنین شخص چگونه امام میشود پانزدهم آنکه در حد هفتاد حکم نمود همه مخالف همدیگر و این دلالت

میکنند بر عمل علم او و بر اینکه او تابع خواهش خود بوده است هر چه دلش میخواسته است میکرده است نه تابع
شریعت بوده است چنین کس چگونه امام میشود **شانزدهم** آنکه حد الله را معطل و مهمل گذاشت و اشعث بن
قیس را نکشت و قبیله رده گفت بلکه خواهر خود را باو داد **هفدهم** آنکه خالد بن ولید بجهت قتل مالک بن
نویره که مسلمان بود قصاص نکرد و حال آنکه عمر نیز باو اشاره نمود که خالد را بعوض مالک بکشد و او نکشت
هیجدهم آنکه خالد بن ولید مالک را کشته همانشب زن او را تصرف کرد و باو مجامعت نمود و ابوبکر او را حد نزد
نوزدهم آنکه عمر را امر نمود که بسوزاند خانه علی و فاطمه علیهما السلم را با سایر اهل خانه که حسنین علیهما السلم
نیز در آنجا بودند با حال آنکه خدای تعالی آن خانه و اهل او را ثنا گفته و فرموده بود فی بیوت اذن الله ان ترفع و
یذکر فیها اسمه مردی گفت یا رسول الله کدام خانها است اینها فرمود خانهای پیغمبران ابوبکر گفت اینخانه یعنی
خانه علی علیه السلم از اینها است فرمود بلی از افاضل اینها است کسیکه چنین مخالفت خدا و رسول کند چگونه
امام میشود **بیستم** آنکه ابوبکر امر نمود خالد بن ولید را بقتل علی علیه السلم و حال آنکه جرمی از آنحضرت صادر
نگردیده بود **بیست و یکم** آنکه فدک را از فاطمه علیها السلم گرفت بدین دلیل و برهان و او را از ارث پدر
منع نمود و مخالفت خدا و رسول او را کرد و شهادت ام ایمن و علی علیه السلم را در این باب رد نمود باعتبار اینکه
ام ایمن زنست قول او مقبول نیست و علی علیه السلم شوهر فاطمه است جر نفع برای خود میکند شهادت او
قبول نیست با حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است باجماع اهل سنت که ام ایمن از اهل بهشت است
و در حق علی علیه السلم فرموده است باجماع اهل سنت که علی با حق و حق با علی است و کسیکه چنان مخالفت با خدا
و رسول او نماید و با اهلبیت پیغمبر چنان عداوت نماید پس چگونه امام امت پیغمبر میشود **بیست و دوم** آنکه ابوبکر
خود را خلیفه رسول خدا نامید و حال آنکه آنحضرت باتفاق امت او را خلیفه نکرده بود و طعن ابوبکر زیاده
از اینست لکن بهمین قدر اکتفا نمودیم از جهت اختصار و اما آنچه از طعن که در حق عمر ذکر نمودهاند چند طعن است
اول آنکه روایت کرده است ابونعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیاء که عمر در حالت احتضار گفت یا لیتنی کنت
کبشا لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء و نصفی قدیدا
فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا ای کاش من گوسفندی میشدم برای جماعتی و مرا چاق و فربه میکردند

انقدر که میخواستند بعد از ان وارد شدند بر این جماعت دوستان ایشان پس مرا ذبح مینمودند و نصف مرا کباب
میکردند و نصف دیگر را قدید میکردند پس میخوردند پس فضله میشدم و انسان نمیشدم و این مثل انست که خدای تعالی
از کافر خبر میدهد و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا کافر میگوید در قیامت از شدت عذاب ای کاش من خاک
میبودم و با بن عباس گفت در وقت احتضارش لو ان لی ملاء الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به نفسی من
هول المطلع هرگاه برای من میبود باندازه زمین طلا و مثل او با او هر اینه او را در عوض خود میدادم از هول
عذاب قیامت و این مثل قول خدای تعالی است و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا
به من سوء العذاب هرگاه باشد جمیع آنچه در روی زمین است مثل او با او برای آنکسانیکه ظلم کردهاند هر اینه
او را فدا میکنند از جهت بدی عذاب و از کارهائیکه عمر کرده خود را دید که چنان کلمات را میگوید و مصداق این آیه در
شریعت عمر شد و چه انصاف است چنین کسیرا که از ترس عذاب آرزو کند که فضله باشد مقدم دارند بر کسی
که میگفت متی القاها متی یبعث اشقاها متی الاخبت محمدا او حزبه چه وقت میباید آن شقی یعنی ابن ملجم
قاتل او و چه وقت ملاقات میشود با هم دوستان که محمد صلی الله علیه و آله و حزب او باشند و وقتیکه ابن ملجم
او را ضربت زد فرمود فزت و رب الکعبة فایز شدم قسم به پروردگار کعبه **دوم** آنکه علماء اهل سنت
در صحاح سته و غیر اینها روایت کردهاند از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود
ایتونی بدواة و قلم و بیاض لاکتب لکم کتابا لا تضلون بعدی فقال عمر ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله
و کثر اللغط فقال رسول الله صلی الله علیه و آله قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة
کل الرزیة ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله قلمدان و کاغذ برای من بیاورید تا آنکه بنویسم
برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از من عمر گفت این مرد هذیان میگوید قرآن در نزد ما هست کتاب خدا ما را
کفایت میکند اختلاف و قال و قیل بسیار شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید از نزد من
بیرون روید نزاع نمودن در نزد من سزاوار نیست ابن عباس گفت همه مصیبت آن بود که حایل شد میان ما
و کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن ابی الحدید میگوید اتفاق نمودهاند بر روایت این حدیث جمیع محدثان
مؤلف میگوید این حدیث متضمن مطاعن بسیاری است برای عمر اکثر اینها را در رساله رد عزیزیه بیان نمودیم باسلو

خوب اگر کسی خواهد که بآنها اطلاع یابد رجوع بآن کتاب نماید و از جمله مطاعنی که ابن حجر باستقصاء
اینست که عمر اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کرد و حال آنکه نص صریح قرآنست أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ خدا تعالی واجب نموده است طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را و عمر مخالفت خدا و رسول او را
کرد این طعن اول **دوم** آنکه آنحضرت را ایذا نموده و او را رنجانید چنانکه آنحضرت در زندگی خود اراده
نمود و وقتیکه امر فرمود عمر را با رفیقش بیرون کردند بعد از آن قلمدان و کاغذ طلبید که بنویسد آنچه که نوشتنی
بود فرموده بعد از آنکه گوینده شما گفت آنچه را که گفت و خدا تعالی در صریح قرآن لعن نموده آنکسی را که خدا و
رسول او را ایذاء نماید فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا آنکسانیکه اذیت نمایند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا تعالی در دنیا و آخرت
و آماده نموده است برای ایشان در آخرت عذاب خوار کننده عمر مصداق این آیه شد در صدق ملت **سیم** آنکه
آنحضرت را نسبت بهذیان داد مشافهةً و حال آنکه پیغمبر خدا است نماید معلوم و اعجب آنکه اهل سنت
کافر میدانند کسی را که سب صحابه نماید و امام واجب الطاعة و خلیفه لازم الاتباع میدانند عمر را و حال آنکه
خود میگویند که اینکلام را عمر بآنحضرت گفت و باین اکتفا نکرده و این را برای عمر شأن قرار میدهند و میگویند کسی
چنان جرأت نمیتواند کرد بجز عمر و این دانائی عمر بود که او بود که خواست باب اجتهاد بر مردم مفتوح باشد چنانکه
ابن حجر از نووی نقل کرده است و دیگران نیز ازو گفته‌اند **چهارم** آنکه عمر باینکلام اختلاف در میان خلق انداخت
و باعث شد بر افتراق امت برین مذاهب کثیره و فتنه و فساد و قتال و محاربه و خونریزی تا الی الیوم چنانکه ابن
عباس در آخر این حدیث میگفت و گریه میکرد لولا مقالته لم یفترق امته هرگاه این مقاله عمر نمیشد امت رسول
خدا صلی الله علیه و آله متفرق نمیشدند و بالاتر از این طعن برای که متصور میگردد بلی از شخص بزرگ کار عمد سر میزند
پنجم آنکه عمر استکبار بر امر آنجناب کرد بجهة حسد کردن بر علی بن ابیطالب علیه السلام و دفع حق او را کرد
زیرا که عمر دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده کرده است که خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام را
در روی صفحه نامه درج نماید و بالصراحه او را بنویسد لهذا حسد برو کرد و آنحضرت را بآن کلام غلیظ دفع نمود چنانکه
سابق براین ذکر نمودیم که ابن ابی الحدید نقل نموده است که عمر با ابن عباس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله

در مرض

در مرض موت خواست تصریح نماید باسم علی علیه السلام بر خلافت من او را مانع شدم کین این قول است که شیطان
بجهة حسد کردن برآدم استکبار بر امر الهی نمود و مخالفت خدا تعالی کرد و او را اخراج نمود از ملائکه بیرون کرده و وعده
صریح آتش جهنم باو داده و از رحمت خود دور نمود و بهتر از این طعن کجا است **ششم** آنکه عمر در مقابل قول
صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت حسبنا کتاب الله کتاب خدا تعالی ما را کفایت میکند و این اجتهاد در مقابل
نص است و باجماع امت روا نیست چنانکه شیطان در مقابل قول خدا اسجدوا اجتهاد نمود و گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي
مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ من از او بهترم چون از آتش خلق کرده و او را از گل و بالجمله این قسم طعن بسیار است چنانکه حدیث
گفتیم و بر دانایان هیچکدام مخفی نیست **سیم** از مطاعن عمر آنکه وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود
عمر گفت محمد نمرده است و نخواهد مرد تا آنکه دست و پای مردم بریده شود و ابوبکر برو خواند قول خدا تعالی را
إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و قوله تعالی أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ هر دو آیه ناطق است بموت آنحضرت
عمر گفت گویا من این آیه را نشنیده بودم و اگر عمر در حقیقت این آیه نشنیده است تا آنکه سالها در خدمت رسول خدا صلی
الله علیه و آله بوده و از او نشنیده که پیغمبران و جمیع مخلوق خواهند مرد و پیغمبران سابق همه وفات نموده‌اند خود
این جمله را دیده که در میان مردم ترک مسئله اول است و از انبیاء سلف هیچیک موجود نیستند و قرآن شب و روز
وقت بوقت خوانده میشد و او صحبت آنحضرت خاتم الانبیاء مثل دیگران خواهند وفات نمود و آنحضرت
مکرر بموت خود اخبار نموده بود حتی آنکه وقت آن فی الجمله معین فرموده بود و با همه اینها عمر او را نمیداند
و آیه را ندیده و نشنیده بود پس خلیفه باین بیفهمی چه معنی دارد و اگر دانسته و فهمیده تغافل نموده این سخن را
دروغ میگفت و یا بجهة حیله و تزویر و افساد انکار امر از کرمینمود پس امام دروغگو و حیله‌گر و افساد
کننده چه معنی دارد **چهارم** آنکه زمانیکه فاطمه علیها السلام ابوبکر را در باب فدک موعظه نمود ابوبکر
کاغذی باو داد و فدک را باو رد کرد پس فاطمه علیها السلام از نزد او بیرون آمد در بین راه عمر او را ملاقات
نمود و کاغذ را پاره کرد و آن مظلومه را رنجانید و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله باجماع جمیع اهل
سنت فرموده بود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله فاطمه پاره من است آنکس که
او را اذیت نماید مرا اذیت کرده است و آنکس که مرا اذیت نموده است خدا را اذیت کرده است پس عمر داخل شد

در مصداق

در مصداق آیه شریفه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعدّ لهم عذاباً
مهیناً آیه با تفسیرش گذشت پس فاطمه علیها السلم بر عمر نفرین کرد انکه شکمش را پاره کنند چنانکه ابولؤلؤ
کرد او را با او پنجم انکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیبیه با مشرکان مکه صلح نمود و عمر با حضرت
در این باب اعتراض نمود و گفت یا رسول الله السنا علی الحق ولیسوا علی الباطل قال نعم قال عمر فلم نعطی
الدنیة فی دیننا یعنی آیا ما بر حق نیستیم و ایشان بر باطل نیستند انحضرت فرمود ما بر حقیم و ایشان بر باطل
عمر گفت پس چرا صلح کردی ذلک اخبار منکی واعتراض بر پیغمبر نمودن دلیلست بر انکه راضی بحکم او نیست و کسیکه
بحکم رسول خدا راضی نباشد حالش معلوم است ولهذا ابراهیم بن سیار نظام که از اکابر علماء اهل سنت است
گفته است این اعتراض کردن عمر بر انحضرت شک کردنست در دین یعنی در صحت دین اسلام شک داشته است
مؤلف میگوید علماء اهل سنت گفته اند عمر در روز حدیبیه گفته است ما شککت فی نبوة محمد شک نکرده بودم
مثل شک کردن من امروز در نبوت او واین صریحست در اینکه عمر در انروز شک در نبوت انحضرت کرد بلکه
دلالت میکند که او همه وقت در شک بوده است و بعد از شک نمودن در نبوت چیزی بجا نمیماند ششم انکه
عمر اعتراض نمود بر انجناب در روز طائف هفتم انکه نظام معتزلی گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمة علیها
السلام یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها و روزی عمر با جمعیت آمده که علی علیه السلم را برد ابوبکر را بیعت
نماید و در خانه را بشکم فاطمه چنان زدند تا انکه محسن را سقط نمود و حال انکه خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله
شنیده بود که میفرمود فاطمه پاره تن منست انکس که او را ازار نماید مرا ازار کرده است و انکس که مرا ازار کرده است
خدا را ازار کرده است و عمر همه را نشنیده انگاشته و اصلا هیچ کلام باک نکرده چنانکاری کرد ازین معلوم میشود
که عمر با پیغمبر صلی الله علیه وآله و اهلبیت ایشان عداوت داشته است هشتم انکه نظام معتزلی گفته وقد نص
النبی صلی الله علیه وآله علی علی علیه السلم فی مواضع واظهره اظهارا لم یشتبه علی الجماعة الا ان عمر کتم
ذلک وهو الذی تولی بیعة ابی بکر یوم السقیفة بتحقیق نص نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی علیه السلم
بر امامت در مواضع بسیار و اظهار نمود امامت او را بنحویکه بر کسی مشتبه نشد لکن عمر او را کتمان نمود
و او است که متولی بیعت ابوبکر شد در روز سقیفه نهم انکه نظام گفته تغریبه نصر بن الحجاج من المدینة

الی البصرة

الی البصرة وابداع التراویح ونهیه عن متعة الحج ومصادرة العمال کل ذلک احداث یعنی بیرون کردن
نصر بن حجاج را از مدینه بسوی بصره و اختراع نمودن او تراویح را و نهی نمودن او از متعه حج و مطالبه نمودن
عمال همه این احداث است دهم انکه عمر در روز بیعت ابوبکر اتش بخانه علی علیه السلم زد نظام گفته
یعنی احرقوها بمن فیها وما کان فی الدار غیر علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلم عمر فریاد میکرد
که بسوزانید خانه را با هر کس که در او است و حال انکه نبود در انخانه کسی بجز علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلم و در روایت ابراهیم بن سعید ثقفی مذکور است در خانه را اتش زدند تا انکه دود بالا رفت و خانه
داخل شدند واین گفتار و این کردار یکه اهل سنت از امام خود نقل میکنند هرگز با دیانت راست نمی آید واهل
در نقل کردن از متهم نیستند یازدهم انکه عمر حد را معطل و مهمل گذاشت و مغیرة بن شعبه که عامل
بود در بصره زنا کرده بود او را حد نزد و حال انکه خدای تعالی حد را واجب کرده است بلکه شهود را حد زد که
شما چرا شهادت دادید دوازدهم انکه امیر المؤمنین علی علیه السلم را اکراه بر بیعت ابوبکر نمود و لباس
او را بگردن او پیچیده کشان کشان بمسجد اورد گفت اگر بیعت نکنی گردن ترا میزنم چنانکه گذشت که اهل سنت
بدون اختلاف او را روایت کرده اند و بچه دلیل بیعت ابوبکر واجب شده بود تا انکه مخالفت کننده او را زجر
نمایند و بچه دلیل اکراه نمودن علی علیه السلم بر بیعت جایز بود یا از قران و یا از سنت رسول خدا صلی الله علیه
وآله براو شاهد و برهانی بود همه اینها مخالفت کردنست با خدا و رسول او و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله
علیه در کتاب مجمع البیان روایت نموده است از ابو القاسم حسکانی از ابو عبد الله حافظ باسناد او از علی بن ابی
طالب علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه وآله گرفت موی خود را و فرمود من اذی شعرة منك فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فعلیه لعنة الله انکس که اذیت نماید یکموی را از تو بتحقیق مرا اذیت
کرده است و انکس که مرا اذیت نماید بتحقیق خدا را اذیت کرده است و انکس که خدا را اذیت نماید پس بر او باد
لعنت خدا سیزدهم انکه عمر میداد از بیت المال بزنان پیغمبر صلی الله علیه وآله زیاده از اندازه ایشان و هر سال
میداد بعایشه و حفصه ده هزار درهم و حکم خدا را در حق مستحقان تغییر داد چهاردهم انکه عمر معرفتی
باحکام شریعت نداشت چنانکه در سابق اشاره باو نمودیم و در بسیاری از احکام با امیر المؤمنین علی علیه

الجاء مینکرد و قول او لولا علی لهلک عمر معروف است و علمای اهل سنت باو اعتراف دارند و کسیکه علم
نداشته باشد و احکام شرع را نداند چگونه امام میشود و منقولست که عمر فرستاد زن حامله را بیاورند
و آن زن از خوف بچه سقط نمود و حکم او را ندانست و از صحابه پرسید گفتند تو تادیب کننده بودی بر تو چیزی نیست
و بعد از آن از امیر المؤمنین علیه السلم سوال نمود فرمودند دیه او بر عاقله تو واجبست و بعضا دو زن در سر یک طفل
نزاع نمودند عمر حکم او را ندانست ملتجی شد در او بامیر المؤمنین علی علیه السلم پس آنحضرت زنان را اخو
موعظه و نصیحت کرد و آن دو زن از ادعا خود بر نگشتند پس آنحضرت فرمودند من این طفل را دو حصه میکنم هر یکی
از شما نصف او را ببرید پس یکی از زنان راضی شد و آن یکی گفت الله الله یا ابا الحسن ان کان لا بد من ذلک
فقد سمحت لها اگر لا بد است از اینکه طفل کشته شود پس من او را بخشیدم بان زن دیگر نکشید او را پس امیر المؤمنین
علیه السلم فرمود الله اکبر این طفل پسر تو است نه از آن و اگر پسر او میشد هر اینه دلش باو میسوخت پس آن زن دیگر
اعتراف نمود که حق با این زنست که بر این بچه رقت نمود پس عمر کشاد شد و دعا نمود برای آنحضرت **یازدهم**
آنکه عمر خلافت را بشوری انداخت و خدا تعالی در کتاب خود چنین چیزی نفرموده است و حال آنکه عمر در مقابل رسول
خدا صلی الله علیه و آله حسبنا کتاب الله گفت یعنی ما عمل میکنیم بانچه که در قرآنست و معلوم است که شوری نمودن
در خلافت در قرآن نیست بلکه در قرآن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول است و همچنین رسول خدا چنین امر نفرموده
است که در خلافت شوری نمایند پس فعل عمر خلاف فرموده خدا و رسول او است بلکه مخالفت ابو بکر نیز کرده
زیرا که ابو بکر خلافت را بشوری نینداخت و عمر در شوری جمع نمود در میان فاضل و مفضول و حال آنکه دلیل عقل
و نقل دلالت میکند بر تقدیم فاضل بر مفضول و امامت و خلافت را قرار داد در میان شش نفر و برای هر یکی طعنی
ذکر نمود و بعد از آن او را بر هم زد و قرار داد خلافت را در میان چهار نفر و بعد از آن او را بر هم زد و قرار داد در
میان سه نفر و بعد از آن او را بر هم کرد و قرار داد در یک نفر و اختیار را واگذاشت به عبد الرحمن بن عوف و بعد از آن
آنکه او را وصف نمود بضعف و قصور و بعد از آن گفت اگر علی علیه السلام با عثمان اجتماع نمودند قول قول ایشانست
و اگر هر سه نفر بیک طرف اجتماع نمودند پس قول آن سه نفر که عبد الرحمن در میان ایشانست معتبر است بجهة آنکه
عمر میدانست که علی و عثمان اجتماع نمیکنند و آنکه عبد الرحمن غیر عثمان را بر خلافت اختیار نمیکند زیرا

که عثمان

که عثمان پسر عموی او و برادر او بود بعد از آن عمر امر نمود که گردن آنها را بزنند اگر بعضی از سه روز تاخیر اندازند
و حال آنکه این اشخاص در نزد اهل سنت از عشره مبشره اند و بعد از آن امر نمود بکشتن آنکس که مخالفت نماید از چهار
نفر از ایشان اگر کنند بعد از آن امر نمود بکشتن آنکس که مخالفت نماید از سه نفر که عبد الرحمن در میان ایشانست
و غرض او کشتن امیر المؤمنین علیه السلام بود و همه اینها خلاف سنت است و در حق علی علیه السلام گفت اگر او را
مباشر خلافت نمایم و حال آنکه او را خلیفه نمیکنند هر اینه او خلق را براه راست میدارد و این کلام اشاره
است بر اینکه علی علیه السلم را بر خلافت نه نشانند و گفت اگر عثمان را بر خلافت نشانم هر اینه اولاد ابی معیط را
سوار گردنهای مردم میکند و اگر چنین کاری کند هر اینه او را خواهند کشت این کلام اشاره است بر آنکه
او را بکشند یعنی امر بکشتن او میکند و اما مطاعن عثمان از قراریکه علمای اهل سنت ذکر نموده اند چند طعن
است **اول** آنکه والی مسلمانان نمود آنکسانرا که صلاحیت ولایت نداشتند حتی آنکه از بعضی از ایشان
فسق ظاهر گردید و از بعضی دیگر خیانت ظاهر شد **دویم** آنکه ولایت را قسمت نمود در میان اقارب خود
و مکرر صحابه او را در این باب عتاب نمودند و منع کردند گوش نکرد **سیم** آنکه ولید بن عقبه را حاکم کوفه نمود
و حال او از فسق ناس معلوم است چنانکه نظام و دیگران گفته اند حتی آنکه شراب خورد و در حالت مستی با مردم نماز خواند
حتی آنکه نماز صبح را چهار رکعت خواند و برگشت بخلق گفت زیاد کنم اگر میخواهید بر آسمان یاد کنم همه اهل
سنت او را ذکر نموده اند و در روضة الصفا نیز مسطور است **چهارم** آنکه سعید بن عاص را والی کوفه کرد و از بسکه
ظلم و تعدی و خلاف شرع کرد اهل کوفه او را از کوفه بیرون کردند **پنجم** آنکه عبد الله بن ابی سرح را والی
مصر کرد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرده بود و از بسکه در مصر ظلم نمود اهل مصر
بتنگ آمده از او تظلم نمودند و محمد بن ابی بکر را بر ایشان والی کرد و عبد الله را عزل نمود و در این باب فرمان
نوشت و در نهانی بعبد الله نوشت که در حکومت خود برقرار باشد و محمد بن ابی بکر را بکشد و این قضیه باعث
کشتن عثمان شد **ششم** آنکه عبد الله بن عامر را والی بصره کرد و کارهای منکر در آنجا بسیار نمود **هفتم**
آنکه معویه را والی شام کرد پس احداث نمود در او از فتنه ای که احداث نمود **هشتم** آنکه مروان را مشیر
امر خود نمود و امور را خود را با او واگذاشت و مهر خود را باو داد و او باعث شد قتل عثمان و سبب خلافت

شد

شد فتنه در میان امت و محاربات صفین و غیر آن باو متفرع است و از ثمرات اوست نهم آنکه عثمان
ایثار میکرد بر اهل خود مال بسیار از بیت المال مسلمانان حتی آنکه داد بچهار نفر از قریش که دختران خود را
بایشان تزویج نموده بود چهارصد هزار دینار و بمروان داد هزار هزار دینار که هر دیناری یکتومان این زمان
باشد دهم آنکه عبد الله بن مسعود او را طعن میزد و تکفیر میکرد تا اینکه عثمان امر فرمود بزدند او را آنقدر
تا اینکه مرد و نظام گفته است ابن مسعود را بجهة احضار نمودن مصحف زد یازدهم آنکه عمار را زد
تا آنکه فتق بهم رسانید و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة
الباغیة لا انالهم الله شفاعتی یوم القیمة عمار جلده پیشانی میان دو چشم منست فئه باغیه او را میکشند
خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند و عمار همیشه بر عثمان طعن میکرد دوازدهم آنکه عثمان عموی
خود حکم بن ابی العاص و پسر او مروان را بمدینه آورد و مروان را کاتب و صاحب تدبیر خود قرار داد و حال آنکه رسول
خدا ایشان را از مدینه بیرون کرده بود و ایشان را طرید رسول الله میگفتند و در زمان آنحضرت بیرون بودند
همچنین در زمان ابوبکر و عمر و عثمان ایشان را بمدینه بر گردانید بخلاف رسول الله صلی الله علیه و آله و دوست
داشت مروان را و حال آنکه خدای تعالی میفرماید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون
من حاد الله الایة مومن کافر را دوست ندارد و با او دوستی نکند سیزدهم آنکه ابوذر را از مدینه نفی نمود بربذه
او را بیازرد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق ابوذر فرموده بود ما اقلت الغبراء و لا اظلت
الخضراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و قال ان الله تعالی اوحی الی انه یحب اربعة من اصحابی و امرنی بحبهم
فقیل له من هم یا رسول الله قال علی سیدهم و سلمان و مقداد و ابوذر یعنی در روی زمین راستگوتر از
ابوذر نیست و فرمود خدای تعالی بسوی من وحی نمود که او دوست میدارد چهار نفر را از اصحاب من و امر نمود مرا
که ایشان را دوست دارم بعضی عرض کردند کیستند ایشان یا رسول الله فرمود علی است که بزرگ ایشانست
و سلمان و مقداد و ابوذر چهاردهم آنکه حد خدای تعالی را ضایع نمود عبد الله بن عمر را که کشت وقتیکه
هرمزان آزاد کرده امیر المومنین علیه السلام را کشت بعد از آنکه مسلمان شده بود و امیر المومنین علیه السلام
طالب عبد الله بود تا آنکه قصاص کند و او را در عوض هرمزان بکشد و عبد الله گریخته بمعاویه ملحق شد

و عثمان

و عثمان خواست که ولید بن عقبه را حد شرب نزند و امیر المومنین علیه السلام او را حد زد و فرموده بود در جائیکه
من حاضر باشم حدود الله باطل نمیشود پانزدهم آنکه عثمان اذان ثانی را در روز جمعه زیاد نمود و حال آنکه
آن بدعت بود و تا بحال در میان اهل سنت سنت شده است و مطاعن او بسیار است و اخبار در این باب
از حد احصا بیرون است و از جهة اختصار باینقدر اکتفا نمودیم این احوال امامان اهل سنت است کسانیکه این گونه
احداثات در دین نمایند و خلاف فرموده خدا و رسول کنند چگونه امام واجب الطاعة میباشند و خدا و
رسول او از امامت ایشان خبر نداده‌اند چنانکه اهل سنت باو اقرار دارند و دین و دیانت ایشان نیز بنحویست
که اینجا عن نقل میکنند پس طاعت ایشان را که واجب کرده است و بچه دلیل واجب شده است متابعت اینها
و شهرستانی که از اکابر علمای اهل سنت است بر مذهب اشعری و با امامیه بغض دارند در کتاب ملل و نحل ذکر
نموده است که منشأ فساد بعد از شبهه ابلیس اختلافاتیست که واقع شد در مرض موت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و بعد از وفات ایشان خلاف اول آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود قلمدان و کاغذ
خواست که بنویسد کتابی که امت بعد از آن بضلالت نه افتند عمر گفت پیغمبر هذیان میگوید کتاب خدا ما را
کفایت میکند و حضار مجلس اختلاف نمودند گفتگو بسیار شد آنحضرت امر فرمود که بیرون روند خلاف دویم آنکه
آنحضرت در حین اشتداد مرض حکم فرموده که همه مردم با لشکر اسامه بروند و آنکس که از او تخلف نماید لعنت خدا
بر او باد طایفه اطاعت ایشان را واجب دانسته با اسامه رفتند و طایفه دیگر مخالفت او کرده از اسامه تخلف
نمودند خلاف سیم آنکه بعد از وفات آنجناب عمر گفت محمد نمرده است و او را مثل عیسی بن مریم باسمان بردند
ابوبکر گفت مرده است خلاف چهارم در امامت مهاجر و انصار اختلاف نمودند انصار گفتند از ما امیری باشد
و از شما امیری اتفاق نمودند بر رئیس خود سعد بن عباده پس ابوبکر و عمر ایشان را استدراک کرده بتعجیل بسقیفه
بنی ساعده حاضر گردیدند عمر گفت قبل از اینکه انصار مشغول کلام شوند دست دراز نمود ابوبکر را بیعت نمود
و خلق او را بیعت کردند و فتنه ساکن گردید لکن بیعت ابوبکر بغتة بلا مشورت شد خدا از شر او نگاه دارد
و هر آنکس که چنین کاری کند او را بکشید و تخلف نمود از بیعت او بنی هاشم و ابوسفیان و امیر المومنین علیه السلام
مشغول بود باینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را امر کرده بود از تجهیز او و دفن و ملازمت قبر

خلاف

خلاف پنجم در امر فدک است فاطمه ع ادعای توارث نمود بر آنحضرت و ادعای تملیک کرد و ابوبکر او را منع
نمود بروایت خود که از پیغمبران ارث نمیماند متروکه ایشان مال مسلمانانست خلاف ششم در قتال مانعان
زکوة است ابوبکر با ایشان قتال نمود و عمر در ایام خلافتش اجتهاد نمود و سبایا را بر گردانید و اموال
ایشانرا رد نمود و محبوسانرا مرخص کرد خلاف هفتم در تنصیص ابوبکر بود بر خلافت عمر و بعضی از خلق
گفتند فظ و غلیظ را بر ما خلیفه میکنی خلاف هشتم در امر شوری است اتفاق نمودند بعد از اختلاف بر خلافت
عثمان و اختلاف بسیاری واقع شد اول آنکه عثمان حکم ابن ابی العاص بن امیه را بر گردانید بمدینه بعد از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله او را طرد نموده بود و او را طرید رسول الله ص میگفتند و بعد از آنکه عثمان
شفاعت او را با ابوبکر و عمر کرده در ایام خلافت ایشان و او را اجابت نکردند و او را از یمن چهل فرسخ با
نفی نمودند دوم آنکه ابوذر را نفی نمود بربذه و تزویج نمود دختر خود را بمروان بن الحکم و باو داد خمس
غنایم افریقیه را که بدویست هزار دینار میرسید سیم آنکه عبد الله بن ابی سرح را منزل و ماوی داد بعد از آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرده بود و او را والی مصر کرد و عبد الله بن عامر را والی بصره
نمود حتی آنکه احداث نمود در بصره آنچه را که احداث نمود و بود امراء جور او و معویه ابن ابی سفیان عامل
شام و سعید بن العاص عامل کوفه و بعد از او عبد الله بن عامر و ولید بن عتبه خلاف نهم بود در زمان امیر
المؤمنین علی علیه السلم بعد از آنکه اتفاق بر او کردند و بیعت نمودند پس طلحه و زبیر بر او خروج کردند و عایشه را
برداشتند ببصره رفتند و با او قتال نمودند و آن معروف بجنگ جمل است و خلاف میان او و معویه و حرب صفین
و مخالفت نمودن خوارج و او را واداشتن بر تحکیم و فریب دادن عمرو بن عاص ابو موسی اشعری را و همچنین خلاف
میان او و میان شراة و مارقین در نهروان و قتال نمودن با او معروفست و بالجمله علی با حق بود و حق با علی
و در زمان او ظاهر شد خوارج بر او مثل اشعث بن قیس و مسعود بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طائی و دیگران
و همچنین در زمان او ظاهر شد غلات مثل عبد الله بن سبا جماعتی با او و از این دو فرقه ابتدای بدعت و ضلالت
شده و راست شده در حق او قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هلک فیک اثنان محب غال و مبغض غال هلاک
میشوند در حق تو دو طایفه محب غالی و مبغض غالی تا اینجا حاصل کلام شهرستانی بود اگر کسی کلام او را نیک

تامل

تامل نماید و انصاف دهد میداند که سبب این همه فتنه و فساد و باعث بر همه اختلاف و فراق بجز مشایخ ثلثه
کسی نبوده است عجب حالتست اهل سنت را که هیچیک از این امورات را مضر در دین و دیانت و موثر در امامت و خلافت
نمیدانند و طاعت اینجماعت را واجب میدانند و بعضی ایشانرا لازم شمرده اند و حال آنکه نه دلیلی از عقل و نه
برهانی از نقل و نه شاهدی از کتاب و سنت بر او هست بلکه حجت عقلی و آیات قرانی و سنت پیغمبری همه بر خلاف
آنست و خدای تعالی در قران طاعت رسول را واجب میکند و میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ایشان
مخالفت میکنند و خدای تعالی ایذاء رسول را حرام میکند و ایشان حلال میدانند و خدای تعالی طاعت اهل
بیت پیغمبر را واجب میکند و خلفای ایشانرا ثنا میگویند و ایشان مخالفت اهلبیت آنحضرت را جایز دانسته و خانهای
ایشانرا آتش میزنند و ریختن خون ایشانرا مباح میدانند و رسول خدا ص بحکم خدای تعالی عز و جل علی را امیر
المؤمنین خوانده و ایشان ابوبکر و دیگرانرا امیر المؤمنین گفته اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه
السلام را فاروق امت فرموده که حق را از باطل جدا نماید و اینجماعت عمر را باین اسم نامیدند و رسول خدا صلی
الله علیه و آله علی را صدیق امت فرموده و اینجماعت ابوبکر را باین لقب خواندند و خدای تعالی واجب نموده بر زنان
پیغمبر صلی الله علیه و آله که در خانهای خود نشینند و فرموده و قرن فی بیوتکن و عایشه مخالفت نموده و بیرون آمده
در میان هزاران هزار نفر سوار شتر شده و با علی علیه السلام قتال کرده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله او را فرموده بود انک تقاتلین علیا و انت ظالمة له تو با علی قتال خواهی کرد و تو ظلم میکنی بر او و با این
احوال اهل سنت این زنرا تعظیم کرده و ثنا گفته و او را ام المؤمنین خوانند و حال آنکه رسول خدا از زنان
دیگر بیزار بود و این همه خلق عایشه را در قتال علی ع حمایت کردند و دختر پیغمبر خود را زمانیکه حق خود را از ابوبکر
مطالبه نمود یاری نکردند و یک کلمه حرف نزدند و طلحه با علی علیه السلم محاربه کرد و حال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه و آله در حق علی علیه السلام حربک حربی فرموده بود و اهل سنت او را از عشره مبشره بجنت میگویند
نمیدانم کسیکه مخالفت رسول خدا نموده و با او محاربه کرده به بهشت رود و آنکس که اطاعت آنجناب نموده
کجا باید برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله معویه و پدر او را لعنت نموده چنانچه در اخبار وارد است و فرموده
اذا رایتم معویة علی منبری فاقتلوه زمانیکه معویه را بر منبر من ببینید او را بکشید و سنیان گفتند لعن بر معویه

جایز

جایز نیست و این عبارت شارح عقاید نسفی است بالجمله لم ینقل عن السلف المجتهدین و العلماء الصالحین
جواز اللعن علی معویه و امرائه لان غایة امرهم البغی و الخروج علی الامام و هو لا یوجب اللعن علیه ذکر شد
کان نقل نشده است اینکه لعن بر معویه و دیگران جایز است غایتهما فی الباب اینست که او خروج بر امام کرد و این
باعث نمیشود که لعن بر او جایز باشد و بر عاقل و دانا مخفی نیست که با اینگونه سخنان از فرموده رسول خدا صلی
الله علیه و اله عدول نتوان کرد و حال انکه خود گفته اند که هر کس که محاربه نماید با امام حق پس ان باغی و ظالم است
و صریح قرانست که الا لعنة الله علی الظالمین و معویه را با وجود انکه خود اقرار میکنند که او ظالمست
از تحت این ایه بچه دلیل خارج میکنند یا با قول ابو هریره و ابو موسی اشعری و حال انکه اینها نیز مثل معویه
ظالم بودند هر حال سنیان معویه را خال المومنین گفتند باعتبار اینکه خواهرش ام حبیبه دختر ابو سفیان
زن رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و محمد بن ابی بکر را باین اسم نخوانند و حال انکه عایشه خواهر او
در نزد اینجماعت منزلت و شان عظیم دارد و زن انحضرتست و این نبود مگر بجهة انکه محمد بن ابی بکر علی علیه السلام را
دوست داشت و معویه با علی علیه السلم بغض داشت و حال انکه عبد الله بن عمر گفته است ما کنا نعرف المنافقین الا
علی عهد رسول الله الا ببغضهم علیا ما نمیشناختیم منافقان را در عهد رسول خدا مگر بابغض ایشان
علی را و در اخبار متواتر است که بغض علی علیه السلم کفر و نفاق است و در جاییکه معویه بغض او را داشته
باشد و با او محاربه نماید پس چرا کافر نشود و چرا لعن او جایز نباشد این قرانست که فریاد میکند که لعنت خدا
بر کافران باشد و این جماعت معویه را کاتب وحی میدانند و حال انکه یک کلمه وحی نوشته بود بلکه بعضی از
مکتوبات و رسایل برای انحضرت مینوشت و تفصیل این باب از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و اله را
چهارده نفر کاتب وحی بود اول ایشان و اخص ایشان و اقرب ایشان بسوی انحضرت علی بن ابی طالب علیه السلم بود
و معویه در انمدت که رسول خدا صلی الله علیه و اله بنبوت مبعوث شده بود مشرک بود و تکذیب وحی مینمود و
استهزاء میکرد بشریعت و در روز فتح مکه در یمن بود و طعن مینمود بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و نوشت
به پدرش ابو سفیان و اورا تعییر و سرزنش کرد بر اسلام اوردن او و گفت اصبوت علی دین محمد یا بدین محمد داخل شدی
و اشعاری باو نوشت حاصل مضمونش اینست که باختیار خود مسلمان نشو و ما را رسوا مکن و انمرد کار زیاد

بخاطر

بخاطر بیاور و فتح مکه در سال هشتم از هجرت در ماه مبارک رمضان روی نمود و معویه از ترس مشرک بود و از ان
حضرت گریزان بود بجهة انکه انجناب خون اورا هدر کرده بود و در مکه برای خود ماوای نیافت پس بسبیل اضطرار
بخدمت انحضرت امده اظهار اسلام نمود و بر عباس دخیل شد و عباس شفاعت اورا کرد و انحضرت گذشت فرمود
و مسلمان شد معویه که ظاهرا بجماه قبل از وفات پیغمبر بود و بعد از ان عباس باز شفاعت او را کرد که او را داخل
جمله کاتبان نماید پس انجناب قبول نمود و اورا داخل در جمله چهارده نفر کرد و در این بجماه از وحی قلیل نوشته است
که بسبب ان او استحقاق بهم رساند که او را کاتب وحی گویند دیگر این او و حال انکه بیان نمودیم که او یک کلمه وحی نوشت
و علاوه بر این جمله کاتبان وحی عبد الله بن ابی سرح بود برگشت و مشرک شد و در حق او نازل گردید و لکن
من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم و چه میشود که معویه نیز کافر شود چنانکه ابن
ابی سرح شد و حال انکه کاتب وحی بود و عبد الله بن عمر گفته است اتیت النبی ص فسمعته یقول یطلع علیکم
رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معویه امد بخدمت رسول خدا و شنید که منبر ما یاید بر ان منبر پس شما
مرد که بر غیر سنت من خواهد مرد پس معویه بر ان امد و قام النبی ص یوما یخطب فاخذ معویه بید ابنه یزید و
خرج و لم یسمع الخطبة فقال النبی ص لعن الله القاید و المقود ای یوم یکون لهذه الامة من معویه ذی الاستاه
و رسول خدا صلی الله علیه و اله روزی بر خواست مشغول خطبه خواندن شد و معویه دست پسر خود یزید را گرفت
و بیرون رفت و بخطبه انحضرت گوش نکرد پس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود خدا لعنت کند هر دو را انها را چه
روزی خواهد شد برای این امت از معویه بدکار و منقولست که زمخشری که از مشایخ حنفیه است در کتاب ربیع
الابرار گفته است که چهار نفر ادعا میکردند و هر یکی میگفت که معویه پسر اوست و رسول خدا صلی الله علیه
و اله فرمود علی سیف الله و سهم الله و علی علیه السلم بر منبر فرمود انا سیف الله علی اعدائه و رحمته لاولیائه
و اهل سنت خالد بن ولید را سیف الله گفتند بجهة عداوت امیر المومنین علی علیه السلم و حال انکه خالد
بن ولید همیشه دشمن خدا و رسول او بود و انحضرت را تکذیب میکرد و او باعث شد بر قتل مسلمانان در روز
احد و شکستن دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و اله و انحضرت او را فرستاد بسوی بنی خزیمه تا انکه زکوة
ایشان را بگیرد و مخالفت انحضرت نمود و او را ایشان کرد و مسلمانان را کشت و انحضرت برائت او و انکار کرد

مبارک خود را در حین خطبه بلند نمود بسوی آسمان بنحوی که سفیدی بغلش پیدا شد و گفت خداوندا من بریئم
از آنچه که خالد کرده است و امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد بسوی آن جماعت برای تلافی کردن کردار خالد و
نمود که از ایشان ضمانت جویید و چنین کرد و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر خالد را
بقتال اهل یمامه فرستاد و هزار و دویست نفر از ایشان کشت و حال آنکه ایشان تظاهر باسلام میکردند و
مالک بن نویره را که مسلمان بود کشت و زن او را همان شب تصرف نمود و طائفه او که بنو حنیفه بودند همه را
اسیر کرده اهل رده نامیدند بجهت اینکه ابو بکر را امام نمیدانستند و زکوة را نبردند و باین جهة خون
و مال و زنان ایشان را حلال دانستند حتی آنکه عمر این کار را بر ابو بکر انکار نمود و هنوز اهل سنت و جماعت ایشان را
اهل رده میگویند و اما عائشه و طلحه و زبیر و معویه که بر امام حق باجماع کل امت خروج کردند و خونهای
مسلمانان را حلال دانستند بر ایشان اطلاق مرتد نکفتند بلکه یکی ام المؤمنین و دیگری خال المؤمنین و سیمی و
چهارمی مبشر بجنت شدند و بالجمله مذهب اهل سنت از قاعده و قانون بیرون و از دلیل و برهان عاری است
و دین و دیانت ایشان مبتنی بر عداوت و عصبیت و حمیت و عداوت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و تقلید آبای خود و گذشتگان است و الجماعت دین داری تابع هوای نفس‌اند چنانکه بر ارباب معرفت مخفی
و پوشیده نیست و اگر کسی بتامل صحیح این کتاب را مطالعه نماید و انصاف دهد حقیقت امر بر او منکشف میگردد

والله ولی العصمة وهو ولی التوفیق الحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا سرا و علانیة و
الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و قد فرغ
من تالیف مؤلفه الفقیر الی رحمة ربه الغنی محمد صادق بن الآقا محمد عفی الله عنهما عصر یوم
الخمیس حادی عشر من شهر ذی القعدة سنة تسع و سبعین و مأتین بعد الالف من الهجرة علی مهاجرها
الف تحیة اسأل الله ان یتقبله منی و یجعله ذخرا لیوم فاقتی و یجعلنی
من المقتفین لآثار محمد و آله الطیبین و یحشرنی
تحت لوائهم یوم الدین و صلی
علیهم اجمعین تمت

صورت وصیت مصنف سلمه الله تعالی در حاشیه

ملتمس از برادران ایمانی که مطالعه این کتاب نمایند آنکه این بی‌مقدار را با سهو و نسیان و لغزش و خطا و طغیان
قلم مؤاخذه ننمایند و او را بچشم مرتبه ننگرند بلکه بعین انصاف کلمات و مقالات او را ملاحظه کنند اگر مطبوع
طبع افتاد بیرون خدا و تعالی اسم او را بحل باشد و اگر نه از قصور این خاکسار است و عفو از درگاه خبیر و طلب رحمت و مغفرت
درجات و ممات مرا فراموش نکنند و اگر سهو و لغزش در او باشد اصلاح نمایند و از فاسد شدن محافظت
نمایند تا آنکه زحمت من بیجا نشود زیرا که مدتی مشغول جمع و تالیف و بودم و زحمت بسیار کشیده‌ام و علاوه
این کتاب حجت واضح است بر اعدای دین و حفظش ضرور است و از کرامات این کتاب است و فانی که جهت بقا
ایمانی و احبای و ما از اینجا خواهش تحریر چنین کتابی مینمودند و باعتبار موانع چند تعلل میورزیدم
وقتیکه مبالغه از ایشان زیاد شد مشورت بکلام الهی نمودم در تالیف این کتاب این آیه آمد باین مضمون
یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض از این معلوم شد که نوشتن
چنین کتاب جهاد در راه خدا است و از جانب حق سبحانه و تعالی ماموریم باو پس بهمه ذلک همانروز شروع در
تحریر این کتاب نمودم و کرامت دیگر آنکه بعد از آنکه چند روز مشغول بتحریر بودم شخص عزیزی از اهل علم بسیر عالمی
از بلد دیگر وارد گردید گفتگوی این کتاب بمیان آمد و بعضی اجزای او را ملاحظه نمود و گفت کتاب کوچکی
من دارم که نامش از کتب اهل سنت باشد بنده او را از ایشان خواهش کردم بیرون آورد و داد دیدم که عقاید
نسفی است با شرح آن و آن نسخه را نداشتم بعد از آنکه او را ملاحظه کردم بیکی از خاصان مجلس گفتم که فلان
صفحه را از این کتاب برای من بنویس که بعد از این در رد اهل سنت ضرور است شخص عالم فرمود که این نسخه باید
در نزد شما باشد که او را حکایتی است فرمود که هر وقت اراده سفر میکردم کتابی از کتب فارسیه با خود بجهت
مانوس بودن بر میداشتم و در این سفر نیز بنابر قاعده کتابی از مصائب سید الشهدا علیه السلام در بقچه گذاشتم
که همراهی خود بردارم شب خواب دیدم پدرم مرحوم را در خواب دیده فرمود این کتاب را با خود بردار بیدار شدم با خود
گفتم این کتاب حاضر و نیست و احتیاجی باو ندارم پس سبب چه باشد که مرا امر نمود که او را با خود بردارم لکن
بجهت اطاعت پدرم برداشتم الحال معلوم شد که سبب این بود که شما را ضرور است در مقام رد کردن این جماعت

وکتاب را در زمین گذاشت و رفت و این دلالت میکند بر اینکه مشیت خدای تعالی تعلق گرفته بوده است
بر نوشتن چنین کتابی که متضمن اثبات دین حق باشد و ابطال دین جماعت را کند.
الحمد لله که خدای تعالی این بنده ذلیل خود را باین نعمت عظمی سرافراز داشت
تم کتاب اثبات بعون الملک الوهاب

حسب الفرمایش عالیجناب رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه فخامت و عظمت ضیا اکتناه شوکت و جلالت دستگاه امیر
امیر الامراء العظام و نتیجة الخوانین الکرام مقرب الخاقان سلطان احمد خان سیف الملک دام
اجلاله العالی در مطبعه الطباعه دار السلطنه تبریز بسعی و اهتمام عالیجناب آقا
میرزا حسن و مشهدی عباسعلی در کارخانه استاد الماهر
کربلائی محمد حسین کدا ارشد فارضا کرمسینی
این کتاب منصور اتمام پذیرفت
وانا العبد العاصی
محمد حسین
محمد علی التبریزی فی
شهر ربیع الاولی من شهور
۱۲۸۱
سنه